موسسه فرهنگی مطالعات
وتحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

کتاب امنیت بین الملل ۴

ویژه القاعده

- بررسی شکل‌گیری بنیادگرایی سلفی - وهابی در مناطق قبایلی پاکستان
- برآورد القاعده
- القاعده، بیانیه‌ها و ایدئولوژی در حال تکامل
- القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا
- اختلال و افول: درسهای آموخته‌شده از القاعده عراق

کتاب امنیت بین‌الملل (۴)

(ویژه القاعده)

۱۳۸۸

سرشناسه : عبدالله‌خانی، علی، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور : کتاب امنیت بین‌الملل(۴): (ویژه القاعده)/ نظارت و تدوین علی عبدالله‌خانی؛ اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، معاونت پژوهشی.
مشخصات نشر : تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۳۹۷ ص.: مصور.
فروست : انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۳۰۷.
شابک : ۸۰۰۰۰ ریال: ۲ ـ ۱۱۸ ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
موضوع : القاعده (سازمان)
موضوع : تروریسم
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۸ ۲ک۱۶ع/HV۶۴۳۱
رده‌بندی دیویی : ۳۰۶/۶۲۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۸۰۷۵۵



انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۸۸۵۰۰۲۵۰ نمابر: ۸۸۷۵۶۲۰۷
نشانی اینترنت: www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

بین‌الملل (۴) (ویژه القاعده)
ه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی
وین: علی عبداله‌خانی
صوره سعادت
سمانه ضرابی‌نژاد
م جعفری نائینی
سفند ماه ۱۳۸۸
باقری
ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
یخانه دیجیتالی دید: EAE26B7
سخه

پیشگفتار ناشر

کتاب حاضر با بررسی سازمان تروریستی القاعده از زوایای گوناگون و نقش آن در مناطق مختلف جهان، چهارمین جلد از مجموعه کتاب‌های موضوعی تهیه‌شده توسط مؤسسه تهران است که اختصاص به بررسی موضوعات و مباحث تئوریک امنیت در سطح بین‌المللی و همچنین موضوعات امنیتی مرتبط با کشور جمهوری اسلامی ایران در عرصه مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی دارد.

به‌هرحال، چندین سال از حمله نیروهای ائتلاف علیه تشکیلات القاعده (بزرگ‌ترین بازیگر غیردولتی صحنه روابط بین‌الملل به‌ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و سمبل «تروریسم» و «بنیادگرایی اسلامی» از نگاه غربیان) و خروج آنها از افغانستان و فرار به مناطق قبیله‌ای پاکستان می‌گذرد، ولی این سازمان هنوز به فعالیت‌های خود ادامه داده و آمریکا نیز به اهداف اعلامی خود در اسارت یا کشتن رهبران اصلی آن یعنی اسامه بن‌لادن و ایمن الظواهری دست نیافته است. همین امر نشان داده است که سازمان مذکور علی‌رغم تهدیدات و حملات گسترده علیه آن، توانسته به‌خوبی با شرایط پیش‌رو خود را وفق داده و به فعالیت‌ها و اقدامات در مناطق مختلف جهان ادامه دهد.

ازاین‌رو، شناخت زمینه‌ها و علل توانمندی این سازمان حتی برای دولتمردان کشور ما که با خطر آنها در بعُد ایدئولوژیکی (تبلیغات ضدشیعی آنها) و سرزمینی (فعالیت‌های گسترده آنها در سه کشور هم‌مرز با ایران یعنی افغانستان، پاکستان و عراق) روبه‌رو می‌باشند، از اهمیت زیادی برخوردار است.

با این‌توضیح، کتاب حاضر در دو بخش کلی تهیه شده است که در هر بخش موضوعی جداگانه ولی مرتبط مدنظر قرار می‌گیرد.

بخش نخست زمینه جغرافیایی رشدونمو گروه‌های سلفی در مناطق تحت اداره فدرال (فَتا) پاکستان واقع در شمال غربی این کشور که پذیرای اندیشه‌ها و اعضای القاعده بودند را مورد بررسی قرار می‌دهد.

بخش دوم نیز به‌طور مشخص خاستگاه، سازماندهی و عملکرد سازمان القاعده را مد نظر دارد. برآورد کلی از القاعده، توصیف آن به‌عنوان سازمانی منعطف که در برابر شرایط مختلف قادر به تغییر می‌باشد، بیانیه‌ها، ایدئولوژی‌ها و حضور در کشورهای مغرب اسلامی و همچنین آفریقا ازجمله مسائل مورد توجه در این بخش هستند.

امید است کتاب حاضر نیز در ادامه سلسله کتاب‌های امنیت بین‌الملل بتواند سهمی شایسته را در تبیین و توضیح مؤلفه‌های امنیتی و حیاتی برای نظام جمهوری اسلامی، به خود اختصاص داده و اعتلا و سربلندی هرچه بیشتر ایران اسلامی را سبب گردد.

مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

معاونت پژوهشی

فهرست

فصل اول: بررسی شکل‌گیری بنیادگرایی سلفی - وهابی
در مناطق قبیله‌ای پاکستان ....
مقدمه ....
بخش اول: مناطق قبایلی ایالت سرحد شمال غربی ....
۱. چگونگی تشکیل مناطق قبیله‌نشین (فتا) در ایالت سرحد ....
۲. تاریخچه و پیامدهای خط دیوراند ....
۳. فتا، تحرکات پشتون‌ها و ارزیابی‌های آینده ....
بخش دوم: اندیشه‌های بنیادگرایانه در فتا ....
۱. بنیادگرایی افراطی مذهبی در ایالت سرحد شمال غربی
(سوابق، عوامل و دلایل) ....
۲. نقش و عملکرد گروه‌های سنی در گرایش پاکستان به‌سمت طالبانیسم ....
۳. واکنش‌ها درقبال بنیادگرایی در «فتا» ....
۴. نتیجه‌گیری ....
ضمائم ....

فصل دوم: نگاهی به خاستگاه، سازماندهی و عملکرد القاعده ۱۷۹

۱. برآورد القاعده ۱۸۱

۲. القاعده به‌عنوان سازمانی تلماسه‌ای ۲۴۳

۳. القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی درحال تکامل ۲۶۹

۴. اختلال و افول: درس‌های آموخته‌شده از القاعده عراق ۲۹۷

۵. القاعده در کشورهای مغرب اسلامی ۳۳۳

۶. القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا ۳۴۳

کتاب امنیت بین‌الملل (۴)

(ویژه القاعده)



۱۳۸۸

سرشناسه	:	عبدالله‌خانی، علی، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور	:	کتاب امنیت بین‌الملل(۴): (ویژه القاعده)/ نظارت و تدوین علی عبدالله‌خانی؛ اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، معاونت پژوهشی.
مشخصات نشر	:	تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	:	۳۹۷ ص.: مصور.
فروست	:	انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۳۰۷.
شابک	:	۸۰۰۰۰ ریال: ۲ ـ ۱۱۸ ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	القاعده (سازمان)
موضوع	:	تروریسم
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۸۸ ۲ک۱۶ع/HV۶۴۳۱
رده‌بندی دیویی	:	۳۰۶/۶۲۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۹۸۰۷۵۵



انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۸۸۵۰۰۲۵۰ نمابر: ۸۸۷۵۶۲۰۷

نشانی اینترنت:www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

کتاب امنیت بین‌الملل (۴) (ویژه القاعده)

اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی

نظارت و تدوین: علی عبداله‌خانی

صفحه‌آرا: منصوره سعادت

نمونه‌خوان: سمانه ضرابی‌نژاد

طراح جلد: مریم جعفری نائینی

چاپ نخست: اسفند ماه ۱۳۸۸

چاپ و صحافی: باقری

شابک: ۲ ـ ۱۱۸ ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

کدبازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید:EAE26B7

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

پیشگفتار ناشر

کتاب حاضر با بررسی سازمان تروریستی القاعده از زوایای گوناگون و نقش آن در مناطق مختلف جهان، چهارمین جلد از مجموعه کتاب‌های موضوعی تهیه‌شده توسط مؤسسه تهران است که اختصاص به بررسی موضوعات و مباحث تئوریک امنیت در سطح بین‌المللی و همچنین موضوعات امنیتی مرتبط با کشور جمهوری اسلامی ایران در عرصه مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی دارد.

به‌هرحال، چندین سال از حمله نیروهای ائتلاف علیه تشکیلات القاعده (بزرگ‌ترین بازیگر غیردولتی صحنه روابط بین‌الملل به‌ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و سمبل «تروریسم» و «بنیادگرایی اسلامی» از نگاه غربیان) و خروج آنها از افغانستان و فرار به مناطق قبیله‌ای پاکستان می‌گذرد، ولی این سازمان هنوز به فعالیت‌های خود ادامه داده و آمریکا نیز به اهداف اعلامی خود در اسارت یا کشتن رهبران اصلی آن یعنی اسامه بن‌لادن و ایمن الظواهری دست نیافته است. همین امر نشان داده است که سازمان مذکور علی‌رغم تهدیدات و حملات گسترده علیه آن، توانسته به‌خوبی با شرایط پیش‌رو خود را وفق داده و به فعالیت‌ها و اقدامات در مناطق مختلف جهان ادامه دهد.

ازاین‌رو، شناخت زمینه‌ها و علل توانمندی این سازمان حتی برای دولتمردان کشور ما که با خطر آنها در بُعد ایدئولوژیکی (تبلیغات ضدشیعی آنها) و سرزمینی (فعالیت‌های گسترده آنها در سه کشور هم‌مرز با ایران یعنی افغانستان، پاکستان و عراق) روبه‌رو می‌باشند، از اهمیت زیادی برخوردار است.

با این‌توضیح، کتاب حاضر در دو بخش کلی تهیه شده است که در هر بخش موضوعی جداگانه ولی مرتبط مدنظر قرار می‌گیرد.

بخش نخست زمینه جغرافیایی رشدونمو گروه‌های سلفی در مناطق تحت اداره فدرال (فَتا) پاکستان واقع در شمال غربی این کشور که پذیرای اندیشه‌ها و اعضای القاعده بودند را مورد بررسی قرار می‌دهد.

بخش دوم نیز به‌طور مشخص خاستگاه، سازماندهی و عملکرد سازمان القاعده را مد نظر دارد. برآورد کلی از القاعده، توصیف آن به‌عنوان سازمانی منعطف که در برابر شرایط مختلف قادر به تغییر می‌باشد، بیانیه‌ها، ایدئولوژی‌ها و حضور در کشورهای مغرب اسلامی و همچنین آفریقا ازجمله مسائل مورد توجه در این بخش هستند.

امید است کتاب حاضر نیز در ادامه سلسله کتاب‌های امنیت بین‌الملل بتواند سهمی شایسته را در تبیین و توضیح مؤلفه‌های امنیتی و حیاتی برای نظام جمهوری اسلامی، به خود اختصاص داده و اعتلا و سربلندی هرچه بیشتر ایران اسلامی را سبب گردد.

مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

معاونت پژوهشی

فهرست

فصل اول: بررسی شکل‌گیری بنیادگرایی سلفی ـ وهابی
در مناطق قبیله‌ای پاکستان.. ۹

مقدمه.. ۱۱

بخش اول: مناطق قبایلی ایالت سرحد شمال غربی.. ۱۵

۱. چگونگی تشکیل مناطق قبیله‌نشین (فتا) در ایالت سرحد.. ۱۵

۲. تاریخچه و پیامدهای خط دیوراند.. ۳۹

۳. فتا، تحرکات پشتون‌ها و ارزیابی‌های آینده.. ۵۸

بخش دوم: اندیشه‌های بنیادگرایانه در فتا.. ۷۱

۱. بنیادگرایی افراطی مذهبی در ایالت سرحد شمال غربی
(سوابق، عوامل و دلایل).. ۷۱

۲. نقش و عملکرد گروه‌های سنی در گرایش پاکستان به‌سمت طالبانیسم.. ۹۱

۳. واکنش‌ها درقبال بنیادگرایی در «فتا».. ۱۴۱

۴. نتیجه‌گیری.. ۱۵۹

ضمائم.. ۱۶۱

فصل دوم: نگاهی به خاستگاه، سازماندهی و عملکرد القاعده ۱۷۹

۱. برآورد القاعده ۱۸۱

۲. القاعده به‌عنوان سازمانی تلماسه‌ای ۲۴۳

۳. القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی درحال تکامل ۲۶۹

۴. اختلال و افول: درس‌های آموخته‌شده از القاعده عراق ۲۹۷

۵. القاعده در کشورهای مغرب اسلامی ۳۲۳

۶. القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا.. ۳۴۳

فصل اول:
بررسی شکل‌گیری بنیادگرایی سلفی ـ وهابی در مناطق قبیله‌ای پاکستان[1]

مقدمه

بخش اول: مناطق قبایلی ایالت سرحد شمال غربی

۱. چگونگی تشکیل مناطق قبیله‌نشین (فتا) در ایالت سرحد

۲. تاریخچه و پیامدهای خط دیوراند

۳. فتا، تحرکات پشتون‌ها و ارزیابی‌های آینده

بخش دوم: اندیشه‌های بنیادگرایانه در فتا

۱. بنیادگرایی افراطی مذهبی در ایالت سرحد شمال غربی (سوابق، عوامل و دلایل)

۲. نقش و عملکرد گروه‌های سنی در گرایش پاکستان به سمت طالبانیسم

۳. واکنش‌ها درقبال بنیادگرایی در «فتا»

۴. نتیجه‌گیری

ضمائم

---

۱. تنظیم و تدوین: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ـ شعبه مشهد

مقدمه

مناطق تحت اداره فدرال (فتا)[1]، واقع در شمال ایالت سرحد شمال غربی پاکستان و هم‌مرز با مناطق بحران‌زده و ناآرام جنوب افغانستان، به‌طور رسمی حدود یکصد سال قدمت دارد و پیش از آن درطول تاریخ عموماً خارج از قلمرو نفوذ هند و بیشتر متأثر از فرهنگ و تحولات حکومت‌های ایرانی بوده است. جمعیت ساکن فتا را قبایلی عمدتاً پشتون‌تبار، در کنار اقلیتی از شیعیان تشکیل داده‌اند که در هفت منطقه یا «ایجنسی»[2] سکونت دارند.

فصل حاضر، از دو بخش تحت عناوین: مناطق قبایلی ایالت سرحد شمال غربی (NWFP) و اندیشه‌های بنیادگرایانه در فتا تشکیل شده است.

بخش نخست شامل سه قسمت با محوریت موضوعات زیر می‌باشد:

قسمت اول: چگونگی شکل‌گیری مناطق قبیله‌نشین (فتا) در ایالت سرحد؛ که پس از مطالعه موقعیت جغرافیایی نواحی تحت اداره فدرال و تقسیمات سیاسی ـ اداری آن، تاریخ این نواحی را از حدود ۵۰۰ ق.م تا هنگام استقلال پاکستان و اعطای نوعی خودمختاری به فتا در چهارچوب حاکمیت نظام فدرالی پاکستان مورد بررسی دقیق قرار می‌دهد. سپس به‌طور مختصرتر، اوضاع سیاسی و اجتماعی نواحی تحت اداره فدرال در دوران پس از تشکیل دولت پاکستان مورد ارزیابی قرار گرفته است.

در قسمت دوم، مباحثی درخصوص خط مرزی و جنجال‌برانگیز دیوراند[3] مطرح می‌گردد

1. Federaly Administrated Tribal Area (FATA)
2. Agency
3. Durand

که ده‌ها سال است روابط اسلام‌آباد و کابل را به تشنج کشانده و از مؤثرترین عوامل در نفوذ عناصر تندرو و توسعه بنیادگرایی مذهبی و همچنین قاچاق مواد مخدر در دو سوی مرز مشترک پاکستان و افغانستان به‌شمار می‌رود. درطول این بررسی‌ها، تاریخچه، ویژگی‌ها و پیامدهای تعیین خط مرزی دیوراند مورد مطالعه و نقد تحلیلی قرار گرفته است. در ادامه نیز، ضمن بررسی خواسته‌های اسلام‌آباد و کابل درزمینه این خط مرزی، راه‌های پیش‌رو برای حل‌وفصل این مناقشه قدیمی و بحران‌زا مورد توجه قرار داده شده است.

قسمت سوم به مطالعه‌ای تحلیلی پیرامون مجموعه تحرکات جنبش پشتون‌ها در دو طرف خط دیوراند و تأثیرات ملی‌گرایی پشتون بر ثبات سیاسی ـ اجتماعی و روابط افغانستان و پاکستان و نیز، بر اتحاد ساکنین فتا اختصاص یافته است. تحرکاتی که به‌نظر می‌رسد به‌تدریج با افزایش سریع بنیادگرایی افراطی سلفی در شمال غربی پاکستان و کشمیر، به‌سمت تأثیرپذیری و همکاری با این جریان خطرساز سوق داده می‌شود.

بخش دوم از فصل حاضر نیز، در سه قسمت تنظیم گردیده و به موضوعات زیر پرداخته است:

در قسمت اول، به‌طور نسبتاً مشروحی سوابق، عوامل و دلایل مهم و مؤثر بر روند شکل‌گیری و گسترش بنیادگرایی افراطی مذهبی با تأثیرپذیری از آموزه‌های سلفی/ وهابی صادره از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و افغانستان و آسیای مرکزی مورد مطالعه قرار گرفته است. نگارنده در قسمت دوم، به‌طور مشخصی بر بررسی تحلیلی و نقادانه نقش و عملکرد گروه‌های سنی مؤثر در روند گرایش پاکستان به‌سمت افراط‌گرایی سلفی/وهابی (یا اسلام طالبانی) تمرکز نموده است. در این قسمت، به‌طور مشخص عملکرد گروه‌ها و سازمان‌های بنیادگرای سلفی یا وهابی همچون تحریک طالبان پاکستان (TTP)، گروه ملانذیر و مجلس متحده عمل (MMA) که از شش حزب و سازمان عمدتاً سنی افراطی با سابقه جهاد در افغانستان و کشمیر تشکیل شده، مورد بررسی و نقادی قرار می‌گیرد. در این قسمت به‌طور مشخص، چگونگی تأسیس و توسعه قلمرو و مناسبات جنبش طالبان پاکستان، مناطق تحت نفوذ یا سلطه آن و آینده این گروه افراطی بنیادگرا در کنار مباحثی مانند نقش مدارس دینی در

گرایش ساکنین مناطق قبیله‌نشین فتا (به‌ویژه جوانان) به طرف افراط‌گرایی مذهبی و همچنین وضعیت و آینده شیعیان مناطق تحت کنترل فدرال و منازعات خونبار فرقه‌ای میان این اقلیت و سازمان‌های افراطی سنی سلفی و وهابیون و عدم دخالت مؤثر دولت‌های فدرال و ایالتی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

قسمت سوم به نقد و بررسی واکنش‌های سیاسی ـ نظامی مقامات ارشد پاکستانی و آمریکایی درقبال تحولات مرتبط با رشد بنیادگرایی در فتا و راهکارهایی که مقامات این دو کشور برای برخورد با این پدیده روبه گسترش در پاکستان و کل منطقه آسیای جنوبی و مرکزی ارائه نموده‌اند، پرداخته شده است.

در قسمت چهارم و پایانی کتاب تلاش شده تا با ارائه گزارشاتی مستند از واکنش‌های سیاسی و نظامی دولتمردان اسلام‌آباد و واشنگتن در برابر تلاش بنیادگرایان طالبان و حامیان آنان در فتا و سایر نقاط ایالت سرحد شمال غربی، طرح‌ها و ایده‌های مقامات و کارشناسان نزدیک به کاخ سفید، وزارت امور خارجه و وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) که با هدف ایجاد زیرساخت‌هایی قابل قبول و مطمئن برای حضور مستمر کشورشان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی پاکستان و منطقه به دولتمردان آمریکایی ارائه می‌گردد، بررسی و تحلیل گردد؛ طرح‌ها و ایده‌هایی که نهایتاً تأثیر چندانی بر روند رشد سرطان‌وار بنیادگرایی افراطی مذهبی (با قرائتی طالبانی و وهابی) در مناطق جنوب و شرق افغانستان و شمال و شمال غربی پاکستان، به‌ویژه مناطق قبایلی تحت اداره فدرال (فتا)، نخواهد داشت؛ حتی بر نفرت عمومی افغان‌ها و پاکستانی‌ها از دخالت‌های آمریکا و هم‌پیمانان این کشور در امور داخلی کشورهایشان دامن می‌زند و راه را برای تسلط افراطیون طالبان و القاعده و سایر گروه‌های سلفی/وهابی بر اذهان و قلوب و جان و مال و سرزمین‌های آنان هموارتر خواهد کرد.

در اینجا لازم است به نکته مهمی اشاره گردد:

آنچه در این فصل پیش‌رو دارید، لزوماً منعکس‌کننده آرا و نظرات تدوین‌کنندگان این مجموعه مباحث نیست و تنها تلاش شده به‌طور نسبتاً جامعی، وضعیت سیاسی، اجتماعی و

فکری بخش کوچکی از جامعه پاکستان با استناد به گزیده‌ای از چند مقاله تحلیلی از مؤسسات یا صاحب‌نظران امور پاکستان و آسیای جنوبی و مرکزی مورد بحث و تحلیل قرار گیرد. مقالات مورد استناد در این پژوهش عبارتند از:

۱. The Taliban and the Muttahede Majlis Amal (MMA)، نوشته مگنوس نورل[1]؛
۲. The Durrand Line: History, Consequences, And Future، اثر توماس بارفیلد[2]؛
۳. Pakistan-Afghanistan Relations In The Post=9-11 Era، نوشته فردریک گریر[3]؛
۴. Federally Administrated Tribal Area (FATA): A Modern-day Anachronism، اثر راس مسعود حسین[4]؛
۵. Islamist Militancy in the Pakistan-Afghanistan Border Region and U.S. Policy، نوشته کی. آلن کرونستات[5] و کنت کاتزمن[6]؛
۶. The Nest Chapter: The United States and Pakistan، اثر کارگروه سیاست پاکستان[7]؛
۷. Prospect of Youth Radicaliation in Pakistan: ImPlications for U.S. Policy، نوشته مؤید یوسف؛
۸. Secterian Violence in Pakestan's Kurram Agency، اثر سوبا چاندران[8]؛
۹. The Jihadi Terrain in Pakistan: an Intrudoction to the summi Jihadi Groups in Pakistan and Kashmir، نوشته نیکلاس هاوستین[9]؛
۱۰. Causes of Rebellion in Waziristan، اثر خالد عزیز.

---

1. Magnus Norel
2. Thomas Barfield
3. Fredrick Grare
4. Raas Masood Hussain
5. K. Alan Kronstadt
6. Kenneth Katzman
7. Pakistan Policy Working Group
8. Suba Chandran
9. Nicholas Howenstein

بخش اول

مناطق قبایلی ایالت سرحد شمال غربی (NWFP)

۱. چگونگی تشکیل مناطق قبیله‌نشین (فتا) در ایالت سرحد

مناطق تحت اداره فدرال (فتا) درواقع جزئی از ایالت سرحد شمال غربی پاکستان (NWFP) ـــ ازنظر وسعت چهارمین یا کوچک‌ترین ایالت پاکستان ـ می‌باشد که حدود ۲۷۲۷۰ کیلومترمربع وسعت دارد. آب‌وهوای این منطقه از ایالت سرحد همانند سایر نقاط آن، در نیمهٔ جنوبی گرم و خشک و در نیمهٔ شمالی معتدل است.[۱]

هفت منطقه قبایلی در امتداد باریکه‌ای از شمال به جنوب کشیده شده‌اند که درست در غرب نواحی سرحد (FR) واقع می‌گردند. نواحی سرحد نیز به‌نوبه خود، از شمال به جنوب کشیده شده‌اند. تمام بخش‌های واقع در مناطق قبایلی و FR نیز در جهت شمالی ـ جنوبی قرار گرفته‌اند.[۲]

هفت ناحیه سرحد (FR) که به‌عنوان حائل میان مناطق شهری ایالت سرحد شمال غربی و نواحی قبایلی عمل می‌کنند، به ترتیب از شمال به جنوب عبارتند از:

نواحی سرحدی پیشاور، کوهات، بانو، لکی، تانِک و دیره اسماعیل‌خان.[۳]

شهرهای اصلی فتا نیز عبارتند از: میرانشاه، رازمک، باجور، درّه بازار و وانا.[۴]

فتا قبل از کسب استقلال

تاریخ باستان

درمورد تاریخ باستان کمربند قبیله‌نشین منابع اندکی موجود است. مهاجمان و اشغالگران پی‌درپی از این منطقه عبور کرده‌اند و یا آن را ضمیمه امپراتوری خود نموده‌اند که از آن جمله می‌توان به آریایی‌ها (حدود ۵۰۰ قبل از میلاد)، هخامنشیان، مهاجمان یونانی و سکایی[۱] (۳۲۴ـ۳۲۰ ق.م)، موریانی‌ها[۲] (۳۱۳ـ۲۳۲ ق.م)، باکتریایی‌ها[۳] (۱۸۵ـ۹۰ ق.م) و سکاها (۹۷ ق.م) اشاره کرد. طی هزاره نخست میلادی، پارت‌ها، یو ـ چی‌ها[۴]، ساسانیان و ترک‌ها به‌ترتیب این کشور را در اشغال خود داشتند. به‌لحاظ نژادی، مردم این کشور آمیزه‌ای از مهاجمانی هستند که درطول تاریخ آن را به تصرف درآوردند؛ به‌عنوان مثال، آفریدی‌ها[5] از نژاد یونانی می‌باشند.[(۵)]

از سال ۵۰۰ قبل از میلاد تا ۲۰۰ پس از میلاد، منطقه قندهارا (از اسلام‌آباد تا کابل) تحت نفوذ هخامنشیان بود. طی قرن بعد، این منطقه تحت نفوذ موریانی‌ها قرار گرفت و یک قرن پس از آن هم تحت نفوذ باکتریایی‌ها و یونانی‌ها درآمد. پس از آن، مهاجمان سکایی وارد قندهارا گردیدند. زبان پشتون که اکنون زبان رایج در منطقه است، احتمالاً از لهجه‌های زبان سکایی بوده است.

این منطقه که افغانستان و منطقه مرزی شمال غربی پاکستان را دربرمی‌گیرد، شاید بیش از هر نقطه دیگری در آسیا و بلکه در جهان، شاهد تهاجم بیگانگان بوده است.[(۶)] طی این دوران، دشت‌ها تحت سلطه قدرت‌های بزرگ قرار داشت و قبایل در تپه‌ها از استقلال خود دفاع می‌کردند.

حکومت ترک‌ها و پشتون‌ها

انتشار اسلام در کمربند قبیله‌نشین به ظهور حکومت ترک‌ها در غزنی از حدود سال ۹۶۰ میلادی

---

1. Scythian
2. Mauryans
3. Bactrians
4. Yue-chi
5. Afridis

بازمی‌گردد. محمود غزنوی مناطقی از شبه‌قاره تا لاهور را فتح نمود. سلطان معزالدین محمد از سلسله غوریان[1] بخش شمالی شبه‌قاره را فتح نمود و در سال ۱۲۰۶ بنیان‌گذار حکومت مسلمانان در دهلی گردید. پس از سقوط غوریان دهلی چند بار در معرض تهاجم نیروهای مختلفی از ماوراءالنهر [نیمه شرقی آسیای مرکزی کنونی] قرار گرفت که مشهورترین آنها، تهاجم نیروهای چنگیزخان و تیمور ـ به‌ترتیب در ۱۲۲۱ و ۱۳۹۸ میلادی ـ بود. به‌جز ترک‌ها، غزنویان (۱۰۰۱ـ۱۱۸۶) ، غوریان (۱۱۸۶ـ۱۲۹۰) و تغلقیان[2] سه سلسله افغان؛ یعنی خلجیان[3] (۱۲۹۰ـ۱۳۲۱)، لودیان[4] (۱۴۵۱ـ۱۵۲۶) و سوریان[5] (۱۵۳۳ـ۱۵۵۵) هم بر تخت پادشاهی دهلی تکیه زدند؛ اما دامنه اقتدار آنها تا کمربند قبیله‌نشین امتداد نمی‌یافت. بابر، فاتح هند و بنیان‌گذار سلسله مغول درباره لودیان می‌نویسد: «اقتدار آنها به غرب ایندوس نمی‌رسید و باوجودی‌که خود تبار افغان و پشتون داشتند؛ اما هیچ کنترلی بر سرزمین‌های افغان یا پشتون نداشتند.»

حکومت مغولان

بابر (۱۵۲۶ـ۱۵۳۰)، از نوادگان تیمور، در سال ۱۵۰۴ از ماوراءالنهر به کابل آمد. وی بنیان‌گذار سلسله مغولان (۱۵۲۶ـ۱۸۵۷) در شبه‌قاره بود و با کمک قبیله‌نشینان، هند را فتح کرد. تردیدی نیست که در تمام این لشکرکشی‌ها نیروهای قبیله‌ای تأمین‌شده توسط قبیله یوسف‌زای و سایر قبایل به سپاهیان بابر کمک کردند و موجب تقویت آنها شدند. نه‌تنها بابر، بلکه سایر حکمرانان مغول تا حد زیادی به مزدورهای افغان متکی بودند. بااین‌حال، دشمنان اصلی بابر بخش‌های دیگری از همین قبیله‌نشینان بودند. هر کس در ماوراءالنهر که خیال فتح

1. Ghorids
2. Tughlaqs
3. Khaljis
4. Lodis
5. Soris

هندوستان را داشت، باید از سرزمین‌های آنها می‌گذشت و مناطق میان کابل و رود جهلم[1] را تصرف می‌کرد.(۷) سال‌ها طول کشید تا بابر توانست این کار را به سرانجام برساند و با مطالعه تاریخ فتوحات وی ملاحظه می‌گردد که همواره به‌دلیل مشکلاتی که درواقع هیچ‌گاه به‌طور کامل موفق به حل آنها نگردید، در نگرانی و اضطراب به‌سر می‌برده است.

بابر در اتوبیوگرافی خویش، اسامی قبایل محلی را نام می‌برد و این نخستین‌بار است که این اسامی ضبط شده‌اند. اصلی‌ترین قبایلی که بابر ذکر می‌نماید، عبارتند از: قبایل یوسف‌زای، آفریدی، ارکزای[2]، بنگاش، توری، دلازاک[3]، موهمند، گیگیانی[4]، محمدزای، لوهانی[5]، نیازی، عیسی خیل[6]، قلجی[7] و وزیر. آفریدی‌ها در منطقه خیبر، یوسف‌زایی‌ها در سوات و سماح[8]، محمدزایی‌ها در هشت‌نگر[9]، بنگاشی‌ها در اطراف هنگو[10]، لوهانی‌ها در دمن[11]، قلجی‌ها در غزنی و ختک‌ها[12]، که تحت این عنوان توسط بابر نام برده نشدند، در حوالی بانو زندگی می‌کنند.

بابر موفق نشد سرزمین‌هایی را به تصرف درآورد که تحت اشغال قبایل بنگاش، توری و وزیر بودند. این موضوع از این نوشته وی مشخص است:

«قبایل بنگاش حاضر نیستند مالیات بپردازند. من که درگیر موضوعات مهم‌تری مانند فتح قندهار، بلخ، بدخشان و هندوستان بوده‌ام، هیچ‌گاه فرصت پرداختن به بنگاش را پیدا نکرده‌ام؛ اما در اولین فرصت به سراغ این منطقه و قبایل مجاور آن خواهم رفت».

او درباره قبیله «وزیر» نیز همین‌گونه می‌نویسد؛ اما امید بابر برای سلطه بر این مناطق هیچ‌گاه تحقق پیدا نکرد. اکبرشاه کبیر (۱۵۵۶ـ۱۶۰۵) نیز مانند وی نتوانست هیچ‌یک از قبایل را به زور با خود همراه نماید مگر آن تعداد قبایلی که حاضر شدند درازای دریافت منافعی خاص با شاه همکاری کنند. از آن پس، هیچ تلاش جدی توسط جانشینان وی (بابر)، یا توسط

---

1. Jhelum
2. Orakzai
3. Dilazak
4. Gigiani
5. Lohani
6. Isa Khel
7. Ghalji
8. Samah
9. Hashtnagar
10. Hangu
11. Daman
12. Khattak

درانی‌ها که پس از وی بر سر کار آمدند، صورت نگرفت تا مناطق کوهستانی را تحت سلطه خود درآورند.

طی دوران حکومت جهانگیر (۱۶۰۸ـ۱۶۲۷) و شاه جهان (۱۶۲۸ـ۱۶۵۸)، جنگ با یوسف‌زای‌ها و سایر مردمان ساکن ارتفاعات ادامه یافت. حکمرانان مغول نیز برای تصرف قندهار ناگزیر شدند با مردم محلی وارد جنگ شوند. حتی پس از پیروزی مغول‌ها، باز هم مشکلات ایشان با قبایل محلی پایان نیافت. جهانگیر در سومین سال حکومت خود از کابل دیدن کرد. وی موفق‌ترین سردار مغول، شاه‌بیگ، را که دوازده سال قبل از آن قندهار را به تصرف درآورده بود، به‌سمت حاکم کل مناطق کابل، تیراه، بنگاش، سوات و باجور منصوب نمود و لقب «خان دوران» را به وی بخشید.

شاه جهان نیز سردار شجاع خود، سعیدخان، را حکمران کابل کرد و وی را به رتبه فرمانده نظامی یک لشکر پنج هزارنفره از سواره‌نظام ارتقا داد. ساکنین ایالت سرحد شمال غربی (NWFP)، به‌ویژه ختک‌ها و چند قبیله دیگر، برضد اورنگ زیب، آخرین امپراتور قدرتمند مغول، دست به قیام زدند. پس از آن امپراتوری‌های مغول ضعیف‌تر از آن بودند که به فکر ماجراجویی برای تحت کنترل درآوردن قبایل باشند.

حکومت درانی‌ها

زمانی‌که نادرشاه، پادشاه ایران، در سال ۱۷۳۹ به هند حمله کرد، نیروهای افغان/پشتون، سپاه ویژه لشکریان وی را تشکیل می‌دادند. سواره‌نظام افغان/پشتون ـ به استعداد چهار هزار تا شانزده هزار نفر ـ تحت فرمان نورمحمدخان، از طایفه علی‌زای، قرار داشت. آنها در حمله به هندوستان، شاه ایران را همراهی کردند و در تمام خطرات و موفقیت‌های این جنگ مشارکت داشتند. احمدخان، فرمانده سپاهیان ابدالی از افغانستان، محافظ شخصی نادرشاه بود. زمانی‌که نادرشاه پس از تهاجم موفقیت‌آمیز به هند، درحال بازگشت به ایران بود، برخی قبایل وی را محاصره کردند. نیروهای نادر، علی‌رغم حمایت ابدالی‌های افغان، موفق به شکست ایشان

نشدند و در مقابل کوهستان‌نشینان تلفات سنگینی متحمل گردیدند تا اینکه توانستند از این مهلکه عبور نمایند.(۸)

(به اعتقاد برخی) حمایت نادر از ابدالی‌ها مایه رشک و حسادت سایر گروه‌های قومی ایران گردید و وی در سال ۱۷۴۷م/۱۱۶۰ق، به قتل رسید. احمدخان که در این هنگام ۲۴ سال داشت، به سمت قندهار به راه افتاد و پس از آن با لشکر خود راه کابل را در پیش گرفت. وی بنیان‌گذار پادشاهی مستقل افغانستان در همان سال بود. احمدخان در قندهار خودش را احمدشاه خواند و سپس لقب درّ درّان (عالی‌ترین جواهر) را برای خویش برگزید. از آن زمان به بعد، ابدالی‌ها را (که شاخه‌ای از طایفه سادوزای[1] هستند) به‌عنوان درّانی‌ها می‌شناسند. وی سپس پنجاب غربی و کشمیر را اشغال کرد و تحت حکومت وی افغانستان و اکثر بخش‌های پاکستان کنونی، یک کشور به‌شمار می‌آمدند.

احمدشاه ابدالی (۱۷۷۳ـ۱۷۴۷) در سال ۱۷۶۱ توانست منطقه پانیپت[2]، در شمال هند را به تصرف درآورد. مردان قبیله پتان[3] وی را در این نبرد سخت یاری دادند. احمدشاه، لشکر بزرگ ماراته را شکست داد. این نبرد یکی از تعیین‌کننده‌ترین نبردهای جهان بود؛ چراکه مانع از سلطه ماراته‌ها بر شمال هند گردید؛ فروپاشی امپراتوری مغول را تسریع کرد؛ ظهور سیک‌ها را در پنجاب تسهیل نمود و بالاخره راه برای گسترش تدریجی قدرت انگلیسی‌ها به دهلی و بعدها پنجاب هموار شد.

بااین‌حال، کمربند قبیله‌نشین همچنان سرزمین قبایل ستیزه‌جو و منبع ارتش‌های مزدور باقی ماند. درطول تاریخ این مناطق از جایگاه مستقل یا نیمه مستقل برخوردار بوده‌اند. حکمرانان قدرتمند سعی کردند این مناطق را تحت فرمان خویش درآورند؛ اما سرانجام چاره‌ای نداشتند جز اینکه به جایگاه مستقل یا نیمه مستقل آنها تن بدهند. حتی پتان‌ها که سال‌ها بر هند

---

1. Saddozai
2. Panipat
3. Pathan

حکومت نمودند، برای تأمین نیروی انسانی خود به سرزمین‌های قبیله‌نشین متکی بودند؛ اما محدوده فرمان و حکومتشان، این سرزمین‌ها را دربر نمی‌گرفت.

حکومت سیک‌ها

شاه زمان (۱۷۹۴ـ۱۸۰۰)، حاکم درانی لاهور و نواده احمدشاه، به‌دلیل اختلافات درون حکومت خود در کابل ناگزیر گردید در سال ۱۷۹۹ از لاهور عقب‌نشینی نماید و یک رهبر سیک، به نام رانجیت سینگ را به‌عنوان نائب خود بگمارد. ماهاراجه رانجیت سینگ (۱۷۹۹ـ۱۸۳۹) یک حاکم جاه‌طلب و توانا بود. وی در پنجاب حکومت سیک‌ها را بنا نهاد. زمانی‌که به‌دلیل حضور انگلیسی‌ها نتوانست دامنه قلمرو امپراتوری خود را به شرق و جنوب بکشد، تصمیم گرفت به جانب غرب کشورگشایی کند. سینگ توانست دشت‌های آن سوی ایندوس(سند)، ازجمله پیشاور و بانو را به تسخیر خود درآورد.

حکومت انگلیسی‌ها

در اواخر قرن ۱۸ دامنه نفوذ انگلیسی‌ها به شمال هند رسید. در سال ۱۷۷۲، دورترین نقطه تحت استعمار انگلیس در شمال بنگال بود و متصرفات این امپراتوری فراتر از بنگال بسیار معدود و پراکنده بودند. درحالی‌که در اواخر این قرن، قلمرو حکومت «هند بریتانیا» تا مورس و بیست سال پس از آن تا بمبئی امتداد یافت و طوایف ماراته(۹) و راجپوت[1] نیز تحت سلطه انگلیسی‌ها درآمده بودند. انگلیسی‌ها پس از عبور از دشت‌های وسیع هندوستان آرام آرام دامنه شمالی قلمرو خود را تا رود ستلج[2] گسترش دادند(۱۰) و نخستین‌بار وارد سرزمینی شدند که زمانی بخشی از امپراتوری احمدشاه درانی بود.

دراین‌زمان حکومت درانی در جنوب پنجاب تسلیم سیک‌ها شده بود. باوجودی‌که چهل

1. Rajput 2. Satluj

سال از تهاجم بزرگ احمدشاه به این منطقه می‌گذشت، هنوز ترس از افغان‌ها وجود داشت. بنابراین، نخستین تصوراتی که از افغان‌ها در ذهن حاکمان انگلیسی هند شکل گرفت این بود که آنها مردمی خطرناک، ناسازگار و دشمن صلح و امنیت سرزمین‌های شمال غربی هستند. ازاین‌رو، انگلیسی‌ها در سال‌های آغازین قرن ۱۹ میلادی با تلاش‌هایی دیپلماتیک از ایران خواستند برای مقابله با یورش احتمالی افغان‌ها به ایشان کمک کند. البته دراین‌زمان انگلستان خبر نداشت که در پیشروی به‌سمت شمال غرب چه مشکلاتی از جانب افغان‌ها برای هند بریتانیا ایجاد خواهد شد. افغان‌ها در این مرحله به‌عنوان دشمن بالقوه شناخته می‌شدند؛ زیرا رقبای احتمالی انگلیسی‌ها برای کنترل شمال هند بودند. در این مرحله انگلیسی‌ها هنوز به این نتیجه نرسیده بودند که افغانستان چه اهمیت استراتژیکی برای امنیت هند بریتانیا در مقابل روس‌ها خواهد داشت.

انحلال قدرت در شمال غربی «هند بریتانیا» سبب گردید امنیت متصرفات انگلیسی‌ها بیشتر شود؛ اما تهدیدات بعدی فکر حاکمان انگلیسی را مشغول کرده بود. لندن و کلکته به این نتیجه رسیده بودند که با وجود دور بودن کشورهای روسیه و هند از یکدیگر، تهدید هندوستان ازسوی روس‌ها جدی است. خودداری امیر کابل از انعقاد پیمان دفاعی با رانجیت سینگ ـ که تحت حمایت انگلیسی‌ها قرار داشت ـ در مقابل خطر احتمالی گسترش روسیه، ازسوی حاکمان انگلیسی هند به‌عنوان یک حرکت و روش غیردوستانه تلقی گردید و از آن زمان به بعد، ایشان مداخله فعال در امور افغانستان را آغاز کردند؛ سیاستی که مستقیماً به بروز جنگ فاجعه‌بار معروف به «جنگ اول افغان»[1] (۱۸۳۹ـ۱۸۴۲) انجامید. دولتمردان در لندن و کلکته ـ که در آن زمان مقر کمپانی هند شرقی (حاکم انگلیسی هند) بود ـ براین‌باور بودند که امیر افغانستان با روسیه مذاکرات پنهانی دارد. ازاین‌رو، در سال ۱۸۳۸، دولت هند برضد افغانستان اعلان جنگ نمود. با توجه به اینکه رانجیت سینگ، حکمران پنجاب، اجازه عبور از سرزمین

1. First Afghan War

خود را به سربازان کمپانی هند شرقی نمی‌داد، لرد آکلند، فرماندار کل انگلیسی هند (۱۹۳۸_۱۸۴۲) تصمیم گرفت نیروهای خود را از راه سند گسیل نماید. پیشتر، فرماندار کل انگلیسی هند، یعنی لرد میتو[1] (۱۸۰۷_۱۸۱۳)، برای هرگونه مقابله با تهدید فرانسه، در سال ۱۸۰۹ معاهده «دوستی جاودان»[2] را با امیر سند منعقد نموده بود. آکلند، امیر را وادار کرد که به سپاه انگلیس اجازه عبور دهد و وی را تهدید نمود که اگر غیر از این عمل کند، برضد وی به زور متوسل خواهد شد و حکومتش را از بین خواهد برد و اگر یکپارچگی یا امنیت امپراتوری بریتانیا ایجاب نماید، برای این کار لحظه‌ای درنگ نخواهد کرد.(۱۱)

در سال ۱۸۳۹، سپاهیان هندی تحت رهبری انگلیس از سند و بلوچستان عبور کرده و قندهار و کابل را فتح کردند. اشغالگران تصمیم گرفتند در کابل بمانند. طی زمستان ۱۸۴۱_۱۸۴۲، برضد نیروهای اجنبی قیامی مردمی صورت گرفت و سپاه هندی متشکل از دوازده هزار سرباز شهر کابل را ترک گفتند و برای نجات جان خود به‌سوی جلال‌آباد به راه افتادند. قبیله‌نشینان درطول راه به‌تدریج سپاهیان هندی را از پای درآوردند. در ژانویه ۱۸۴۲، تنها یک نفر به نام دکتر برایدون[3]، توانست به جلال‌آباد برسد و داستان غمبار قتل عام همکارانش را نقل نماید. درطول تاریخ چنین سپاه بزرگی تحت رهبری انگلیسی‌ها به‌طور کامل نابود نگردیده بود.(۱۲)

در قرن ۱۹ پنجاب و سند به امپراتوری بریتانیا ضمیمه شدند و کلات، کشمیر و چیترال مجبور به پذیرش برتری انگلیسی‌ها گردیدند. اگر لندن و هند بریتانیا به پیشروی روس‌ها به‌سمت جنوب با ترس و بدگمانی می‌نگریستند، روس‌ها نیز پیشروی انگلیسی‌ها به‌سمت شمال و به‌خصوص حمله به افغانستان را به‌منزله تلاش بریتانیای کبیر برای تثبیت موقعیت خود در شمال هندوکش و سبقت گرفتن از روسیه در بازارهای آسیای مرکزی تلقی می‌کردند.

---

1. Minto
2. Eternal Friendship
3. Brydon

سیاست پیشروی

فتح سند در سال ۱۸۴۳ و انضمام پنجاب به سال ۱۸۴۹ سبب گردید دامنه حکومت انگلیسی‌ها به آن سوی رودخانه سند برسد و این قلمرو را با سرزمین‌های قبایل بلوچ و پتان هم‌مرز نماید و انگلیسی‌ها را به خان کلات و امیر افغانستان نزدیک‌تر کند. دراین‌میان، گروهی خواهان پیشروی تا کویته و حتی تا هرات و گروهی خواهان عقب‌نشینی تا رودخانه سند بودند. کارشناسان نظامی می‌گفتند اگرچه نقش یک مرز، جداسازی دو منطقه و کشور از یکدیگر است؛ اما باید به‌لحاظ نظامی نیز کارآمد بوده و قابلیت دفاع داشته باشد. آنها چهار خط دفاعی برای هند را این‌گونه برمی‌شمردند:

۱. رودخانه سند که مورد موافقت کسانی بود که «مخالف مداخله [در امور افغانستان] بودند». بااین‌حال برخی افراد، مخالف دفاع در این رودخانه بودند؛ زیرا عقیده داشتند کوه‌ها بهتر از رودخانه‌ها می‌توانند نقش مانع [در مقابل دشمن] را داشته باشند؛

۲. خط قدیمی موسوم به «خط سیک»[1] که حدوداً با مرز حکومتی انگلیس پس از سیک‌ها مطابقت داشت، اما عملاً سبب می‌گردید تمام مناطق قبیله‌ای از کنترل خارج باشند؛

۳. خطی از گیلگیت شمالی[2] تا ملک سیاه‌کوه که سرانجام خط دیوراند را شکل داد. این خط مناطق قبیله‌ای را به‌طور مساوی میان افغان‌ها و انگلیسی‌ها تقسیم می‌کرد؛

۴. «مرز علمی» که از کابل تا غزنی و قندهار امتداد می‌یافت و قسمت‌های مرتفع انتهایی گذرگاه‌های کوهستانی را تحت پوشش خود داشت و درواقع همان مرز تعیین‌شده توسط مغول‌ها بود، تازمانی‌که قندهار در زمان حکومت شاه جهان از دست رفت. بااین‌حال خط قدیمی سیک و خط دیوراند، هیچ‌کدام به‌لحاظ نظامی قابلیت دفاع نداشتند و به‌نظر رسید که دومی تنها این امتیاز را دارد که خطر یورش قبیله‌نشینان را کاهش می‌دهد. همچنین به‌نظر رسید با تصرف کویته امکان ایستادگی در مقابل تهاجم‌ها وجود دارد. تندروهای گروه معتقد

---

1. Sikh Line
2. North Gilgit

به «پیشروی» محدودیتی برای پیشروی‌های خود قائل نبودند و میانه‌روهای این گروه، مرزی را به‌لحاظ استراتژیک بهتر از همه می‌دانستند که پس از تعیین آن، دیگر نیاز چندانی به پیشروی نباشد. ازسوی‌دیگر، افراطی‌های گروه طرفدار «ایستایی» خط رودخانه سند را بهترین مرز می‌دانستند و میانه‌روهایشان خواهان پیش رفتن از آن خط بودند، البته اگر برایشان ثابت می‌شد روسیه تهدیدی واقعی برای هند بریتانیا محسوب می‌شود.

مناقشه نظامی به حوزه سیاست هم راه یافت و دو سیاست‌گذاری کاملاً متضاد درقبال راهبرد سیاسی که باید در مرز شمال غربی هند اتخاذ شود، شکل گرفت. طرفداران «سیاست پیشروی» شدیداً از سیاست پیشروی فعال حمایت می‌کردند و خواهان گسترش شبکه راه‌آهن، مشخص کردن قطعی مرز میان افغانستان و متصرفات انگلیس و اعمال زور برای تحت فرمان درآوردن قبیله‌نشینان سرکش بودند، حتی اگر این اعمال زور باعث قیام قبایل، نافرمانی حاکمان در کابل و حتی قطع کامل رابطه با روس‌ها شود. از نگاه ایشان افغانستان باید «مرز» شمالی هندوستان باشد؛ جایی‌که در آن هیچ کشور دیگر اروپایی ـ ازجمله روسیه ـ اجازه نداشته باشد فعالیت‌های تجاری یا سیاسی نموده و در امور افغانستان مداخله نماید. این احتمال نیز وجود داشت که روس‌ها ازطریق ایران و هرات دست به پیشروی بزنند. ازاین‌رو افغانستان و ایران مورد توجه و نگرانی جدی دولت هند و کابینه انگلستان قرار گرفتند.[۱۳]

کاربرد سیاست پیشروی

منطقه حدفاصل کوه‌های هندوکش در شمال تا منطقه‌ای که حاکمان انگلیسی آن را به «سرحد شمال غربی»[1] می‌شناختند، دو مشکل اساسی را ایجاد می‌نمود؛ مشکل بین‌المللی و مشکل قبیله‌ای. ازیک‌طرف احتمال تهاجم ازسوی یک قدرت خارجی می‌رفت و ازطرف‌دیگر همواره مشکل کنترل قبایل مرزی وجود داشت. هر دو چالش در شمال هند به یکدیگر گره

1. Nort West Frontier

خورده بودند. درواقع ارتباط میان این دو موضوع چنان تنگاتنگ بود که اتخاذ و کاربرد «سیاست پیشروی» درزمینه یکی از این دو موضوع پیامدهایی برای موضوع دیگر داشت.

مسئله بین‌المللی

• **حوادث سال‌های ۱۸۳۷ـ۱۸۳۸**

در سال ۱۸۳۷ روس‌ها از حمله ایران به افغانستان حمایت کردند و این سال، سرآغاز اتخاذ «سیاست پیشروی» در افغانستان بود. قبلاً در سال ۱۸۳۶، یک هیئت انگلیسی به سرپرستی کاپیتان الکساندر برنز نزد حاکم کابل، امیر دوست محمد اعزام گردید. دوست محمد به‌هیچ‌وجه حاضر نبود با سیک‌ها که تحت حمایت انگلیسی‌ها بودند، پیمان اتحاد ببندد؛ مگر اینکه پیشاور به قلمرو تحت حکومت افغان‌ها بازگردانده شود. انگلیسی‌ها امیدوار بودند این اتحاد صورت بگیرد بی‌آنکه لازم باشد تعهدی سیاسی به افغان‌ها بدهند؛ تعهدی که ممکن بود توازن حساس قدرت میان افغان‌ها و سیک‌ها را به‌نفع افغان‌ها به هم بزند یا مایه امیدواری افغان‌ها درزمینه بازپس‌گیری دره پیشاور شود. اتفاقاً، ایرانی‌ها تسلیم فشارهای شدید نظامی و سیاسی واردآمده ازسوی لندن و کلکته گردیدند و در سال ۱۸۳۸ از محاصره هرات دست برداشتند و ازطرفی بریتانیا نیز ازطریق روابط طولانی دیپلماتیک توانست مخالفت روسیه با عملکرد نمایندگانش در افغانستان را به‌دست آورد. لندن این تضمین را به‌دست آورد که روسیه با امرای افغان هیچ رابطه سیاسی ندارد و در جنگ‌های قومی و قبیله‌ای آنها موضع‌گیری نخواهد کرد. به‌نظر می‌رسید انصراف روسیه از مداخله در امور افغانستان صریح و مسلم بود و خطری که افغان‌ها و هندی‌ها را تهدید می‌کرد تا مدتی برطرف شده بود. طرفداران «سیاست پیشروی» می‌گفتند این نخستین فتح دیپلماتیک ایشان است.

• **حوادث سال ۱۸۳۹**

علی‌رغم تضمین‌های روسیه مبنی‌براینکه فعالیت‌هایش در افغانستان محدود به پیگیری اهداف تجاری خواهد بود، مقامات انگلیسی در هند نسبت به روسیه بدگمان بودند. موقعیت

مطلوب روسیه در ایران، حمایت از ایران در آسیای مرکزی و نوع عملکرد آنها در افغانستان همگی موجب بی‌اعتمادی و بدگمانی انگلیسی‌ها گردیده بود. در چنین شرایطی، اقدام نابهنگام روس‌ها مبنی‌بر اعزام نیرو به خان‌نشین خیوه در سال ۱۸۳۹ سبب افزایش نگرانی انگلیسی‌ها گردید و باعث شد لرد پالمرستون[1]، حاکم انگلیسی هند، به ایشان هشدار دهد که درصورت ادامه این وضع و به خطر افتادن استقلال خیوه، نیروهای انگلیسی را تا آسیای مرکزی به پیش خواهد راند و به‌عنوان اقدامی «پیشگیرانه و دفاعی» قسمت بالای رودخانه جیحون را تصرف خواهد نمود. لشکرکشی روس‌ها به شکست انجامید و این شکست باعث گردید تهدید تقابل بزرگ نظامی میان دو رقیب استعماری و نیز آزمایش «سیاست پیشروی» هر دو متوقف شود. بااین‌حال، نگرانی انگلیسی‌ها از اهداف بلندمدت اقتصادی و سیاسی روسیه در آسیای مرکزی به قوت خود باقی ماند و آنها تحت تأثیر طرفداران «سیاست پیشروی» متقاعد شده بودند که برای تضمین موقعیت خود در شمال غربی به سراغ حاکم افغانستان بروند.

- **حوادث سال‌های ۱۸۳۹ـ۱۸۴۲**

رویکرد غیردوستانه امیر کابل، زمانی‌که انگلیس احساس خطر می‌کرد (تصرف هرات) توهینی بود که امپراتوری بریتانیا نمی‌توانست آن را مورد چشم‌پوشی قرار دهد. بنابراین، انگلیس تصمیم گرفت برای تنبیه امیر کابل، به زور اسلحه با یکی کردن امیرنشین‌های قندهار و کابل، وی از حکومت کنار رود و به‌جایش کسی حاکم شود که منافع خود را با منافع بریتانیا در آسیای مرکزی منطبق نماید و از هر نظر متحد وفادار بریتانیای کبیر باشد. بنابراین، شاه شجاع انتخاب گردید؛ کسی که از سال ۱۸۱۶ در هند در تبعید به‌سر می‌برد و امیدوار بود سلطنت افغانستان را به چنگ آورد. ازاین‌رو، در سال ۱۸۳۹، نیروهای بریتانیا از رود سند گذشته، قندهار را به تصرف درآوردند، تاج حکومت افغانستان را بر سر شاه شجاع نهادند و بدون مواجهه با هیچ‌گونه مقاومتی وارد پایتخت آن کشور گردیدند. با این اقدام مداخله‌جویانه،

1. Palmerston

انگلیسی‌ها امید داشتند که در افغانستان به برتری دست یابند. برای اولین و آخرین‌بار در تاریخ، انگلیسی‌ها مناطق عظیمی واقع در سرحد شمال غربی قلمرو خود را به تصرف درآوردند. غلبه «سیاست پیشروی» کامل شده بود؛ اما این غلبه زودگذر بود. قیام‌ها برضد شاه شجاع که قبلاً چند بار ازسوی مردم افغانستان طرد شده بود، تمام کشور را دربرگرفت. در سال ۱۸۴۱ نیروهای انگلیس کابل را ترک کرده و در مسیر عقب‌نشینی در «گذرگاه خورد کابل»[1] تقریباً به‌طور کامل منهدم شدند و هیئت اعزامی لندن (ازجمله کاپیتان الکساندر برنز و سر ویلیام مک‌ناتن[2]، دبیر دولت هند) قتل عام گردید. شاه شجاع نیز در سال ۱۸۴۲ به قتل رسید و فرزندش از بیم جان افغانستان را ترک نمود و در پایان، امیر دوست محمد، بار دیگر حاکم افغانستان گردید. بدین‌ترتیب، منافع انگلیس در آسیای مرکزی همچون گذشته در معرض خطر قرار گرفت و نخستین تلاش بریتانیا برای به‌دست گرفتن کنترل هندوکش به خونریزی و بروز فاجعه منتهی گردید و «سیاست پیشروی» به شکست انجامید.

- **حوادث سال‌های ۱۸۴۲ـ۱۸۷۶**

پس از شکست جنگ نخست افغانستان و تا سال ۱۸۶۶، انگلیس از سیاست «مهار» یا همان «انفعال ماهرانه» درقبال افغانستان استفاده نمود. این سیاست حاکی از عدم مداخله در امور مردم ساکن در مناطق فراتر از حد رودخانه سند بود. براین‌اساس مرزها جنبه دفاعی می‌یافتند و جنگ‌ها باید در نزدیکی منابع تدارکاتی صورت می‌گرفتند (به‌عبارت‌دیگر انگلیس درقبال افغانستان سیاست تدافعی و نه تهاجمی را اتخاذ کرد.) برای این منظور، پادگان‌های انگلیسی در هند حتی‌الامکان نزدیک به مرز ساخته می‌شدند تا ظن و بدگمانی را تحریک نکنند. مقامات انگلیسی در هند نیز سعی می‌کردند کاری نکنند که باعث شود حاکمان کابل برای آنها ایجاد دردسر نمایند و ازاین‌رو به تمامیت ارضی افغانستان احترام می‌گذاشتند. این دوره را می‌توان به دوره‌های فرعی‌تری تقسیم نمود که به شرح زیر است:

---

1. Khurd Kabul Pass
2. William Macnaughten

الف) ۱۸۴۲ـ۱۸۵۴: درطول دوازده سال نخست پس از شکست سیاست پیشروی در افغانستان، وضعیت کلی روابط میان انگلیس و کابل، به قول لرد دالهوزی[1]، وضعیت آرامی بود و تنها یک‌بار کار به حمله کشید و آن زمانی بود که در سال ۱۸۴۹ میلادی، امیر کابل با استفاده از جنگ انگلیسی‌ها و سیک‌ها تلاش ناموفقی نمود تا پیشاور را به تصرف درآورد. شکست روس‌ها در خیوه که همزمان با شکست انگلیسی‌ها در افغانستان رخ داده بود، سبب گردید هر دو ابرقدرت مدتی از مداخله در امور افغانستان دست بردارند. بااین‌حال، کمپانی هند شرقی، برای جبران شکست خود در افغانستان و بازیابی حیثیت ازدست‌رفته، برضد سندها جنگی را به راه انداخت و نیروهای بلوچ تالپورس[2] را شکست داد و ایالت سند را در سال ۱۸۴۳ به تصرف خود درآورد. پس از مرگ رانجیت سینگ، انقلاب‌هایی در پنجاب به‌وقوع پیوست. در سال‌های ۱۸۴۶ و ۱۸۴۸ـ۱۸۴۹ انگلیسی‌ها دو بار در پنجاب با سیک‌ها جنگیدند و پس از شکست دادن آنها، ایالت پنجاب را در سال ۱۸۴۹، ضمیمه امپراتوری هند بریتانیا نمودند. قبایل پتان و بلوچ در ارتفاعات به‌سر می‌بردند و از دشت‌های تحت اشغال انگلیسی‌ها دور بودند.

این قبایل چندان به حاکمان کابل وفادار نبودند. طرفداران «سیاست پیشروی» با بهره‌برداری از ترس امپراتوری هند بریتانیا از تهدید روس‌ها برای امنیت خویش، بار دیگر بر اجرای سیاست پیشروی فعال و تحت فرمان درآوردن قبایل اصرار می‌کردند؛ درحالی‌که طرفداران «مکتب ایستایی» عقیده داشتند باید با برقراری روابط دوستانه با افغان‌ها، اصطکاک میان نیروهای انگلیسی و قبایل ساکن سرحد شمال غربی را کاهش داد. دسته دوم، سیاستشان به مصلحت امپراتوری بود؛ خصوصاً زمانی‌که احتمال جنگ میان روسیه و امپراتوری عثمانی (۱۸۵۴ـ۱۸۵۶) بر اروپا سایه افکنده بود. وقوع جنگ کریمه[3] (۱۸۵۴ـ۱۸۵۶) به ماجرا پایان داد و طرفداران «مکتب ایستایی» توانستند حرف خود را به کرسی بنشانند.

1. Dalhousie
2. Talpurs
3. Crimean War

چالش‌های قبیله‌ای

- **حوادث سال‌های ۱۸۰۰ـ۱۸۴۹**

در دو دهه نخست قرن ۱۹، زمانی‌که سیک‌ها تحت حکومت ماهاراجه رانجیت سینگ از جنگ خانمان‌برانداز شاهان افغان استفاده برده، به آن سوی رود سند پیشروی نمودند و دامنه قلمرو خود را به تمام دره پیشاور و منطقه تحت سکونت قوم دراجات[1] گسترش دادند، چند قبیله از قبایل پتان تحت کنترل سیک‌ها درآمدند. البته این یک کنترل بی‌ثبات و ناپایدار بود. سیک‌ها برای رسیدن به توافق با پشتون‌های سرکش هیچ تلاشی نکردند. در این دوره، انگلیسی‌ها هنوز درحال پیشروی بودند. در سال ۱۸۴۳، آنها سند را به تصرف خود درآوردند و در سال ۱۸۴۹، پس از شکست سیک‌ها، تمام پنجاب، ازجمله سرزمین‌های آن سوی رود سند تا نزدیکی قلمرو تحت حکومت امیر را فتح نمودند.

- **حوادث سال‌های ۱۸۴۹ـ۱۸۷۸**

تحولات این دوره را می‌توان براساس سرزمین به این ترتیب بیان نمود:

الف) سند: پس از اشغال نظامی سند توسط سر چارلز ناپیر[2] سیاست سرکوب شدید ناآرامی‌ها در دستورکار قرار گرفت. برای مقابله با هجوم بوگتی‌های[3] غارتگر، پاسگاه‌های نظامی در ارتفاعات مجاور برپا شد و قلعه‌های نظامی جدیدی نیز برای مقابله با راهزنان بلوچ ایجاد گردید. برای این منظور از داوطلبان محلی استفاده شد.

ب) کلات: میان انگلیسی‌ها و خان کلات ـ که پس از تصرف سند توسط انگلیسی‌ها سرزمینش با قلمرو تحت اشغال آنها همجوار گردیده بود ـ تنش‌هایی پدید آمد. در ابتدا مقامات سند، با خان به مذاکره پرداختند تا شاید ازاین‌طریق وی را تحت کنترل خود درآورند. بعدها که «سیاست پیشروی» شکل گرفت، در سال ۱۸۵۴ میان طرفین معاهده‌ای منعقد شد که

---

1. Derajat
2. Charles Napier
3. Bugti

به موجب آن، خان متعهد می‌گردید انگلیسی‌ها را در جریان تصمیمات مهم خود قرار دهد؛ هر زمان لازم باشد از کمک سربازان انگلیسی در کلات بهره‌مند شود و از تعدی به مرزهای سرزمین‌های تحت اشغال دولت هند بریتانیا خودداری نماید. در سال ۱۸۷۱، سردارها (یا همان امرای مناطق مختلف کلات) بر خان شوریدند و وی توانست با کمک انگلیسی‌ها آنها را سرکوب کند و قدرت خود را افزایش دهد. از سال ۱۸۷۶ هیئتی به سرپرستی سندمن[1] به منطقه اعزام گردید و سردارها را با خان آشتی داد و زمینه‌ساز «توافقنامه ماستونگ»[2] و معاهده ۱۸۷۶ میلادی گردید که پایان دوران منع مداخله در امور مرز جنوبی و آغاز دوران «سیاست پیشروی» را درپی داشت. با انعقاد «معاهده یعقوب‌آباد» (۱۸۷۶)، خان ناگزیر گردید به انگلیسی‌ها اجازه دهد سربازان خود را در آن سرزمین مستقر نمایند و راه‌آهن و خط تلگراف خود را از خاک کلات عبور دهند. اهمیت این معاهده در این واقعیت است که مبنای تشکیل «بخش بلوچ» بود. در سال ۱۸۷۷ سرگرد سر رابرت سندمن به‌عنوان حاکم این بخش در کویته مستقر گردید. طرفداران سیاست پیشروی می‌گفتند نمی‌توان نسبت به هرج‌ومرج در کلات بی‌تفاوت بود؛ چراکه کلات و سند چنان با یکدیگر مرتبطند که هرگونه ناآرامی در یک منطقه بلافاصله در منطقه دیگر تأثیر می‌گذارد.

ترتیباتی که توسط سندمن مقرر گردید، به نظام سندمن معروف شد. براساس این نظام، نقاط مرکزی کلات و سرزمین‌های قبایلی به‌وسیله یک نیروی نظامی اشغال می‌گردید؛ آنگاه این نقاط توسط جاده‌های مناسب به یکدیگر متصل و به قبایل اجازه داده می‌شد براساس عرف و آیین خود، امورشان را اداره کنند. در این سیستم، انگلیسی‌ها ازطریق سرکردگان و مالکین اقدام می‌نمودند. به این سیستم، سیستم خاصه‌دار[3] نیز می‌گویند. گاهی در امور قبایل هیچ‌گونه مداخله‌ای صورت نمی‌گرفت. سندمن سیاستی اتخاذ کرد که در آن، از قبایل محلی برای نظم

1. Sandeman
2. Mastung Agreement
3. Khassadar

بخشیدن به مناطق قبایلی استفاده می‌گردید. وی با به‌کارگیری قبیله‌نشینان، «گردان‌های خاصه‌دار» را تشکیل داد. این گردان‌ها در نواحی قبیله‌نشین، جایگزین ارتش انگلیس می‌شدند. کمک‌های مالی زیادی به مالکین (امرا) قبیله‌ای می‌شد. این مالکین باید وظایف دشوار و معینی را انجام می‌دادند؛ همچون حفاظت از بازرگانان، مقابله با راهزنان و درصورت بروز مشکل، یافتن مسببین آن. سیستم خاصه‌دارها یا پلیس قبیله‌ای تا حدودی در ایالت بلوچستان موفق بود. براساس این سیستم، انگلیسی‌ها با نظارت مالکین به قبیله‌نشینان مزایای مالی می‌دادند و درعوض آنها هم نظم را در منطقه خود برقرار می‌کردند.

در سال ۱۸۷۹ انگلیسی‌ها علاوه‌بر کُرَم و خیبر، مناطق پیشین و سیبی را نیز به تصرف درآوردند. بنابراین، قلمرو هند بریتانیا تا منطقه «چمن» که تا قندهار در افغانستان فاصله کمی داشت،گسترش یافت.

ج) پنجاب: آرام کردن مناطق مرزی واقع در شمال شرقی رودخانه «گمال»[1] سخت‌تر بود. نه‌تنها این مرز طولانی‌تر (۲۲۵ مایل) بود، بلکه موقعیتی کوهستانی نیز داشت و درنتیجه دفاع از آن مشکل‌تر می‌نمود. در این منطقه چندین طایفه از قوم پشتون زندگی می‌کردند که اگرچه گاهی اوقات با یکدیگر دشمنی‌هایی داشتند؛ اما به‌هیچ‌وجه حاضر به تحمل حضور بیگانه نبودند. بعضی از این قبایل حکومت حاکم افغان را پذیرا بودند و نوعی روابط فئودالی (تیول داری) میان ایشان و حاکم برقرار بود. در اینجا برخلاف سند ـ که در آن خشونت و سرکوب در دستورکار قرار داشت ـ روش دیگری به کار بسته شد و انگلیسی‌ها دریافته بودند که کسب موفقیت در این منطقه تا حدود زیادی مستلزم آن است که قبایل به‌صورت صحیح مدیریت شوند.

- **حوادث سال‌های ۱۸۷۹ـ۱۹۰۱**

رویدادهای این دوره را می‌توان برحسب سرزمین‌های مختلف این‌گونه تقسیم‌بندی نمود:

الف) کلات: گام نخست در سیاست جدید در سال ۱۸۷۶ برداشته شد و آن زمانی بود که

---

1. Gomal

کویته و اطراف آن به دولت انگلستان واگذار گردید تا اسماً تحت حکومت کلات و عملاً تحت مدیریت کلکته باشد. توسعه مرز هند تا شال[1] برای امیر کابل ـ امیر شیرعلی ـ ناخوشایند بود و به گفته برخی مورخان، این اقدام باعث گردید وی انگیزه گرایش به جانب روس‌ها را پیدا کند و ازاین‌رو می‌توان گفت این اقدام علت جنگ مردم افغان بود.

به موجب معاهده گندمک (۱۸۷۹)، پیشین، سیبی و لورالی (مناطق پشتون‌نشین شمال و شرق کویته) توسط امیر جدید افغانستان به دولت هند تسلیم گردید. در سال ۱۸۸۹، انگلیسی‌ها از منطقه پیشین جلوتر رفته، وارد دره‌های زاب و بوری[2] و جنوب گذرگاه گمال شدند؛ منطقه‌ای که هم‌اینک به قلعه سندمن معروف است.

ب) پنجاب: همزمان با پیشروی‌ها در بلوچستان پیشروی به‌سمت گذرگاه خیبر در پنجاب نیز ادامه یافت و با عقد معاهده گندمک به سال ۱۸۷۹، افغان‌ها از دره کُرَم نیز بیرون رانده شدند. طی این دوره، امیر کابل تمایل انگلیس به پیشروی را با نگرانی و نارضایتی دنبال می‌نمود. در واکنش به این پیشروی‌ها، وی فرمان حکومت هند ـ مبنی‌بر عدم دخالت در مناطق دیر[3] و باجور[4] ـ را نادیده گرفت و منطقه اسمر[5] را تصرف کرد؛ پایگاه‌های خود را در وزیرستان برپا و روابط خود را با موهمندها[6] تقویت نمود. تا سال ۱۸۹۳ روابط افغانستان و حکومت هند بریتانیا چنان تیره شده بود که هر لحظه احتمال وقوع بحران می‌رفت و ضرورت تعیین نوعی مرز که مانع از ادامه پیشروی‌های طرفین گردد، احساس می‌شد. توافقنامه دیوراند (۱۸۹۳) حدود جنوبی و شرقی حکومت امیر افغانستان را تعیین می‌کرد. این توافقنامه، خط دیوراند را جزو مرز هند قرار نداد؛ چراکه انگلیسی‌ها قصد نداشتند قبایل را تحت نظام حکومتی خود کنترل نمایند، بلکه صرفاً می‌خواستند قدرت امیر را در مناطق شرق و جنوب

---

1. Shal
2. Bori
3. Dir
4. Bajaur
5. Asmar
6. Mohmand: یکی از بخش‌های مناطق قبیله‌نشین پاکستان.

این خط، حذف و بر قدرت خودشان در این مناطق بیفزایند. درباره خط دیوراند نظرات متعددی وجود دارد؛ ازجمله اینکه این خط از نقطه‌نظر قوم‌شناسی، راهبردی و جغرافیایی، غیرمنطقی است. آبگیرهای اصلی جلگه سند را قطع و قبایل را از هم جدا می‌کند و آنها را به دو قسمت تقسیم می‌نماید. به‌هرحال، از دیدگاه انگلیسی‌هایی که آن زمان در رأس قدرت بودند، این خط احتمالاً بهترین خط ممکن شناخته می‌شده است.

در دهه ۱۸۹۰ و درحالی‌که خط دیوراند ترسیم می‌گردید، انگلیسی‌ها تمایل داشتند به‌سمت منطقه وانا[1]، در وزیرستان پیشروی نمایند تا ازاین‌طریق منطقه ناآرام وزیرستان تحت کنترل ایشان درآید. در سال ۱۸۹۵، گسترده‌ترین پیشروی به‌سمت دیر و چیترال صورت گرفت که انگیزه آن، عملکرد قبایل و مقابله با پیشروی روس‌ها در پامیر [فلاتی وسیع در آسیای مرکزی] بود. قبایل منطقه با نگرانی شاهد نفوذ انگلیسی‌ها به قلمرو خویش بودند. تعیین خط دیوراند، برپایی بخش‌های سیاسی پنج‌گانه (خیبر، کُرَم، وزیرستان شمالی، وزیرستان جنوبی و ملکند[2]) و بالاخره عبورومرور سربازان در قلمرو آنها و احداث پادگان توسط آنها در این مناطق، ازسوی ساکنین محلی به‌عنوان خطری برای استقلالشان تلقی گردید؛ استقلالی که مدت‌ها انتظار آن را می‌کشیدند. در ابتدا انگلیسی‌ها برای رفع سوءتفاهم‌ها رویکرد مصالحه را درپیش گرفتند. دراین‌راستا گمرکات مرزی برچیده شد، تجارت آزاد امکان‌پذیر گردید، امکانات پزشکی فراهم آمد و قبیله‌نشینان در ارتش و پلیس استخدام شدند. با توجه به اینکه این سیاست نتوانست ریشه اصلی مشکلات؛ یعنی نیازها و معضلات اقتصادی منطقه را بخشکاند، لذا محکوم به شکست بود. قبیله‌نشینان همچنان به سرزمین‌های تحت اشغال انگلیسی‌ها یورش می‌بردند و منابع آنجا را غارت می‌کردند. انگلیسی‌ها برای مهار این وضعیت، سیاست مجازات قبایل را درپیش گرفتند. این سیاست‌ها به این دلیل مورد استفاده قرار می‌گرفت که قبیله‌نشینان را وادار به تغییر رویکرد نماید. این سیاست، اصطلاحاً «سیاست تنبیه» خوانده می‌شد؛ اما این سیاست نیز توفیق چندانی نیافت.

---

1. Wana
2. Malakand

سیاست انگلیسی‌ها و تجاوزات آنها، ازسوی قبیله‌نشینان خصوصاً در وزیرستان شمالی، خطری برای استقلالشان تلقی می‌شد. زمانی‌که در ژوئن ۱۸۹۷، بخشدار همراه با محافظین انگلیسی خود مشغول بازدید از روستای مایزار[1] در وزیرستان شمالی بود، ابتدا به گرمی مورد استقبال قرار گرفت؛ اما به یک‌باره مورد هجوم واقع گردید و تمام محافظین وی کشته یا زخمی شدند. چندی بعد قبایل ملکند به پادگان‌های انگلیسی در چاک‌دره[2] حمله کردند. در اوت همان سال، موهمندی‌ها دست به شورش زدند و کمی بعد آفریدی‌ها و اوراکزایی‌ها به مقر نیروهای انگلیسی در تیراه هجوم آورده و خیبر را تصرف نمودند. البته کمی بعد، خیبر باز پس گرفته شد؛ «یگان تفنگداران خیبر» مجدداً برپا گردید و جاده‌های جدید و قلعه‌های نظامی بیشتری احداث شدند.

ورود لرد کرزن ـ به‌عنوان نماینده بریتانیا ـ به هند در سال ۱۸۹۹، وضعیت را دگرگون کرد و سیاست عدم مداخله، جایگزین سیاست پیشروی گردید.(۱۴) وی برای اجرای این سیاست، عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از مناطق جدیداً فتح‌شده، استفاده از نیروهای قبیله‌ای برای دفاع از سرزمین‌های قبیله‌نشین و متمرکز نمودن نیروهای انگلیس در هند را پیشنهاد داد. این امید وجود داشت که با اتخاذ این سیاست‌ها، وزیرستان و سایر مناطق قبیله‌ای آرامش بیشتری پیدا نمایند. نهایت سیاست مرزی کرزن، تشکیل ایالت سرحد شمال غربی (NWFP) در سال ۱۹۰۱ بود.(۱۵) انگلیسی‌ها خوب می‌دانستند با این تغییرات، تکلیف مرز شمال غربی هند بریتانیا روشن نمی‌شود و تشکیل NWFP برای همیشه مشکل را برطرف نمی‌سازد. طی سال‌های بعد، لشکرکشی بزرگی به‌منظور تنبیه شورشیان به این منطقه صورت نگرفت؛ مگر در سال ۱۹۱۷ که موج ناآرامی‌ها ایجاب کرد برضد موهمندی‌ها و محسودی‌ها لشکرکشی صورت بپذیرد. درهمین‌زمان بود که مخالفان سیاست عدم مداخله بار دیگر به تبلیغ سیاست پیشروی پرداختند.

در سال ۱۹۱۹، امیر حبیب‌الله توسط معترضین ضدانگلیسی خود ترور گردید. فرزند وی

---

1. Maizar
2. Chakdara

امیر امان‌الله که جوان جویای نام و محبوب مردم بود و نماد ملی‌گرایی و پیشرفت به‌شمار می‌رفت، به سلطنت رسید. وی به‌هیچ‌وجه حاضر به تسلیم در مقابل خواسته‌های انگلیسی‌ها نبود. بنابراین پس از مدتی، جنگ سوم افغان‌ها میان نیروهای امان‌الله و نیروهای انگلیسی درگرفت. تحت فشار این جنگ، سیاست «عقب‌نشینی و تمرکز نیروها» ناکارآمد گردید. امیر در مناطق قبیله‌ای طی فرمانی، قبایل را به جهاد با کافران انگلیسی فراخواند و بنابراین، یک بار دیگر جریان سیاست انگلیسی‌ها تغییری اساسی نمود و سیاست عدم مداخله و مرزهای بسته جای خود را به «سیاست تعدیل‌یافته پیشروی» داد. براساس این سیاست، بار دیگر انگلیسی‌ها به پیشروی به درون مناطق قبیله‌ای دست زدند و دراین‌راستا، پایگاه‌های نظامی در قلب مناطق محسود و وزیرستان برپا شدند. انگلیسی‌ها برای عبورومرور خود در منطقه دست به احداث جاده‌های نظامی زدند. گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص در سال ۱۹۲۲ رسماً اعلام کرد که این سیاست مناسب‌ترین سیاست با توجه به اوضاع و احوال مناطق قبیله‌ای است.

فتا پس از استقلال

سال ۱۹۴۷ نقطه عطفی در تاریخ مناطق قبیله‌ای بود. در این سال کشور جدید و مستقل پاکستان تشکیل شد. با پایان یافتن حکومت انگلیسی‌ها، تمام توافقنامه‌ها و عهدنامه‌هایی که مناطق قبیله‌ای را به حکومت انگلیس در دهلی مرتبط می‌ساخت، منسوخ گردید.

براساس قانون اساسی، مناطق قبیله‌ای مستقل گردیدند و اکنون این کشور جدید پاکستان بود که باید با امرای قبایل وارد توافقات و معاهدات جدید شود. امرای قبیله‌ای (یا اصطلاحاً همان مالکین) مراقب بودند که با پاکستان، موافقتنامه‌های جدیدی منعقد کنند که مفاد و شرایط آنها تضمین‌کننده حقوق و مزایایی باشد که قبایل تحت حکومت انگلیسی‌ها از آن بهره‌مند بودند. ازاین‌رو، دولت جدید پاکستان ازطریق بخشداران خود در مناطق قبیله‌ای در سال ۱۹۴۷ توافقنامه‌ای را با مالکین منعقد نمود. براساس این توافقنامه، مالکین، مناطق قبیله‌ای را بخشی از پاکستان اعلام کرده و متعهد شدند که به کشور جدید کمک نمایند. آنها همچنین متعهد

گردیدند که به صلح و قانون پایبند بوده و با مردم سایر مناطق پاکستان روابط دوستانه داشته باشند. در مقابل، دولت پاکستان متعهد گردید که مزایای موجود را از ایشان سلب نکند. دولت این کشور همچنین تعهد نمود که ترتیبات داخلی موجود در مناطق قبیله‌ای را حفظ کند. فرماندار کل پاکستان برای اینکه به این توافقات پوشش قانونی و حقوقی بدهد، فرمان‌ها و اطلاعیه‌هایی را صادر نمود. مطابق این فرمان‌ها، مناطق قبیله‌ای بخشی از پاکستان اعلام گردید و فرماندار کل پاکستان، اختیار مستقیم مناطق قبیله‌ای را در دست داشت.

در سال ۱۹۵۱ـ۱۹۵۲ دولت پاکستان توافقات جدیدتری با سران قبایل درنظر گرفت که برپایه آنها، دولت بیش از پیش این مناطق را تحت کنترل خود درمی‌آورد و اقتدار خود را در آنها اعمال می‌نمود. این موافقتنامه‌ها به میل و دلخواه مردم قبیله‌ای بود و در آنها دامنه توافقات پیشین گسترش می‌یافت.

از سال ۱۹۴۷ تا شکل‌گیری پاکستان غربی در سال ۱۹۵۵، فرماندار ایالت سرحد شمال غربی به‌عنوان نماینده فرماندار کل پاکستان در امور اداری مناطق قبیله‌ای عمل می‌نمود و اداره تحت نظر وی، موسوم به «اداره محلی ایالت سرحد شمال غربی»[1]، به تمام موضوعات مربوط به مناطق قبیله‌ای رسیدگی می‌کرد.

پس از تشکیل پاکستان غربی، اداره مناطق قبیله‌ای به فرماندار پاکستان غربی واگذار گردید و دولت فدرال تنها به کنترل سیاست‌ها می‌پرداخت. در ترتیبات جدید، فرماندار پاکستان غربی زیرنظر رئیس‌جمهور پاکستان کار می‌کرد. این ترتیبات تا سال ۱۹۵۸ ادامه یافت.

در اکتبر ۱۹۵۸، ترتیبات اداری مناطق قبیله‌ای مورد تجدیدنظر قرار گرفت. این ضرورت احساس گردید که باید نظام اداری مرکزگرا باشد. در نتیجه، اداره تمام مناطق قبیله‌ای از نوامبر ۱۹۵۹ تا اوت ۱۹۶۰ به «مأمور عالی‌رتبه دولتی مقیم»[2] در مناطق قبیله‌ای واگذار گردید و از آن زمان تا سال ۱۹۷۰ این مناطق همچنان تحت اداره مستقیم دولت پاکستان غربی قرار داشت.

---

1. Local Administration of NWFP
2. Resident Commissioner

اگرچه در قانون اساسی سال ۱۹۵۶ بر تشکیل پاکستان غربی به‌عنوان کلیتی واحد و متشکل از چند ایالت مستقل سابق تأکید شده بود؛ اما احزاب سیاسی که در ایالات سابقاً مستقل سند، سرحد و بلوچستان طرفداران زیادی داشتند، ادغام این ایالات و تشکیل یک «کل واحد»[1] را برنمی‌تابیدند. آنها همچنان خواستار لغو این ادغام و احیای ایالات سابق بودند. حزب ملی عوامی[2]، تحت حمایت ناسیونالیست‌های پشتون و بلوچ، پیشتاز این مبارزه برای احیای ایالات سابق بود. جنبش مردمی برضد ایوب‌خان، که باعث گردید نخستین حاکم نظامی پاکستان در سال ۱۹۶۹ مجبور به استعفا شود، از انحلال کل واحد به‌عنوان یک اقدام اساسی در دستورکار خود بهره برد. ازاین‌رو، ژنرال یحیی‌خان، که پس از ژنرال ایوب‌خان عهده‌دار حکومت گردید، با تقاضای انحلال کل واحد موافقت نمود. در اول ژوئیه ۱۹۷۰ کل واحد، منحل و استقلال ایالات پاکستان غربی (پنجاب، سند، سرحد و بلوچستان) احیا گردید.

با انحلال «کل واحد»، مناطق قبیله‌ای دیر، سوات، چیترال، ملکند و هزاره به ایالت سرحد شمال غربی، مناطق قبیله‌ای زاب[3]، سیبی، لورالای[4]، چاگای[5] به بلوچستان و سایر مناطق قبیله‌ای (موهمند، کُرَم، خیبر، باجور، اورکزای، وزیرستان شمالی و وزیرستان جنوبی) و مناطق همجوار آنها (کوهات، پیشاور، بانو و دیره اسماعیل‌خان) به مناطق قبیله‌ای تحت اداره فدرال (فتا) ملحق شدند.

---

1. One Unit
2. National Awami Party (NAP)
3. Zhob
4. Loralai
5. Chagai

۲. تاریخچه و پیامدهای خط دیوراند(۱۶)

تاریخچه خط دیوراند

در سال ۱۸۹۳، سر مورتیمر دیوراند[1]، وزیر امور خارجه وقت دولت هند بریتانیا، توانست عبدالرحمن (امیر وقت افغانستان) را متقاعد سازد تا درازای دریافت مساعده از انگلستان، با ترسیم خط تقسیم میان افغانستان و هند بریتانیا موافقت نماید. این خط که درنهایت ۱۵۱۹ مایل طول داشت، باعث گردید افغان‌ها کنترل بخش کوچکی از قلمرو خویش را از دست بدهند. از همه مهم‌تر، این خط، ساکنین پشتون منطقه را بین افغانستان و هند تقسیم می‌کرد.

پشتون‌ها به‌عنوان یک گروه قومی، سرزمین‌های وسیعی را از دره پیشاور تا کابل در شرق و از قندهار و دره هلمند تا کویته در جنوب، تحت کنترل خود داشتند. ازآنجاکه پشتون‌ها از اواسط قرن ۱۸، گروه قومی مسلط در افغانستان بودند، امیران افغان غالباً خود را رهبران تاریخی تمام پشتون‌ها می‌دانستند. درواقع، طی قرن نوزدهم معمولاً دو واژه «افغان» و «پشتون» مترادف یکدیگر بودند. ازآنجاکه میان جمعیت پشتون مستقر در مناطق مختلف، روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دیرینه‌ای برقرار بود، لذا افغان‌ها این تقسیم و جدایی براساس خط دیوراند را نامشروع تلقی می‌نمودند.

زمانی‌که افغانستان در سال ۱۹۱۹ به استقلال دست یافت، این خط را به‌عنوان مرز غیررسمی (دوفاکتو) خود با هند بریتانیا پذیرفت؛ اما هنگامی‌که پاکستان در سال ۱۹۴۷ تأسیس گردید، کابل اعتراضات گذشته را درباره مشروعیت این خط با شدت بیشتری ازسر گرفت. شدیدترین اعتراض افغانستان، دراین‌زمینه بود که چرا مناطق پشتون‌نشین حق ندارند تصمیم بگیرند تا به افغانستان بپیوندند یا به پاکستان و حتی از این نیز فراتر رفتند و گفتند پشتون‌ها باید این حق را می‌داشتند تا انتخاب کنند کشوری مستقل باشند یا به افغانستان بپیوندند. سران افغان همچنین می‌گفتند با خروج انگلیسی‌ها از آسیای جنوبی، توافقات مختلف میان هند

---

1. Sir Mortimer Durand

بریتانیا و افغانستان و ازجمله خط دیوراند، منقضی گردیده و کشور جدید پاکستان حق استناد به این توافقات را ندارد. افغان‌ها اظهار نمودند که حتی اگر بتوان پاکستان را خلف قانونی هند بریتانیا دانست، باز هم خط دیوراند نامشروع است؛ زیرا این خط ازسوی انگلیسی‌ها به افغان‌ها تحمیل شده است. ازآن‌زمان تاکنون، رژیم‌های پیاپی افغانستان در کابل (از پادشاهی و جمهوری گرفته تا کمونیستی، اسلام‌گرا و دموکرات) همگی همین سیاست را در پیش گرفته و حاضر نشده‌اند مرز موجود با پاکستان را به‌صورت واقعی و قانونی به‌رسمیت بشناسند و این امر باعث گردید طی شصت سال گذشته، همواره روابط دو کشور تیره باشد. البته پاکستان نیز چندان تمایلی به حل مسائل مربوط به اقوام مرزنشین خود ـ که البته هرگز تحت کنترل مستقیم «اسلام‌آباد» نبوده‌اند و حاضر به پذیرش مشروعیت این مرز نیستند ـ نشان نداده است.

خط دیوراند بیشتر روی نقشه‌ها واقعیت دارد تا روی زمین؛ زیرا مردم محلی توجه چندانی به آن ندارند. این خط، از یک منطقه کوهستانی ناهموار و خشک عبور می‌کند که در روستاهای پراکنده آن، تعدادی کشاورز زندگی می‌کنند. مردم هرگاه اراده می‌کنند، از این مرز عبور می‌نمایند و آن را به‌عنوان یک مرز، چندان به‌رسمیت نمی‌شناسند. البته این امر نیز مایه شگفتی نیست؛ زیرا در اکثر نقاط، این خط به درستی کشیده نشده و در بعضی نقاط نیز اصلاً مشخص نگردیده است. ازآنجاکه در منطقه اطراف این خط، دولت از اقتدار بالایی برخوردار نیست، هیچ‌گونه فعالیت مرزبانی نیز وجود نداشته است. درنتیجه، دولت‌های افغانستان و هند بریتانیا، برای حل‌وفصل مسائل این منطقه از اشکال غیرمستقیم حکومتی استفاده می‌کردند که در آنها تکیه بر مالکین یا سران قبایل بود و امنیت نیز توسط شبه‌نظامیان مسلح محلی تأمین می‌گردید. نیروهای نظامی ملی، در پادگان‌های کوچک باقی می‌ماندند و به‌ندرت وارد این منطقه می‌شدند.

پاکستان پس از کسب استقلال، همان سیاست انگلیس را تعقیب کرد و براساس توافقنامه‌ای که در سال ۱۹۴۷ با سران قبایل محلی تنظیم نمود، پذیرفت تا سربازان خود را در چهار منطقه خودمختار خیبر، کُرَم، وزیرستان جنوبی و شمالی مستقر نکند. پایگاه‌های نظامی پاکستان در

سایر نقاط این منطقه، شامل چند پادگان مجزا بود. به‌همین‌دلیل، اختلاف پاکستان و افغانستان بر سر وضعیت و جایگاه این مرز، تا حدود زیادی شکلی نظری داشت و تأثیر آن بر جمعیت محلی، اندک یا صفر بود. طرفین نگران توانایی یکدیگر برای تحریک و دردسرآفرینی در منطقه بودند؛ اما چنین بحران‌هایی بیشتر جنبه موردی داشت. درواقع، این منطقه به مرور به مرکزی برای انتقال کالاهای قاچاق از افغانستان به پاکستان تبدیل گردید.

اما در سال ۲۰۰۱ که آمریکا، رژیم طالبان را در افغانستان ساقط کرد، این وضعیت به یکباره تغییر نمود. اکنون با استقرار سربازان آمریکایی در مناطق مرزی افغانستان، مسئله جایگاه دقیق مرز و وظایف پاکستان برای حفظ نظم در خاک خود، معنا و اهمیت بین‌المللی پیدا کرده است. مصالحه‌های سیاسی قدیمی که باعث می‌شد دولت اسلام‌آباد، منطقه مرزی را کنترل ننماید و در آنجا از نهادهای حکومتی خبری نباشد، سبب تسهیل در ظهور جهادیونی گردیده که درصدد سرنگونی دولت‌های کابل و اسلام‌آباد هستند. این درحالی است که اختلاف دیرینه پاکستان و افغانستان بر سر خط دیوراند سبب شده این دو کشور نتوانند برای مقابله با چنین مسئله‌ای، همکاری لازم را با یکدیگر داشته باشند.

ویژگی‌های خط دیوراند و پیامدهای ترسیم آن

خط دیوراند از تمامی مرزهای بین‌المللی مشکل‌سازتر بوده و این مسئله به ماهیت مرزی بازمی‌گردد که اواخر قرن ۱۹ به‌شکل تحمیلی میان افغانستان و هند بریتانیا کشیده شد. برخلاف مرز بین‌المللی افغانستان با روسیه یا مرز افغانستان و ایران که در زمان خود، مورد قبول تمام طرف‌ها قرار گرفتند، خط دیوراند از هنگام تعیین، بلاتکلیف باقی مانده است. این قضیه بدین‌سبب بود که انگلیسی‌ها مذاکرات خود را با افغان‌ها یک موضوع داخلی مستعمراتشان تلقی می‌نمودند، نه موضوعی بین دو کشور مستقل. انگلستان آن اندازه که به ساماندهی مدیریت خود بر آنچه بعدها، ایالت سرحد شمال غربی (NWFP) نام گرفت علاقه‌مند بود، به تعیین مرزهای شرقی افغانستان علاقه‌ای نداشت. ایالت سرحد شمال غربی

با مرکزیت پیشاور بدین‌منظور طراحی شد و شکل گرفت تا انگلیسی‌ها بتوانند جمعیت پشتون هندوستان را به‌شکل مجزا تحت حکومت و مدیریت داشته باشند. درون ایالت سرحد شمال غربی، «مناطق شهری»[1] تحت حکومت مستقیم انگلیسی‌ها قرار داشتند. «مناطق قبیله‌ای»[2] مجاور ـ که فرمان راندن مستقیم بر آنها بسیار دشوار یا پرهزینه تلقی می‌شد ـ به قسمت‌های مختلفی تحت عنوان «مناطق خودمختار قبیله‌ای» تقسیم گردید که تحت حاکمیت لندن قرار داشت؛ اما اداره امور به خود مناطق واگذار گردید.

خط دیوراند دورترین محدوده تحت کنترل انگلیسی‌ها و حائلی میان سرزمین‌های تحت اداره انگلیسی‌ها و مناطقی بود که تحت حاکمیت امیران افغانستان قرار داشتند. براین‌اساس، افغان‌ها همواره مدعی شده‌اند که این توافق هرگز نمی‌تواند مبنای تعیین مرزی رسمی باشد؛ زیرا براساس آن، فقط منطقه‌ای مرزی بین این امیران و انگلیسی‌ها تعیین شده بود. در آن زمان، اینکه این خط تعیین‌کننده مرز بود یا منطقه مرزی، عملاً چندان معنا نداشت؛ اما امروز همچنان مهم‌ترین جنبه اختلافات مستمر حقوقی میان پاکستان و افغانستان می‌باشد.

باید بین مرز و منطقه مرزی تفاوت قائل شد. یک مرز بین‌المللی، نشان‌دهنده جدایی (طبیعی یا مصنوعی) دو کشور همجوار است؛ اما یک منطقه مرزی، آن بخش از یک سرزمین است که در آن سوی مرز واقع شده و شامل خود خط مرزی و اراضی متصل به آن می‌باشد. موضع تاریخی افغان‌ها این بوده که این خط، معرف منطقه مرزی است و هنوز مرز رسمی میان دو کشور تعیین نگردیده است. البته کابل هیچ‌گاه صریحاً نگفته این مرز دقیقاً باید در کدام قسمت کشیده شود. طرفداران وحدت قومی پشتون‌ها ـ که محدوده ملت افغانستان را فراتر از خود افغانستان می‌دانند ـ معتقدند که این مرز باید رودخانه «سند» باشد تا بدین‌طریق امکان شکل‌گیری پشتونستان وجود داشته باشد. منظور از پشتونستان، کشوری متشکل از قوم پشتون

1. Settled Zones
2. Tribal Zones

است که هم ممکن است با افغانستان درآمیزد و هم ممکن است تلفیق نشود و کشوری مستقل باشد. بعضی دیگر، این مرز را در محدوده مناطق شهرک‌نشین ایالت سرحد شمال غربی ترسیم می‌نمایند؛ زیرا مناطق خودمختار قبیله‌ای هرگز مستقیماً تحت فرمان و اداره انگلیسی‌ها نبوده‌اند. طرفداران این دیدگاه، اظهار می‌کنند که ساکنین مناطق مرزی دوطرف خط دیوراند، هرگز با آن به‌مثابه یک مرز قانونی برخورد نکرده و بدون هیچ محدودیت یا مانعی، از این خط مرزی عبور نموده‌اند. بااین‌همه، برخی نیز خط موجود را می‌پذیرند؛ به این شرط که با پاکستان مذاکره گردد تا این کشور حاضر شود از بعضی نگرانی‌های افغان‌ها بکاهد و این اقدام را به‌نوعی جبران کند.

ازآن‌سو، موضع پاکستان همواره این بوده که خط دیوراند یک مرز بین‌المللی رسمی است و این موضوع قابل مذاکره نیست؛ حتی باوجودآنکه پاکستان نیز مانند انگلیسی‌ها هرگز موفق نشد در مناطق قدیمی خودمختار قبیله‌ای ـ که اکنون مناطق تحت اداره فدرال (فتا) نام گرفته ـ به‌طور مستقیم حاکمیت خود را اعمال نماید.

وقتی دولتی مدعی مالکیت و حاکمیت بر یک سرزمین می‌گردد، فرض بر این است که توانایی اعمال قدرت در آن را نیز دارد؛ اما خط دیوراند یک مرز فرضی بین‌المللی در کنار سرزمینی است که پاکستان مدعی مالکیت آن می‌باشد، اما عملاً بر مردم این منطقه تسلطی ندارد.

در این شرایط، بحث بر سر مبنای تاریخی این اختلاف و یا آنچه هر یک از طرفین [= افغانستان و انگلیسی‌ها] در زمان تعیین این مرز مدنظر داشتند، چندان اهمیتی ندارد. این توافق زمانی صورت گرفت که قدرت‌های اروپایی اقدام به ایجاد کشورهای حائل می‌کردند تا مستعمرات امپراتوری‌شان هیچ‌گاه دارای مرز مشترک نباشند. کشورهایی که پس از دوران استعمار در سطح جهان شکل گرفتند، عموماً مشروعیت این‌گونه مرزها را پذیرفته‌اند؛ حتی اگر این مرزها ازسوی استعمارگران تحمیل شده باشند. البته دلیل آن، این است که تردید و مخالفت با چنین مرزهایی موجب پدید آمدن اختلافاتی می‌گردد که هرگز پایان نمی‌یابد و ثبات ساختار کنونی جهانی را تهدید می‌کند. هرچند خط دیوراند

به‌گونه‌ای خودسرانه شکل گرفت و باعث تفرقه میان یک گروه قومی شد، اما این ویژگی مختص خط دیوراند نیست. ضمن آنکه این مناقشه، نهایتاً یک مناقشه حقوقی به‌شمار نمی‌آید؛ حتی اگر دولت‌های پاکستان یا افغانستان بتوانند در دادگاهی بین‌المللی حرف خود را به کرسی بنشانند و غالب شوند، باز هیچ‌یک از آنها نخواهند توانست چنین حکمی را به اجرا گذارند؛ مگر اینکه طرف مقابل فعالانه همکاری نماید و مردمی نیز که در منطقه مرزی زندگی می‌کنند، به این حکم رضایت دهند.

خواسته‌های پاکستان و افغانستان و علل آن

- پاکستان علاقه‌مند است که وضع موجود درقبال خط دیوراند تداوم یابد.
- خواسته‌ها و نظرات افغانستان درمورد این خط، مشخص نیست و فاقد انسجام می‌باشد؛ هرچند رفتارهای متناقض حکومت افغانستان، عملاً حکایت از به‌رسمیت شناختن این مرز دارد. قبول دریافت مساعده و یارانه‌های سالانه درازای امضای «توافقنامه دیوراند» حاکی از این امر می‌باشد.
- علی‌رغم اعتراضات افغانستان، زمانی‌که این کشور با مسافران بین‌المللی و تجارت ترانزیت مواجه می‌گردد، درقبال این مرز همانند یک مرز بین‌المللی عمل می‌کند.
- ساکنین محلی منطقه مرزی مایلند که این موضوع همچنان لاینحل بماند؛ زیرا بدین‌ترتیب می‌توانند فارغ از هر اعمال قدرت دولتی، در دو سوی آن، رفت‌وآمد نمایند. چنین سرزمین‌هایی که فاقد تشکیلات حکومتی هستند، برای افراطیون اسلام‌گرای خارجی نیز که مکانی امن نیاز دارند تا دور از دسترس نیروهای دولتی باشند، بسیار جذاب است.
- جامعه بین‌الملل با اقداماتی که تحت عنوان «جنگ جهانی برضد تروریسم» انجام می‌دهد، این مرز را عملاً به‌رسمیت شناخته است. به‌طور مثال، آمریکا به سربازانش دستور داده در تعقیب شورشیان، از این مرز عبور نکنند و وارد پاکستان نشوند.

الف) واکاوی دیدگاه‌های پاکستان و افغانستان

پاکستان و افغانستان کشورهایی با نقاط قوت و ضعف متفاوتی هستند که بر تمایل و توانایی آنها برای حل این موضوع مرزی، تأثیرگذار است. امروز افغانستان را می‌توان کشور یا ملتی قوی با حکومتی ضعیف و پاکستان را حکومتی قوی، اما فاقد حس قوی ملیت توصیف کرد. لذا هریک از آنها مجموعه‌ای متفاوت از آسیب‌پذیری‌ها هستند و دولت‌هایشان باید نیازهای متفاوتی از مردمشان را پاسخ گویند.

به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، دولت کنونی افغانستان به‌لحاظ نهادی و تشکیلات حکومتی، شکننده است؛ اما حس قوی وحدت ملی که طی سی سال گذشته در میان مردمش شکل گرفته، آن را جبران می‌کند. باوجوداینکه در دهه ۱۹۹۰ و درخلال جنگ داخلی افغانستان، حکومت مرکزی از هم پاشید و شبه‌نظامیانی در این کشور سر برآوردند که هرکدام پایگاه قومی متفاوتی داشتند، این کشور هرگز با تهدید تجزیه مواجه نشد؛ زیرا هیچ‌یک از گروه‌ها این امر را مفید و مطلوب نمی‌دانستند. هرکدام به‌جای‌اینکه درصدد جدایی از کشور افغانستان یا خواهان پیوستن به هم‌قومی‌های خود در کشور همسایه باشند، به‌دنبال دستیابی به موضعی قوی‌تر در درون جامعه افغانستان بودند. این موضوع، ناشی از آن بود که حس وحدت ملی افغان‌ها به‌ویژه پس از موفقیت در جنگ با شوروی، بیش از آنکه در قومیت ریشه داشته باشد، در عزم آنها به ماندن با یکدیگر، ریشه داشت. حتی در نبود نهادهای دولتی در «کابل» نیز افغان‌ها هرگز از اینکه کشورشان دچار ازهم‌پاشیدگی و تجزیه گردد، ترسی نداشتند.

برعکس، پاکستان هرگز به یک هویت ملی مطمئن دست نیافت. درطول تاریخ این کشور، همواره سایه فروپاشی داخلی بر سر این کشور بوده است. «بنگال غربی» در سال ۱۹۷۱ و پس از یک جنگ داخلی خونین، از پاکستان جدا شد تا بنگلادش تشکیل شود. بلوچستان و سرحد شمال غربی نیز هرازگاهی صحنه قیام‌های خشونت‌بار برضد حاکمان اسلام‌آباد بوده‌اند. دولت‌های مرکزی قوی در پاکستان برای مقابله با این نیروهای جدایی‌طلب، به نهادهای قدرتمند نظامی متوسل شده‌اند؛ همان نهادهایی که از انگلیسی‌ها به ارث برده‌اند تا خواست

خود را بر کل مناطق کشورشان تحمیل نمایند؛ اما تازمانی‌که پاکستان به‌جای تکیه بر رضایت و توافق مردم خود، بر پایه زور و خشونت استوار باشد، مشکلات زیربنایی هویتی این کشور، لاینحل باقی مانده و همچنان منبعی برای تنش‌های داخلی خواهند بود.

ضعف‌های متفاوت دو کشور، تأثیر مستقیمی بر تمایل و توانایی آنها برای پرداختن به موضوع خط دیوراند دارد. ازآنجاکه افغانستان به‌لحاظ داخلی بسیار بی‌ثبات است، رهبران آن مایل نیستند در این مورد با پاکستانی‌ها مذاکره نمایند؛ چراکه بیم دارند رقبای سیاسی داخلی‌شان با استفاده از این قضیه، آنها را سرنگون کنند. این رقبا به‌راحتی می‌توانند هرگونه مصالحه دراین‌زمینه را یک «خیانت ملی» معرفی نمایند.

ناسیونالیست‌های افغان هنوز «پیشاور» را پایتخت زمستانی افغانستان می‌دانند که در سال ۱۸۳۴ توسط سیک‌ها اشغال گردید. آنها می‌گویند که امیران این کشور در قرن نوزدهم، حاضر بودند برای حفظ تاج و تخت خود، هرگونه مصالحه‌ای با انگلیسی‌ها داشته باشند و به‌همین‌دلیل به‌جای اینکه در دفاع از ملت پشتون سلاح به‌دست گیرند، حاضر شدند شاهد جدایی این قوم باشند. حتی امروز نیز اکثر نقشه‌های افغانستان، سرزمین آن سوی مرز را به‌عنوان پاکستان معرفی نمی‌کنند، بلکه آن را «پشتونستان» می‌دانند. در این نقشه‌ها، پاکستان از «پنجاب» آغاز می‌گردد.

دولت‌های کابل درطول تاریخ، از طرح آشتی با پاکستان پرهیز نموده‌اند؛ زیرا جامعه افغانستان به‌هیچ‌وجه آمادگی پذیرش این موضوع را ندارد. دراین‌میان، دولت حامد کرزای نیز از این قاعده مستثنی نیست.

دولت‌های پاکستان که به‌لحاظ تشکیلات حکومتی، قدرتمند به‌شمار می‌آیند، از این واهمه ندارند که درصورت توافق با افغان‌ها درمورد این موضوع، ثبات سیاسی‌شان به خطر بیفتد. آنها نگران آنند که اگر حاضر گردند با افغانستان وارد گفتگو شوند، باب بحث و گفتگو درباره سایر موضوعاتی که اسلام‌آباد درخصوص آنها با مشکلات داخلی مواجه است، باز شود و این همان فقدان یکپارچگی ملی و ترس از تجزیه است. هرگونه انعطاف در مقابل افغانستان ممکن

است نشانه ضعف داخلی مقامات پاکستانی تلقی گردد و مورد سوءاستفاده جدایی‌طلبانی قرار گیرد که مدت‌هاست می‌گویند در کشور فدرالی مانند پاکستان، ایالات بلوچستان و سرحد شمال غربی، مستعمره هستند و با سایر ایالت‌ها، به یک شکل درنظر گرفته نمی‌شوند. به‌همین‌سبب است که اسلام‌آباد حاکمیت خود را در امتداد خط دیوراند به‌مثابه نمادی از قدرت پاکستان مورد تأکید قرار می‌دهد. البته مخاطب این پیام نمادین، بیش از آنکه افغان‌ها باشند، پشتون‌های پاکستانی ساکن منطقه فتا هستند. شاید آنها آزاد باشند که هرگاه مایلند از این خط تردد نمایند، اما وجود یک مرز غیرقابل مذاکره، بدین‌معناست که این منطقه همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از پاکستان خواهد بود و پشتون‌های داخل پاکستان هیچ‌گاه نباید تصور کنند که می‌توانند به استقلال دست یابند یا به افغانستان بپیوندند.

رقابت بر سر اینکه چه کسی نماینده پشتون‌هاست نیز به این مسئله بستگی دارد؛ زیرا خط دیوراند اجتماعات پشتون را بین این دو کشور تقسیم نمود و تعریف هویت پشتون را به موضوعی سیاسی تبدیل کرد. حتی در اواخر قرن ۱۹ نیز بین پشتون‌هایی که درطول تاریخ، تحت نظر حکومت‌های قوی در مناطقی چون «قندهار» و «پیشاور» زندگی می‌کردند و کسانی که در اجتماعات خودمختار در مناطقی دور از دسترس نهادهای دولتی به‌سر می‌بردند، تمایز چشمگیری وجود داشت. پشتون‌هایی که در مناطق خودمختار زندگی می‌کردند، ادعا می‌نمودند که پشتون‌های واقعی هستند؛ زیرا به عقیده ایشان، خودمختاری سیاسی بُعد بسیار مهمی از هویت پشتون بود. اکثر پشتون‌هایی که در مناطق تحت حکومت دولت زندگی می‌کردند، تعریف وسیع‌تری از هویت پشتون ارائه می‌دادند که براساس آن، وحدت قومی، به تبار پشتون‌ها و سخن گفتن به زبان پشتو بستگی داشت. این ملی‌گرایان پشتون، تفاوت‌های مذکور را چندان مهم نمی‌دانستند؛ زیرا ملاک تعریف آنها، تمایز قوم پشتون با سایر گروه‌های قومی ـ مانند پنجابی‌ها، تاجیک‌ها، سندی‌ها و ترک‌ها ـ بود.

شصت سال جدایی میان پشتون‌های افغانستان و پاکستان، سبب شده پافشاری آنها بر مشترکات قومی ـ ناسیونالیستی تضعیف گردد. ملی‌گرایان پشتون این مسئله را کم‌اهمیت جلوه

می‌دهند؛ اما به‌هرحال این واقعیت، بسیار آشکار بوده است. به‌عنوان مثال، پشتون‌های افغانستان، گروه قومی مسلطی‌اند که بیش از دو قرن، دولت آن کشور را تحت سلطه داشته‌اند؛ اما پشتون‌های پاکستان، گروه اقلیت در میان یک جمعیت بسیار بزرگ‌ترند که به‌لحاظ سیاسی، خود را محروم از حقوق و امتیازاتشان می‌دانند.

سطوح توسعه اقتصادی این دو گروه نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای تفاوت دارد. استاندارد زندگی پشتون‌ها در مناطق شهرک‌نشین پاکستان، از همتایانشان در افغانستان بالاتر است. طی جنگ با شوروی، میلیون‌ها پشتون به‌عنوان پناهنده عازم ایالات سرحد شمال غربی و بلوچستان پاکستان شدند؛ اما قومیت مشترک آنها نتوانست جدایی ملی آنها را کمرنگ نماید. این تفاوت ازنظر سکونت در دو کشور مختلف، بر ملی‌گرایی پشتون و به‌ویژه اشتیاق آنها به تشکیل یک «پشتونستان» مستقل تأثیر گذارده است. به‌نظر می‌رسد که این ناسیونالیسم، بیشتر در «ایالت سرحد» پاکستان جدی است تا در افغانستان. در این ایالت پاکستان، ملی‌گرایی پشتون نقطه مقابل تسلیم در برابر حاکمیت «اسلام‌آباد» و نیز در تقابل با افراطی‌های اسلام‌گرا می‌باشد. اسلام‌گرایان با تأکید بر هویت جهانی مسلمانان، مخالف وحدت قومی و قبیله‌ای هستند؛ اما ناسیونالیست‌های پشتون همواره اظهار کرده‌اند که هویت پشتون، ریشه در سنن قبل از اسلام دارد.

تغییر و شکستن این الگو، مستلزم وجود دولتی قدرتمندتر از دولت کنونی در «کابل» است که حاضر باشد این حس مخالفت را به چالش بکشد. چه‌بسا باز کردن باب گفتگو در کشوری که نهادهای سیاسی به‌تازگی در آن برپا شده‌اند، در کوتاه‌مدت بسیار مخاطره‌آمیز باشد. البته اگر افغانستان مرز موجود با پاکستان را به‌رسمیت بشناسد یا مصالحه‌های دیگری صورت دهد، در بلندمدت انسجام ملی این کشور تهدید نخواهد شد؛ لذا افغانستان دراین‌زمینه بیش از پاکستان انعطاف‌پذیر است. اگر قرار باشد کابل به چنین توافقی تن دهد، به‌احتمال زیاد همچون موارد گذشته، خواهد کوشید برای آنکه مسئولیت پذیرش هرگونه توافق را تقسیم کند، تقاضا نماید این توافق به تصویب یک لویه جرگه (شورای بزرگ) ملی برسد تا مخالفان این توافق احتمالی، نتوانند به‌سادگی مصوبات آن را نامشروع بخوانند.

مشکل اصلی پاکستان دراین‌خصوص، ناآرامی‌های این کشور است. مشکلات روبه رشد دولت مرکزی در کنترل منطقه فتا و «بلوچستان»، تنها موجب افزایش این ترس در اسلام‌آباد می‌شود که اگر بپذیرد درباره موضوعات فرامرزی مانند خط دیوراند مذاکره نماید، موجب افزایش قدرت تجزیه‌طلبان می‌گردد. پاکستان با وجود برخورداری از سلاح اتمی، فاقد اقتدار و اعتمادبه‌نفس لازم است و به‌نوعی احساس «ناامنی سیاسی - روانی» می‌کند، به‌حدی‌که حتی افغانستان را نیز یک تهدید به‌شمار می‌آورد. این قضیه، در موضوعاتی که برای سایرین کم‌اهمیت به‌نظر می‌رسد نیز خود را نشان می‌دهد؛ مانند واکنش اسلام‌آباد در برابر تعداد مشاوران هندی حاضر در افغانستان. لذا اگر مشکل کابل، فقدان دولتی قوی است تا بدون ترس از پیامدهای احتمالی داخلی حاضر به مصالحه باشد، مسئله پاکستان، عکس آن است. اگر سیاست پاکستان جنبه دموکراتیک‌تری بیابد و اصلاحات داخلی در این کشور به اجرا درآید تا منطقه فتا بهتر در جامعه پاکستان ادغام گردد، آنگاه اختلافات مرزی نیز راحت‌تر حل‌وفصل خواهد شد.

ب) مردم منطقه مرزی

وضعیت منطقه فتا و مردم آن، موضوعی محوری به‌شمار می‌رود که بر ابعاد مختلف مسئله خط دیوراند سایه افکنده است. علل اصلی این امر، عبارتند از: وضعیت و جایگاه سیاسی منطقه فتا و مردم آن، بی‌توجهی ایشان به این مرز درطول تاریخ و مناسبات آنها با سایر نقاط جهان.

نتیجه ترسیم خط دیوراند، ایجاد نظامی غیرمعمول از حکومت و اداره دولتی امور بود که در آن، مردم ساکن بخش انگلیسی این خط، به یک نوع خودمختاری دست یافتند. نظام انگلیسی با انتصاب سران طوایف به‌عنوان رؤسای اجتماعات محلی‌شان (البته تحت نظارت مسئولین انگلیسی مناطق خودمختار)، این کنترل غیرمستقیم را حفظ نمود. قوانین ویژه‌ای که تحت عنوان مقررات مربوط به جرائم منطقه مرزی (FCR)[1] وضع گردید، قدرت زیادی به

---

۱. مصوب سال ۱۹۰۱.

مقامات استعمارگر بخشید تا بتوانند هر برخوردی لازم می‌دانند، با افراد و گروه‌ها صورت دهند؛ حتی اگر این برخوردها با رویه‌های معمول قضایی مطابقت نداشته باشد.

حتی امروز نیز پاکستان مقررات مربوط به جرائم منطقه مرزی را دلیل موجه و قانونی خود برای تحمیل مجازات‌های جمعی می‌داند؛ مقرراتی که به عقیده اسلام‌آباد نه‌تنها برای ساکنین منطقه فتا قابل به‌کارگیری است، بلکه برای آن عده از اعضای این قوم که در خارج از این منطقه اقامت دارند نیز کاربرد دارد. درنتیجه، پاکستان برای پرداختن به موضوع خط دیوراند، ابتدا باید به مسئله حکومت و اداره داخلی این منطقه مرزی بپردازد. تازمانی‌که اسلام‌آباد به مردم فتا به‌عنوان اتباع مستعمره و نه شهروندانی کامل می‌نگرد، این مسئله [خط دیوراند] راه‌حلی بین‌المللی نخواهد یافت.

ازنظر مردمی که در امتداد خط دیوراند زندگی می‌کنند، این خط هرگز یک مرز بین‌المللی نبوده است. آنها به‌گونه‌ای عمل می‌نمایند که گویی این مرز اصلاً وجود خارجی ندارد. روستاهایی در پاکستان وجود دارند که مزارعشان در افغانستان است و برعکس. دولت‌های پاکستان و افغانستان این واقعیت را به‌رسمیت می‌شناسند و حتی در نقاط رسمی عبورومرور مرزی نیز از مردم محلی تقاضای برگه عبور نمی‌کنند. جالب آنکه حدود نیمی از جمعیت شهر مرزی «چمن» در پاکستان، هر روز از مرز عبور نموده، وارد افغانستان می‌شوند. ازجمله، نیروی پلیس افغانستان که در پایگاه مرزی «اسپین بولداک» شاغل هستند، هر روز از منازل خود در یک کیلومتری داخل خاک پاکستان، خارج می‌شوند و در افغانستان بر سر کار می‌روند!

با توجه به این پیشینه تاریخی، حتی اگر توافقنامه دوجانبه‌ای نیز درخصوص خط دیوراند میان کابل و اسلام‌آباد امضا شود، این توافقنامه نباید در سطح محلی برای تردد از مرز سختگیری کند و باید اجازه دهد ساکنین محلی به‌طور منظم به رفت‌وآمد، کار و تجارت بپردازند. مخالفت شدید افغانستان با پیشنهاد سال ۲۰۰۶ پاکستان برای نصب میله‌های مرزی، حکایت از آگاهی افغان‌ها از این واقعیت داشت. البته مشکل این است که چنین مرزی ــ که تردد در آن تا این حد راحت باشد ــ مستلزم دولت‌های قدرتمند در هر دوسوی مرز می‌باشد تا

از بروز مسائل امنیتی یا فعالیت اشرار جلوگیری نمایند؛ اما هیچ‌یک از این طرفین، هم‌اکنون در موقعیتی نیست که بتواند چنین مسئله‌ای را تضمین نماید.

بی‌توجهی مردم محلی به خط دیوراند، تنها یکی از ابعاد مقاومت این منطقه در مقابل هرگونه نفوذ و اعمال قدرت دولتی است. هرچند این قضیه بیشتر در منطقه فتا به چشم می‌خورد، اما چنین مقاومتی، در قبایل پشتون ساکن قسمت افغانی مرز نیز دیده می‌شود. پشتون‌های این منطقه افتخار می‌کنند که خودمختارند و سنت پشتون والی و جرگه‌های قبیله‌ای را جایگزین قوانین و دادگاه‌های دولتی می‌دانند.

«پشتون والی» یک مرامنامه رفتاری و نظامنامه‌ای اخلاقی است که رفتار فردی و گروهی پشتون‌ها را سازماندهی می‌کند؛ به‌گونه‌ای‌که به اجتماعات پشتون اجازه می‌دهد در غیاب دولت رسمی، بر خود حکومت نمایند.

بااین‌حال نباید تصور کنیم پشتون‌های ساکن منطقه مرزی، افرادی جدامانده از جهان مدرن و بی‌ارتباط با تحولات نوین هستند. آنها به‌هیچ‌عنوان منزوی نیستند و با موفقیت توانسته‌اند خود را با جهانی شدن وفق دهند، هرچند گاهی به شیوه‌هایی که تأثیرات منفی داشته است؛ به‌عنوان مثال، آنها توانستند کمک‌های مالی سایر نقاط جهان اسلام را جذب کنند و درعین‌حال با جهادی‌های بین‌المللی خارج از مرزهای پاکستان (چچنی‌ها، ازبک‌ها، اعراب، اندونزیایی‌ها و انگلیسی‌ها) نیز ارتباط برقرار نمایند که اگر چنین نبود، این منطقه به یک مرکز افراط‌گرایی اسلامی تبدیل نمی‌شد.

کشاورزی این منطقه، هرگز اقتصاد درستی را پدید نیاورده و درطول تاریخ، باعث شده ساکنین فتا در سایر نقاط به‌دنبال فرصت‌های اقتصادی باشند. این وضعیت قرن‌ها وجود داشته؛ اما امروز در ابعاد بسیار وسیع‌تری جلوه‌گر می‌شود؛ به‌طوری‌که ساکنین آن مناطق برای اشتغال، راهی شهرهای پاکستان و کشورهای خارجی، خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس می‌گردند. وجوهی که این کارگران برای خانواده‌هایشان ارسال می‌کنند، بخش عمده اقتصاد فتا را تشکیل می‌دهد و علت این امر نیز، فقدان توسعه اقتصادی در فتا می‌باشد. دولت‌های

پاکستان همواره در سرمایه‌گذاری برای آموزش‌وپرورش، بهداشت، سلامت، توسعه و عمران این منطقه قصور ورزیده و دولت‌های افغانستان نیز هرگز امکان و توان این کار را نداشته‌اند. به‌همین‌دلیل، اقتصاد و آموزش‌وپرورش فتا به‌لحاظ زیرساخت‌ها، بیشتر به افغانستان شبیه است تا سایر مناطق پاکستان؛ لذا تعجبی ندارد که تجارت چند میلیارد دلاری کالاهای قاچاق از افغانستان به پاکستان، همچنان یکی از بزرگ‌ترین منابع درآمدی گروه‌های ساکن در دو طرف خط دیوراند باشد.

جنگ‌های افغانستان طی سی سال گذشته، تغییرات بسیاری را باعث گردیده است. این جنگ‌ها سبب تقویت پیوندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در دوسوی مرز و موجب نزدیکی جوامع ساکن در دوسوی خط دیوراند گردید و درنتیجه به کمرنگ شدن مقررات و تسهیل رفت‌وآمد انجامید. احداث حداقل بیست جاده از فتا به درون افغانستان در دوران حکومت کمونیست‌ها بر کابل، یکپارچگی پشتون‌های دوسوی مرز را تسهیل نمود.

سایر تغییرات عمده، سیاسی بودند؛ ازجمله اهمیت روزافزون بزرگان دینی و احزاب، همراه با افزایش چشمگیر کمک‌های مالی و نفوذ خارجیان که برای کنترل و اعمال نفوذ در منطقه، مستقیماً با اسلام‌آباد رقابت می‌کنند. طی جنگ برضد شوروی، مساعده و یارانه‌های پاکستان به‌سوی رهبران مذهبی و احزاب سیاسی اسلام‌گرا روانه شد. این سیاست سبب تضعیف اقتدار همیشگی سران طوایف گردید که انگلیسی‌ها و پاکستانی‌ها درطول تاریخ از آنها به‌عنوان نمایندگان خود استفاده کرده بودند تا به امور جوامع محلی بپردازند. طی این فرایند، به‌تدریج هویت اسلامی جانشین تفاوت‌های قبیله‌ای شد و آنها را کمرنگ نمود.

در دوران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حمایت مالی بین‌المللی‌ای که القاعده و طالبان ازسوی جهان عرب و به‌ویژه اسلام‌گرایان عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج فارس دریافت کرده‌اند، به این گروه‌ها امکان داده است دستورکارهای خود را تعیین و مشخص نمایند و ایشان را به رقبای اسلام‌آباد برای اعمال نفوذ در منطقه فتا تبدیل نموده است.

به‌نظر اکثر کارشناسان مسائل منطقه، نفوذ القاعده و سایر گروه‌های افراطی اسلام‌گرا، یک

پدیده گذرا نیست. دعوت آنها برای ایجاد یک نظام خلافتی که در آن، هیچ کشور یا حکومت ملی وجود ندارد و به‌عبارتی، همه کشورها تحت لوای امت واحده اسلامی درمی‌آیند، برای پشتون‌ها بسیار جاذبه دارد. چنین ساختاری، برای جهادیون خارجی نیز که بسیاری از آنها چند دهه است در منطقه به‌سر می‌برند و ازطریق پیوندهای زناشویی، با میزبانان پشتون خویش مناسبات عمیق و ریشه‌داری برقرار کرده‌اند، پناهگاه امنی ایجاد می‌نماید. البته روابط میان گروه‌های خارجی و پشتون‌های محلی، تفاوت قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر دارند. ازبک‌ها که در سال‌های اخیر در «وزیرستان» به خرید اراضی روی آورده‌اند، وجهه مثبتی در میان میزبانان پشتون خویش ندارند و گاه میان ایشان تضاد و ستیز نیز درمی‌گیرد؛ حال آنکه بسیاری از گروه‌های عرب و چچن توانسته‌اند جذب جامعه پشتون‌ها شوند.

ج) دیدگاه بین‌المللی

هیچ موضع‌گیری رسمی بین‌المللی درمورد خط دیوراند وجود ندارد و سایر کشورها نیز عملاً آن را مرزی واقعی می‌دانند و بدین‌ترتیب، موضع افغانستان درخصوص خط دیوراند را نپذیرفته‌اند. حال این سؤال مطرح است که بنابراین، چرا باید پاکستان تحت فشار جامعه بین‌الملل قرار گیرد تا به مذاکره درباره موضوعی تن دهد که سایر دولت‌ها آن را صرفاً مخل امور می‌بینند؟

دلیل این امر آن است که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فتا به‌عنوان منبعی برای ناامنی جهانی تلقی می‌گردد و تنها زمانی می‌تواند تحت کنترل درآید که اسلام‌آباد مسئولیت این منطقه متعلق به خود را بپذیرد و ساختارها و نهادهای کشوری را به آن نیز، خصوصاً ازطریق توسعه اقتصادی و آموزش‌وپرورش در منطقه فتا گسترش دهد. البته با توجه به اوضاع امنیتی نامساعد، راه‌اندازی طرح‌های توسعه‌ای بسیار دشوار می‌باشد. خط دیوراند نیز این مسئله را دشوارتر می‌کند؛ زیرا مانع از آن می‌شود که چنین توسعه‌ای همزمان در فتا و ولایات همجوار در افغانستان صورت پذیرد. خودداری کابل از به‌رسمیت شناختن رسمی این مرز، مانع از اجرای

برنامه‌های جامع توسعه می‌گردد.

واشنگتن و شرکایش پس از بیرون راندن طالبان و القاعده از افغانستان، اکنون مشتاقند که توانایی فتا و تا حدود کمتری بلوچستان را در ایفای نقش خود به‌عنوان مرکز افراطیون اسلامی کاهش دهند. حضور سربازان آمریکا، ناتو و افغانستان در امتداد خط دیوراند نیز این موضوع را در اولویت قرار داده است؛ زیرا شورشیانی که ایشان برضد آنها می‌جنگند، برای فرار به داخل پاکستان پناه می‌آورند؛ چراکه می‌دانند با عبور از یک مرز بین‌المللی، تحت تعقیب یا مورد حمله قرار نخواهند گرفت.

از دیدگاه جامعه بین‌الملل، مذاکرات پاکستان و افغانستان تنها درصورتی می‌تواند مؤثر باشد که این مسائل را مجموعه‌ای از موضوعات بین‌المللی به‌شمار آورند. اگر مباحث گفتگو صرفاً به شناسایی خط دیوراند به‌عنوان یک مرز قانونی بین‌المللی محدود شود، باعث به‌وجود آمدن ثبات در منطقه نخواهد شد. حتی اگر این گفتگوها به موفقیت نیز برسد، هیچ دولتی در افغانستان حاضر به پرداختن بهای سیاسی پذیرش این مرز نخواهد بود؛ مگر اینکه چنین توافقی بخشی از بسته بزرگ‌تری باشد که هدف از آن، افزایش امنیت این کشور باشد. چنین بسته‌ای حداقل شامل مباحث تجارت، امنیت و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر خواهد بود.

افغانستان به‌عنوان کشوری محصور در خشکی، نگرانی‌های دیرینه‌ای درباره امکان تجارت ازطریق بندر «کراچی» و موانع موجود در راه تجارت ترانزیت با هند دارد. مسلماً پاکستان نیز از مذاکرات گسترده‌تری که محدود به شناسایی خط دیوراند نباشد، نفع خواهد برد؛ زیرا اقتصاد پاکستان و نظام مالیاتی این کشور، بر اثر ورود میلیاردها دلار کالای قاچاق ازطریق افغانستان آسیب دیده است. توافق با کابل درزمینه تجارت، تنها راه‌حل ممکن خواهد بود تا این مسئله به مرور کنترل شود. همچنین پاکستان نگرانی‌های امنیتی خاص خود را دارد که می‌توانند درخلال مذاکرات مورد توجه قرار گیرند، ازجمله اینکه هند درپی استفاده از افغانستان به‌عنوان پایگاهی برای «حلقه زدن به دور» آن کشور باشد. البته افغان‌ها نیز نگران حمایت پاکستان از طالبان هستند؛ اما در گذشته نیز اسلام‌آباد نگران حمایت ضمنی افغانستان

از جدایی طالبان پشتون و بلوچ بود. بنابراین به اعتقاد عموم کارشناسان مسائل منطقه‌ای، به صلاح هر دو کشور است که با یکدیگر همکاری نمایند و عناصر خارجی حاضر در منطقه را ـ که امنیت هر دو را تهدید می‌نمایند ـ بیرون برانند. با توجه به جو بی‌اعتمادی شدید میان دو کشور، جامعه بین‌الملل باید در نزدیک کردن آنها به یکدیگر و تضمین اجرای نتایج گفتگوها، نقش پیشتاز داشته باشد.

اگر خط دیوراند یک مرز مورد مناقشه میان دو کشور متخاصم نبود و در مقابل، مرکزی برای همکاری‌های منطقه‌ای به‌شمار می‌آمد، برقراری امنیت نیز آسان‌تر می‌شد. این قضیه به‌ویژه برای افغانستان حائز اهمیت است؛ زیرا این کشور فاقد ظرفیت اقتصادی لازم است تا بدون دریافت مساعدت‌های عظیم خارجی بتواند امنیت داخلی خود را تأمین نماید. برای اینکه افغانستان بدون مساعدت یا حضور خارجی قادر باشد از عهده هزینه‌های نگهداری یک ارتش برآید، باید از تهدیدات منطقه‌ای برضد آن کاسته شود و این امر زمانی ممکن خواهد بود که توافقی برای همکاری میان این کشور با اسلام‌آباد صورت بپذیرد. کابل به‌ویژه نیازمند آن است که پاکستان از حمایت پنهانی خود از طالبان دست بردارد و دیگر اجازه ندهد از خاکش به‌عنوان پایگاهی برای حمله به افغانستان استفاده گردد.

برخی صاحب‌نظران معتقدند احتمالاً خود پاکستان در مسائل و حوادث منطقه فتا دست دارد و با این کار درنظر دارد رابطه راهبردی خود را با آمریکا حفظ کند؛ زیرا دراین‌صورت، آمریکایی‌ها همچنان به کمک‌های مالی خود به این کشور و به‌ویژه به ارتش آن ادامه می‌دهند. همچنین به گفته آنان، اندکی پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، کاخ سفید وام‌های بلاعوض خود را به پاکستان متوقف نمود و تنها زمانی مجدداً به اعطای این کمک‌ها پرداخت که حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاده بود و آمریکا آمده بود تا القاعده را از افغانستان بیرون براند. این نشان می‌دهد که اگر صلح و ثبات به منطقه بازگردد، وام‌های بلاعوض واشنگتن ادامه نخواهد داشت و لذا تداوم وضعیت کنونی در امتداد منطقه مرزی، منافع بیشتری برای اسلام‌آباد دارد.

راه‌های پیش‌رو

یک راه‌حل موفقیت‌آمیز، مستلزم آن است که نیازها و مشارکت مردم ساکن مناطق مرزی مابین افغانستان و پاکستان را مدنظر قرار دهد. با توجه به آنکه هیچ‌کدام از این دو کشور تا به حال عزم یا ظرفیت حرکت به‌سوی راه‌حلی فوری برای موضوع خط مرزی از خود نشان نداده‌اند، لذا شروع این فرایند باید همراه با انجام اقداماتی با هدف اعتمادسازی باشد که راحت‌تر صورت می‌پذیرد و درعین‌حال حداقل موجب کاهش تنش‌ها می‌شود. این اقدامات در وهله اول، شامل پایان دادن به درگیری‌های لفظی میان دولت‌های کابل و اسلام‌آباد خواهد بود.

«جرگه صلح» که توسط افغان‌ها و پاکستانی‌ها در اوت ۲۰۰۷ در کابل برگزار گردید، آغاز خوبی برای هم‌اندیشی میان سران دو کشور بود.

البته این اوضاع بسیار پیچیده، صرفاً ازطریق برانگیختن احساسات خوب و مثبت حل‌وفصل نمی‌شوند. دراین‌میان، تحلیلگران مسائل منطقه‌ای در غرب مدعی‌اند، فقط فشار قابل ملاحظه بیرونی ازسوی آمریکا می‌تواند دوطرف را به یکدیگر نزدیک سازد. این چهارچوب، متضمن اجرای نکات ذیل خواهد بود:

۱. پذیرش تلویحی این نکته که خط دیوراند بیش از یک قرن است به‌عنوان یک مرز شناخته‌شده بین‌المللی عمل می‌کند. بحث و گفتگوها بر سر تاریخچه توافقنامه ۱۸۹۳ و جایگاه این خط طی دوره‌های مختلف تاریخی، به‌جای آنکه به حل‌وفصل اختلافات کمک نماید، صرفاً مانع از حل آن گردیده است.

۲. با توجه به مناسبات و روابط قومی موجود در دوسوی مرز و وضعیت ارضی (توپوگرافی) منطقه، هرگونه توافق باید حقوق مردم محلی را برای عبورومرور آزادانه از مرز به‌رسمیت بشناسد؛ اما لازمه تحقق چنین قوانین ساده مرزی، این است که پاکستان و افغانستان توانایی خود را نشان دهند و وضعیت کنونی (فقدان ساختارها و نهادهای حکومتی) نیز نباید ادامه یابد. لازمه این امر، آن است که اسلام‌آباد جایگاه و وضعیت سیاسی منطقه فتا را از حالت ویژه کنونی خارج و آن را مانند سایر نقاط پاکستان اعلام نماید و کابل نیز به انتخاب‌های مردم

منطقه احترام بگذارد.

۳. تمام بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، باید درپی طراحی و اجرای اقدامات اعتمادساز درخصوص مرز افغانستان و پاکستان باشند؛ ازجمله تجارت، حقوق ترانزیت و اقدامات امنیتی که سطح تضاد میان دو کشور را کاهش می‌دهد و برای افغان‌ها و پاکستانی‌ها منافعی دربردارد. به‌نظر کارشناسان امور آسیای جنوبی از همان ابتدا نباید به‌دنبال موافقت رسمی دو کشور بود، بلکه نخست باید به سایر مسائل پرداخت و این قضیه را برای آخرین مرحله گذاشت.

۴. دولت آمریکا و متحدانش باید پیشگام شوند، دوطرف را به یکدیگر نزدیک نمایند و مشوق‌های سیاسی لازم را فراهم آورند. پاکستان نیازمند تضمین‌هایی از جانب افغانستان است مبنی‌براینکه مشکلات امنیتی پاکستان، به‌ویژه درزمینه روابط افغانستان با هند افزایش نخواهد یافت. کابل نیز نیازمند دسترسی آزاد به بنادر پاکستان (به‌ویژه بندر کراچی)، کمک اسلام‌آباد به امنیت اقتصادی افغانستان و پایان یافتن مداخله پاکستان در سیاست داخلی آن کشور می‌باشد.

۳. فتا، تحرکات پشتون‌ها و ارزیابی آینده

هر دو کشور افغانستان و پاکستان سعی کرده‌اند رابطه میان پشتون‌ها را با سایر گروه‌های قومی به‌هم بزنند؛ اما کسانی که عمدتاً اسلام‌آباد را در این مسئله مقصر می‌دانند، معمولاً این نکته را فراموش می‌کنند که از زمان استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ تاکنون، کابل همواره این پیام را به اسلام‌آباد ارسال نموده که نه‌تنها جامعه پشتون آن سوی خط دیوراند را متعلق به خود می‌داند، بلکه آن را مایملک راهبردی به‌شمار می‌آورد و تصور می‌کند که می‌تواند در روابط خودش با پاکستانی‌ها از پشتون‌های مذکور استفاده نماید.

بازگرداندن مناطق پشتون‌نشین واقع در طرف پاکستانی خط دیوراند به افغانستان، همواره خواست افغان‌ها بوده و هست. طی همه‌پرسی ژوئیه ۱۹۴۷، از پشتون‌های ایالت سرحد شمال غربی (NWFP) فقط سؤال شد مایلند به هند بپیوندند یا پاکستان و درمورد تمایل ایشان برای پیوستن به افغانستان یا تشکیل کشوری مستقل، سؤالی مطرح نگردید. به‌همین‌دلیل، افغان‌ها همواره اعلام کرده‌اند که همه‌پرسی سال ۱۹۴۷، حق تعیین سرنوشت را به پشتون‌ها اعطا ننموده است؛ به‌ویژه آنکه بخش قابل توجهی از پشتون‌ها این رأی‌گیری را تحریم کردند. علاوه‌براین، افغانستان می‌گوید پاکستان کشوری است که از دل هند تحت استعمار انگلستان بیرون آمده[۱۷] و ازاین‌رو، هرگونه حقوقی که از معاهدات پیشین وجود داشته، ملغی گردیده است.

تنها یک بار، آن هم زمانی‌که به‌نظر می‌رسید معارضین افغان در طرف پاکستانی خط دیوراند به ایجاد پایگاه می‌پردازند، نور محمد ترکی (حاکم کمونیست افغانستان در اواخر دهه ۱۹۷۰) به ضیاءالحق، رهبر وقت پاکستان پیشنهاد نمود اگر پاکستانی‌ها از کمک به مجاهدین دست بردارند، کابل نیز خط مرزی فوق را به‌عنوان مرز بین‌المللی دو کشور به‌رسمیت خواهد شناخت.[۱۸]

البته همیشه موضع پاکستان، عکس موضع افغانستان بوده است.[۱۹] باوجوداین، اسلام‌آباد همواره هوشیار است که برخوردش با افغانستان باعث برانگیخته شدن دشمنی پشتون‌ها ـ چه آنها که در داخل این کشورند و چه کسانی که در افغانستان به‌سر می‌برند ـ با دولت پاکستان

نگردد. در آستانه تهاجم شوروی به افغانستان، ضیاءالحق به عبدالولی‌خان، رهبر تاریخ‌ساز پشتون‌های پاکستان منصب نخست‌وزیری را در دولت تحت کنترل ارتش پیشنهاد داد و با این کار، موضوع استقلال‌طلبی پشتون‌ها را به‌لحاظ سیاسی و نظامی مدیریت نمود. اشغال افغانستان ازسوی شوروی، به پاکستان فرصت داد که در سیاست‌های خود درقبال کابل بازنگری نماید. اسلام‌آباد درصدد برآمد تا از پشتون‌ها و از اسلام‌گرایان، توأمان به‌عنوان برگ برنده استفاده کند. از هفت حزب جهادی تحت حمایت پاکستان، شش حزب آن، پشتون بود و فقط «جمعیت اسلامی» به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود، اکثریتی تاجیک داشت. بااین‌حال، مؤثرترین سازمان‌ها، سازمان‌های اسلام‌گرا بودند. پاکستان انتظار داشت گروه‌های اسلام‌گرا قادر باشند از تفرقه قومی فراتر رفته، ادعای سنتی افغان‌ها درخصوص «پشتونستان» را رها کنند.

پاکستان پناهندگان افغان را مجبور ساخت به احزاب اسلام‌گرای مستقر در پیشاور بپیوندند و با تحویل سلاح به این احزاب و تحت تأثیر قرار دادن جهت مقاومت، پایه‌های رابطه جدید میان دو کشور را بنا نهاد. بدین‌ترتیب، افغانستان که سابقاً حائل میان امپراتوری‌های روسیه و بریتانیا بود، عملاً به عمق راهبردی پاکستان تبدیل شد. عقب‌نشینی و خروج نیروهای شوروی از افغانستان، به اسلام‌آباد اجازه داد تا افغانستان را به عمق راهبردی خود در مقابل هند تبدیل کند. هرچند این مفهوم جدید به‌لحاظ نظامی آنچنان معنایی نداشت، حاکی از تمایل پاکستان به کنترل همسایه ناآرام خود بود.

ابزارهای این سیاست، در هر دوره‌ای متفاوت بوده است. به‌عنوان مثال، انگیزه حمایت پاکستان از طالبان (افغان)، با انگیزه آن در حمایت از گلبدین حکمتیار متفاوت بود. زمانی‌که مشخص گردید حکمتیار نه قادر به تصرف کابل است و نه می‌تواند خط دیوراند را به‌رسمیت بشناسد، اسلام‌آباد از حمایت وی دست برداشت و به حمایت از طالبان پرداخت.

پاکستان سریعاً دریافت که می‌تواند از این جنبش اساساً پشتون بهره‌برداری نماید. رهبران این کشور می‌اندیشیدند که ایدئولوژی طالبان، نهایتاً کمک می‌کند تا تقسیمات قومی افغان کنار گذاشته شود؛ اما این‌بار نیز پاکستان درکی واقعی از ماجرا نداشت. علی‌رغم پشتیبانی اسلام‌آباد،

طالبان، خط دیوراند را به‌عنوان مرز بین‌المللی به‌رسمیت نشناخت و نتوانست مردم را صرف‌نظر از گروه‌بندی‌های قومی آنها بسیج نماید. در مقابل، افغانستان بیش از پیش به‌لحاظ قومیتی، چندقطبی گردید.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، راهبرد پاکستان درقبال افغانستان موقتاً تغییر کرد؛ اما موضوع پشتون‌ها پایان نیافت. درآن‌زمان، کارشناسان پاکستانی براین‌باور بودند که اگر اسلام‌آباد قادر به جلب رضایت افغان‌ها درخصوص خط دیوراند نیست، لااقل وجود یک دولت موافق پشتون‌تبار در کابل، از هر دولت افغان دیگری، برای پاکستان بهتر خواهد بود. تا زمان مداخله آمریکا، پاکستانی‌ها تلاش کردند طالبان را نجات دهند و بدین‌منظور کوشیدند رهبران این جنبش را متقاعد سازند که اسامه بن‌لادن [رهبر سازمان تروریستی القاعده] را به واشنگتن تسلیم نمایند. درست تا قبل از وقوع جنگ افغانستان [۲۰۰۱]، اسلام‌آباد یک کانال ارتباطی برای مذاکره با مقامات طالبان به‌شمار می‌آمد. تا اینکه بالاخره جنگ درگرفت و سفیر افغانستان در پاکستان توسط نیروهای پاکستانی دستگیر و تحویل آمریکا شد.[۲۰]

موضوع پشتون‌ها و به‌طور خاص بحث خط دیوراند، همچنان از موضوعات حساس در افغانستان به‌شمار می‌روند. پشتون‌ها موضع دفاعی دارند و بعضی از آنان تصور می‌کنند ازبک‌ها و هزاره‌ها درحال کسب قدرت هستند و احساس می‌نمایند که از روند بازسازی سیاسی و اقتصادی کنار گذاشته شده‌اند.[۲۱] به عقیده ایشان، مخالفت با اتحاد مجدد پشتون‌های دوسوی خط دیوراند، به‌معنای به حاشیه کشاندن تدریجی پشتون‌ها خواهد بود. بااین‌حال، صحنه سیاسی افغانستان هنوز تحت سلطه پشتون‌هاست و کسی نمی‌تواند ریسک مقابله با احساسات پشتون‌ها را به جان بخرد.

درهمین‌حال، از زمان استقلال پاکستان، ایالت سرحد شمال غربی (NWFP) تنها ایالت این کشور است که براساس اکثریت قومی‌اش، نام‌گذاری نشده است. تاکنون تمام دولت‌های پاکستان از پذیرش پیشنهاد نام‌گذاری این ایالت به‌عنوان «پشتونستان» خودداری ورزیده‌اند. البته این کلمه برای گروه‌ها و طرف‌های مختلف، معانی گوناگونی دارد. برای پشتون‌های ساکن

پاکستان، این کلمه چیزی بیش از «ایالت سرحد شمال غربی» کنونی معنا ندارد. در افراطی‌ترین تعبیری که پشتون‌های خارج از پاکستان از این واژه ارائه دادند، «پشتونستان» منطقه‌ای بود که از اقیانوس آرام تا گیلگیت[1] در شمال پاکستان و از خط دیوراند تا مرز کشمیر را دربرمی‌گرفت.[۲۲]

در ۱۹ مه ۲۰۰۶، پرویز مشرف، رئیس‌جمهور سابق پاکستان (۱۹۹۹ـ۲۰۰۸) در مصاحبه با یک شبکه تلویزیونی خصوصی پشتوزبان اعلام کرد «ایالت سرحد شمال غربی» را می‌توان ایالت خیبر نامید.[۲۳] باوجودی‌که کلمه «خیبر» باز هم معرف گروه قومی برتر در این ایالت نیست، از چند جهت قابل توجه است. به‌نظر می‌رسید دولتمردان وقت اسلام‌آباد به آن حد از اعتمادبه‌نفس دست یافته بودند که استفاده از یک نام را که بار نمادین بیشتری دارد، مجاز بدانند. همچنین کاملاً مشخص بود که دولت مشرف با این کار قصد دارد رضایت پشتون‌های ملی‌گرا را به‌دست آورد؛ زیرا آنها بخشی از اتحاد بزرگی به‌شمار می‌رفتند که دولت قصد داشت با اتکا به آن، در انتخابات [پارلمانی سال ۲۰۰۸] پیروز گردد.

روابط دوجانبه کابل ـ اسلام‌آباد و سیاست داخلی افغانستان

از ۱۱ سپتامبر به بعد، اسلام‌آباد ناچار شده این تصور را که می‌تواند در تعیین رهبران افغانستان نقش داشته باشد و سیاست خارجی مورد نظر خویش را به کابل دیکته نماید، کنار بگذارد. بااین‌حال، ماروین وینباوم معتقد است:

... در مقابل، پاکستان برای حفظ نفوذ خود تصمیم گرفته بر پیوندهایش با رهبران پشتون تکیه کند... اسلام‌آباد به حمایت از چهره‌های سیاسی خاص پشتون در منطقه می‌پردازد که برخی از آنها با دولت مرکزی مخالفند. همچنین اسلام‌آباد از ادعاهای پشتون‌ها مبنی‌براینکه در توزیع مناصب دولتی و اعتبارات توسعه‌ای، حق آنها رعایت نشده، حمایت نموده است.[۲۴]

1. Gilgit

هند

هند همواره به سیاست‌های پاکستان درمورد افغانستان توجه داشته است. هند تا سال ۱۹۹۲ از هر دولتی که در کابل قدرت را در دست داشت، حمایت می‌کرد. موضوع «پشتونستان» به هند امکان می‌داد تا اگر پاکستان همزمان در مرز خود با این کشور و افغانستان (خط دیوراند) درگیر می‌شد، اسلام‌آباد را در دو جبهه گرفتار نماید؛ اما پس از سال ۱۹۹۲، زمانی‌که مجاهدین تحت حمایت پاکستان وارد کابل شدند، اوضاع تغییر کرد. چیزی نگذشت که جنگ داخلی به شکاف میان حکمتیار و سایر احزاب انجامید و دراین‌میان، دهلی نو از هر کسی که با اسلام‌آباد مخالفت می‌ورزید، حمایت می‌نمود. حتی پس از سقوط کابل و به قدرت رسیدن طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶ نیز پانزده روز طول کشید تا دهلی نو از اعدام نجیب‌الله، رئیس‌جمهور سابق افغانستان، ابراز تعجب و نگرانی نماید. سپس هندی‌ها به حمایت از رئیس‌جمهور برهان‌الدین ربانی ادامه دادند. دهلی نو برای نخستین‌بار در تاریخ روابطش با کابل، از یک گروه معارض و نه از دولت افغانستان پشتیبانی کرد وخیلی زود به حامی جدی «اتحاد شمال» تبدیل شد.

در ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۳، دولت پاکستان رسماً نگرانی «عمیق» خود را از فعالیت‌های دولت هند درطول مرز پاکستان ـ افغانستان ابراز نمود.[(۲۵)] پاکستان نیز کنسولگری‌های هند را متهم ساخت که بیش از انجام فعالیت‌های بشردوستانه، در خدمت اجرای اهداف سازمان‌های اطلاعاتی هند هستند.[(۲۶)] اتهامات اسلام‌آباد به هند، عرصه‌های متفاوتی را شامل می‌گردید؛ از اتهام جعل ارز پاکستان گرفته تا انجام اعمال خرابکارانه و تروریستی در خاک این کشور. همچنین پاکستان، هند را متهم می‌کرد که شبکه‌هایی از «اردوگاه‌های آموزشی تروریستی» را در درون خاک افغانستان برپا می‌دارد؛ ازجمله پایگاه نظامی «قوشیله جدید»[1] در شمال کابل و نیز مراکزی در گرشک (ولایت هلمند)، دره پنجشیر (شمال شرق کابل) و کاهک و حسن خیل[2] (غرب ولایت نیمروز).[(۲۷)]

1. Qushila Jadid
2. Hassan Killies

در مه ۲۰۰۳، پاکستان اتهامات بیشتری برضد هند مطرح کرد و دهلی نو را به برانگیختن ناآرامی‌ها در وزیرستان، جایی‌که ارتش پاکستان با مقاومت قابل توجه طالبان محلی و القاعده مواجه شده بود، متهم نمود. یک مقام ناشناس پاکستانی اعلام کرد که پاکستان «تمام اطلاعات مورد نیاز درباره مشارکت هند در تقویت ناآرامی‌ها در وزیرستان شمالی و جنوبی»[۲۸] را جمع‌آوری نموده است. این ادعا بدین‌معنا بود که کنسولگری‌های هند در جنوب افغانستان درحال تأمین پول، سلاح و مهمات برای پیکارجویان بوده‌اند و همین امر باعث شده خشونت و شورش‌ها در این کمربند قبیله‌نشین افزایش یابد.[۲۹]

پاکستان تا آنجا پیش رفت که هند را متهم نمود به اینکه سربازان خودش را در افغانستان مستقر می‌نماید. سناتور مشاهد حسین در ۱۴ مه ۲۰۰۷ گفت: هند به این بهانه که امنیت کارکنان هندی فعال در بازسازی افغانستان را حفظ می‌کند، شمار پرسنل نظامی خود را در افغانستان افزایش داده است. وی در سخنان خود اشاره داشت که تعداد نیروهای هندی مستقر در افغانستان «به حدود یک گروهان می‌رسد».[۳۰] بااین‌حال، در اوایل ژوئیه ۲۰۰۶، مطبوعات پاکستان از گزارش‌های تأییدنشده‌ای مبنی‌بر تصمیم هند به اعزام نیروهای حافظ صلح به افغانستان بنا به درخواست آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپا خبر دادند.[۳۱] اما روزنامه پاکستانی «نیشن»[1] گزارش داد که هرچند هند مشتاق است سربازان خود را تحت فرماندهی نیروهای ائتلاف در افغانستان مستقر نماید، واشنگتن و ناتو به پاکستان اطمینان داده‌اند که با این‌گونه تقاضاهای دهلی نو موافقت نخواهند کرد.[۳۲]

به‌نظر می‌رسد پاکستان بسیار ضعیف‌تر از آن باشد که مستقیماً با هند مقابله نماید و نیازمند آن است که از منزوی شدن خودش جلوگیری نماید و به هر قیمتی، نقش بین‌المللی خود را حفظ کند؛ به‌ویژه، اسلام‌آباد پیوسته به‌دنبال آن است که از حمایت آمریکا بهره‌مند گردد. تاکنون حمایت‌ها تنها به‌صورت موردی و بسته به شرایط خاص صورت می‌گیرند و هرگاه

1. The Nation

پاکستان اولویت‌های راهبردی ایالات متحده را مورد توجه قرار ندهد، این کمک‌ها نیز قطع خواهند شد.

همکاری در جنگ با تروریسم، مبنای تجدید اتحاد پاکستان با آمریکایی‌ها است و اسلام‌آباد برای تبدیل شدن به متحد برتر واشنگتن، درحال رقابت با دشمن سنتی خود، هند، است.

ازسوی‌دیگر اسلام‌آباد تصور می‌کند که حضور طولانی‌مدت ناتو در کنار پاکستان، احساس امنیت‌خاطر را برایش فراهم می‌آورد. این حضور، تضمین خواهد کرد که هیچ قدرت منطقه‌ای، به‌ویژه هند نتواند به بهای از دست رفتن منافع ملی پاکستان، در افغانستان به نفوذ قابل توجهی دست یابد. ازاین‌رو، هم‌اکنون در حمایت پاکستان از طالبان افغان تا حدودی ابهام به‌وجود آمده است؛ زیرا اهداف پاکستان تا حدودی با اهداف طالبان متفاوت است و برخی اعضای طالبان گفته‌اند هدف آنها، آشکارا بازداشتن و ناامید کردن سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از استقرار سرباز در جنوب افغانستان می‌باشد.[۳۳]

سیاست بازی با آتش که پاکستان در پیش گرفته، عاری از مخاطره نیست. تعداد فزاینده‌ای از قدرت‌های منطقه (ایران، روسیه و برخی کشورهای آسیای مرکزی) بنا به‌دلایلی که همه آنها به افغانستان ربطی ندارد، روزبه‌روز بیشتر مخالفت خود را با حضور آمریکا و ناتو در افغانستان اعلام می‌نمایند. به گفته مقامات امنیتی، کشورهای ذی‌نفع در افغانستان، به‌ویژه ایران، درحال تقویت موقعیت خویش می‌باشد تا چنانچه به‌دلیل عدم توقف برنامه‌های هسته‌ای خود هدف حمله نظامی آمریکا قرار گیرد، آمادگی لازم را برای مقابله داشته باشد.[۳۴] این همگرایی منافع کشورهای فوق‌الذکر، می‌تواند نهایتاً به تشکیل یک جبهه واحد ضدناتو بینجامد که منافع این پیمان و پاکستان را همزمان متأثر سازد.

ترفندهای دیپلماتیک و مداخله‌جویی پاکستان در افغانستان، در کوتاه‌مدت، ناتو را در تنگنا قرار می‌دهد. تا سال ۲۰۰۸، همه نیروهایی که در برقراری ثبات در افغانستان و جنگ با طالبان سهیم‌اند، به‌دنبال جلب حمایت اسلام‌آباد بودند و همگی، ازجمله ناتو، به پاکستان وابستگی داشتند. ناتو حتی درصدد برآمد در آن کشور دفتر رابط دایر نماید. پاکستان مراقب بود

به‌گونه‌ای عمل کند که هرگاه اراده نمود، بتواند منکر حملات شود و به‌همین‌دلیل، گستره و شدت حملات را بسته به ضرورت‌های سیاسی همان زمان تنظیم می‌کند.

عملکرد پاکستان حتی موجب تخصیص اعتبارات مضاعف برای این کشور نیز شده است. متحد شدن با کاخ سفید برضد القاعده، منافع و مزایای ملموسی را در قالب فروش سلاح برای آن کشور به‌دنبال داشته است.

بدین‌ترتیب دست ارتش پاکستان در اجرای راهبرد بازی دوجانبه‌اش باز خواهد شد. به‌علاوه، با این تصمیم آمریکا، چند کشور دیگر نیز که دارای صنایع تسلیحاتی هستند، بهانه‌ای به‌دست می‌آورند تا فروش سلاح به پاکستان را از سر گیرند و نهایتاً اسلام‌آباد همزمان سلاح و مشروعیت مورد نیاز را به‌دست خواهد آورد.

تأثیرات ملی‌گرایی پشتون بر ثبات سیاسی و اتحاد مردم فتا

احزاب سیاسی و سازمان‌های جامعه مدنی هنوز اجازه فعالیت در منطقه قبایلی شمال پاکستان را ندارند و تنها در سال ۱۹۹۶ به مردم فتا حق رأی داده شد. تلاش‌هایی در جریان است تا قانون تنظیم جرائم سرحدی (FCR) لغو یا اصلاح گردد و دولت غیرنظامی که در سال ۲۰۰۸ در اسلام‌آباد بر سر کار آمد، عهد کرده است تا تلاش نماید فتا را تحت اداره مؤثرتر حکومت مرکزی درآورد. هرچند دولت آمریکا رسماً در سال ۲۰۰۸ از «راهبرد مرزی» اسلام‌آباد برای یکپارچه‌سازی بهتر فتا در قالب نظام سیاسی و اقتصادی پاکستان حمایت نمود[۳۵] و بسیاری از تحلیلگران نزدیک به کاخ سفید نیز تأکید دارند که تنها ازاین‌طریق می‌توان مسائل نظامی فتا را پایان داد، همچنان ملی‌گرایان پشتون نقشی در فعالیت‌های ارتش پاکستان ندارند؛ چراکه تلاش‌های جدایی‌طلبانه این اقلیت کوچک پانزده‌درصدی نزد دولت و ارتش عمدتاً پنجابی پاکستان محکوم است.

این عوامل طی شش دهه اخیر، به‌شدت احساسات ملی‌گرایانه و ضدپاکستانی پشتون‌ها را در ایالت سرحد و سایر نواحی پاکستان تحریک نموده است.

ازسوی‌دیگر همان‌طور که گفته شد، فشار ناسیونالیست‌های پشتون و بلوچ سبب انحلال کل واحد در سال ۱۹۷۰ گردید. استقلال سیاسی ـ اداری ایالت سرحد به‌نوبه خود موجب ورود آزادانه‌تر اندیشه‌های افراطی، به‌ویژه افکار افراطی سلفی/وهابی، به شمال پاکستان گردید که در دهه‌های بعد، آثار و پیامدهای سیاسی و اجتماعی بسیار منفی‌ای در فتا، وزیرستان و سایر مناطق ایالت سرحد برجا گذارد.

بنا بر آنچه گفته شد، مسائل زیر باید درخصوص آینده پشتون‌های افغان و پاکستانی و آثار تحرکات ملی‌گرایانه هرکدام از این دو گروه بر ژئوپلیتیک منطقه و روابط کابل ـ اسلام‌آباد مدنظر قرار گیرند:

۱. دولت‌های پاکستان به‌لحاظ تشکیلات حکومتی، قدرتمند به‌شمار می‌آیند؛ بنابراین از این واهمه ندارند که درصورت توافق با افغان‌ها درمورد موضوع تعیین تکلیف خط دیوراند، ثبات سیاسی‌شان به خطر بیفتد؛ بلکه آنها از آن نگرانند که اگر حاضر شوند با افغانستان به گفتگو بنشینند، باب بحث و گفتگو درباره سایر موضوعاتی که اسلام‌آباد درخصوص‌شان با مشکلات داخلی مواجه است، باز گردد و این نشانگر عدم یکپارچگی ملی و ترس از تجزیه در میان مقامات پاکستانی است.[۳۶] به‌زعم سیاست‌گذاران این کشور، هرگونه انعطاف در مقابل افغان‌ها، ممکن است نشانه ضعف داخلی مقامات پاکستانی تلقی گردد و مورد سوءاستفاده جدایی‌طلبانی قرار گیرد که مدت‌هاست می‌گویند در کشور فدرالی مانند پاکستان، ایالات بلوچستان و سرحد شمال غربی، مستعمره هستند و با سایر ایالت‌ها، به یک شکل درنظر گرفته نمی‌شوند. به‌همین‌سبب است که اسلام‌آباد حاکمیت خود را در امتداد خط دیوراند به‌مثابه نمادی از قدرت پاکستان، مورد تأکید قرار می‌دهد. البته مخاطب این پیام نمادین، بیش از آنکه افغان‌ها باشند، پشتون‌های پاکستانی ساکن منطقه فتا هستند. شاید آنها آزاد باشند که هرگاه مایلند از این خط تردد نمایند؛ اما وجود یک مرز غیرقابل مذاکره، بدین‌معناست که این منطقه، همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از پاکستان خواهد بود و پشتون‌های پاکستانی هیچ‌گاه نباید تصور کنند که می‌توانند به استقلال دست یافته یا به افغانستان بپیوندند.[۳۷]

۲. رقابت بر سر اینکه چه کسی نماینده پشتون‌هاست نیز به این مسئله بستگی دارد؛ زیرا خط دیوراند، اجتماعات پشتون را بین این دو کشور تقسیم نموده و تعریف هویت پشتون را به موضوعی سیاسی تبدیل کرده است. حتی در اواخر قرن ۱۹ نیز بین پشتون‌هایی که طی تاریخ، تحت نظر حکومت‌های قوی در مناطقی چون «قندهار» و «پیشاور» زندگی می‌کردند و کسانی که در اجتماعات خودمختار در مناطقی دور از دسترس نهادهای دولتی به‌سر می‌بردند، تمایز چشمگیری وجود داشت. پشتون‌هایی که در مناطق خودمختار زندگی می‌کردند، ادعا می‌نمودند که پشتون‌های واقعی هستند؛ زیرا به عقیده ایشان، خودمختاری سیاسی بعد بسیار مهمی از هویت پشتون را تشکیل می‌داد. اکثر پشتون‌هایی که در مناطق تحت حکومت دولت زندگی می‌کردند، تعریف وسیع‌تری از هویت پشتون ارائه می‌دادند که براساس آن، وحدت قومی، به تبار پشتون‌ها و سخن گفتن به زبان پشتو بستگی داشت. این ملی‌گرایان پشتون، تفاوت‌های مذکور را چندان مهم نمی‌دانستند؛ زیرا ملاک تعریف آنها، تمایز قوم پشتون با سایر گروه‌های قومی ـ مانند پنجابی‌ها، تاجیک‌ها، سندی‌ها و ترک‌ها ـ بود.[۳۸]

اما مشخص نیست پشتون‌های ساکن دو طرف خط دیوراند، به‌ویژه پشتون‌های پاکستانی، در آینده نیز لزوماً بر مفهوم فراگیری از ناسیونالیسم پشتون تأکید نمایند. درواقع برقراری ثبات سیاسی در افغانستان و تعیین وضعیت خط مرزی دیوراند، بدون شک از عوامل حیاتی در تشدید یا تضعیف حس ملی‌گرایی ساکنان پشتون دو طرف این مرز جعلی خواهد بود.

۳. شصت سال جدایی میان پشتون‌های افغانستان و پاکستان، سبب شده پافشاری آنها بر مشترکات قومی ـ ناسیونالیستی تضعیف گردد. ملی‌گرایان پشتون این مسئله را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند؛ اما به‌هرحال این واقعیت، بسیار آشکار بوده است. به‌عنوان مثال، پشتون‌های افغانستان گروه قومی مسلطی‌اند که بیش از دو قرن، دولت آن کشور را تحت سلطه داشته‌اند؛ اما پشتون‌های پاکستان، گروهی اقلیت در میان یک جمعیت بسیار بزرگ‌ترند که به‌لحاظ سیاسی، خود را محروم از حقوق و امتیازاتشان می‌دانند. سطوح توسعه اقتصادی این دو گروه نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای تفاوت دارد. استاندارد زندگی پشتون‌ها در مناطق شهرک‌نشین پاکستان،

از همتایان ایشان در افغانستان بالاتر است.[۳۹] تداوم این مسائل، قطعاً نتیجه‌ای جز تحریک گرایشات جدایی‌طلبانه در میان پشتون‌های افغان و بروز درگیری‌هایی نظیر آنچه سال‌هاست در کشمیر و کردستان ترکیه شاهد هستیم، درپی نخواهد داشت.

۴. طی دوران جهاد با شوروی، میلیون‌ها پشتون به‌عنوان پناهنده عازم ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان شدند؛ اما قومیت مشترک آنها نتوانست جدایی قومی آنها را کمرنگ نماید. این تفاوت از نظر سکونت در دو کشور مختلف، بر ملی‌گرایی پشتون و به‌ویژه اشتیاق آنها به تشکیل یک «پشتونستان» مستقل تأثیر گذارده است. به‌نظر می‌رسد که این ناسیونالیسم، بیشتر در «ایالت سرحد شمال غربی» پاکستان جدی باشد تا در افغانستان. در این ایالت، ملی‌گرایی پشتون نقطه مقابل تسلیم در برابر حاکمیت اسلام‌آباد و نیز در تقابل با افراط‌گرایی اسلامی می‌باشد. به‌طوری‌که اسلام‌گرایان با تأکید بر هویت جهانی مسلمانان (انترناسیونالیسم اسلامی)، مخالف وحدت قومی و قبیله‌ای هستند؛ اما ناسیونالیست‌های پشتون همواره اظهار کرده‌اند که هویت پشتون در سنن قبل از اسلام ریشه دارد.[۴۰] تقابل ملی‌گرایان پشتون با این دو جریان معارض (دولت اسلام‌آباد و اسلام‌گرایان افراطی) قطعاً می‌تواند بر بی‌ثباتی فزاینده در ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان و بر وضعیت سیاسی ـ اجتماعی همتایان افغان آنان نیز اثرگذار باشد. به‌نظر می‌رسد تغییر و شکستن این الگو، در وهله اول مستلزم وجود دولتی قدرتمندتر از دولت کنونی در «کابل» است که حاضر شود حس مخالفت پشتون‌ها را به چالش بکشد. البته اگر قرار باشد کابل دراین‌راستا طی مذاکره با طرف پاکستانی به توافقی درزمینه حل‌وفصل اختلافات مرزی تن دهد، به‌احتمال زیاد همچون گذشته، خواهد کوشید برای آنکه مسئولیت پذیرش هرگونه توافق را تقسیم کند، تقاضا نماید این توافق به تصویب یک لویه جرگه (شورای بزرگ) ملی برسد تا مخالفان این توافق احتمالی، نتوانند به‌سادگی مصوبات آن را نامشروع بخوانند.

ازسوی‌دیگر، مشکلات روبه رشد دولت مرکزی پاکستان در کنترل منطقه فتا و «بلوچستان»، تنها موجب افزایش این ترس در اسلام‌آباد می‌شود؛ زیرا اگر بپذیرد درباره موضوعاتی مانند

خط دیوراند مذاکره نماید، موجب افزایش قدرت تجزیه‌طلبان می‌گردد.[۴۱]

امروزه پاکستانی‌ها با وجود برخورداری از سلاح اتمی، فاقد اقتدار و اعتمادبه‌نفس لازم بوده و به‌نوعی، احساس «ناامنی سیاسی ـ روانی» می‌کنند. برای رفع این مشکل اساسی به‌نظر می‌رسد لازم است سیاست اسلام‌آباد جنبه دموکراتیک‌تری یافته و اصلاحاتی در نظام مدیریت این کشور به اجرا درآید تا مناطقی همچون فتا بهتر در جامعه پاکستان ادغام گردد. آنگاه اختلافات مرزی نیز راحت‌تر حل‌وفصل خواهند شد.

بخش دوم

اندیشه‌های بنیادگرایانه در فتا

۱. بنیادگرایی افراطی مذهبی در ایالت سرحد شمال غربی (سوابق، عوامل و دلایل)

سوابق

مسلمانان شبه‌قاره تا اواسط قرن ۱۸م/۱۲ه.ق، عمدتاً به‌عنوان مسلمانانی معتدل و میانه‌رو که اسلام را با قرائاتی مبتنی‌بر آرا و نظرات صوفیانه آموخته و تفسیر می‌کردند، شناخته می‌شدند؛ اما از اواسط قرن ۱۸، همزمان با ضعف تیموریان هند و تجزیه سریع قلمرو آنها و همچنین نفوذ حساب‌شده و سیستماتیک استعمار در عرصه‌های گوناگون جامعه هند، به‌تدریج برخی به بهانه مقابله با استعمار و به‌ظاهر در تلاش برای یکپارچه ساختن همه اقشار ملت هند، به‌ویژه مسلمانان، به تبلیغ عقاید تفرقه‌افکنانه سلفی افراطی و مبتنی‌بر نظریات ضاله «وهابیت» پرداختند. برخی مکاتب با شعار «تجدید حیات اسلامی» وارد عمل شدند. در ظاهر، این جنبش‌های احیاگر ظهور کردند تا از منافع مسلمانان که با گسترش امپراتوری انگلستان به هندوستان، از نفوذ آنان در آسیای جنوبی به‌شدت کاسته شده بود، محافظت نمایند و مجدداً بر هویت اسلامی مسلمانان شبه‌قاره تأکید نمایند.[۴۲]

نخستین کسی که تحت عنوان احیاگر مسلمان، عقاید افراطی سلفی را منتشر ساخت، شاه ولی‌الله دهلوی (۱۷۰۳ـ۱۷۶۳) بود. جنبش وی در آغاز، حرکتی فکری ـ فرهنگی

به‌شمار می‌رفت که اصلاح اندیشه‌های دینی و خرافات‌زدایی را دستورکار خود قرار داده بود؛ اما در دوران پسرش، شاه عبدالعزیز (وفات: ۱۸۲۴) و نوه‌اش، شاه اسماعیل دهلوی (وفات: ۱۸۳۱)، جنبش شاه ولی‌الله به جنبشی اجتماعی ـ سیاسی تبدیل گردید که در برابر انگلستان ایستادگی کرد.[۴۳] مقامات انگلیسی، شاه ولی‌الله را به وهابی‌گری متهم می‌نمودند، بااین‌حال اندیشه مذهبی شاه ولی‌الله، سلفی‌گری نزدیک به وهابیت بود و به‌نوعی آرای افراطیون حنبلی، همچون ابن تیمیه حرانی (ف. ۷۲۸ه.ق) و ابن قیم جوزیه، شاگرد محبوب ابن تیمیه، را با شبهه‌افکنی‌های ابن عبدالوهاب در باب آموزه‌های اسلامی درهم آمیخت.[۴۴]

تحت تأثیر آموزه‌های افراطی شاه ولی‌الله دهلوی و منسوبین وی، طی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی موجی از اسلام‌گرایی سلفی/وهابی در شبه‌قاره هند آغاز شد که به مرور به افغانستان نیز سرایت نمود. تأسیس مکاتب فکری ـ سیاسی، مانند دیوبندیه (۱۸۶۵)، بریلویه (اواخر قرن ۱۹)، اهل حدیث (اواخر قرن ۱۹) و جماعت اسلامی (۱۹۴۱) در هند و نقش بی‌بدیل آنها در زمینه‌سازی برای شکل‌گیری کشور پاکستان در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی، ازجمله نمونه‌های بارز این تأثیرپذیری بنیادگرایانه به‌شمار می‌روند. برخی از مکاتب فکری و سازمان‌های سیاسی ـ مذهبی مذکور، مانند دیوبندیه، حتی بعد از شکل‌گیری پاکستان نیز تا مدت‌ها اداره ایالت سرحد شمال غربی (شامل فتا) را برعهده داشتند که ترویج بنیادگرایی مذهبی متمایل به وهابیت در این منطقه، ریشه در همین امر دارد.[۱]

---

۱. دراین‌زمینه می‌توان به گزینش مفتی محمود، رهبر سازمان دیوبندی جماعت علمای اسلامی پاکستان (وفات: ۱۹۷۷)، به سمت سروزیر ایالت سرحد شمال غربی اشاره نمود که تأسیس شبکه مدارس وابسته به سازمان سلفی افراطی جماعت علمای اسلام ـ شاخه مولانا سمیع‌الحق (JUI-S) و آرمان تأسیس «پشتونستان بزرگ» ریشه در فعالیت‌های وی دارند؛ نک به:
<http://www.ariaye.com/dari/pak/sabp2.html>

عوامل

۱. تأثیر تاریخ گذشته هند و پاکستان بر اوضاع کنونی فتا

در ۶ فوریه ۱۹۴۶، لرد واول[1]، فرماندار کل بریتانیا در هند، با ارسال تلگرافی به وزیر امور هند در کابینه بریتانیا اعلام نمود که پس از تقسیم این سرزمین، تنها بخشی از آن، شامل ایالات سرحد، بلوچستان، پنجاب غربی و سند برای حفاظت از منافع بریتانیا در آسیا کفایت خواهد کرد. اهم این منافع عبارت بودند از: حفظ کنترل بر آبراه‌ها در خلیج فارس و حفاظت از منافع نفتی بریتانیا در میادین نفتی ایران و جلوگیری از نفوذ شوروی به‌سمت آب‌های گرم اقیانوس هند.(۴۵)

در سال ۱۹۳۹، درطول جنگ جهانی دوم محمدعلی جناح، رهبر مسلمانان هند، وعده داد که نظامیان مسلمان به بریتانیا وفادارخواهند بود. در آن زمان، چهل درصد ارتش هند بریتانیا را مسلمانان تشکیل می‌دادند و این تعهد، موجبات رضایت انگلیسی‌ها را فراهم آورد. خالق‌الزمان، از اعضای مسلم لیگ، پس از ملاقات با لرد زتلند[2]، وزیر امور هند در کابینه بریتانیا توانست حمایت وی را برای ایجاد کشورهای مسلمان در درون یک کنفدراسیون هندی به‌دست آورد. این موضوع، زمینه را برای تصویب قطعنامه ۱۹۴۰ مسلم لیگ فراهم کرد که در آن، ایجاد کشورهای مستقل برای مسلمانان درخواست شده بود. ازاین‌رو، چندی بعد وینستون چرچیل، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، ازطریق اعزام هیئت انگلیسی به نام هیئت «کریپس»[3] اعلام نمود که گزینه ایجاد پاکستان ازجمله گزینه‌های مدنظر انگلستان در تقسیم هند است.(۴۶)

مرگ زودهنگام جناح و فراموش شدن رؤیای وی برای شکل‌گیری یک پاکستان سکولار توسط جانشین وی، لیاقت علی‌خان، و همچنین تصویب «قطعنامه اهداف»[4] در مجلس مؤسسان پاکستان[5] در سال ۱۹۴۹، این کشور را به یک کشور اسلامی مبدل ساخت. این

1. Lord Wavell
2. Lord Zetland
3. Cripps
4. Objectives Resolution
5. Pakistan Constituent Assembly

موضوع فضای مناسبی برای راست‌گرایان مذهبی فراهم آورد؛ به‌گونه‌ای‌که طی سال‌های بعد، پاکستان را به یک کشور مذهبی تمام‌عیار تبدیل نمودند.

متأسفانه درطول این سال‌ها امکان اصلاح نیز وجود نداشت؛ چراکه عناصر قدرتمند در ارتش و نیروهای راست مذهبی، موقعیت‌ها را اشغال کرده و اجازه هیچ‌گونه تجدیدنظرطلبی را به احدی نمی‌دادند. در سال‌های شکل‌گیری پاکستان، دولت جدید با درپیش گرفتن اقداماتی، کم‌کم قصد خود را آشکار کرد. هدف دولت آن کشور، خدمت همه‌جانبه درجهت تأمین منافع راهبردی غرب بود.[۴۷]

درهمین‌حال، زمانی‌که افغانستان گروه‌هایی جنگاور را تربیت نمود و با کمک هند در چند نقطه فتا، مناطقی تحت عنوان پشتونستان ایجاد کرد و همچنین راه تجاری خود را از پاکستان به شوروی تغییر داد و در سال ۱۹۵۰، با شوروی توافقنامه تجارت و ترانزیت به امضا رساند، نقش و اهمیت مناطقی همچون وزیرستان در تحولات منطقه‌ای، دوچندان گردید. در سال ۱۹۶۰، یک رهبر مذهبی اهل وزیرستان، به نام «فاکر»، به ریاست مجلس پشتونستان جنوبی رسید. متعاقباً در دهه ۱۹۶۰، نیروهای افغان وارد بخش باجور شدند و با پاکستانی‌ها به جنگ پرداختند. تلخی روابط این دو کشور سبب شد افغانستان، بیش از پیش تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی قرار گیرد؛ به‌گونه‌ای‌که در سال ۱۹۷۸، نیروهای شوروی به‌منظور حفاظت از انقلاب سوسیالیستی حزب کمونیست افغان، آن کشور را به اشغال خود درآوردند.[۴۸]

۲. اسلام‌گرایی، سیاست رسمی پاکستان

عدم درک شرایط پاکستان ازسوی کشورهای هند و افغانستان، همزمان، به ایجاد زیرساخت‌های امنیتی جهادی به‌عنوان سیاست رسمی اسلام‌آباد برای مقابله با چالش‌ها انجامید. این شرایط سبب تضعیف نهادهای دولتی، اسلامی شدن جامعه و نهایتاً تشویق بنیادگرایان برای سازماندهی طالبان در وزیرستان پاکستان گردید که درحال‌حاضر، خود به تهدیدی جدی برای اسلام‌آباد تبدیل شده‌اند.[۴۹]

این مسائل همان‌گونه که اشاره شد، ریشه در ماهیت حکومت در پاکستان دارد. مطالعه تاریخ این کشور، پژوهشگران را به این نتیجه رسانده است که پاکستان، یک «دولت ـ ملت» به‌شمار می‌رود. از عوارض چنین نظام و طرز تفکری، آن است که نخبگان حاکم با نفرت با شهروندان رفتار می‌کنند. یک چنین دولتی، امپریالیسم، ماجراجویی خارجیان، جهادی‌گری، برخورداری از حداقل دموکراسی و توسعه ضعیف انسانی را مشروعیت می‌بخشد.[۵۰]

باید توجه داشت که دستگاه‌های دولتی پاکستان، از بدو استقلال این کشور، درعین نیرومندی، آگاهانه از حضور سران گروه‌های افراطی در پاکستان و وجود زیرساخت‌های این گروه‌ها در خاک خود حمایت نموده‌اند و این امر سال‌ها یکی از ارکان اصلی سیاست‌گذاری در بخش امنیت ملی پاکستان به‌شمار رفته است. هرچند اسلام‌آباد هرگز قصد نداشته در داخل پاکستان به بنیادگرایی کمکی نموده باشد، بااین‌حال تساهل و مدارا در برابر فعالان افراطی، همزمان با آشفتگی اجتماعی ـ اقتصادی، احتمال گرایش نسل جوان آن کشور به‌سمت بنیادگرایی را افزایش داده است.

به‌نظر می‌رسد دولت پاکستان از بدو تأسیس این کشور، در سه سطح با اسلام‌گرایان در تعامل بوده است: نخست از ابتدای استقلال، رهبران پاکستان کوشیده‌اند عامه مردم کشور خود را برمبنای ایدئولوژی دینی متحد نمایند تا بدین‌ترتیب بتوانند بر تمایزهای قومی، زبانی و فرقه‌ای موجود فائق آیند؛ اما این سیاست طی این سال‌ها باعث شکل‌گیری یک نوع گفتمان انحصاری، قطبی و جانبدارانه گردیده است.[۵۱] دوم آنکه، ارتش ـ که نیروی نهادی مسلط بر پاکستان می‌باشد ـ چشم‌انداز ملی این کشور را از منظری تنگ‌نظرانه و امنیتی تعریف کرده است و محور آن، عمدتاً حفظ تمامیت ارضی پاکستان می‌باشد. یک عنصر مهم راهبردی امنیتی در پاکستان طی ۲۵ سال گذشته، استفاده مکرر از افراطیون پیکارجو به‌عنوان پیشگامان جنگ‌های تحت حمایت دولت اسلام‌آباد در افغانستان و هند بوده است.[۵۲] سوم اینکه، ارتش از احزاب سیاسی اسلام‌گرا به‌منظور پیشبرد اهداف سیاسی خود نیز بهره برده است؛ احزابی که

اکثرشان با یک یا چند گروه جهادی در ارتباط هستند.[1] ارتش در سیاست پاکستان نفوذ بسیار زیادی دارد و غالباً مستقیماً یا از پشت صحنه دخالت نموده تا دولتی بر سر کار آید که با دیدگاه‌های آن موافق باشد. حمایت ارتش از نیروهای سیاسی اسلام‌گرا، انعکاس‌دهنده اشتیاق آن به تضعیف نیروهای میانه‌رو است؛ نیروهایی که درصورت عدم دخالت نظامیان خواهند توانست حمایت قاطع توده‌ها را به‌دست آورند و بدین‌ترتیب، برخلاف راست افراطی که به‌لحاظ سیاسی، ازنظر مردم فاقد اهمیت است، سلطه ارتش را تهدید نمایند.[2]

ارتش درپی این نیست که پاکستان به ورطه بنیادگرایی بیفتد. هرچند ممکن است ساده‌لوحانه به‌نظر برسد؛ اما واقعیت آن است که ارتش براساس یک طرح بسیار ساده‌انگارانه عمل کرد و کوشید آسیب‌های اتحاد میان خود و پیکارجویان را به حداقل برساند؛ ضمن آنکه کماکان از افراطیون برای جنگ در کشمیر هند استفاده نماید. ارتش پاکستان اطمینان حاصل کرد که نفوذ افراطیون تا حدود زیادی محدود به بخش‌هایی در مناطق قبایلی شمال غربی این کشور باقی می‌ماند؛ منطقه‌ای که محل استقرار تعداد زیادی پناهنده افغان و برخی پیکارجویان خارجی است. هرچند بروز خشونت‌های فرقه‌ای در اواسط دهه ۱۹۹۰ در بخش‌های مرکزی پاکستان یک استثنای قابل ملاحظه بود، بااین‌حال اکثر گروه‌های اسلام‌گرا طی سال‌ها، همچنان نگاهشان به خارج از کشور بود و کمتر در داخل پاکستان دست به اقدامات خشونت‌آمیز می‌زدند. ارتش همچنین سیاست ماهرانه‌ای را به نمایش گذاشت و همواره از شرکای

---

۱. به‌عنوان مثال، لشکر طیبه (LT) روابط نزدیکی با گروه‌هایی مانند البدر و حزب المجاهدین (HM) دارد و با جماعت اسلامی پاکستان در ارتباط است و «حرکه المجاهدین» نیز شاخه‌ای از جمعیت علمای اسلامی (JUI) به‌شمار می‌رود. JUI از هواداران اصلی طالبان بود.

۲. اگرچه اکثر ناظران عقیده دارند ارتش پاکستان به‌این‌دلیل مایل به همکاری با گروه‌های اسلامی است که قصد دارد از اسلام برای حفظ تمامیت نهادی خود بهره ببرد و می‌کوشد درازای حمایت این گروه‌ها از راهبرد اسلام‌آباد در کشمیر و افغانستان، به‌نوعی به ایشان پاداش داده باشد. بااین‌حال واقعیت آن است که ارتش چندان که بایدوشاید مایل نیست دست مذهبیون را باز بگذارد. باوجود اتحاد ارتش با گروه‌های سیاسی راست‌گرا، هرگز به این گروه‌ها اجازه نداده بر پاکستان حکومت نمایند. نک به:
http://www.brookings.edu/~/media/Files/rc/papers/2008/10_pakistan_yusuf/10_pakistan_yusuf.pdf

افراط‌گرای خود اعلام برائت می‌نمود. نخبگان سیاسی پاکستان در کنار ارتش همواره از افراط‌گرایی با لحنی منفی سخن گفته‌اند و طی دهه ۱۹۹۰ به‌شکلی عمل کردند که هر زمان لازم باشد، بتوانند ارتباط خود را با حوادث کشمیر و افغانستان منکر گردند.

ژنرال ضیاءالحق پس از رسیدن به قدرت در سال ۱۹۷۷، اسلام‌گرایی را سیاست رسمی دولتش اعلام نمود و از همان هنگام به بعد بود که گروه‌هایی مانند جماعت اسلامی پاکستان تبدیل به بازوی ایدئولوژیک دولت نظامی وی گردیدند. این وضعیت به اعضای جماعت اسلامی پاکستان این امکان را بخشید که به سطوح بالاتر دولت دسترسی پیدا کنند.(۵۳) طی سال‌های ۱۹۸۰ـ۱۹۹۹، سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) با تأیید ضمنی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA)، جوانانی را از منطقه اقیانوس آرام تا آفریقا استخدام می‌کرد و به ایشان روش‌های عملیات جهادی را آموزش می‌داد. برای این منظور، پایگاهی نظامی در ولایت خوست در شرق افغانستان سازماندهی شد. این اردوگاه، تحت نظارت گروهی موسوم به «البدر»[1] اداره می‌گردید. البدر، در ابتدا با کمک بخت‌زمین‌خان، از اعضای جماعت اسلامی پاکستان، تأسیس و توسط ISI سازماندهی گردید تا ازاین‌طریق، جنبش‌های عرب فعال در منطقه را تحت نظر داشته باشند. ارتش پاکستان در کارگیل (واقع در کشمیر تحت کنترل پاکستان) از جنگجویان البدر استفاده نمود. همچنین این گروه، به‌دلیل نزدیکی به وزیرستان در فتا، برای آموزش جهاد به قبیله‌نشینان و کمک به طالبان افغان در به‌دست گرفتن کنترل کابل در سال ۱۹۹۶ مورد استفاده قرار گرفت.

درراستای همین سیاست، گروه‌های دیوبندی نیز در جریان نبرد افغان‌ها با نیروهای شوروی (در دهه ۱۹۸۰) مورد لطف و حمایت ضیاءالحق قرار می‌گرفتند. همان‌گونه متعاقباً خواهد آمد، براساس همین سیاست، بسیاری از مدارس مذهبی ایجادشده در پاکستان که در این دوران، از مکتب دیوبندی پیروی می‌نمودند، به آوارگان و مجاهدین پناه می‌دادند و اوج

---

1. al-Badr

این حمایت‌ها زمانی بود که طالبان، گروهی از طلاب پرورش‌یافته مدارس دیوبندی، قدرت را در افغانستان به‌دست گرفتند.

تأسیس سازمان‌های بنیادگرای افراطی همچون حرکت الجهاد الاسلامی[1] نیز درهمین‌راستا انجام پذیرفت. حرکت الجهاد الاسلامی از بسیاری جهات مبتکر گروه‌های جهادی دیوبندی است و «امیر رعنا»، از کارشناسان امور پاکستان و مدیر مؤسسه مطالعات عالی مناقشات و صلح در اسلام‌آباد، HuJI را نخستین گروه جهادی سازمان‌یافته در پاکستان می‌داند.(۵۴) مولانا ارشاد احمد (مقتول به سال ۱۹۸۵)، این سازمان را در سال ۱۹۸۰ به‌عنوان یک گروه جهادی افغان تشکیل داد.[2]

زمانی‌که سازمان دیوبندی جماعت علمای اسلام ـ شاخه مولانا فضل‌الرحمن خلیل JUI(F) بر اثر افزایش نفوذ جماعت اسلامی پاکستان ازطریق «البدر» احساس خطر کردند، گروه جهادی موسوم به حرکت الجهاد الاسلامی، به رهبری شخصی به نام «اختر» را سازماندهی نمودند که خیلی زود مورد حمایت ISI قرار گرفت و این سازمان اطلاعاتی، امکانات آموزشی برای این گروه در وزیرستان جنوبی (پاکستان) و ولایت خوست افغانستان فراهم آورد. درهمین‌حال، دیدگاه‌های محافظه‌کارانه سازمان اطلاعات ارتش پاکستان باعث جذب پیروانی از کشورهای بنگلادش و میانمار به آن گردید. اختر، مغز متفکر «عملیات خلافت» بود که چند افسر برجسته ارتش پاکستان، مانند سرلشکر ظهیرالاسلام در آن نقش داشتند و در سال ۱۹۹۵ به اتهام تلاش برای انجام کودتا برضد بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر وقت دستگیر گردیدند. زمانی‌که ژنرال مشرف در سال ۱۹۹۹ به قدرت رسید، رهبران کودتا ـ ازجمله اختر ـ را آزاد نمود. وی پس از آزادی، راهی کابل شد و مورد استقبال ملاعمر قرار گرفت و آموزش نیروهای پلیس و ارتش طالبان را عهده‌دار شد.(۵۵) اقدامات دیوبندی‌ها در ولایت

---

1. Harkat-ul-Jihad-al-Islami (HuJI)

۲. بااین‌حال، امیر رعنا، تاریخ شکل‌گیری «حرکت الجهاد الاسلامی» را سال ۱۹۷۹ نیز ذکر می‌نماید؛ نک به:
Muhammad Āmir Rānā, Ibid.

خوست (افغانستان) و بخش وزیرستان (پاکستان)، باعث تقویت جایگاه JUI(F) و رهبر آن (فضل‌الرحمن) در مناطق قبایلی ایالت سرحد، به‌ویژه در وزیرستان گردید. فضل‌الرحمن از این قضیه به‌نفع خود استفاده کرد و در سال ۲۰۰۶ مدعی شد که اگر دولت خواهان حل مسائل در وزیرستان است، باید با وی گفتگو نماید.[۵۶]

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، زمانی‌که غرب برای بیرون راندن نیروهای شوروی از افغانستان از مدل جهادی استفاده کرد، توجه کمی به عواقب این کار در وزیرستان و افغانستان صورت گرفت. طی سال‌های ۱۹۷۸ـ۱۹۹۲، حدود ۶۶ میلیارد دلار سلاح و مهمات وارد منطقه گردید.[۵۷] از قرائن موجود پیداست که اتکای پاکستان به مدل مداخله جهادی، زمینه را برای ایجاد شبکه‌ای جهانی از کهنه‌سربازان جنگ افغانستان، از ملیت‌های مختلف فراهم آورد. آنها پیام‌های جهادی خویش را انتشار دادند و پاسخ مثبت دریافت نمودند. هزینه داخلی که پاکستان برای سیاست‌هایش پرداخت، روزبه‌روز افزایش یافت. درنتیجه درحالی‌که در سال ۱۹۷۱، تنها حدود نهصد مدرسه مذهبی در پاکستان وجود داشت، در پایان دوران ژنرال ضیاءالحق در سال ۱۹۸۸، حدود هشت هزار مدرسه ثبت‌نام‌شده و ۲۵ هزار مدرسه ثبت‌نام‌نشده در پاکستان به‌وجود آمده بود.[۵۸] سازمان اطلاعات پاکستان، به‌منظور هماهنگ ساختن فعالیت‌های جهادی در سال ۱۹۹۴، یک سازمان فراگیر هماهنگ‌کننده جهادی را به نام «شورای متحده جهاد»[1]، متشکل از سیزده سازمان برجسته تأسیس نمود. در ابتدای سال ۱۹۹۹، تعداد آنها به پانزده سازمان رسید. عناصر این سازمان در کنار ارتش پاکستان در کارگیل (کشمیر تحت کنترل پاکستان) جنگیدند.[۵۹]

سرانجام ارتباط و همکاری گروه‌های مسلح بنیادگرا با ارتش، باعث افت دستگاه امنیت داخلی پاکستان و کاهش توانایی آن برای برخوردی بی‌طرفانه گردید. خشونت شیعی ـ سنی در پاکستان، پیامد مستقیم این ساختارزدایی است.[۶۰]

---

1. Muttahida Jihad Council (MJC)

اوضاع موجود نشان می‌دهد که سیاست‌های دولتمردان پاکستان، ازیک‌سو موجب فلج شدن جامعه مدنی و ازسوی‌دیگر، باعث گسترش فرهنگ خشونت و مواد مخدر گردید. رئیس‌جمهور سابق پاکستان در سال ۲۰۰۶ اظهار کرد که این مسائل، اکنون تا بدان حد افزایش یافته‌اند که کنترلشان فراتر از ظرفیت دولت پاکستان می‌باشد.(۶۱)

ازسوی‌دیگر، پاکستان طی سالیان گذشته در درگیری با جهادی‌ها برای تحقق اهداف خود در کشمیر و افغانستان متحمل لطمات فراوانی شده است. دولت اسلام‌آباد با اتخاذ این سیاست، به‌سرعت به‌سمت اضمحلال نهادی و ناکامی در زمان حکومت ژنرال مشرف (۱۹۹۹ـ۲۰۰۸) حرکت نمود. این مسئله پس از جنگ در وزیرستان (از سال ۲۰۰۶ به بعد)، شتاب بیشتری به خود گرفت و سبب گسترش نفوذ اسلام‌گرایان به تمام شهرستان‌های جنوبی ایالت سرحد گردید، به‌طوری‌که دورنمای آینده، همچنان تیره‌وتار به‌نظر می‌رسد.(۶۲)

اگر دولت پاکستان، استقلال و حاکمیت مقتدری بر بخش‌های خاصی از کشور ـ نظیر وزیرستان ـ نداشته باشد، بی‌شک نخواهد توانست از امتیازات خود به‌عنوان سیاست‌گذار و تصمیم‌گیرنده استفاده کند؛ چراکه ارتش، همیشه حرف اول را خواهد زد. مشکل واقعی در اداره امور مناطقی همانند وزیرستان، از همین امر ناشی می‌گردد.(۶۳)

۳. *گروه‌های پیکارجوی افغان در ناحیه مرزی*

سابقه حضور و فعالیت گروه‌های پیکارجوی افغانی در خاک همسایه جنوبی افغانستان، به‌طور مشخص به آغاز دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد. ظاهراً سازمان‌های پیکارجوی افغان در پاکستان دارای مکان‌های امن هستند که دراین‌زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گفته می‌شود ملامحمد عمر، رهبر طالبان افغان، در پاکستان به‌سر می‌برد. دستیاران وی عبارتند از: ملابرادر و چند سخنگوی رسمی، ازجمله قاری یوسف احمدی و ذبیح‌الله مجاهد. این گروه، که «جرگه قندهار» لقب گرفته‌اند و از آنها به‌عنوان «شورای کویته» نیز نام می‌برند، نه از مناطق قبیله‌ای پاکستان، بلکه از مناطق اطراف کویته، مرکز ایالت بلوچستان، هدایت شورش‌ها را برعهده دارند. پیروان این گروه بیشتر در ولایات جنوبی افغانستان، ازجمله

قندهار، هلمند و ارزگان فعالند. بسیاری از تحلیلگران براین‌اعتقادند که سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان از مخفیگاه‌های رهبران طالبان افغانستان مطلع هستند؛ اما براساس راهبرد خاصی آنها را دستگیر نمی‌کنند. البته مدرک به‌خصوصی نیز دراین‌زمینه ارائه نگردیده است.(۶۴)

یک گروه شورشی بزرگ دیگر، حزب اسلامی، به رهبری گلبدین حکمتیار (از رهبران سابق مجاهدین افغان) می‌باشد. جنگجویان وی در ولایات کنر و نورستان، در شمال شرقی کابل، دست به عملیات می‌زنند. گروه وی از دریافت‌کنندگان اصلی کمک‌های آمریکا درطول نبرد مجاهدین دربرابر اشغالگران شوروی در افغانستان بود و ازهمین‌رو در سال ۱۹۸۵، حکمتیار در واشنگتن با رونالد ریگان، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، دیدار و گفتگو نمود؛ اما بعدها به‌دلیل حمایت صریح حکمتیار از مبارزه ضدغربی طالبان، در ۱۹ فوریه ۲۰۰۳، دولت آمریکا (براساس بخشنامه دولتی شماره ۱۳۲۲۴) رسماً وی را «تروریست ویژه بین‌المللی»[۱] نامید و بدین‌ترتیب، رهبر حزب اسلامی افغانستان و گروهش هدف تحریم‌های مالی و غیره قرار گرفتند. در ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۷، حکمتیار ابراز تمایل کرد تا با دولت کرزای درزمینه آتش‌بس بحث و مذاکره نماید؛ بااین‌حال تاکنون هیچ‌گونه گفتگوی جدی دراین‌زمینه میان طرفین انجام نپذیرفته است. در سال ۲۰۰۸ حکمتیار بار دیگر از امکان مصالحه سخن گفت؛ درحالی‌که چندی بعد طی بیانیه‌ای اظهار داشت که به نبرد ادامه خواهد داد.(۶۵)

گروه پیکارجوی بزرگ دیگری به فرماندهی جلال‌الدین حقانی و فرزند ارشدش، سراج‌الدین فعالیت دارد. گفته می‌شود جلال‌الدین که به‌عنوان وزیر امور قبایل در رژیم طالبان (۱۹۹۶ـ۲۰۰۱) انجام وظیفه می‌نمود، به القاعده نزدیک‌تر است تا به رهبری کنونی طالبان و این موضوع تا حدودی ناشی از همسران عرب وی می‌باشد. این گروه در اطراف ولایت خوست (در شرق افغانستان) فعالیت دارند. اموال حقانی در پاکستان بارها در سپتامبر ۲۰۰۷ و ژانویه ۲۰۰۸ در حملات هوایی آمریکایی‌ها هدف قرار گرفته است.(۶۶)

1. Specially Designated Global Terrorist

البته حمایت و نقش‌آفرینی مجاهدین افغان در دهه ۱۹۸۰ و دولت‌های مجاهدین و طالبان با حمایت مادی و معنوی گروه‌ها و احزاب بنیادگرای پاکستانی نیز همراه بوده است. ازجمله می‌توان به پشتیبانی‌های جماعت اسلامی پاکستان و برخی گروه‌های سلفی دیوبندی، همچون جمعیت علمای اسلام و حزب المجاهدین از پیکارجویان و دولت‌های افغان در دو دهه اخیر اشاره نمود.

در دوران جهاد در افغانستان در دهه ۱۹۸۰، جماعت اسلامی پاکستان (JI) به حمایت از مجاهدین افغان پرداخت. تدارکات لازم را برای آموزش این نیروها فراهم نمود و کمک‌های مالی را که از حامیان ثروتمند عرب و محلی جمع‌آوری کرده بود، برای ایشان می‌فرستاد. این اتحاد میان JI و مجاهدین افغان به مرور بیشتر شد و شبکه گسترده‌ای شامل مدارس مذهبی، تجارت و امور خیریه را شامل گردید. جماعت اسلامی به‌نوبه خود نفوذ زیادی در میان مجاهدین افغان داشت و مجاهدینی که تحت رهبری گلبدین حکمتیار و برهان‌الدین ربانی فعالیت می‌کردند، شعارهای ضدغربی این سازمان بنیادگرای پاکستانی را اقتباس نمودند.[۶۷]

حزب المجاهدین (HM) نیز که در اکتبر ۱۹۸۹ توسط ارباب احسان‌دار[1]، معلم سابق و جنگجوی دوره‌دیده کشمیری پایه‌گذاری شد و بیشتر اعتبار مالی و مبنای ایدئولوژیک خود را از «جماعت اسلامی» می‌گیرد، با استفاده از این وابستگی سازمانی توانست تا به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، در اردوگاه‌های افغان ـ که تحت نظر گلبدین حکمتیار اداره می‌شدند ـ به نیروهای خود آموزش‌های نظامی و ایدئولوژیک لازم را ارائه نماید.[۶۸] همچنین باید از پیروان اهل حدیث یاد کرد که جزء پرشورترین پیروان مکاتب بنیادگرا هستند و از کمک‌های فراوان حامیان ثروتمند خود در منطقه آسیای جنوبی و عربستان سعودی برخوردارند. اخیراً این مکتب طرفداران بیشتری پیدا کرده است. گروه‌های زیرمجموعه «اهل حدیث» پس از پایان جنگ در افغانستان بهتر توانستند خود را سازماندهی نمایند و بسیاری از پاکستانی‌های شاغل در منطقه

---

1. Master Ahsan Dar

خلیج فارس نیز که با عقاید وهابی به کشور بازگشتند[۶۹]، جذب این‌گونه گروه‌ها و در رأس آنها، لشکر طیبه (LET) گردیدند.

در میان گروه‌های عمده دیوبندی که در ترویج بنیادگرایی در پاکستان و به‌ویژه ایالت سرحد شمال غربی، نقش بسزایی داشته‌اند، باید به حرکت المجاهدین (HuM) اشاره نماییم. مولانا فضل‌الرحمن خلیل، حرکت المجاهدین را در ۱۹۸۵ به‌عنوان یک جناح انشعابی از حرکت الجهاد الاسلامی (HuJI) تأسیس نمود.[۷۰] HuM به‌دلیل جنگ‌های خانمان‌برانداز با حرکت الجهاد الاسلامی، روابط خود را با این سازمان قطع کرد؛ اما بسیاری از اهداف آن را برای خود حفظ نمود؛ ازجمله کمک به جهاد افغان‌ها و بیرون راندن نیروهای شوروی از خاک افغانستان.[۷۱]

حمایت حرکت المجاهدین از طالبان ـ که بسیاری از اعضای آن ازطریق تحصیل در مدارس دینی با اعضای HuM ارتباط دارند ـ این گروه را زیر ذره‌بین قرار داد. پس از سرکوب بنیادگرایان توسط دولت ژنرال مشرف و تلاش‌های آمریکا برضد سازمان‌های اسلام‌گرای رادیکال، فعالیت این گروه در اواخر سال ۲۰۰۱ ممنوع گردید.[۷۲]

گفته می‌شود القاعده ازطریق رهبران قبایل ایالت سرحد شمال غربی و همچنین به‌وسیله سایر گروه‌های پیکارجو در پاکستان برای شاخه انشعابی حرکت المجاهدین، موسوم به حرکت المجاهدین العالمی[1]، کمک مالی و تسلیحاتی ارسال می‌نماید.[۷۳]

۴. مدارس

اخیراً به نقش مدارس مذهبی در جذب نیروهای جدید برای گروه‌های پیکارجو توجه بیشتری شده است. این مدارس اغلب مراکز یاریگر تروریسم خوانده می‌شوند؛ بااین‌حال کارشناسان عقیده دارند که این برچسب اغراق‌آمیز است و نشان از عدم شناخت مدارس مذهبی و جایگاه آنها در جامعه پاکستان دارد؛ زیرا تخمین‌ها درباره تعداد این مدارس نادرست بوده و نقش این مدارس در آموزش‌های نظامی به‌دقت مورد بررسی قرار نگرفته است. برخی

1. Harkat-ul-Mujahideen-al-Alami (HuMA)

کارشناسان معتقدند که این مدارس نقش چندانی در آموزش‌های عملی ضروری ندارند و پس از مطالعات اخیر، نسبت به نقش مدارس مذهبی ـ به‌عنوان منبع اصلی تأمین نیروی انسانی برای جهاد ـ تردیدهایی به‌وجود آمده است. به‌عنوان مثال، یک مطالعه جدید به این نتیجه رسیده که کمتر از یک درصد دانش‌آموزان پاکستانی در این نوع مدارس ثبت‌نام می‌کنند. به‌همین‌ترتیب، به نوشته کریستین فر، اکثر ناظران براین‌باورند که تنها تعداد اندکی از این مدارس در آموزش پیکارجویان واقعاً دخیل هستند.(۷۴)

باوجوداین، اکثر کارشناسان مسائل پاکستان اذعان دارند که امروزه دیگر نمی‌توان و نباید نقش و تأثیرات شگرف مدارس مذهبی را در تحولات این کشور، به‌خصوص در دو دهه اخیر نادیده گرفت و همچنین نباید نسبت به عواقب رشد سریع بنیادگرایی افراطی مذهبی (عمدتاً با گرایش به وهابیت) در منطقه قبایلی شمال غربی پاکستان ازطریق مدارس عموماً مذهبی بی‌تفاوت بود؛ چراکه همچون سال‌های اخیر، همان‌گونه که گروه‌های پیکارجو توانسته‌اند کنترل مساجد را در دست گیرند یا اینکه با مردم در مساجد خاصی ارتباط داشته باشند و ازطریق مردمی که به مسجد می‌روند یا ازطریق ائمه جماعات به جذب نیروهای جدیدی بپردازند، ائمه جماعات نیز می‌توانند به سراغ والدین بروند و از آنها بخواهند که فرزندانشان را برای تحصیلات مذهبی به مدارس دینی بفرستند.

به‌هرحال، گروه‌های پیکارجو، طلاب و افرادی را انتخاب می‌نمایند که بیشتر در جریان مسائل روز هستند.(۷۵)

برخی از کارشناسان نیز اخیراً تأکید داشته‌اند که مدارس دولتی پاکستان نیز محیط‌های مهمی برای جذب افراد به گروه‌های پیکارجو هستند. به اعتقاد تحلیلگران غربی که از خیزش ملت‌های مسلمان نگرانند، ازیک‌نظر، محتوای درسی این مدارس که در آن تاریخ مقاومت تدریس می‌شود و قربانی شدن مسلمانان مورد تأکید قرار می‌گیرد، می‌تواند شعله‌های نفرت را به اندازه محتوای کتب درسی مدارس دینی برافروزد. ازطرف‌دیگر، با توجه به اینکه در این مدارس، دانش‌آموزان به فناوری روز، مانند اینترنت، دسترسی دارند و نیز با توجه به

حال‌وهوای جنبش‌های فعال دانش‌آموزی و دانشجویی، امکان دسترسی به تبلیغات پیکارجویان و ترویج آنها بیشتر فراهم است. بسیاری از دانشجویان در مؤسسات عمومی به مطالعه رشته‌های بسیار تخصصی، از قبیل فناوری اطلاعات، مهندسی و علوم تجربی می‌پردازند که محتوایشان بسیار بیشتر از حفظ قرآن، برای گروه‌های پیکارجو فایده دارد.[۷۶]

بنا به گزارش‌ها، در برخی از مدارس مذهبی پاکستان، سی درصد طلاب از طبقه متوسط هستند. ظاهراً خانواده‌های آنها می‌توانسته‌اند فرزندانشان را به مدارس عمومی نیز بفرستند؛ بنابراین آموزش کودکان خانواده‌های فقیر تنها نقشی نیست که این مدارس ایفا می‌کنند. همچنین بعضی از خانواده‌ها به‌دلیل وجهه و اعتباری که در جامعه برای تحصیلات اسلامی قائل‌اند، حداقل یکی از فرزندان خود را به این مدارس می‌فرستند. بی‌شک، ترس و نگرانی روزافزون نسبت به مؤسسات دولتی نیز برخی خانواده‌ها را به این کار متمایل ساخته است. بااین‌همه، اکثر تحلیلگران غربی ـ به‌ویژه آمریکایی‌ها ـ معتقدند که بعید به‌نظر می‌رسد نظام مدارس مذهبی در شکل کنونی آن، بتواند نخبگانی مذهبی را پرورش دهد که برای کشورهای مسلمان مفید و تأثیرگذار باشند[۷۷] و درعوض، این مدارس در کنار مؤسسات و مدارس عمومی، نوعی فضای رادیکال ایجاد می‌کنند که حمایت عمومی از گروه‌های جهادی را افزایش می‌دهد.[۷۸] این مسئله، هراس فزاینده سیاست‌گذاران غربی را درخصوص احتمال بیداری اسلامی ـ آنهم در افراطی‌ترین شکل آن در میان نسل جوان کشورهایی همچون پاکستان که به‌طور سنتی همواره متحد راهبردی غرب به‌شمار آمده‌اند ـ نشان می‌دهد.

بارزترین نمونه‌های تأثیرگذاری نسبی آموزه‌های افراطی و بنیادگرایانه ارائه‌شده در مدارس مذهبی یا دولتی پاکستان را می‌توان در ایالت سرحد شمال غربی (به‌ویژه در فتا) و در کشمیر تحت کنترل پاکستان ملاحظه کرد. ازآن‌جمله می‌توان به موردی جالب در بخش بحران‌زده وزیرستان در فتا اشاره کرد. در دبیرستان دولتی «داتا خیل»[1] در وزیرستان شمالی، تعداد کل

1. Datta Khel

دانش‌آموزان ۹۶ نفر بوده، درحالی‌که در مدرسه دینی نزدیک آن، بیش از دویست طالب مشغول تحصیل بودند. جالب اینکه، در مدرسه دینی دیگری در همان شهر که در آن، زبان انگلیسی و علوم رایانه تدریس می‌شود، تعداد دانش‌آموزان درحدود ششصد نفر بوده است.(۷۹) همچنین باید به استقبال سران مدارس مذهبی «مجلس توان اسلامی»[1]، «دارالافتاء والارشاد»[2] و «شیخ‌الحدیث دارالحقانیه»[3] از تشکیل جیش محمد (JEM) در سال ۲۰۰۰ اشاره نمود. بسیاری از رهبران با اعلام تأسیس این گروه بنیادگرای متأثر از القاعده و طالبان، بلافاصله وفاداری‌شان را به مولانا مسعود اظهر (مؤسس جیش محمد) اعلام کردند و حتی یکی از ایشان، وی را «امیر تمام مجاهدین پاکستانی» خواند.(۸۰) این گروه که عمدتاً در کشمیر تحت کنترل هند دست به عملیات می‌زند، به‌طور خاص در مدارس محلی، نیرو جذب می‌نماید و مانند بسیاری از سازمان‌های جهادی، شاخه‌های دانشجویی و گروه‌های تبلیغی دارد که از مدارس مذهبی و دولتی و دانشکده‌ها بازدید می‌کنند. همچنین JEM دارای یک بخش مخصوص است که وظیفه آن، جذب دانش‌آموزان، دانشجویان و طلاب برای آموزش نظامی و جلب کمک‌های مالی می‌باشد.(۸۱)

دلایل

به‌طورکلی می‌توان دلایل چندی را برای رسوخ و گسترش نگران‌کننده بنیادگرایی افراطی مذهبی (با تمایلات وهابی و سلفی افراطی) در منطقه تحت اداره فدرال (فتا) در شمال غربی پاکستان برشمرد:

۱. نفوذ وهابیت

همان‌گونه که قبل از این اشاره شد، از حدود ۲۵۰ سال پیش تاکنون یک جنبش احیای مذهبی با هدف جلوگیری از گسترش دامنه اسلام‌زدایی استعماری در سراسر شبه‌قاره هند و

1. Majlis-e-Tawan-e-Islami
2. Darul Ifta-e-Wal-Irshad
3. Sheikh-ul-Haddith Dar-ul-Haqqania

به‌ویژه در بخش‌های همجوار با افغانستان شکل گرفت که کسانی همچون شاه ولی‌الله دهلوی و بازماندگانش و پیروان آنها مانند سید احمد بریولی (که مکتب بریلویه از افکار وی منبعث شده است)، با تأثیرپذیری علنی از آنان به توسعه افکار به‌اصطلاح سلف‌گرایانه خویش اقدام نمودند. دراین‌میان افکار کسانی مانند بریولی، تحت تأثیر آموزه‌های محمد ابن عبدالوهاب ـ مؤسس فرقه وهابیت ـ بود و براساس آموزه‌های وی اولین گروه سلفی در قرن نوزدهم پایه‌گذاری شد. عقاید احیاگرانه سید احمد به الگویی برای گروه‌های اسلام‌گرا در آسیای جنوبی و مرکزی تبدیل گردید.(۸۲)

بعدها در دوران جهاد با ارتش سرخ در افغانستان (دهه ۱۹۸۰) عربستان سعودی، با سازماندهی یک گروه جهادی، به رهبری عبدالرسول سیاف در افغانستان، وهابیت را به این کشور آورد. متعاقب آن، پیش از به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، «جماعت علمای اسلام» به رهبری مولانا فضل‌الرحمن، سعی کرد شاهزاده ترکی، رئیس وقت سازمان اطلاعات عربستان را به طالبان بشناساند.(۸۳) بنابراین عقاید طالبان درباره نحوه اداره جامعه، بیش از آنکه ریشه در سنن پشتون داشته باشد، متأثر از مفاهیم وهابی و سلفی وارداتی از جهان عرب است که با عقاید پشتون‌های سنت‌گرای افغانستان سازگار می‌باشد.(۸۴)

هرچند در سال ۲۰۰۱، یعنی سال پایانی حکومت طالبان، به‌دلیل اشتباهات زیادی که مرتکب شده بودند، عربستان و پاکستان از حمایت آنان دست برداشتند، اما اندیشه وهابی همچنان در اذهان نیروهای طالبان پاکستانی که تا حدود زیادی با الهام از اندیشه‌های سلفی/وهابی طالبان افغان شکل گرفته‌اند، دیده می‌شود.

۲. *نگرانی از گرایش به آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران*

همزمان با خیزش ملت ایران برضد رژیم شاه، مردم پاکستان (اعم از شیعه یا سنی) نیز در حمایت از این قیام ضداستبدادی ایرانیان واکنش‌هایی نشان دادند که دامنه آن، حتی به سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز کشیده شد و کم‌وبیش با عکس‌العمل‌های قهرآمیز دولت وقت اسلام‌آباد، به رهبری ژنرال ضیاءالحق نیز مواجه گردید. درهمین‌هنگام گروه‌های فرقه‌گرایی

همچون سپاه صحابه پاکستان (SSP) شکل گرفتند. نزاع میان شیعیان در پاکستان و دولت ضیاءالحق خیلی زود جرقه درگیری بزرگ‌تری میان اجتماعات شیعه و سنی را برانگیخت. شیعیان پاکستان بیش از تصور دولت انسجام پیدا کرده بودند و دولت وقت آن کشور بیم داشت که یک «کشور اسلامی» تأسیس شود.[۸۵] درحالی‌که شیعیان روزبه‌روز بیشتر با تفسیر تنگ‌نظرانه دولت ضیاءالحق از اسلام به مخالفت می‌پرداختند، این وضعیت واکنش ائمه جماعات سنی را به‌دنبال داشت. بسیاری از این ائمه جماعات، ازجمله حق نواز (مؤسس سپاه صحابه) در غیرمسلمان خواندن پیروان فرقه احمدیه در سال ۱۹۷۴ نیز نقش داشتند. سرانجام فعالیت‌های شیعیان در سال‌های آغازین دهه ۱۹۸۰ این اشتیاق را در میان گروه‌های سنی برانگیخت که اقدامات مشابهی برضد آنان ترتیب دهند.[۸۶] بنابراین از همان زمان به بعد بود که مقابله قاطع با اسلام انقلابی برگرفته از آرمان‌های رهایی‌بخش انقلاب اسلامی ایران، در دستورکار احزاب و سازمان‌های بنیادگرای افراطی و فرقه‌گرا در پاکستان قرار گرفت. درنتیجه توانایی این گروه‌ها برای ایجاد شکاف‌های فرقه‌ای در پاکستان، خسارات عظیمی به جامعه و هویت ملی این کشور وارد آورده است.

اهداف SSP مبنی‌بر مبارزه با شیعیان در تمام سطوح و تلاش برای تبدیل پاکستان به یک کشور سنی برای بزرگان و نهادهای مستقر در کراچی و پیشاور جذاب بود.[۸۷] بنابراین، ایالت‌های سند و سرحد شمال غربی (به‌ویژه ناحیه شیعه‌نشین کُرَم در شرق فتا) دستخوش منازعات فرقه‌ای بسیار خونینی گردید و در سه دهه گذشته حداقل سه دوره از خشونت فرقه‌ای در سال‌های ۱۹۸۳ـ۱۹۸۷، ۱۹۹۶ـ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱ در این منطقه ثبت گردیده است. درگیری‌های فرقه‌ای کنونی در ناحیه قبایلی شیعه‌نشین کُرَم در آوریل ۲۰۰۷ آغاز شده و تاکنون ادامه داشته است.[۸۸]

۳. فقر شدید و تبعیض اجتماعی

مؤسسه کارنگی[1] در سال ۲۰۰۷ فهرستی از دوازده شاخصی را منتشر نمود که وجود آنها،

1. Carnegie

نشانه قرار گرفتن دولت مشرف در آستانه شکست بود. ناحیه وزیرستان و بخش‌هایی از ایالت سرحد، علائمی دال‌بر شکست دولت مشرف را نشان می‌دادند؛ عواملی نظیر فشار فزاینده جمعیت، افول اقتصادی، گسترش جرم و جنایت در مجموعه دولت، کاهش خدمات عمومی، نقض حقوق بشر، سازمان‌های امنیتی غیرمردمی، نخبگان متفرق و دخالت سایر کشورها در امور داخلی پاکستان.[۸۹] برهمین‌اساس، گزارش‌هایی در دست است که نشان می‌دهند اکثریت قاطع جوانانی که جذب آرمان‌های بنیادگرایانه گردیده‌اند به‌شدت حس می‌کنند مورد تبعیض قرار گرفته و نسبت به جامعه بزرگ‌تر پیرامون خود احساس بیگانگی می‌نمایند. به‌نظر می‌رسد همین امر تابعی از محرومیت‌های اجتماعی ـ اقتصادی است. استانداردهای پایین آموزشی، فقدان فرصت‌های اقتصادی و دستیابی نابرابر به موقعیت‌های مناسب اجتماعی و اقتصادی، ازجمله مؤلفه‌هایی‌اند که معمولاً در کشورهای دارای جوانان بنیادگرا به‌چشم می‌خورند. این مسئله اغلب در جوامعی تشدید می‌گردد که در آنها نوعی فضای فرهنگی قطبی‌شده وجود دارد.[۹۰] متأسفانه جامعه پاکستان تمام این علائم را نشان می‌دهد.

مناطق قبیله‌ای پاکستان مناطقی دورافتاده، فقیر و به‌لحاظ فرهنگی بسیار سنتی هستند. در دوران «مشرف» به‌دلیل آنکه ارتش، پروژه‌های عمرانی را خود سروسامان می‌داد یا براساس قراردادی به پیمانکاران واگذار می‌کرد، از ارزش و اهمیت بخشداران سیاسی کاسته شد و اکنون دیگر، قبیله‌نشینان به سخنان بخشداران سیاسی گوش نمی‌دهند.[۹۱]

بنابراین با توجه به اینکه مناطق قبیله‌ای پاکستان، به راستی تصویر رقت‌انگیزی از فقر و فلاکت هستند، هیچ عجیب نیست که مردم این منطقه با یک چنین خشونتی دست به قیام زده‌اند؛ زیرا رابطه دولت با مردم این کشور رابطه‌ای مبتنی‌بر زور و سلطه بوده و نه براساس خیرخواهی و همدلی. حتی مؤسسات عام‌المنفعه اسلامی، بهتر از دولت به خدمات‌رسانی در پاکستان پرداخته‌اند.[۹۲] ازآنجاکه تحقیقات بین‌المللی گویای آن است که در جوامع دچار ستیز ـ از قبیل سیرالئون یا اوگاندا ـ یک خانوار از هر شش خانوار، گرایش به تندروی پیدا می‌کنند، باید سیزده هزار شغل در مناطقی از فتا، مانند وزیرستان، ایجاد گردد تا مانع از آن شود که افراد

بیکار، درازای دریافت ماهیانه پانزده هزار روپیه، به طالبان (پاکستان) بپیوندند.(۹۳)

۴. *مطامع دولت‌های غربی*

به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، قصد واقعی آمریکا و هم‌پیمانان آن از حمله به افغانستان، فقط از میان بردن سازمان القاعده نبوده و بی‌شک این کار، دلایل دیگری نیز داشته است. بسیاری براین‌باورند که جنگ در عراق و افغانستان با هدف ترویج دموکراسی یا تأمین امنیت جهان در برابر تهدیدات تروریستی صورت نگرفت؛ بلکه به‌منظور کنترل منابع نفتی منطقه انجام شد؛ زیرا افغانستان به‌لحاظ راهبردی در موقعیتی نزدیک به حوزه خزر واقع است؛ حوزه‌ای که دارای ذخایر نفت و گاز بسیار چشمگیری می‌باشد. این کشور در مسیر خط لوله مستقیم به‌سوی ثروتمندترین بازارهای جهان نیز قرار دارد.(۹۴) آنان معتقدند که این دو جنگ، بسیار پیشتر از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ طراحی گردیده بود. همچنین ادعا می‌شود که یک مؤسسه مطالعاتی در واشنگتن به ریاست ویلیام کریستول[1]، به نام «پروژه قرن جدید آمریکا»[2]، منبع دکترین جنگ جورج بوش (پسر)، به‌منظور فراهم‌سازی زمینه سلطه آمریکا بر منابع نفتی و گازی در سراسر جهان بوده است.(۹۵) بنابراین هرقدر نبرد میان بنیادگرایان در افغانستان و البته پاکستان با نیروهای ائتلاف تحت رهبری واشنگتن تداوم یابد، به‌لحاظ اقتصادی و سیاسی به سود کاخ سفید و هم‌پیمانان آن خواهد بود.

---

1. William Kristol
2. The Project for a New American Century

۲. نقش و عملکرد گروه‌های سنی در گرایش پاکستان به‌سمت طالبانیسم

جایگاه گروه‌های سنی در مناطق قبایلی پاکستان

درحال‌حاضر، جریان بنیادگرایی افراطی سلفی/وهابی در پاکستان عملاً به‌طور مشخص ازسوی دو جریان همسو هدایت و راهبری می‌گردد: مجلس متحده عمل و طالبان پاکستانی.

مجلس متحده عمل (MMA)

پرویز مشرف، رئیس‌جمهور سابق پاکستان، اغلب به‌دلیل اراده و اهتمامی که در برآورده ساختن خواسته‌های واشنگتن از خود نشان می‌داد، مورد ستایش آمریکایی‌ها قرار می‌گرفت و به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در تلاش‌های بین‌المللی برای تغییر روند فعالیت‌های تروریستی در آسیای مرکزی و جنوبی شناخته می‌شد. علی‌رغم حمایت آشکار ژنرال مشرف از جنگ با تروریسم بین‌المللی، وی در کشور خودش با مقاومت و مخالفت زیادی مواجه شد. یکی از نتایج مهم انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۰۲ در پاکستان، شکل‌گیری وضعیت جدیدی در صحنه قدرت بود؛ به‌گونه‌ای‌که مجلس متحده عمل (MMA) که یک ائتلاف طرفدار طالبان بوده است، توانست شصت کرسی مجلس ملی و اکثریت مطلق مجلس ایالت سرحد شمال غربی را به‌دست آورد و دومین حزب پیروز در ایالت بلوچستان نیز باشد. این نتایج، تأثیرات و پیامدهای مهمی برای سیاست داخلی پاکستان درپی داشت. باوجودی‌که MMA در مجلس ملی، سومین حزب بزرگ به‌شمار می‌رفت و پس از حزب مسلم لیگ ـ شاخه قائد اعظم (PML-Q) قرار داشت، رهبر آن ـ فضل‌الرحمن ـ نقش رهبری جناح معارض دولت ژنرال مشرف را برعهده گرفت. این ائتلاف به‌دلیل پیروزی در انتخابات توانست سیاست‌هایی را به اجرا درآورد که یادآور سیاست‌های حکومت طالبان در افغانستان می‌باشد و بدین‌ترتیب بر مشکلات پرویز مشرف افزود. گروه‌های وابسته به دیوبندیه تا سال ۲۰۰۸ قدرت را در این ایالت در دست داشتند و مشرف از هنگام پیروزی در انتخابات سال ۲۰۰۲ به پشتیبانی ائتلاف احزاب مذکور متکی بود. درنتیجه، وی سیاست‌های مجلس متحده عمل را مورد انتقاد قرار

نمی‌داد. سیاست و هدف اصلی MMA در ایالت سرحد شمال غربی، برپایی اصول بنیادین اسلام (آنگونه که خود بدان قائلند) در آن منطقه بود.[۹۶] این سیاست ازجمله شامل اجرای احکام شریعت اسلامی و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بود، که از اجزای اصلی لایحه مصوب نوامبر ۲۰۰۶ به‌شمار می‌روند. این لایحه همچنین متضمن جداسازی بیشتر زنان از مردان و کاهش نقش اجتماعی زنان در جامعه بوده است. این بدان‌معناست که بخش وسیعی از پاکستان تابع قوانینی شبیه قوانین طالبان گردید. درپی تصویب لایحه مذکور، مجلس متحده عمل این تحولات را گامی به‌سوی نظام اسلامی توصیف کرد که این ائتلاف در بیانیه‌های انتخاباتی خود آنها را وعده داده بود.[۹۷]

تا سال ۲۰۰۸، مجلس متحده عمل، از شش حزب سیاسی تشکیل می‌شد که عبارت بودند از: جمعیت علمای پاکستان (JUP)، جمعیت علمای اسلام ـ شاخه سمیع‌الحق (JUI-S)، جمعیت علمای اسلام ـ شاخه فضل‌الرحمن (JUI-F)، جمعیت اهل حدیث، تحریک اسلامی پاکستان (ITP) (که سابقاً تحریک جعفریه (TeJ) خوانده می‌شد) و جماعت اسلامی (JI).[۹۸] تمام این گروه‌ها به‌لحاظ ماهیت، اسلام‌گرا هستند؛ اما سوابق اسلامی متفاوتی دارند. سه حزب بزرگ‌تر و تأثیرگذارتر در میان آنها عبارتند از: جمعیت علمای اسلام ـ شاخه فضل‌الرحمن، جمعیت علمای اسلام ـ شاخه سمیع‌الحق و جماعت اسلامی. این سه گروه همگی ریشه در مدارس دیوبندی دارند و جزو اهل تسنن هستند. ایشان تأکید زیادی بر اصول اخلاق اسلامی و رعایت دستورات اسلام در تمام شئون زندگی روزمره دارند. این سه حزب، شیوه‌هایی مبتنی‌بر اسلام تندرو را تبلیغ می‌کنند که مورد قبول پشتون‌های ساکن در امتداد مرز پاکستان ـ افغانستان، ازجمله طالبان نیز می‌باشد؛ اما جمعیت علمای پاکستان از مکتب بریلوی حمایت می‌نماید. باوجودی‌که این مکتب نیز در دست اهل سنت است؛ اما نسبت به دیوبندیه، جامع‌تر بوده و کمتر دارای گرایشات سنتی است. سایر اعضای MMA عبارتند از: تحریک اسلامی پاکستان که یک گروه شیعه است و «جمعیت اهل حدیث» که پیرو فرقه وهابیت می‌باشد و ریشه در نظام مذهبی سعودی دارد. نکته عجیب درباره مجلس متحده عمل آنکه این حزب،

ائتلافی از چند گروه اسلام‌گرای سیاسی بود که همواره با یکدیگر اختلاف داشته‌اند؛ اما به همکاری با هم روی آوردند.[۹۹]

طی بیش از شش سال (۲۰۰۲ـ۲۰۰۸)، مجلس متحده عمل بیشتر در ایالات سرحد شمال غربی و بلوچستان نفوذ داشت و ازآنجایی‌که این دو منطقه در مجاورت مرز افغانستان قرار دارند، به شکل اجتناب‌ناپذیری تحت تأثیر وقایع این کشور بود. به‌علاوه، احزاب سیاسی تشکیل‌دهنده مجلس متحده عمل، نقش بارزی در تأسیس و بقای مدارس دینی پاکستان داشتند.

مناسبات مجلس متحده عمل و طالبان افغان

برخی منابع غربی مدعی‌اند فضل‌الرحمن سعی داشته است یک انقلاب اسلامی در افغانستان برپا نماید. آنها همچنین می‌گویند وی طالبانیسم را «یک نظام مطلوب اسلامی»[۱۰۰] توصیف نموده و فضل‌الرحمن را به‌عنوان متحد اصلی طالبان در پاکستان می‌شناسند. بنابراین می‌توان گفت فضل‌الرحمن یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌ها در عرصه روابط پاکستان با طالبان می‌باشد. درواقع، گرچه رهبران جماعت علمای اسلام (شاخه‌های فضل‌الرحمن و سمیع‌الحق) رسماً نپذیرفته‌اند که با طالبان همکاری دارند، اما واقعیت آن است که کسانی از این دو حزب بیشتر حمایت می‌کنند که مدافع و حامی نبرد مجاهدین در افغانستان هستند. هر دو شاخه جماعت علمای اسلام در مبارزات انتخاباتی خود حتی از طالبان کمک نیز دریافت داشتند. به‌علاوه، بسیاری از رهبران مجلس متحده عمل از فرماندهان سابق جهادی هستند و در نبرد برای کسب قدرت در دهه ۱۹۹۰ دوشادوش طالبان (افغان) جنگیدند.[۱۰۱] همچنین گفته می‌شود که جماعت اسلامی پاکستان که سازمان‌یافته‌ترین حزب در ائتلاف MMA می‌باشد، روابط غیرمستقیمی با طالبان دارد. این حزب، هوادار فرمانده افغان، گلبدین حکمتیار است؛ کسی که خود از هم‌پیمانان طالبان می‌باشد.[۱۰۲]

در یکی از آشکارترین فرازهای تاریخی منطقه، زمانی‌که در سال ۱۹۹۶ طالبان در افغانستان به قدرت رسید، از حمایت جماعت علمای اسلام ـ شاخه فضل‌الرحمن ـ برخوردار بود و این حزب درمقابل، پشتیبانی پشتون‌های ساکن ایالات سرحد، بلوچستان و مناطق قبیله‌ای تحت

اداره فدرال (فتا) را به‌دست آورد. این حمایت پس از سرنگونی طالبان روبه افزایش نهاد و هم‌اکنون به‌زعم تحلیلگران غربی مسائل پاکستان، یکی از بزرگ‌ترین موانع پیروزی در «جنگ برضد تروریسم» است.[۱۰۳] ازجمله نتایج این امر، آن بود که درطول حکومت طالبان در افغانستان در دهه ۱۹۹۰، نفوذ دیوبندی‌ها به‌طرز چشمگیری در فتا افزایش یافت. این مسئله به افزایش قدرت JUI-F و شخص فضل‌الرحمن، منتهی گردید. جایگاه و موقعیت وی در مرحله اول ناشی از همکاری وی با طالبان درزمینه قاچاق کالا از مرز می‌باشد. در بخش عمده‌ای از روزگار مشرف، حزب فضل‌الرحمن، تنها حزبی بود که اجازه داشت آزادانه در فتا فعالیت داشته باشد.[۱۰۴] کوچک‌ترین منطقه خودمختار فتا، منطقه باجور است که در سال‌های اخیر، تا حد چشمگیری تحت نفوذ مجلس متحده عمل قرار داشته و دو تن از سیاستمداران این منطقه در سال‌های اخیر در مجلس ملی و یک نفر نیز در مجلس سنای پاکستان عضویت داشته‌اند. منطقه مذکور یکی از مهم‌ترین مناطق در عرصه مبارزه با تروریسم به‌شمار می‌آید؛ چراکه براساس گزارش‌ها تروریست‌هایی نظیر اسامه بن‌لادن و ابوفرج اللیبی[1] از آن به‌عنوان پناهگاه استفاده نموده‌اند. به‌علاوه این منطقه در مجاورت ولایت کُنَر افغانستان قرار دارد که این ولایت نیز به‌نوبه خود، مخفیگاه مشهور گروه‌های ضدغربی و همچنین مقر طالبان (افغان) است.

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های همکاری میان مجلس متحده عمل و طالبان در مدت تسلط ائتلاف احزاب مذکور بر ایالت سرحد شمال غربی، میانجیگری هدفمند میان ارتش و دولت اسلام‌آباد با طالبان افغان و پاکستانی بود. مجلس متحده عمل همزمان با حمایت علنی خود از طالبان، ازطریق تلاش برای برقراری صلح میان طالبان با نیروهای امنیتی در وزیرستان نیز، این حمایت را به نمایش گذاشته است. در سال ۲۰۰۲ ارتش پاکستان برای نخستین‌بار در چند دهه گذشته، وارد مناطق قبیله‌ای گردید. با تشدید مقاومت شورشیان در آوریل ۲۰۰۴، ارتش پاکستان یک توافق صلح با قبایل وزیرستان جنوبی به امضا رساند که به «توافق

---

1. Abu Faraj al-Libbi

شاکائی»[1] موسوم است. ازجمله مفاد این توافقنامه، آتش‌بس میان ارتش و قبیله‌نشینانی بود که به گفته برخی منابع آگاه، به اعضای القاعده و طالبان پناه داده‌اند. اعضای قبایل به نوبه خود متعهد شدند تا به‌هیچ‌وجه از خاک پاکستان برای جنگ با کشورهای دیگر استفاده نکنند. بعضی از این افراد جزو کسانی بودند که در فهرست تعقیب ارتش پاکستان در فتا قرار داشتند؛[(۱۰۵)] ازجمله غلام مصطفی، رهبر القاعده در پاکستان، که گفته می‌شود اطلاعات زیادی درزمینه امور مالی القاعده و تدارکات این گروه در پاکستان دارد.[(۱۰۶)] مولانا معراج‌الدین قریشی و مولانا عبدالمالک وزیر، دو نماینده وزیرستان جنوبی در پارلمان و از اعضای جماعت علمای اسلام ـ شاخه فضل‌الرحمن، پیرامون توافق شاکائی با دولت مذاکره نموده بودند. ایشان تلاش کردند با این توافق، در منطقه صلح برقرار سازند. به‌عبارت‌دیگر، مجلس متحده عمل سعی داشت توافقی به امضای طرفین برسد که براساس آن، اعضای القاعده و طالبان بتوانند آزادانه در منطقه به تردد بپردازند. دراین‌میان، یک سناتور طرفدار دولت محلی فتا معتقد بود «تکیه ارتش به علما برای برقراری صلح با پیکارجویان اشتباه بوده است؛ زیرا این یک دور باطل است که صرفاً باعث تضعیف حکومت و تقویت نفوذ علما می‌گردد.»[(۱۰۷)]

توافق شاکائی سرانجام به شکست انجامید و در فوریه ۲۰۰۵ یک توافق جدید، تهیه شد و به امضا رسید. این توافقنامه نیز که همان اهداف توافقنامه نخست را دنبال می‌کرد، شکست خورد و یک بار دیگر خشونت‌ها بالا گرفت.[(۱۰۸)] این امر از ناموفق بودن تلاش‌های ائتلاف احزاب حاضر در مجلس متحده عمل، حکایت داشت.

بااین‌حال، مشترکات اعتقادی و منافع مشترک مجلس متحده عمل و طالبان سبب شد تا در سپتامبر ۲۰۰۶ یک توافق دیگر درزمینه بخش‌هایی از فتا، به‌ویژه در وزیرستان شمالی صورت

---

1. Shakai Agreement

گیرد. این توافق که به «پیمان وزیرستان»[1] مشهور است نیز با کمک جماعت علمای اسلام ـ شاخه فضل‌الرحمن به امضای ارتش پاکستان رسید و باعث شد وزیرستان شمالی دراختیار طالبان و القاعده قرار گیرد. جماعت علمای اسلام ـ تنها حزبی که هنوز در وزیرستان فعالیت دارد ـ این توافق را ترتیب داد تا اولاً قدرت طالبان را تحت کنترل داشته باشد؛ ثانیاً ارتش را به عقب‌نشینی وادار نماید. بدین‌ترتیب، JUI-F به‌منظور محدود ساختن خواسته‌ها و اهداف طالبان یک جایگاه سیاسی به ایشان بخشید. براساس این توافق، عملاً کنترل این بخش به طالبان واگذار گردید.[۱۰۹] این توافق حاوی دو نکته عمده بود:

۱. پایان دادن به عبورومرور از مرز؛

۲. خاتمه دادن به حملات برضد نیروهای دولتی و امنیتی در منطقه.

این توافق عملاً باعث نقض جدی حقوق کسانی بود که تصور می‌رفت با آمریکا همکاری می‌نمایند. نکته مهم آنکه این توافق به افزایش ناامنی عمومی و در امان ماندن طالبان منجر گردیده است. محدودیت‌های معدودی که با استناد به توافقنامه وزیرستان برای فعالیت گروه‌های پیکارجو وضع گردید، توسط طرف‌های امضاکننده رعایت نشد. همچنین مشخص است که اوضاع امنیتی درواقع بر اثر این توافق نه‌تنها بهبود نیافت، بلکه روبه وخامت نهاد. بنا به گزارش‌ها، طالبان که در وزیرستان احساس امنیت می‌کردند در این منطقه در کنار القاعده به عضوگیری پرداختند. چند ناحیه فتا مد نظر طالبان قرار گرفت تا در آن به تجدید سازمان و تسلیح مجدد پرداخته و از آنجا نیروهای ائتلاف در جنوب افغانستان را هدف قرار دهند. چه‌بسا اگر طالبان به‌آسانی به این مناطق مرزی دسترسی نمی‌داشت، نمی‌توانست مجدداً فعالیت خود را از سر گیرد. جماعت علمای اسلام ـ شاخه فضل‌الرحمن هیچ تلاشی را برای متوقف ساختن این روند انجام نداد. جالب اینکه فضل‌الرحمن، دولت پاکستان را متهم می‌کرد که به پیکارجویان اجازه داده تا از وزیرستان وارد خاک افغانستان گردند.[۱۱۰] همچنین «پیمان

1. Waziristan Accord

وزیرستان»، حضور طالبان در ایالت‌هایی نظیر «سرحد» را افزایش داد. این موضوع ازسوی تحلیلگران مسائل پاکستان، تهدیدی جدی برای این ایالت به‌شمار آمد؛ زیرا احتمال می‌رفت این ایالت نیز در مقابل طالبان به شکست تن دهد.(۱۱۱) چندی بعد، در سال ۲۰۰۸، درحالی‌که ژنرال مشرف ماه‌های واپسین زمامداری خویش را سپری می‌نمود، تسلط طالبان پاکستانی و گروه‌های جهادی همسو با آن بر بخش‌هایی از ایالت ناآرام سرحد و مناطق تحت کنترل فدرال (فتا) کاملاً عینیت یافت. هرچند مجلس متحده عمل دراین‌زمان درپی اعلام نتایج انتخابات پارلمانی سپتامبر ۲۰۰۷ در پاکستان عملاً کنترل خود را بر ایالت سرحد شمال غربی و منطقه فتا از دست داده و این ائتلاف متلاشی گردیده بود.(۱۱۲)

طالبان پاکستان

در سال ۱۹۹۵، احزاب طرفدار طالبان افغان، در ایالت سرحد و مناطق قبیله‌ای پاکستان تشکیل گردیدند. طریقه عمل طالبان شناخته‌شده نبود؛ زیرا آنان به روش‌های غیرنهادینه‌شده و در قالب‌های منطقه‌ای عمل می‌کردند. برعکس گروه‌های تحت حمایت ایران، طالبان فاقد نهادهای رسمی بوده و تصمیم‌گیرندگان مشخصی نداشتند. همین سادگی آنها الگویی تعریف نمود که هم‌اکنون در وزیرستان و ایالت سرحد تعقیب می‌شود.(۱۱۳)

بااین‌حال، اصول عقاید آنان به‌شدت با اندیشه‌ها و تبلیغات احزاب و سازمان‌های سلفی/وهابی دیوبندی پاکستان، همچون جماعت علمای اسلام، جماعت اسلامی و اهل حدیث شباهت و قرابت خاصی داشت. ازجمله مهم‌ترین این مشترکات عقیدتی می‌توان به اصل خلافت و تکفیر شیعیان اشاره نمود.

رابطه اعتقاد به حاکمیت خلافتی و ناسیونالیسم پشتون: برجسته‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و دیگر گروه‌های بنیادگرای تندرو همچون طالبان، بازگرداندن اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. نکته جالب این است که شاه ولی‌الله دهلوی، یکی از ویژگی‌های خلیفه را «شرافت نسبی و قومی» دانسته که این با اندیشه امروزی طالبان که خود را برخاسته از یک گروه قومی برتر (پشتون) می‌دانند، سازگاری کامل دارد. طالبان با انگشت گذاردن بر این

ویژگی خلیفه، نه‌تنها خلافت را حق انحصاری پشتون‌ها می‌دانند، بلکه از میان پشتون‌ها نیز تنها قوم «درانی» را شایسته این مقام می‌شمارند. طالبان با باور داشتن به اصل خلافت، پیش از دستیابی به پیروزی گسترده در افغانستان، شتاب‌زده خلیفه دولت آینده خود را در قندهار تعیین کرده و با الگوپذیری از ابوالکلام آزاد، نظریه‌پرداز جمعیت علمای هند، تئوری «امارات اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشتند. همتایان پاکستانی ایشان در مناطق قبایلی تحت کنترل فدرال نیز کم‌وبیش به همین راه رفتند؛ با این تفاوت که وجود هیچ رقیبی را تحمل نکردند، هرچند این رقیب پشتون باشد. به‌طوری‌که در دوران ژنرال مشرف (۲۰۰۱ـ۲۰۰۸)، قوانین طالبان به بهای تضعیف سُنن قبیله‌ای تقویت گردیدند. بسیاری از ریش‌سفیدان قبایل به دست طالبان کشته شدند تا هیچ چالشی برای قدرت آنها وجود نداشته باشد.[۱۱۴]

درخصوص نحوه قضاوت و برخورد طالبان و هم‌پیمانان سلفی افراطی ایشان با شیعیان نیز به شباهت‌های زیادی میان آنان و احزاب وهابی/سلفی دیوبندی برمی‌خوریم. برای مثال، خلیفه عبدالقیوم، نماینده مجلس ایالتی سرحد شمال غربی، نائب رئیس سپاه صحابه پاکستان (SSP) نیز می‌باشد که یک گروه غیرقانونی و تروریستی است و دستش به خون هزاران فرد بی‌گناه ـ به‌ویژه شیعیان منطقه شمال غرب پاکستان ـ آلوده است. همچنین مولانا فضل‌الرحمن، رئیس جمعیت علمای اسلام پاکستان (شاخه فضل) که در شهر دیره اسماعیل‌خان ساکن است، در این شهر در سرکوب شیعیان و اعمال محدودیت برای آنها در برگزاری مراسم مذهبی مانند عاشورا و اربعین و غیره، در کنار طالبان و وهابی‌ها ایستاده و در دولت پاکستان نیز از نفوذ قابل توجهی برخوردار است. با اتکا به چنین حمایت‌هایی است که پایگاه تروریستی جیش محمد، لشکر طیبه، طالبان، القاعده، لشکر جنگوی و سپاه صحابه موفق شدند با همکاری افراد نامبرده در سال ۲۰۰۸، ۳۸۰ شیعه را در عملیات انتحاری مختلف در شهر دیره اسماعیل‌خان به شهادت برسانند. از ابتدای سال ۲۰۰۹ تا اوایل ژوئیه همین سال نیز ۱۹۰ نفر از شیعیان این شهر قربانی حملات تروریستی و انتحاری طالبان قرار گرفته‌اند و مولانا عطاءالله شاه (از رهبران شیعیان فتا) نیز به‌دست طالبان ربوده شده و برای بازپس دادن وی، سیصد میلیون دلار

غرامت درخواست کرده‌اند. به‌همین‌ترتیب، طالبان در ایالت سرحد، شیعیان را ستون پنجم ایران می‌داند و ازاین‌نظر نیز برخی مسئولین دولت محلی و ایالتی را با خود همراه کرده‌اند.[۱۱۵]

مهم‌ترین گروه‌های زیرمجموعه تحریک طالبان پاکستان

الف) تحریک نفاذ شریعت محمدی

دره «سوات» در ۱۶۰ کیلومتری اسلام‌آباد، که به‌سبب زیبایی طبیعی‌اش به سوئیس پاکستان شهرت دارد، چندین دهه یکی از جاذبه‌های توریستی این کشور به‌شمار می‌رفت و همه‌ساله گردشگران پاکستانی و خارجیان مقیم پاکستان برای فرار از گرمای آزاردهنده سایر نقاط این کشور به سوات می‌رفتند. مرکز این منطقه، شهر «سیدو شریف» می‌باشد. سوات درطول تاریخ، مکانی آرام بوده و نوعی خودگردانی تحت حاکمیت پاکستان را تجربه کرده است. مردم آن برای سالیان دراز، تفسیری میانه از شریعت داشتند و این تفسیر در دادگاه‌های سوات نیز مورد استناد بود؛ اما در سال ۱۹۶۹، قوانین دولت مرکزی، جایگزین قوانین محلی شد. بااین‌حال، عملکرد ضعیف، محاکمات با تأخیر فراوان و فساد قضایی سبب گردید در اوایل دهه ۱۹۹۰ جنبشی با هدف بازگشت به گذشته شکل بگیرد. سرانجام دولت وقت پاکستان به رهبری بی‌نظیر بوتو (مقتول به سال ۲۰۰۷) با صوفی محمد، روحانی اهل سوات، به توافق رسید تا بخش‌هایی از دادگاه‌های اسلامی احیا گردند. این سرآغاز شکل‌گیری جنبشی سلفی به رهبری وی، تحت عنوان «تحریک نفاذ شریعت محمدی» در دهه ۱۹۹۰ در این بخش سوق‌الجیشی فتا بود؛[۱۱۶] اما این، پایان معضل سلفی‌گری افراطی در سوات نبود. مولوی فضل‌الله، داماد صوفی محمد، درپی تأسیس و نفوذ تدریجی تحریک طالبان پاکستان به منطقه شرق فتا، به شورای مرکزی این جنبش نزدیک شد و خیلی سریع توانست رهبری طالبان سوات و ملکند را در سال ۲۰۰۷ به‌دست بگیرد. هواداران فضل‌الله در دو سال اخیر جنگ‌های خونین با ارتش پاکستان نمودند. این نبردها باعث مرگ ۱۲۰۰ نفر و آواره شدن بیش از ۳۵۰۰۰۰ نفر از جمعیت

۱/۵ میلیونی سوات گردید.[۱۱۷] درپی کناره‌گیری پرویز مشرف از قدرت در اوت ۲۰۰۸، دولت کنونی پاکستان یک بار دیگر با صوفی محمد به توافق دست یافت تا قانون شریعت اسلامی را در دره سوات به اجرا گذارد. بدین‌ترتیب، صوفی محمد و هواداران وی به نمایندگی از تحریک طالبان پاکستان این مفاهیم را به جامعه قبایلی فتا و عموم پاکستانی‌ها رسماً تفهیم نمودند:

۱. مبارزه با نظام قضایی پاکستان محور مبارزه جنبش مذکور می‌باشد و صوفی محمد چند روز پس از حاکمیت «تحریک نفاذ شریعت محمدی» بر سوات، دادگاه‌های پاکستان را بتخانه و سیستم دادگستری این کشور را کفرآمیز خواند. از دیدگاه طالبان پاکستان، باوجودآنکه قانون اساسی کشورشان، قرآن و سنت را بزرگ‌ترین مأخذ قانون معرفی می‌نماید، دادگاه‌های این کشور هیچ‌گاه حکمی را براساس قانون اسلام صادر نمی‌کنند؛

۲. اجرای احکام طالبانی پیشنهادی طالبان برای حل مسائل قضایی و اجرای حدود شرعی، مستلزم راه‌اندازی نظامی به نام «دارالقضاء» است. طالبان پس از توافق با دولت مرکزی، از دولت ایالتی سرحد درخواست کرد در مدت چهل روز، «دارالقضاء» را تشکیل داده و حداکثر طی سی روز، قضات شرع را منصوب نماید. قضات و کارمندان دادگاه‌های رسمی نیز باید در اسرع وقت، منطقه سوات و بخش «ملکند» را ترک می‌کردند. از نوامبر ۲۰۰۸ که این منطقه به تصرف طالبان پاکستان درآمد تا مه ۲۰۰۹، حدود دویست مدرسه و ساختمان دولتی منفجر گردید.[۱۱۸]

سرانجام درپی اعمال فشارهای داخلی و خارجی بر دولت آصف علی زرداری، رئیس‌جمهور منتخب پاکستان، ارتش این کشور، دره سوات را از مه ۲۰۰۹ هدف شدیدترین حملات هوایی و زمینی قرار داد که هزاران کشته و زخمی و میلیون‌ها آواره برجا گذارد. درپی این حملات، صوفی محمد دستگیر و مولوی فضل‌الله متواری شده است. هرچند سوات دارای مخفیگاه‌هایی است که گفته می‌شود طالبان هنگام احساس خطر یا عقب‌نشینی تاکتیکی، در آنجا پنهان می‌گردند. همچنین اگر فشار بر طالبان در «سوات» افزایش یابد، آنها می‌توانند در

بخش‌های شمالی‌تر این منطقه پنهان شوند.(۱۱۹)

هواداران ملانذیر

ملانذیر احمد، متولد ۱۹۷۵ در «برمل» واقع در وزیرستان جنوبی است. وی تحصیلات ابتدایی خود را در «وانا» در مدرسه‌ای مذهبی گذرانده و در کنار طالبان در سال‌های ۱۹۹۵ـ۱۹۹۶ در افغانستان جنگیده است. نذیر تا هنگام یورش آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ در کنار طالبان افغان ماند و سپس نیروهای طالبان پاکستانی را در وزیرستان جنوبی برضد واشنگتن سازمان داد. وی درحال‌حاضر، علاوه‌بر آنکه امیر مجاهدین طالبان در وزیرستان جنوبی است، عضو شورای مجاهدین (کمیته مرکزی اتحاد طالبان در پاکستان) نیز می‌باشد.[۱]

ملانذیر در مصاحبه‌ای با یکی از پایگاه‌های اینترنتی جهادی در اوایل مه ۲۰۰۹، مدعی شد که نیروهای طالبان مستقر در وزیرستان، در امارتی اسلامی که ملامحمد عمر (رهبر طالبان افغانستان) تأسیس خواهد نمود، نقش فعالی خواهند داشت. وی همچنین ضمن استقبال از پیوستن نیروهایی از کشورهای عربی به طالبان پاکستان گفته است که هیچ‌گاه آنان را به کشوری تحویل نخواهد داد. منابع جهادی وابسته به طالبان می‌گویند مجاهدین تحت رهبری مولوی نذیر، با سایر قبایل منطقه و طالبان در افغانستان و پاکستان متحد شده و طرح‌های سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان برای ایجاد دشمنی میان قبایل و طالبان، عملاً خنثی گردیده است. این اتحاد پس از دیدار ملانذیر با بیت‌الله محسود و حافظ گل بهادر (از رهبران اصلی تحریک طالبان پاکستان) محقق گردید. بدین‌ترتیب مولوی نذیر مطمئن است که می‌تواند روی کمک طالبان افغان و پاکستانی درصورت حمله احتمالی آمریکا یا نیروهای دولتی پاکستان به وزیرستان شمالی و جنوبی، حساب نماید.

ملانذیر براساس باورهای جهادی سلفی خویش، برای کشورهای اسلامی، مرزی قائل

---

۱. اوایل ماه ژوئیه ۲۰۰۹ برخی منابع خبری به نقل از منابع نظامی پاکستانی، از مجروح شدن مولوی فضل‌الله در یک حمله هوایی خبر دادند؛ نک به:
<http://www.rferl.org/content/Swat_Valleys_Displaced_Between_Hope_And_Fear_In_Pakistan/1773979.htm>

نیست و اعلام کرده است که تا حاکم شدن شریعت اسلامی در تمام کشورهای مسلمان، به جهاد ادامه می‌دهد. وی حکومت دموکراتیک و اسلامی پاکستان را به این دلیل که به‌زعم وی، توسط دولتی کافر اداره می‌گردد، مانند دولت‌های مسیحی و یهودی دانسته و تأکید دارد هر سیستمی که آرای شیعیان، مسیحیان و شراب‌خواران را به‌شمار آورد، نظامی کفرآمیز می‌باشد! ملانذیر، سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) را متهم کرده است که با انجام حملات انتحاری در مساجد و اماکن شلوغ، قصد تخریب چهره طالبان پاکستانی و متحدانش را دارد؛ اما وی تأکید می‌نماید که تا رسیدن به اسلام‌آباد به جهاد خود ادامه خواهد داد. ملانذیر همچنین جهاد در کشمیر را که به ادعای وی، توسط «ISI» اداره می‌شود، به‌این‌دلیل که درصورت آزادی احتمالی کشمیر، شریعت در آنجا به اجرا درنخواهد آمد، مطلوب ندانسته و از کشمیری‌ها خواسته است تا به جهاد در پاکستان ملحق گردند.[۱۲۰]

بیت‌الله محسود، خطرناک‌ترین رهبر شورشیان پاکستان

پنج سال پیش، محسود طلبه گمنامی بود؛ اما پس از قتل نیک محمد وزیر (سرکرده طالبان پاکستان) به‌دست آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۴، محسود جای وی را گرفت. محسود هنگامی‌که در فوریه ۲۰۰۵ قرارداد صلحی با عنوان «ساراروقا» با دولت وقت پاکستان به امضا رساند، نام خود را به‌عنوان رهبر طالبان پاکستانی مطرح ساخت. وی متولد «بانو» در ایالت سرحد شمال غربی است و پنج برادر داشته که همگی عضو «تحریک طالبان» می‌باشند. یکی از آنان در سال ۲۰۰۸ به‌دست یک ناشناس کشته شد. بیت‌الله تحصیلات ابتدایی مذهبی خویش را در مدرسه مذهبی روستایش گذراند و چندی نیز در مدرسه‌ای دولتی تحصیل نمود. سپس با رها کردن تحصیل، به مدرسه‌ای مذهبی در میدان شهر در وزیرستان شمالی و پایگاه اصلی شبکه حقانی رفت؛ اما آنجا را نیز کمی بعد رها کرد و مدتی امام جماعت زادگاهش (بانو) بود. زمانی‌که محسود در مدرسه حقانی تحصیل می‌کرد، با چند تن از رهبران طالبان آشنا شد و همپای آنان در مبارزه با ائتلاف شمال در بگرام (نزدیک کابل) شرکت نمود. بیت‌الله محسود از نظر ایدئولوژیکی، بیشتر تحت تأثیر ملاعمر (رهبر طالبان افغانستان) قرار داشته تا بن‌لادن. وی

همانند ملاعمر، برای تأسیس حکومتی اسلامی در افغانستان و پاکستان می‌جنگید.(۱۲۱) به باور آمریکایی‌ها در سال‌های اخیر، همه شاخه‌ها و شعب القاعده و طالبان در وزیرستان و با هدایت بیت‌الله محسود به یکدیگر متصل شده‌اند؛ به‌طوری‌که او بزرگ‌ترین آموزشگاه لجستیک عملیات‌های انتحاری در افغانستان و پاکستان را در دست داشته است. نگرانی آمریکایی‌ها از تحرکات محسود به‌حدی بوده که واشنگتن اعلام کرد پنج میلیون دلار بابت اطلاعاتی که منجربه دستگیری وی گردد، پاداش تعیین کرده است.(۱۲۲)

وی علی‌رغم تحصیلات اندکش با استفاده از مهارت‌های تاکتیکی توانست در نقش رهبری کاریزماتیک، جنگجویان محلی را دور خویش جمع کند و به پیروی کامل از خود وادارد. ارتش خصوصی محسود، بیست هزار نفر نیرو دارد و از تاکتیک‌های مختلف برخوردار می‌باشد. بیت‌الله محسود که در سال‌های اخیر با دشمنی زین‌الدین محسود و ترکستان بیتانی، رقبای خود، روبه‌رو بود، در ۲۶ مارس ۲۰۰۹ در حمله‌ای انتحاری، یازده نفر از وابستگان «بیتانی» را در رستورانی به قتل رساند و متعاقباً سخنگوی تحریک طالبان اعلام کرد این افراد به انتقام کشتار ۳۵ جنگجوی این جنبش در سال ۲۰۰۸ توسط افراد بیتانی به قتل رسیده‌اند.(۱۲۳) به قرار اطلاع، زین‌الدین محسود نیز به‌دست جوخه‌های ترور بیت‌الله محسود در ۲۳ ژوئن ۲۰۰۹ به قتل رسیده است.(۱۲۴)

بیت‌الله محسود که مسئولیت چند عملیات انتحاری و حملات نظامی به مواضع دولتی و نظامی ازجمله حملات مه ۲۰۰۹ به آکادمی آموزش پلیس در لاهور، مرکز پلیس در اسلام‌آباد و حمله‌ای انتحاری به یک کاروان ارتش در «بانو» در وزیرستان را به عهده گرفت و حتی اوایل سال ۲۰۰۹ ادعا کرد که برای انتقام حملات موشکی آمریکا به مناطق قبایلی پاکستان، حمله به مهاجرین بینگهمتون[1] را در ۳ آوریل ۲۰۰۹ طراحی کرده است،(۱۲۵) در ۵ اوت ۲۰۰۹ (۱۲ مرداد ۱۳۸۸) در حمله یک هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی به روستای زنگارا، واقع در

---

۱. Binghamton: شهرکی در بخش جنوبی نیویورک با بیش از ۲۵۰ هزار نفر جمعیت که عمدتاً مهاجران و پناهندگانی از آفریقا، آسیا، جزایر کارائیب و سرخپوستان را در قالب اقلیتی هفده‌درصدی در کنار ۸۳ درصد سفیدپوست جا داده است.
<http://en.wikipedia.org/wiki/binghamton_New_York>

وزیرستان جنوبی، در منزل پدرزن خود به همراه همسر دومش کشته شد.(۱۲۶)

ظاهراً محسود همچنان تصور می‌کرد می‌تواند متحد باارزشی برای سازمان‌های اطلاعاتی باشد؛ اما از اینکه مورد حمله موشکی پنتاگون قرار گیرد، همواره در هراس بود. ازسوی‌دیگر به گفته منابع آمریکایی، وی تنها توانست در پاکستان و افغانستان عملیات تروریستی ترتیب دهد و از طراحی و اجرای عملیات بین‌المللی عاجز بوده است. درواقع به اعتقاد آنان، بیت‌الله محسود هرچند فراست کافی برای اعمال نفوذ در سیاست‌های منطقه‌ای را داشت، اما نتوانست جوانان پاکستانی و افغان را برای عملیات انتحاری به اروپا و آمریکا بفرستد.(۱۲۷)

تحریک طالبان پاکستان، پس از بیت‌الله محسود

هرچند مقامات ارشد طالبان در نخستین روزهای پس از اعلام مرگ محسود، به‌شدت تأکید داشتند که رهبر این جنبش بنیادگرا همچنان زنده و در خفا به‌سر می‌برد،(۱۲۸) تحولات هفته‌های آتی در پیشاور و مناطق قبیله‌نشین فتا نشان داد که خبری که ازسوی شاه محمود قریشی، وزیر امور خارجه پاکستان، در اوایل اوت ۲۰۰۹ اعلام شد، صحت داشته است. تأیید این خبر با درگیری‌های شدید میان نیروهای طالبان همراه بود که چندین کشته برجا گذاشت و هرچند با پادرمیانی طالبان افغانستان کشتارها متوقف شده، خصومت‌ها هنوز به قوت خود باقی است. بنابراین پیش‌بینی می‌شود که درگیری‌های درون‌سازمانی طالبان پاکستان ادامه یابد و به حذف فیزیکی مدعیان نیز منجر گردد.[۱]

نواحی تحت کنترل طالبان پاکستان (در ایالات سرحد شمال غربی، پنجاب و مناطق تحت کنترل فدرال)(۱۲۹)

غیر از دره سوات که هم‌اینک میان نیروهای طالبان و ارتش پاکستان دست‌به‌دست می‌گردد، در

---

۱. ازجمله، حکیم‌الله محسود، که یکی از مدعیان جدی جانشینی بیت‌الله محسود به‌شمار می‌رود، چند روز پس از حمله ۵ اوت با بیانیه‌ای اعلام کرد به‌زودی نوار ویدئویی که حاکی از زنده بودن بیت‌الله است را منتشر می‌کند؛ نک به:
<http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100916167213>

مناطق زیر نیز نیروهای تحریک طالبان پاکستان از نفوذ و قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردارند:

۱. شنگله، منطقه اقامت «امیر مقام»، از نمایندگان پارلمان و یکی از وزرای سابق است که مورد حمایت مشرف، رئیس‌جمهور سابق پاکستان می‌باشد. گفته می‌شود این منطقه نیز تا حدودی تحت کنترل طالبان قرار دارد و گزارش‌ها حاکی است در ماه‌های اخیر، طالبان پاکستانی بر معادن زمرد شنگله مسلط گردیده و به کمک معدنچیان محلی، آنها را استخراج می‌نمایند.

۲. بونر، کانون عملیات نظامی فعلی برضد طالبان پاکستانی به‌شمار می‌رود و این درحالی است که ساکنان بومی از طالبان مذکور حمایت نمی‌کنند. بونر به‌طور سنتی، محل مقدسی برای پشتون‌ها به‌شمار می‌آید؛ چراکه مزار سید علی ترمذی ـ از اقطاب صوفیه ـ در آنجا قرار دارد؛ اما تساهل و آزادی مذهبی اخیراً به‌دست افراطیون از میان رفته است. پس از آنکه در سال ۲۰۰۸، عناصر محلی، مانع از تصرف بونر به‌دست طالبان سوات گردیدند، در جریان یک رأی‌گیری محلی، ۴۸ تن در حمله طالبان پاکستانی کشته شدند؛ اما پس از اجرایی شدن قانون شریعت در سوات، طالبان با هدف گسترش حوزه نفوذ خود، پس از گفتگو با افراد محلی اجازه فعالیت در منطقه را دریافت نمودند. از آن به بعد آرایشگاه‌ها و فروشگاه‌های نوارهای صوتی و تصویری تعطیل شدند.

۳. دیر سفلی، از مناطقی است که بنا به گزارش‌ها، طی یک سال و نیم گذشته (اوایل سال ۲۰۰۸ تا مه ۲۰۰۹) طالبان پاکستانی به مخفیگاه‌های زیادی در آن دست یافته‌اند. ژنرال اطهر عباس (سخنگوی ارتش پاکستان) در ۲۸ آوریل ۲۰۰۹ این گزارش‌ها را تأیید نمود و گفت: طالبان در کوهپایه‌های منطقه مخفیگاه‌های زیادی ساخته‌اند. درهمین‌حال، منطقه میدان، زادگاه صوفی محمد، به پایگاه مهم طالبان پاکستانی در دیر سفلی تبدیل شده است و مردم منطقه اکثراً می‌گویند طالبان درصورت ضرورت می‌توانند از پایگاه قدرتمند خود در دیر سفلی برای گسترش نفوذش در منطقه دیر علیا نیز بهره ببرد.

۴. وزیرستان جنوبی، پهناورترین منطقه عشایری پاکستان است که دو قبیله محسود و وزیر

بر آن مسلطند. وزیرها در هر دو سوی مرز پاکستان ـ افغانستان حضور داشته‌اند؛ درحالی‌که اعتقاد عمومی آن است که دولت اسلام‌آباد تقریباً کنترل خود را بر منطقه قبایلی محسود و وزیر از دست داده و مدت‌هاست که فعالیت‌های ارتش پاکستان در منطقه وانا (در مرکز وزیرستان) محدود شده است. سال ۲۰۰۸ ارتش پاکستان به اجبار منطقه قبایلی محسود را تخلیه نمود و یکی از محدودیت‌های ارتش در این منطقه، فقدان یک خط تدارکاتی ایمن برای انتقال نیرو و تجهیزات نظامی به منطقه است. گزارش‌ها حاکی است در این منطقه هفت اردوگاه مخصوص آموزش بمب‌گذاران انتحاری وجود دارد. این اردوگاه‌ها در مناطق مکین، شاکتوی، کانیگرام، دلا، کوت کای، شوال و بدر قرار دارند. علاوه‌براین، بسیاری معتقدند که ملانذیر نیز در مناطق شیکای و باکر (در وزیرستان جنوبی)، دو اردوگاه آموزشی جداگانه دارد. این مناطق تقریباً در مجاورت وانا واقع‌اند.

۵. وزیرستان شمالی، محل استقرار قبایل وزیر و داور، از نظر اداری به سه حوزه میرانشاه، میرعلی و رازمک تقسیم شده است. وزیرها، ۷۵ درصد ساکنان منطقه را تشکیل می‌دهند و بقیه به قبایل داور تعلق دارند.

طالبان در هر سه بخش حضور دارند و با توجه به گشتی‌های منظم آنان در مرکز شهرهای اصلی هر سه شهر، تسلط طالبان پاکستانی بر وزیرستان شمالی آشکار می‌باشد. وزیرستان شمالی توسط یکی از فرماندهان طالبان پاکستان، به نام «گل بهادر» کنترل می‌گردد. بااین‌حال بیت‌الله محسود نیز در حداقل سه اردوگاه طالبان نفوذ دارد. دو اردوگاه در میرانشاه و سومی در رازمک قرار دارند. به طالبان حاضر در این منطقه که تعدادشان نسبتاً زیاد است، «طالبان پنجابی» گفته می‌شود.

۶. کُرَم، منطقه‌ای است که مانند وزیرستان شمالی به سه بخش تقسیم شده و عبارتند از: کُرَم علیا، کُرَم وسطی و کُرَم سفلی. حضور طالبان در کُرَم علیا چندان چشمگیر نیست؛ چراکه جمعیت آن شیعه‌اند. در سایر نقاط کُرَم که سنی‌نشین هستند، طالبان تقریباً حضور دارند.

۷. اورکزی، به دو منطقه اداری اورکزی علیا و اورکزی سفلی تقسیم گردیده است. طالبان

پاکستان در اورکزی سفلی حضور چشمگیری ندارند؛ زیرا اکثریت شیعیان ضد طالبان در آن منطقه ساکنند؛ اما در منطقه کوهستانی اورکزی علیا که غالباً سنی‌نشین می‌باشد، حضور طالبان و هوادارانش قابل ملاحظه است. در اورکزی، طالبان اکثراً از قبایل مموزی، علی خیل، آخیل و فیروز خیل می‌باشند و به‌نظر می‌رسد حمایت ساکنان محلی از طالبان، بیشتر به‌دلایل مذهبی است.

حکیم‌الله محسود که ازسوی طالبان به فرماندهی اورکزی، کُرَم و خیبر منصوب شده از اقوام قاری حسین، مغز متفکر آموزش بمب‌گذاران انتحاری است.

۸ خیبر، در میان مناطق قبایلی شمال غربی پاکستان تنها منطقه‌ای است که سازمان‌های مختلف مذهبی در آن فعالیت دارند. سه سازمان شناخته‌شده عبارتند از: لشکر اسلام به فرماندهی مینگل باغ، انصارالاسلام به رهبری قاضی محبوب‌الحق و «امر بالمعروف» به فرماندهی نیاز کل. حضور طالبان در منطقه خیبر، پدیده تازه‌ای است و هم‌اینک این گروه، تقریباً کنترل دو بخش از سه بخش منطقه خیبر را دراختیار دارد.

۹. مهمند، به چند بخش تقسیم می‌گردد که حضور طالبان در آنها گسترده می‌باشد. فرماندهی طالبان در این منطقه با «عمر خالد» ـ از اعضای قبیله پشتون صفی ـ است. علاوه‌بر طالبان پاکستانی، طالبان عرب و ازبک نیز در مهمند فعالند.

۱۰. باجور، منطقه‌ای است که تعدادی از رهبران مشهور طالبان مثل مولانا فقیر محمد و مولوی عمر (سخنگوی تحریک طالبان پاکستان) از اهالی آن منطقه‌اند. برخی گزارش‌ها حاکی است طالبان پاکستانی در نقاط مختلف باجور، اردوگاه‌هایی آموزشی برپا نموده‌اند.

۱۱. چیترال، از نظر تحلیلگران مسائل سیاسی در پاکستان، تا بروز نشانه‌های بیشتر نفوذ طالبان، راه درازی در پیش ندارد. درحال‌حاضر افراط‌گرایی در این منطقه مشهود نیست؛ اما به‌واسطه هم‌مرز بودن چیترال با مناطق پرتنش سوات، تحرکات طالبان پاکستان می‌توانند به آن منطقه نیز سرایت نماید. هرچند فقدان راه دسترسی آسان به چیترال و بارش سنگین برف در تنها مسیر کوهستانی، که این منطقه را به دیگر نقاط شمال غرب پاکستان متصل می‌کند، عامل مهمی در جلوگیری از هجوم طالبان به چیترال می‌باشد؛ اما هم‌مرز بودن آن با افغانستان برای

جنبش طالبان پاکستان اهمیتی راهبردی دارد. بااین‌حال برخی تحلیلگران، پشتوزبان نبودن ساکنان چیترال را یکی از دلایل دیگر عدم توفیق طالبان در گسترش نفوذ خود در این منطقه دانسته‌اند.

۱۲. دیر علیا، منطقه‌ای است که بنا بر گزارش‌ها، اخیراً نشانه‌هایی از افراط‌گرایی مذهبی در آن مشاهده شده؛ اما عامل مهمی که افراطیون محلی را از طالبان پاکستان جدا می‌سازد، ادعای این افراطیون مبنی‌بر عدم ارتباط با طالبان است. افراطیون محلی در دیر علیا، حتی خود را «طالب» نمی‌نامند. بااین‌حال می‌توان گفت طالبان درصورت نیاز قادر است در این منطقه ـ که دفاتری نیز در آن افتتاح نموده و حمایت برخی ساکنان دیر علیا را نیز جلب کرده ـ به جذب کمک‌های مردمی بپردازد.

۱۳. ملکند، گذرگاهی کوهستانی میان «مردان» و «سوات» می‌باشد که به‌لحاظ تاریخی، به‌واسطه نبردهای قبایل محلی با نیروهای انگلیسی در اواخر قرن ۱۹ شهرت دارد. در سال‌های اخیر، ظاهراً بزرگ‌ترین حمله طالبان در منطقه ملکند در واکنش به حمله موشکی یک پریدتور آمریکایی به منطقه امادولا صورت گرفته است؛ اما از آن پس، طالبان پاکستان گهگاه در ملکند حضور می‌یابند و تسلط چندانی بر این منطقه ندارند.

۱۴. مَردان، در شصت مایلی شمال پیشاور و یکی از پرجمعیت‌ترین مناطق ایالت سرحد و از مراکز فعال بازرگانی این ایالت به‌شمار می‌رود. حضور طالبان در یک سال اخیر در منطقه مردان، روبه افزایش بوده و درگیری‌های متعدد آنان با شبه‌نظامیان وابسته به دولت پاکستان گزارش شده است. به اعتقاد کارشناسان، بدین‌ترتیب هرچند طالبان بر مردان تسلط کافی ندارد؛ اما می‌تواند نظم زندگی مردم منطقه را برهم بزند. حملات متعدد به مراکز فروش نوارهای ویدئویی و صوتی و دست‌کم یک مورد حمله به سازمانی غیردولتی توسط مردان مسلح که مسئولیت اکثر آنها را رهبر محلی «تحریک طالبان پاکستان» برعهده گرفته است، از نشانه‌های توانایی‌های مخرب ضداجتماعی طالبان پاکستانی در منطقه مردان می‌باشند.

۱۵. سُوابی را کانون غیرمذهبی پشتون‌ها (حزب ملی عوامی) می‌دانند. در این منطقه، بیشتر

به‌دلیل بافت غیرمذهبی‌اش از طالبان استقبال نشد. بااین‌حال، اخیراً نشانه‌هایی از حمایت از طالبان و قوانین شریعت مورد نظر آنها در این منطقه به‌چشم می‌خورد.

نام سوابی مدت‌ها پیش از افزایش تحرکات طالبان در شمال غربی پاکستان، یعنی در دهه ۱۹۹۰، بر سر زبان‌ها افتاد. در آن زمان، یکی از مأموران سازمان جاسوسی پاکستان، به نام فرمانده امیر، به‌عنوان یکی از نقش‌آفرینان محلی و رابط ضداطلاعات ارتش پاکستان با طالبان معرفی گردید. فرمانده امیر یکی از کسانی بود که در دوران اولیه طالبانی شدن شمال غرب پاکستان، مبانی ایدئولوژیک این گروه را تدوین نمود.

۱۶. پیشاور در خط مقدم نبرد با تروریسم در پاکستان قرار دارد. درحالی‌که مناطق مردان و چارسده (در شمال)، مهمند و خیبر (در غرب) و دره آدم خیل (در جنوب) به میدان جنگ دولت اسلام‌آباد با گروه‌های تندروی مذهبی تبدیل شده، پیشاور در محاصره کامل گروه‌های تندرو قرار دارد. اواخر سال ۲۰۰۸ و اوایل سال ۲۰۰۹، طالبان پاکستانی بیش از چهارصد خودرو حامل تدارکات برای قوای «ناتو» را در افغانستان در خیبر (غرب پیشاور) منهدم کردند و چند انبار ناتو در حومه پیشاور را نیز هدف قرار دادند.

۱۷. خوات، فاصله چندانی با منطقه نیمه‌عشایری «آدم خیل» ندارد و طالبان مدعی‌اند که در این منطقه نیروهای امنیتی پاکستان را هدف قرار داده‌اند. اوایل سال ۲۰۰۹ چند مخفیگاه شورشیان در خوات هدف حملات نیروهای امنیتی قرار گرفت و حداقل ۳۵ پیکارجو ازپای درآمدند.

۱۸. «هنگو» در مجاورت اورکزی، ظاهراً توسط حکیم‌الله محسود، مرد شماره دو تحریک طالبان پاکستان اداره می‌گردد. هم‌اینک مناطق مرزی هنگو با اورکزی در کنترل طالبان است و تحلیلگران معتقدند همجواری هنگو با «کُرَم» و «وزیرستان» از دلایل تسلط طالبان پاکستانی بر آن منطقه می‌باشد. همین تحلیلگران می‌گویند اگر حکومت پاکستان از افزایش نفوذ طالبان در هنگو پیشگیری ننماید، افراطیون فعالیت‌هایشان را به سایر نواحی این منطقه گسترش خواهند داد.

۱۹. بانو، منطقه غیرعشایری در همسایگی منطقه پرتنش وزیرستان که حملاتی به نیروهای امنیتی در آن صورت گرفته و تعدادی پلیس و غیرنظامی در آنها ازپای درآمده‌اند. برخی

کارشناسان از عدم اقبال عمومی نسبت به طالبان پاکستانی در «بانو» سخن می‌گویند.

۲۰. دیره اسماعیل‌خان، منطقه‌ای که با گل و شیرینی خود شهرت دارد، از نفوذ فزاینده و حملات طالبان پاکستانی مصون نمانده و به ظاهر دو گروه از افراطیون مسلح در آن فعال شده‌اند. یکی به فرقه‌های مذهبی رقیب یورش می‌برد و دیگری، حملاتی برضد نیروهای امنیتی تدارک می‌بیند. طالبان مستقر در وزیرستان تقریباً مسئولیت تمام حملات به نیروهای امنیتی پاکستان در دیره اسماعیل‌خان را برعهده گرفته‌اند. اکثر تحلیلگران براین‌باورند که دیره اسماعیل‌خان دوران سختی را پشت سر می‌گذارد؛ زیرا اختلافات فرقه‌ای و ستیزه‌جویی طالبان، زندگی در این منطقه را با مشکل مواجه ساخته و به اعتقاد این تحلیلگران، برقراری صلح در این منطقه، بدون برقراری آرامش در نواحی مجاور و انجام عملیات متمرکز برضد سازمان‌های فرقه‌گرا ممکن نیست.

۲۱. دیره قاضی‌خان که با ایالت پنجاب هم‌مرز است، سابقه‌ای تاریخی درزمینه تنش میان اهل سنت و شیعیان دارد. آخرین نمونه از این تنش‌ها در سال ۲۰۰۸ به کشته شدن سی عزادار شیعه توسط عاملی انتحاری انجامید. برخلاف کشتارهای فرقه‌ای گذشته، طالبان مستقر در دره آدم خیل مسئولیت این حمله خونبار را برعهده گرفتند. علت آن نیز ازسوی طالبان پاکستانی، تداوم عملیات برضد این گروه در منطقه عنوان گردید.

۲۲. راجان پور، محل اقامت مولانا عبدالعزیز (امام جماعت لعل مسجد اسلام‌آباد) و برادر کوچک‌ترش، قاضی عبدالرشید می‌باشد که در عملیات کماندوهای ارتش پاکستان در تابستان ۲۰۰۷ در لعل مسجد به قتل رسیدند. مدرسان چند مدرسه مشهور مذهبی «راجان پور» به‌شدت تحت تأثیر طالبان قرار دارند.

۲۳. باوال پور که طی ده سال اخیر از مراکز آموزش عقیدتی طالبان در پنجاب پاکستان به‌شمار آمده، مقر گروه افراطی سنی «جیش محمد» نیز می‌باشد. این منطقه نه‌تنها شاهد خشونت‌های فرقه‌ای بوده، بلکه چند مورد حمله به رهبران مذهبی و سیاسی محلی را نیز تجربه نموده است.

۲۴. باوال نگر، شهرت خود را به‌سبب مدارس وهابی/دیوبندی و شیعی دارد و نه‌تنها دانش‌آموزان پاکستانی، بلکه مسلمانان سایر کشورها نیز جذب این مدارس می‌گردند. این منطقه همچنین زادگاه بسیاری از پیروان افراطی سازمان‌های مذهبی ممنوعه مثل لشکر جنگوی و سپاه محمد می‌باشد. این افراد به اتهام حمله به شیعیان، تحت تعقیب پلیس محلی هستند. در خشونت‌های سال جاری در باوال پور، ازجمله در جریان انتخابات سراسری فوریه ۲۰۰۹، دو عامل انتحاری در نزدیکی محل اقامت ایجاز الحق (وزیر سابق امور فدرال) به هلاکت رسیدند.

۲۵. مظفرگر نیز که به‌خاطر خشونت‌های فرقه‌ای خود شهرت دارد، در سال ۲۰۰۸ بیشتر مورد توجه طالبان پاکستان واقع گردید. اعلامیه‌هایی در این شهر پخش شد که از حضور طالبان مذکور حکایت داشت. مقامات و رسانه‌های محلی این اعلامیه‌ها را به حامیان این جنبش افراطی در پنجاب نسبت دادند و موضوع طرح‌شده در این اعلامیه‌ها را «لزوم رعایت حجاب از طرف زنان پنجابی» عنوان نمودند. پس از این هشدارها، به مغازه‌ها حملاتی صورت گرفت و ترس ناشی از آن در «مظفرگر» حاکم گردید.

۲۶. جنگ، کانون تنش‌های دو دهه گذشته در بخش‌های مختلف پاکستان به‌شمار می‌رود که درپی تأسیس انجمن سپاه در این شهر شکل گرفت. اختلافات سیاسی و فرقه‌ای سبب شده شیعیان و سنیان منطقه «جنگ» تاکنون براساس تفکر مذهبی خویش به هواداری از نامزدهای مختلف در انتخابات متعدد طی حدود بیست سال اخیر اقدام نمایند.

۲۷. «باکر» از دهه ۱۹۸۰ تا به‌حال درگیر تنش‌های فرقه‌ای بوده است؛ اما تنها در سال ۲۰۰۸ بود که پس از مرگ دست‌کم بیست تن در جریان حمله‌ای انتحاری در یک راهپیمایی سیاسی که «تحریک طالبان پاکستان» دخالت در آن را رد کرد، نام این منطقه بر سر زبان‌ها افتاد. بااین‌حال مقامات انتظامی و رسانه‌ها معتقدند تداوم تنش‌های فرقه‌ای میان شیعه و سنی می‌تواند باکر را به‌سمت خشونت سوق دهد.

۲۸. میان والی، در حدفاصل دو ایالت سرحد شمال غربی و پنجاب قرار دارد و از فوریه ۲۰۰۹ به بعد شاهد خشونت‌هایی بود که مسئولیت آنها را طالبان پاکستان برعهده گرفت و آن

را با عملیات ارتش پاکستان در دره آدم خیل مرتبط دانست.

۲۹. چکوال نیز مانند میان والی و سایر نقاط پنجاب اخیراً تحت تأثیر موج خشونت‌های فرقه‌ای قرار گرفته است. انفجار یک عامل انتحاری نوجوان در گردهمایی عزاداران شیعه که آوریل ۲۰۰۹ رخ داد و به «تحریک طالبان پاکستان» نسبت داده شد، جدیدترین این حوادث به‌شمار می‌رود.

نقش مدارس دینی در گرایش به افراط‌گرایی مذهبی در فتا

الگوهای جمعیتی کنونی پاکستان سبب شده نسلی که درحال ظهور است نقشی حیاتی داشته باشد. براساس تخمین‌ها، حدود ۳۶ میلیون نفر از جمعیت پاکستان بین پانزده تا ۲۴ سال سن دارند. ۵۸ میلیون نفر نیز زیر پانزده سال هستند.[۱۳۰] اینها در مجموع حدود شصت درصد جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند. پاکستان همچنین این ویژگی را دارد که جمعیت مردان آن، بیش از زنان است و این واقعیت از آن حیث اهمیت دارد که در آن کشور، میزان بنیادگرایی در میان زنان جوان نسبت به مردان جوان ناچیز می‌باشد.[۱۳۱] به‌علاوه، اگرچه نرخ زادوولد در پاکستان تا حدودی کاهش یافته، نرخ کنونی ۳/۸ زایمان برای هر زن هنوز تا حد هشداردهنده‌ای بالاست و سبب می‌گردد که تا پس از سال ۲۰۲۵ رشد جمعیت جوان در پاکستان ادامه بیابد.[۱] حتی در سال ۲۰۳۰، جمعیت کمتر از ۲۴ سال پاکستان، ۵۱/۴ درصد کل جمعیت این کشور پیش‌بینی می‌شود.[۱۳۲] با چنین روند رشد جمعیتی، گرایش جوانان پاکستانی به‌سمت بنیادگرایی می‌تواند به جناح راست افراطی امکان دهد که برای اقدامات و اهداف پیکارجویانه خود، از میان توده مردم آن کشور برای خود عضوگیری کند.

---

۱. آمار رسمی سال ۲۰۰۶، جمعیت مردان را حدوداً ۸۱ میلیون و زنان را ۷۵ میلیون نفر برآورد می‌نماید. نک به:
Federal Bureau of Statistics, "Government of Pakistan", *Pakistan Statistical Yearbook 2006* Islamabad: 2007, p. 309.

جدول ۱) مقایسه نسبت جوانان و کودکان در کشورهای مختلف، به‌صورت درصدی از کل جمعیت

کشور	تعداد افراد زیر ۲۴ سال (در هزار نفر)	به‌عنوان درصدی از کل جمعیت
یمن	۱۴۲۲۵	۶۷/۵
پاکستان	۹۳۷۱۵	۵۹/۳
بنگلادش	۸۵۰۹۳	۵۵/۵
مصر	۳۹۴۳۷	۵۲/۱
آمریکا	۱۰۵۱۷۶	۳۵/۱
انگلستان	۱۸۶۶۷	۳۱
ژاپن	۳۱۸۶۹	۲۴/۹

منبع:

Population Division of the Department of Economic and Social Affairs of the United Nations Secretariat; World Population Prospects: The 2006 Revision; World Urbanization Prospects: The 2005 Revision, In: <http://esa.un.org/unpp>

پاکستان، شاخص‌ها ـ یا علائم هشداردهنده‌ای ـ که به‌عنوان عوامل افزایش احتمالی بنیادگرایی در میان جوانان شناخته می‌شوند را دارد. در نگاهی کلی، این شاخص‌ها تحت عنوان محرومیت اجتماعی ـ اقتصادی طبقه‌بندی می‌گردند. به‌علاوه، مسائلی که معمولاً از آنها به‌عنوان دریچه‌ها یا سوپاپ‌های اطمینان یاد می‌شود، از قبیل فرصت مهاجرت برای بخش‌های عظیمی از جمعیت یک کشور و نقش حمایتی دولت از جوانان، در پاکستان وجود ندارد و این امر باعث انسداد بیشتر گردیده است. هرچند ویژگی‌های مثبت در میان اقشار جوان‌تر، از قبیل اشتیاق بیشتر به تحصیل و اشتغال و نیز نگرش ضدافراط‌گرایانه اقشار اصلی جامعه را نباید نادیده گرفت، اما اوضاع کنونی مانند یک بمب ساعتی است.

۱. آموزش‌وپرورش

نابهنجاری آموزشی در پاکستان، ناشی از آمار تحصیلی یا میزان دسترسی به آموزش‌وپرورش در سطح کلان جامعه نیست ـ هرچند این آمار و میزان دسترسی به امکانات آموزشی، شاهد تحول و پیشرفت چشمگیری بوده است،[۱۳۳] ریشه در قطبی شدن نظام آموزش‌وپرورش پاکستان دارد. بخش آموزش‌وپرورش این کشور از سه نظام موازی تشکیل شده که در امتداد طبقات اجتماعی ـ اقتصادی قرار دارند. نظام مدارس مذهبی پاکستان که بی‌شک مشهورترین بخش ساختار آموزش‌وپرورش این کشور به‌شمار می‌رود، عمدتاً از دانش‌آموزانی تشکیل شده که به فقیرترین اقشار جامعه وابسته‌اند. در استعداد این مدارس برای بنیادگرایی اغراق گردیده است. درواقع تعداد اندکی از دانش‌آموزان این مدارس در معرض خطابه‌ها و برنامه‌های درسی بنیادگرایانه قرار می‌گیرند. بااین‌حال، حتی مدارس مذهبی بزرگ نیز درخصوص آموزش دینی اهتمام دارند و بنابراین دانش‌آموزانی که از این مدارس فارغ‌التحصیل می‌شوند، از دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه ایدئولوژیک و محافظه‌کارانه (نه لزوماً بنیادگرایانه) برخوردارند.[۱۳۴]

دیگر نظام آموزشی پاکستان نظام آموزش دولتی به زبان اردو است که شصت درصد کودکان واجد شرایط تحصیل ـ معادل نود درصد کل کودکان آن کشور ـ در چنین مدارسی تحصیل می‌کنند.[۱۳۵] اکثر دانش‌آموزان مدارس دولتی به اقشار اجتماعی ـ اقتصادی متوسط و کمی پایین‌تر از حد متوسط تعلق دارند. کیفیت آموزش در مدارس بخش دولتی طی دو دهه گذشته به‌شدت روبه وخامت نهاده است. تفاوت‌های چشمگیری میان ایالت‌ها از این حیث وجود دارد. به‌عنوان نمونه عملکرد ایالت پنجاب نسبتاً بهتر بوده است، بااین‌حال حتی مناطقی که نسبت به سایر مناطق شاخص‌های بهتری را نشان می‌دهند نیز این روند روبه وخامت را تجربه می‌نمایند. امروزه، نحوه تدریس معلمان یا تحصیل دانش‌آموزان به‌هیچ‌وجه تحت نظارت کیفی مؤثری قرار ندارد.[۱۳۶] به‌علاوه، کتب درسی پاکستان در زمان حکومت ژنرال ضیاءالحق در دهه ۱۹۸۰ و درپی تلاش وی برای اسلامی کردن شئون جامعه تغییر ماهیت داد و درحال‌حاضر این کتب، پاکستان را به‌گونه‌ای معرفی می‌کنند که گویی این کشور در محاصره

هند ازیک‌سو و جهان اسلام‌ستیز غرب، ازسوی‌دیگر می‌باشد.[۱] هرچند مدافعان محتوای این کتب به‌درستی اشاره دارند که هیچ مطلبی در کتب درسی پاکستان، به صراحت جهاد خشونت‌بار را تکریم نمی‌کند، به‌هرحال نگرش ذاتاً واهی و بدگمان موجود در این کتب باعث می‌شود نسل جوان‌تر، بیشتر مستعد پذیرش ایدئولوژی اسلام‌گرایی باشد.

خانواده‌های اقشار ثروتمند جامعه پاکستان، نظام آموزش‌وپرورش دولتی را به‌کلی کنار گذاشته و فرزندان خود را انحصاراً به مدارس انگلیسی‌زبان خصوصی می‌فرستند که آموزشی با کیفیت بالا ارائه می‌دهند. هرچند این مدارس نیز ازسوی دولت ملزم به تدریس همان برنامه‌های درسی هستند، شماری از آنها شیوه تدریس خود را تا حدود قابل ملاحظه‌ای تغییر داده، اکنون اصولی مانند بی‌طرفی، عینیت‌گرایی و اندیشه خلاق را در میان دانش‌آموزان ترویج می‌نمایند.

جدول ۲) تعداد دانش‌آموزان و مؤسسات آموزشی مختلف

	تعداد مدارس				تعداد دانش‌آموزان ثبت‌نام‌شده			
	دولتی	خصوصی	مدارس مذهبی	جمع کل	دولتی	خصوصی	مدارس مذهبی	جمع کل
میزان ناخالص ثبت‌نام	۱۵۱۷۴۰	۷۶۰۴۰	۱۴۶۸۰	۲۴۲۴۶۰	۲۱۲۵۸۱۸۰	۱۲۱۲۱۳۹۰	۵۸۶۶۰۰	۲۴۸۲۹۳۸۰
درصد برحسب نوع مدرسه	۶۲/۵	۳۱/۵	۶	۱۰۰	۶۲/۶	۳۵/۷	۱/۷	۱۰۰

منبع:

Federal Bureau of Statistics, Pakistan National Education Census 2005, In: <http://www.statpak.gov.pk/depts/fbs/publications/nec2005/nec2005.html>

---

۱. معلمان عمدتاً افرادی‌اند که قادر نبوده‌اند جای دیگری برای خود کار پیدا کنند و درواقع تدریس، آخرین گزینه برای امرار معاش آنهاست. به‌علاوه، ازآنجاکه عملاً تمام دبیران مدارس دولتی، خودشان محصول همین سیستم به‌شمار می‌روند، لذا شیوه تدریسشان محتاطانه و محافظه‌کارانه است. برای مطالعه بی‌علاقگی و دلسردی معلمان نسبت به تدریس و چهارچوب تربیت معلم در پاکستان، نک به:

Academy for Educational Development, “Performance Gap Analysis and Training Needs Assessment of Teacher Training Institutions,” *Pakistan Teacher Education and Professional Development Program*, 2006.

متأسفانه، مدارس خصوصی یک فرایند سخت‌گیرانه غربال اقشار مختلف اجتماعی ـ اقتصادی را به اجرا می‌گذارند که باعث می‌گردد دسترسی به آنها تنها برای خانواده‌های طبقات بالای جامعه ممکن باشد.

نظام طبقاتی و قشربندی اجتماعی ـ اقتصادی نهفته در این نظام سه‌بعدی، باعث شکل‌گیری تفاوت‌های چشمگیری در نوع نگرش دانش‌آموزان وابسته به این طیف [دولتی، خصوصی و مذهبی] شده است. به‌نظر می‌رسد دانش‌آموزان مدارس دینی، نظر مثبتی نسبت به جهاد دارند؛ نگرشی که برخاسته از تفسیر آنها از اسلام است. دانش‌آموزان مدارس دولتی اردوزبان تا حدودی بیشتر با مخالفان مدارا می‌نمایند و کمتر به افکار جهادی گرایش دارند؛ بااین‌حال نسبت به دانش‌آموزان مدارس خصوصی، بیشتر در مقابل این پدیده انعطاف دارند. دانش‌آموزان مدارس خصوصی نیز همتایان خود در مدارس دولتی را به‌هیچ وجه قبول ندارند و حاضر به تحمل روستاییان نیستند؛ به‌ویژه آنهایی که دارای موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی پایین‌تر یا دارای تحصیلات مذهبی‌اند. تعداد زیادی از این دانش‌آموزان به زندگی به سبک غربی عادت نموده‌اند و خود را برتر و پیشروتر از بقیه درنظر می‌گیرند. جوانان وابسته به این قشر به‌تدریج خود را از سایر جوانان پاکستان جدا می‌کنند و نسبت به تجربیات گروه‌های دیگر کاملاً بی‌اعتنا می‌باشند.[۱۳۷]

گفتگو با جوانان وابسته به بخش‌های مختلف این طیف [محصل در مدارس مذهبی، دولتی و خصوصی] نشان می‌دهد که جهت‌گیری‌های آنها کاملاً با یکدیگر متفاوت است. دانش‌آموزان مدارس مذهبی نسبت به دیدگاه‌های اسامه بن‌لادن بسیار پذیراترند و او را قهرمانی می‌پندارند که بر غرب فاسد تاخته است. آنها اغلب به افغانستان تحت حکومت طالبان و همچنین ایران به‌عنوان کشورهای الگو می‌نگرند. دانش‌آموزان مدارس دولتی، که شاید بیش از بقیه معرف جریان اصلی جامعه پاکستان باشند، به‌دنبال تقلید از افرادی همچون محمدعلی جناح (بنیان‌گذار پاکستان)، ورزشکاران مشهور پاکستانی و شخصیت‌های مسلمان مشهور تاریخ هستند. بااین‌حال، زمانی‌که بیشتر جستجو می‌کنیم، درمی‌یابیم که بسیاری از آنها به‌شکلی اجتناب‌ناپذیر کسانی همچون اسامه بن‌لادن و صدام حسین را به‌دلیل رویکرد ضدغربی‌شان

ستایش می‌کنند. دانش‌آموختگان مدارس خصوصی نیز محمدعلی جناح را قبول دارند؛ اما درباره ستاره‌های هالیوود، چهره‌های هنری و تئاتر، ورزشکاران بین‌المللی و امثال ایشان با شور و شوق بیشتری حرف می‌زنند.(۱۳۸) اکثریت قاطع جوانان دانش‌آموخته مدارس خصوصی، ترکیه را الگوی مناسبی برای پاکستان می‌دانند. جالب اینکه هیچ‌کدام از آنها از هیچ کشور غربی به‌عنوان الگو یاد نمی‌کنند.

این تفاوت فاحش در نوع نگرش‌ها و مهم‌تر از آن، انزجار کودکان طبقات مرفه از همتایانشان در طبقات پایین‌تر، موضوع فوق‌العاده خطرناکی است؛ به‌خصوص با توجه به اینکه پیکارجویان اسلام‌گرا و جهادی‌ها در پاکستان، از عنصر تضاد طبقاتی بهره فراوانی می‌برند. طارق رحمان، تحلیلگر پاکستانی مقیم کراچی، در سال ۲۰۰۳ مدعی شده که ایده «فقیر در تضاد با غنی» در تبلیغات جهادی همه گروه‌های اسلام‌گرا وجود دارد.[۱] جوانان تندرویی که به این گروه‌ها می‌پیوندند عمیقاً احساس می‌کنند مورد تبعیض قرار گرفته یا به حاشیه رانده شده‌اند و این احساس بر اثر انزوای آنها در مقایسه با سایر اقشار جامعه در مناطق مختلف پاکستان تشدید می‌گردد.

۲. *فرصت‌های اقتصادی*

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای حکومت ژنرال مشرف، چرخش کلان اقتصادی پاکستان بود. مشرف این کشور را از مملکتی تقریباً ورشکسته در اوایل قرن ۲۱ میلادی به کشوری با رشد سریع در تولید ناخالص داخلی (بین پنج تا هفت درصد) طی هفت سال گذشته تبدیل نمود.(۱۳۹) بااین‌حال، این شاخص‌های کلان اقتصادی، چندان نشانگر علل و شرایط بنیادگرایی نسل جوان پاکستان نیستند. درواقع، تازمانی‌که الگوهای توزیع، کارآمد

---

۱. طی سال‌های ۲۰۰۶ ـ ۲۰۰۸، یک سلسله گفت‌وشنودهای غیررسمی با دانش‌آموزان مدارس مختلف در شهرهای لاهور، کراچی، اسلام‌آباد و نیز مناطق روستایی دره سوات (در ایالت سرحد شمال غربی) انجام شده است. این گفت‌وشنودها به‌صورت تصادفی صورت گرفته و از هیچ قاعده روش‌شناسی رسمی پیروی ننموده‌اند. (نگارنده)

نشده و این تحولات آشکارا خود را در اقتصاد نمایان نسازند، تنها اقلیتی اندک در جامعه از این رشد اقتصادی بهره خواهند برد. این دقیقاً همان اتفاقی است که در پاکستان رخ داد.[۱۴۰]

با وجود رشد زیاد تولید ناخالص داخلی (GDP)، نابرابری ـ که بی‌تردید شاخص مهم دیگری برای بنیادگرا شدن جوانان می‌باشد ـ افزایش یافته است. طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ فاصله درآمدی دهک‌های جامعه، روزبه‌روز بیشتر شده است.[۱۴۱] ازآنجاکه خانوارهای فقیر در پاکستان ـ به‌ویژه در مناطق روستایی ـ معمولاً به‌طور متوسط فرزندان بیشتری دارند، این امر تلویحاً نشان می‌دهد بسیاری از جوانان پاکستانی، ناگزیر زیر خط فقر زندگی می‌کنند. ازاین‌گذشته، حداقل یک دهم جامعه روستایی پاکستان به امکانات اولیه دسترسی ندارد.[۱۴۲] اینها کسانی‌اند که در فقر شدید به‌سر می‌برند و کودکانشان محکوم هستند که آینده‌ای غمبار را تجربه نمایند. با توجه به این واقعیت که بیست درصد از جمعیت پاکستان ـ که بیشترین ثروت را دراختیار دارد ـ همچنان درحال کسب ثروت بیشتر است و تقریباً از تمامی امکانات تشریفاتی و تجملاتی برخوردار است، تعجب ندارد که چرا جوانان فقیر پاکستانی تا این اندازه احساس انزوا و بیگانگی از جامعه می‌نمایند.

این نابرابری فزاینده، خود را به‌صورت «اشتغال نامناسب»[۱] [۱۴۳] روبه افزایش برای جوانان وابسته به طبقات پایین‌تر اجتماعی ـ اقتصادی نشان می‌دهد. درحالی‌که رشد اقتصادی، باعث گسترش بازار کار گردیده و نرخ بیکاری نیز به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و به ۵/۳۲ درصد رسیده، بااین‌حال بهبود وضعیت اشتغال، هنوز نتوانسته پا به پای افزایش جمعیت جوان در پاکستان پیش برود.[۱۴۴] درنتیجه، اکثر جوانان خارج از حیطه طبقه مرفه، تنها می‌توانند

۱. در اینجا منظور از «اشتغال نامناسب» (Underemployment) آن است که افرادی که دارای مهارت‌های کافی برای انجام مشاغلی هستند که مستلزم داشتن سطوح مهارتی بالاتر است، ناگزیر می‌شوند به‌دلیل فقدان این فرصت‌های اشتغال، جذب مشاغل پست، با درآمد پایین گردند. (نگارنده)

مشاغل نسبتاً پست داشته باشند.[۱] اززمانی‌که در دهه ۱۹۹۰ به توصیه کشورها و سازمان‌های اهداکننده، برنامه‌های تعدیل اقتصادی در پاکستان به اجرا درآمد، ظرفیت سازمان‌های عمومی و دولتی برای استخدام نسل جوان‌تر به‌شدت محدود گردید.[۲] در اکثر سازمان‌های عمومی، استخدام نیروهای جدید، رسماً ممنوع شده است. مضافاً اینکه، نظام اداری از درون دچار فساد مالی شده و اگر هم قرار باشد عده معدودی استخدام شوند، این گزینش براساس شایستگی افراد صورت نمی‌گیرد. فرزندان اقشار فقیر، که به‌طور معمول به شبکه‌های قدرت دسترسی ندارند و به‌دلیل مجموعه مهارت‌های ضعیفی که در مدارس دولتی آموخته‌اند از توانایی‌های زیادی برخوردار نیستند، همواره نخستین کسانی‌اند که از دستیابی به این مشاغل مناسب باز می‌مانند.

ازسوی‌دیگر، بخش خصوصی پاکستان طی سال‌های اخیر رشد فراوانی داشته و بخش عمده رشد کلان اقتصادی آن کشور مرهون همین رشد است. به‌عنوان مثال، بخش مخابرات پاکستان یکی از سریع‌ترین بخش‌های روبه رشد در جهان به‌شمار می‌رود. همچنین سرمایه‌گذاری بسیار عظیمی در بخش نساجی آن کشور صورت گرفته که بزرگ‌ترین بخش صادراتی پاکستان را تشکیل می‌دهد. بااین‌حال، عجیب است که این رشد بخش خصوصی ازیک‌سو و ازکارافتادگی نسبی بخش دولتی پاکستان ازسوی‌دیگر، دست‌به‌دست هم داده و باعث افزایش نابرابری در کسب فرصت‌ها برای دانش‌آموختگان مدارس دولتی گردیده است. آگهی‌های استخدام شرکت‌های خصوصی بر لزوم برخورداری افراد از دانش بالا، مهارت‌های خوب زبانی و توانایی فوق‌العاده در تحلیل تأکید دارند. بنابراین، تنها جوانانی که پرورش‌یافته

---

۱. در پایگاه اینترنتی CIA وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشورهای مختلف شرح داده شده و در بخش وضعیت کنونی اشتغال در پاکستان، توصیف مناسبی آمده است؛ در این بخش می‌خوانیم: «نرخ بیکاری: ۶/۵ درصد به‌علاوه درصد قابل توجهی اشتغال نامناسب.»

۲. اقتصاد پاکستان به درخواست صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی به‌نحو چشمگیری ازنظر ساختاری تعدیل گردید. هرچند این برنامه‌ها به‌لحاظ اقتصادی، منطقی بودند؛ اما اولویت‌های اقتصادی اهداکنندگان، تبعات سیاسی و اجتماعی خاص خود را دربی داشت. نه‌تنها این برنامه‌ها سبب کاهش اشتغال در بخش عمومی گردید، بلکه باعث برچیده شدن نظام «رفاه» شد که توانسته بود در اواخر دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میزان نابرابری و تورم را پایین نگاه دارد.

مدارس خصوصی و دانشکده‌های خارجی هستند، واجد این شرایط می‌باشند. بدین‌ترتیب تعداد زیادی از مشاغل، نصیب کسانی می‌گردد که هم‌اکنون نیز تمکن مالی زیادی دارند و افراد وابسته به طبقات اجتماعی ـ اقتصادی پایین‌تر، بیکار می‌مانند. ایشان سرانجام اشتغالی نامناسب یا شغل‌های پست به‌دست می‌آورند که به اندازه بیکاری، دارای تأثیرات روانی خاص ـ یعنی بیگانگی از جامعه ـ است.

۳. گسست میان انتظارات و واقعیات

یافتن گرایشات بنیادگرایانه ازسوی جوانان موضوعی است که اساساً به بحث انتظارات جوانان در یک جامعه بازمی‌گردد. دستیابی به تحصیلات بالا، یک شمشیر دولبه است. اگر بی‌سوادی باعث می‌شود جوان، شایستگی تحرک اقتصادی را نداشته باشد و درنتیجه، امری ناپسند است، داشتن تحصیلات عالی بدون برخورداری از سایر شرایط پیشرفت [یعنی موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی بالا] صرفاً موجب افزایش انتظارات می‌گردد. اگر این انتظارات در درازمدت برآورده نشوند، آنگاه نوعی گسست میان انتظارات و واقعیات رخ خواهد داد. این وضعیت را مؤلفه‌ای مشترک برای ایجاد روحیات خشن در میان جوانان یک جامعه برشمرده‌اند.

درمورد پاکستان، فاصله بسیار زیاد میان آرزوهای جوانان و واقعیاتی که با آن روبه‌رو می‌شوند طی یک پیمایش ملی که در سال ۲۰۰۸ توسط مؤسسه «شورای جمعیت»[1] (۲۰۰۲) انجام گرفت، آشکار گردید. در این بررسی مشخص شد یأس و نومیدی به‌وجودآمده در میان جوانان، ازیک‌سو تابعی از اشتیاق شدید آنها به تحصیل و عزم جدی ایشان برای کار و ازسوی‌دیگر، فقدان فرصت واقعی برای اشتغال است. در این بررسی هشتاد درصد جوانان روستایی و شهری پاکستان، شدیداً علاقه‌مند بودند که در مقاطع متوسطه و عالی تحصیل کنند.[(۱۴۵)] به‌علاوه، هرچند خانواده‌های سنتی روستایی ترجیح می‌دادند کودکان به کشاورزی مشغول گردند، بااین‌حال بهره‌وری در بخش کشاورزی پاکستان کاهش یافته، قطعه‌قطعه کردن

1. Population Council

اراضی افزایش داشته [که همین مسئله امکان کشاورزی مدرن را سلب می‌نماید] و درحالی‌که درآمدهای روستاییان ثابت مانده، تغییرات ساختاری اقتصادی ـ از قبیل تورم ـ رخ داده است. والدین ـ به‌ویژه آنهایی که تحصیل کرده‌اند ـ به‌شدت علاقه‌مند شده‌اند کودکان خود را به مدرسه بفرستند. این امر حتی درمورد خانوارهای فقیر نیز صدق می‌نماید و این خانوارها اکنون برای فرستادن کودکان خود به مدرسه، پول، پس‌انداز یا قرض می‌کنند.[۱۴۶]

درحالی‌که قشر جوان، موتور بالقوهٔ رشد مثبت جامعه در بلندمدت به‌شمار می‌رود، فقدان نظام آموزشی کیفی مناسب که بتواند مهارت‌های بازارپسند را در جوانان ایجاد نماید، تنها می‌تواند تأثیری منفی در آینده نزدیک برجای گذارد. با افزایش دسترسی به مراکز آموزش و علاقه فزاینده به تحصیل در میان مردم، احتمالاً میزان ثبت‌نام در مدارس بالاتر خواهد رفت و سطح انتظارات نیز افزایش خواهد یافت. اگر کیفیت مدارس دولتی همچنان پایین باشد و بازار کار کماکان به دانش‌آموختگان مدارس خصوصی بهای بیشتری بدهد، آنگاه این گسست انتظارات ـ واقعیت می‌تواند به افزایش نارضایتی و به‌نوبه خود، به بالا رفتن احتمال پیوستن جوانان به طیف افراطی در پاکستان منجر گردد.

شواهد زیادی نشان می‌دهند یک بحران در راه است. هر روز تعداد جوانان تحصیل‌کرده‌ای که در شهرهای پاکستان به تکدی‌گری می‌پردازند افزایش می‌یابد. گفت‌وشنودهای مفصل با این‌گونه افراد، تنفر فزاینده آنها از دولت آن کشور را نشان می‌دهد؛ دولتی که قادر نیست فرصت‌های اشتغال را برای این جوانان فراهم نماید. ایشان همچنین نسبت به خانواده‌های متمولی که به اعتقاد ایشان، مانع راهیابی فرزندان خانواده‌های فقیر به موقعیت‌های شغلی مناسب شده‌اند، حسادت کرده و خشمگین‌اند. آنها درعین‌حال، احساس می‌کنند با جامعه بیگانه‌اند. اینها دقیقاً همان علائمی‌اند که پیش از وقوع برخی جنگ‌های داخلی در قاره آفریقا ظاهر شدند.

دریچه‌های ایمنی

وجود انبوه جوانانی که تحت شرایط نابرابر اجتماعی ـ اقتصادی به‌سر می‌برند، در هر جامعه‌ای

از آسیب‌پذیری آن جامعه حکایت دارد. بااین‌حال، این شرایط تنها مؤید احتمال شیوع بنیادگرایی در میان جوانان می‌باشد. هرچند اکثر کشورهای درحال توسعه از ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی ناموزون رنج می‌برند، به‌نظر می‌رسد تنها تعداد کمی از کشورها با معضلی مانند بنیادگرایی در میان نسل جوان خود مواجه باشند.

کشورهایی که موفق به جلوگیری از بروز خشونت و تندروی در جوانان خود ـ علی‌رغم حضور علائم هشداردهنده ـ می‌شوند، کشورهایی‌اند که از عوامل کاهش‌دهنده یا تسکین‌دهنده یا همان دریچه‌های ایمنی استفاده مؤثری به‌عمل می‌آورند. نگاهی به اوضاع پاکستان نشان می‌دهد عواملی که عموماً از آنها تحت عنوان تسکین‌دهنده یاد می‌کنند، از قبیل مهاجرت جوانان و نقش حمایتی دولت از جوانان، در آن کشور وجود ندارند. ازجمله عوامل تأثیرگذار بر چشم‌انداز مهاجرت، موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی افراد و نیز چهره بین‌المللی کشور است. به‌علاوه، دولت اسلام‌آباد به‌جای آنکه نقش تسهیل‌کننده و حمایتی داشته باشد، خود از عوامل تأثیرگذار در تشدید فضای خشونت به‌شمار می‌رود.

۱. مهاجرت

شاهد جاوید بورکی[1]، اقتصاددان مشهور پاکستان عقیده دارد که تعداد انبوه جوانان، فرصت بزرگی برای این کشور است تا بهره‌برداری از بازار بین‌المللی کار را در دستورکار خود قرار دهد.[۱۴۷] اگر دولت بتواند آموزش‌وپرورش را از مقطع ابتدایی تا پایان دوره متوسطه با کیفیت بهتری ارائه نماید و علاوه‌براین، جوانان را با استفاده از آموزش‌های تخصصی درزمینه مهارت‌های فنی، صنعتی و خدماتی آماده نماید، آنها خواهند توانست در بازار بین‌المللی کار، برای خود اشتغال بیافرینند. بدین‌ترتیب از فشارهای وارده بر مردم کشورشان می‌کاهند و راه‌های جدیدی برای ارزآوری می‌گشایند. درواقع در گذشته، تقاضا برای نیروی کار ماهر در غرب تعداد زیادی از پزشکان، مهندسان و تاجران پاکستانی را جذب نموده است؛ درحالی‌که

---

1. Shahid Javed Burki

نیروی کار نیمه‌ماهر یا غیرماهر پاکستان از قدیم توانسته در خاورمیانه برای خود کار پیدا کند. فرصت اشتغال برای نیروی کار ماهر الزاماً کمکی به افکار عمومی نمی‌کند؛ چراکه اکثریت قاطع نیروهای حرفه‌ای خوب آموزش‌دیده، از خانواده‌های متمول برمی‌خیزند که درصد اندکی از جامعه را تشکیل می‌دهند. این فرصت‌ها تنها به مرور زمان تغییراتی ایجاد خواهند نمود؛ البته اگر کیفیت آموزش‌وپرورش پاکستان به‌نحو قابل توجهی بهبود یابد. به‌علاوه، فرصت‌هایی نیز برای طبقات غیربرخوردار (به‌لحاظ اجتماعی ـ اقتصادی) وجود دارد تا به‌دنبال مشاغل غیرمهارتی باشند؛ اما چشم‌انداز آینده این مشاغل چندان روشن و مشخص نیست. هرچند پیش‌بینی می‌شود مهاجرت از کشورهای درحال توسعه در آینده در سطح بین‌المللی افزایش خواهد یافت، موج جدید منطقه‌گرایی احتمالاً باعث خواهد شد الگوهای مهاجرت به بلوک‌های منطقه‌ای محدود گردند. به‌عنوان مثال، کشورهای حاشیه خلیج فارس ـ که خود نیز درگیر فشارهای ناشی از رشد جمعیت جوان هستند ـ روزبه‌روز، بیشتر نیروهای کار تبعه آسیای جنوبی را به خاستگاه‌های خود باز می‌گردانند. احتمالاً این روند ادامه می‌یابد؛ اما رشد چشمگیر اقتصادی کشورهای آسیای جنوبی و شرقی می‌تواند لااقل در میان‌مدت نوعی گشایش باشد.(۱۴۸)

شاید مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده گزینه‌های اشتغال خارجی برای پاکستانی‌ها، تصویر بین‌المللی این کشور باشد. پاکستان باید به هر طریق ممکن، برچسب افراط‌گرایی را از خود دور نماید. اتحادیه اروپا و آمریکا اخیراً سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری برای صدور روادید و موافقت با مهاجرت شهروندان پاکستانی درنظر گرفته‌اند و احتمالاً تغییر عقیده نخواهند داد؛ مگر اینکه نگرانی‌های امنیتی‌شان درخصوص این کشور رفع شود. در کشورهای حاشیه خلیج فارس و بسیاری از کشورهای آسیای شرقی نیز همین وضع حاکم است. تازمانی‌که کشورهای بزرگ جهان، نظر مساعدتری نسبت به پاکستان نداشته باشند، احتمالاً با ورود نیروی کار از این کشور ـ به‌عنوان یک اقدام پرخطر ـ موافقت نخواهند کرد.

۲. *نقش دولت در اسلامی شدن گفتمان سیاسی*

نهادهای دولتی در یک جامعه به‌مثابه آخرین حائل در مقابل بنیادگرایی جوانان عمل

می‌کنند. حتی زمانی‌که دولت‌ها قادر به برآورده ساختن نیازهای اجتماعی ـ اقتصادی نیستند و درنتیجه باعث بیگانه شدن بخش زیادی از جوانان شده‌اند، می‌کوشند ازطریق ابزارهایی همچون اشتغال‌زایی موقت، اجرای طرح‌هایی برای توزیع مجدد ثروت، اقدامات پلیسی یا حتی با توسل به اقدامات منفی ـ مانند سرکوب ـ مانع از افزایش نارضایتی جوانان و گسترش آن در سطح جامعه شوند. تجربه نشان داده که تنها زمانی در یک کشور، دولت قادر به ایفای این نقش نبوده که دستگاه‌های دولتی همگی فروپاشیده‌اند. بنابراین دولت دیگر نمی‌توانسته مانع از بنیادگرا شدن جوانان گردد.[۱۴۹]

دراین‌میان، پاکستان یک استثناست. دستگاه‌های دولتی این کشور درعین نیرومندی، آگاهانه از حضور سران گروه‌های افراطی در کشورشان و وجود زیرساخت‌های این گروه‌ها در خاک خود حمایت نموده‌اند و این امر سال‌ها، یکی از ارکان اصلی سیاست‌گذاری در بخش امنیت ملی پاکستان به‌شمار رفته است. هرچند اسلام‌آباد هرگز قصد نداشته در داخل کشور به بنیادگرایی کمکی نموده باشد، بااین‌حال تساهل و مدارا دربرابر فعالان افراطی، همزمان با آشفتگی اجتماعی ـ اقتصادی، احتمال گرایش نسل جوان پاکستان به‌سمت بنیادگرایی را افزایش داده است.

دولت در سه سطح با اسلام‌گرایان در تعامل بوده است. نخست، از ابتدای استقلال، رهبران پاکستان کوشیده‌اند عامه مردم کشورشان را برمبنای ایدئولوژی دینی متحد نمایند تا بدین‌ترتیب بتوانند بر تمایزهای قومی، زبانی و فرقه‌ای موجود فائق آیند؛ اما این سیاست طی این سال‌ها باعث شکل‌گیری یک نوع گفتمان انحصاری، قطبی و جانبدارانه گردیده است.[۱۵۰] دوم آنکه، ارتش ـ که نیروی نهادی مسلط بر پاکستان می‌باشد ـ چشم‌انداز ملی این کشور را از منظری تنگ‌نظرانه و امنیتی تعریف کرده است و محور آن، عمدتاً حفظ تمامیت ارضی آن کشور می‌باشد. یک عنصر مهم راهبردی امنیتی در پاکستان طی ۲۵ سال گذشته، استفاده مکرر از افراطیون پیکارجو به‌عنوان پیشگامان جنگ‌های تحت حمایت دولت اسلام‌آباد در افغانستان و هند بوده است.[۱۵۱] سوم اینکه، ارتش از احزاب سیاسی اسلام‌گرا به‌منظور پیشبرد اهداف سیاسی خود نیز بهره برده است؛ احزابی که اکثرشان با یک یا چند گروه جهادی در ارتباط هستند.

نهادهای کلیدی دولت ـ مانند ارتش و وزارتخانه‌های مهم پاکستان ـ بیش از هر چیز، نگران ساختارهای حکومتی این کشور هستند و هرگز اجازه نداده‌اند تمایلات اسلام‌گرایانه بیش از حد در آنها شدت بگیرد.[۱] عرصه‌های سیاست مدنی نیز همچنان تحت هدایت نیروهای میانه‌رو است؛ چراکه ارتش باوجودی‌که از راست افراطی بهره‌برداری می‌کند، بااین‌حال با احتیاط کامل، مانع از تسلط مطلق آنها بر اوضاع شده است. جامعه پاکستان نیز که ذاتاً جامعه‌ای محافظه‌کار و مخالف تندروی و افراط به‌شمار می‌رود، محافظه‌کاری مذهبی را از افراط‌گرایی جدا کرده است. درحالی‌که محافظه‌کاری مذهبی به تعصب و جانبداری مربوط می‌شود، افراط‌گرایی تا حدود زیادی به تغییرات سیاسی تمایل دارد.[۲] حاکمیت، این تمایز را تقویت نموده و بدین‌ترتیب میان افکار عمومی با اندیشه‌های پیکارجویانه جدایی انداخته است. الگوهای رأی‌گیری پاکستان نیز این وضعیت را نشان می‌دهد.[۳]

افراط‌گرایان به‌خوبی واقفند که از حمایت مردمی برخوردار نیستند و نمی‌توانند با ایجاد شکاف در جامعه پاکستان، دستورکارها و برنامه‌های دولت را به چالش بکشند. درهرحال، ایشان به اندازه کافی از میان اسلام‌گرایان خارجی نیروی جدید جذب می‌کنند و نیازی به عضوگیری از گروه‌های اصلی جامعه پاکستان ندارند.

---

۱. درحالی‌که حملات اخیر پیکارجویان به منافع ارتش، حضور هواداران طالبان در میان نیروهای عادی ارتش پاکستان را نشان می‌دهد، این حالت یک واقعیت استثنایی است و معمولاً پیکارجویان در بین ارتشیان، هوادار متعصبی ندارند. برای مطالعه تحلیلی درزمینه روحیات نظامیان ارتش پاکستان و بررسی تمایز میان محافظه‌کاری و افراط‌گرایی در نیروهای عادی ارتش، نک به:
Stephen Cohen, *The Idea of Pakistan*, Washington, D.C.: The Brookings Institution, Press 2004, Chap. 3.

۲. هم‌اینک یک استثنای آشکار برای تمایز میان احساسات و عقاید رایج در کمربند قبیله‌نشین ملاحظه می‌گردد که در آنجا ظاهراً این دو گرایش با یکدیگر درآمیخته‌اند.

۳. تا قبل از انتخابات سال ۲۰۰۲ هیچ حزب اسلامی نتوانسته بود بیش از پنج درصد آرای مردم پاکستان را کسب نماید. حتی در سال ۲۰۰۲، یازده درصد رأی احزاب مذهبی، محصول ائتلاف گروه‌های مذهبی راست میانه زیر پوشش یک حزب واحد بود. این روند در انتخابات فوریه ۲۰۰۸ تغییر نمود و احزاب مذهبی کمتر از دو درصد کرسی‌های مجلس ملی پاکستان را به‌دست آوردند؛ به‌علاوه در دو ایالتی که در دوران مشرف، دولت ائتلافی را در دست داشتند نیز شکست بدی متحمل شدند.

اصلاح کانون سیاست‌های آمریکا در پاکستان

بخشی از اهداف مورد نظر سیاست‌گذاران آمریکایی درزمینه مهار یا دست‌کم تضعیف جریان بنیادگرایی جوانان پاکستانی که در قالب یک بسته جامع سیاسی به مقامات ارشد دولت آمریکا ارائه شده است، عبارتند از:

۱. آموزش‌وپرورش

سیاست‌های کنونی واشنگتن عمدتاً بر مطالعه نظام آموزش‌وپرورش در مدارس مذهبی و ضعف‌ها و ایرادات این سیستم متمرکز شده است. اگرچه احتمال دارد نقش مدارس مذهبی تندرو در جنگ کنونی افغانستان حائز اهمیت باشد، در حقیقت، بخش آموزش‌وپرورش دولتی و عمومی است که اهمیت و نقش اصلی را در تعیین جهت‌گیری جوانان پاکستانی در میان‌مدت و بلندمدت دارد؛ نه مدارس مذهبی. درواقع واشنگتن خود به این حقیقت واقف می‌باشد. سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا (USAID) برنامه وسیعی برای کمک به آموزش‌وپرورش دولتی در پاکستان دارد و درزمینه برپایی دوره‌های تربیت معلم و تجدید نظر در محتوای دروس مدارس دولتی تلاش‌هایی به‌عمل آورده است.[۱۵۲] به اعتقاد سیاست‌گذاران آمریکایی، باوجودی‌که این حوزه‌های کلیدی نیازمند توجه هستند، تاکنون عملاً پیشرفت اندکی صورت گرفته است باید فوراً برنامه‌های USAID و برنامه‌های مشابه، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند تا مشخص گردد دلایل عدم کسب دستاوردهای ملموس کدامند. زمانی‌که این دلایل شناسایی شدند، لازم است به تنگناهای کار رسیدگی گردد.

- برنامه سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا باید مدارس بخش خصوصی را تحت پوشش قرار دهد و اعتبارات لازم برای اعطای کمک‌هزینه‌های تحصیلی به دانش‌آموزان بااستعدادی که توان مالی لازم برای حضور در این مدارس را ندارند، فراهم نماید. این امر مستلزم آن است که مدارس خصوصی، سیاست گزینش دانش‌آموزان براساس سابقه اجتماعی ـ اقتصادی‌شان را کنار بگذارند.
- در مبحث برنامه درسی مدارس دولتی تأکید گردد که اسلام‌آباد باید به بازنگری در کتب

درسی بپردازد و محتوای درسی کتب را به دوران پیش از سیاست «اسلامی کردن» ژنرال ضیاءالحق در دهه ۱۹۸۰ بازگرداند. درحال‌حاضر این کار انجام‌پذیرتر است و بدین‌ترتیب مواضع (ازنظر غربی‌ها) جانبدارانه و محافظه‌کارانه و ضدهندی از مطالب درسی کاملاً زدوده می‌شوند. درواقع در جامعه محافظه‌کار پاکستان، سکولاریزه‌سازی کامل مطلوب نیست.

- از دیدگاه تحلیلگران آمریکایی، رشد قارچ‌گونه مدارس خصوصی با شهریه‌های بسیار اندک در مناطق روستایی در سال‌های اخیر، به‌ویژه در ایالات پنجاب و سند، یک تحول امیدبخش است.[1] بااین‌حال، تحلیلگران مزبور تأکید کرده‌اند که این مدارس درحال‌حاضر از کمبود منابع و ظرفیت رنج می‌برند و ازسوی‌دیگر معلمان مدارس دولتی هم‌جوار را جذب کرده‌اند. به‌علاوه، این مدارس بسیار نامنظم اداره می‌شوند. باوجوداین، حضور بخش آموزش‌وپرورش خصوصی در مناطق روستایی به سیاست‌گذاران آمریکایی یک نقطه ورود را نشان می‌دهد. برنامه‌های USAID باید به این مدارس خصوصی کمک نماید تا کیفیتشان را (درراستای منافع واشنگتن) افزایش دهند.
- سیاست‌گذاران آمریکایی با توجه به نیاز دولت خود به استحاله نظام آموزشی پاکستان، برخی عرصه‌هایی که در حوزه آموزش‌وپرورش در پاکستان نیازمند توجه هستند را چنین معرفی نموده‌اند: توسعه شاخص‌های کیفی برای یادگیری دروس، معیارهای گزینش معلمان و نظارت بر آموزش‌وپرورش خصوصی. اگرچه دولت اسلام‌آباد از لزوم بهبود این جنبه‌های نظام آموزشی آگاهی دارد و در اسناد اخیر سیاست‌گذاری به آنها اشاره داشته است، بااین‌حال ظرفیت بخش دولتی برای اجرای اهداف برنامه‌ریزی‌شده بسیار کمبود دارد.

---

۱. در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ـ۱۹۹۵، ۲۵۰۰ مدرسه خصوصی جدید تأسیس گردید. در سال ۱۹۹۸، این رقم به شش هزار و در ۱۹۹۹ به هشت هزار رسید. این روند از آن زمان تاکنون همچنان ادامه یافته است. تعداد زیادی از این مدارس در مناطق روستایی برپا شده‌اند. تا سال ۲۰۱۰، احتمالاً حداقل در پنجاه درصد از روستاهای پنجاب ـ پرجمعیت‌ترین ایالت پاکستان ـ مدرسه خصوصی وجود خواهد داشت. شهریه ماهانه این مدارس برای هر دانش‌آموز به‌طور متوسط، تنها یک دلار است. نک به:
Tahir Andrabi, et al., Op.Cit.

کارشناسان مسائل منطقه به کاخ سفید اکیداً توصیه نموده‌اند که باید درزمینه مساعدت‌های فنی و کارشناسی برای مدیران آموزش‌وپرورش پاکستان نقش سازنده‌ای ایفا نماید.

- به اعتقاد سیاست‌گذاران آمریکایی، به‌منظور رفع کمبود دبیران شایسته در پاکستان می‌توان برنامه‌ای را برای به‌کارگیری تعداد قابل توجهی از معلمان خارجی ـ به‌ویژه معلمانی برای تدریس زبان انگلیسی، ریاضیات و علوم پایه ـ به اجرا درآورد. البته تأکید می‌گردد که این معلمان باید در مقاطع مختلف آموزش‌وپرورش دولتی پاکستان به‌کار گمارده شوند.[1] از نظر کارشناسان محافظه‌کار آمریکایی، به‌منظور تضمین به‌کارگیری معلمان مذکور، می‌توان تفاهم‌نامه‌ای میان سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا و وزارت آموزش‌وپرورش پاکستان به امضا رساند.
- اگر مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای و سایر مؤسسات آموزشی به حد کافی وجود می‌داشت، شاید توانایی نیروی کار پاکستان برای مهاجرت به خارج برای اشتغال بیشتر می‌شد. درحال‌حاضر، باوجودی‌که تعدادی از مراکز آموزش فنی‌وحرفه‌ای در شهرها وجود دارند، در مناطق روستایی پاکستان از این مراکز خبری نیست. حتی در شهرهایی که این مراکز در آنها دائر هستند، به‌نظر نمی‌رسد براساس یک چهارچوب جامع سیاست‌گذاری چنین مراکزی دایر شده باشند. به‌علاوه، کیفیت آموزش در این مراکز (در مقایسه با استانداردهای مورد نظر سیاست‌گذاران عرصه سیاست خارجی در آمریکا) پایین و تعداد چنین مراکزی نیز ناکافی است. البته در برنامه پنج‌ساله اخیر، دولت اسلام‌آباد آموزش فنی‌وحرفه‌ای را یکی از اولویت‌ها قرار داده است. بااین‌حال، به‌نظر می‌رسد موضوع بیشتر به ظرفیت و توانایی این مراکز بازمی‌گردد و در اینجاست که کارشناسان آموزشی آمریکایی می‌توانند وارد عمل شوند.

---

۱. تعداد اندکی از افراد داوطلب پس از زلزله سال ۲۰۰۵ به پاکستان رفتند تا در مناطق زلزله‌زده به تدریس بپردازند و تا سال ۲۰۰۸ نیز افراد معدودی همچنان برای این منظور وارد آن کشور می‌شدند.

واشنگتن همواره مخالف سرسخت ثبت و شناسایی مدارس مذهبی بوده است. سیاست‌گذاران آمریکایی، خود اذعان می‌کنند چنین اقداماتی به اعتقاد مردم پاکستان، توطئه آمریکا برای تضعیف آموزش مذهبی در پاکستان به‌شمار می‌رود و اعتقاد دارند که اصرار مقامات کاخ سفید بر مخالفت با مدارس مذهبی در آن کشور، صرفاً باعث دشمنی مدارس مذهبی صلح‌طلب با واشنگتن می‌شود؛ درحالی‌که تأثیری نیز بر مدارس بنیادگرا ندارد. به‌علاوه، خصلت سیال و انعطاف‌پذیر مدارس مذهبی و توانایی آنها در استمرار فعالیت، بدون زیرساخت‌های پیچیده و پیشرفته مادی سبب می‌گردد ثبت و شناسایی این مدارس، آنچنان تأثیری در جلوگیری از افراط‌گرایی در مدارس بنیادگرا نداشته باشد.

- سیاست‌گذاران آمریکایی باید تشخیص دهند که آموزش و تحصیل مذهبی، به‌نوبه خود برای مردم محترم است. بیش از دوازده درصد ثبت‌نام‌کنندگان در مدارس مذهبی، کودکان خانواده‌های ثروتمند پاکستانی هستند.[۱۵۳] تحلیلگران امور منطقه در آمریکا براین‌باورند که شاید سنجیده‌ترین سیاست آن است که به جای برچیدن مدارس مذهبی کنونی، مدارس مذهبی مشابهی برپا گردد که توسط بخش دولتی یا بخش خصوصی اداره شوند.[۱۵۴] این کارشناسان می‌گویند باید اجازه داد که برنامه‌های درسی این مدارس مانند مدارس مذهبی کنونی، ماهیت محافظه‌کارانه داشته باشد؛ اما معلمان این مدارس جدید، آموزش درست و مناسبی درزمینه الهیات دیده باشند تا بتوانند تصویری متعادل و متوازن به دانش‌آموزان خود ارائه نمایند. آنان تأکید دارند که لازم است موضوعات جدید نیز در این مدارس تدریس گردد؛ اما برخلاف نظام کنونی که روحانیون، دانش‌آموزان را با این موضوعات آشنا می‌کنند، در این مدارس باید متخصصان هر رشته برای این منظور به‌کار گرفته شوند. بدین‌ترتیب، راه برای استحاله فرهنگی نسل جوان در پاکستان فراهم‌تر خواهد شد. درحال‌حاضر تعدادی مدارس اسلامی با کیفیت عالی در چند شهر پاکستان تأسیس گردیده؛ چراکه مدارس مذهبی سنتی آنچنان از حسن شهرت برخوردار نیستند و تقاضای خانواده‌ها برای تدریس علوم اسلامی به کودکانشان زیاد است؛ اما این مدارس اغلب شهریه‌های سنگینی مطالبه می‌کنند و

اقشار کم‌درآمد جامعه پاکستان قادر به پرداخت آنها نیستند و این مسئله نگرانی سیاست‌گذاران آمریکایی را برانگیخته است.

۲. مهاجرت

• دراین‌زمینه سیاست‌گذاران آمریکایی می‌گویند با توجه به رابطه مهاجرت با آموزش‌وپرورش و آموزش‌های تخصصی، مسئولیت دستیابی به نتایج مثبت در این حوزه عمدتاً با دولت پاکستان است؛ به‌این‌ترتیب که اطمینان حاصل نماید نیروی کار ماهر برای مهاجرت آماده گردیده است. بااین‌حال، این کارشناسان مسائل منطقه‌ای می‌افزایند: آمریکا نیز می‌تواند به‌طور بالقوه نقش عمده‌ای دراین‌زمینه ایفا کرده و بستر را برای مهاجرت جوانان پاکستانی (اعم از ماهر و غیرماهر) فراهم نماید. با توجه به اهمیت دور شدن نسل جوان پاکستان از ارزش‌هایی که به‌زعم مخالفان اسلام‌گرایی ممکن است به گرایش جوانان آن کشور به بنیادگرایی منتهی شوند، سیاست‌گذاران سکولار آمریکایی توصیه می‌کنند کاخ سفید سیاست خود درخصوص صدور روادید و مهاجرت اتباع پاکستان را مورد تجدید نظر قرار دهد. این درحالی است که درپی افزایش فعالیت افراط‌گرایان، آمریکا عملاً از ورود پاکستانی‌ها با هدف ادامه تحصیل یا یافتن موقعیت‌های شغلی ممانعت نمود. به‌علاوه، رویکرد تبعیض‌آمیز کنونی در فرودگاه‌ها و سفارتخانه‌های آمریکا سبب خشم جریان اصلی جامعه پاکستان گردیده است و پاکستانی‌ها احساس می‌کنند واشنگتن به آنان تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای کسب موفقیت در «جنگ برضد تروریسم» می‌نگرد. مسئله‌ای که البته حقیقت دارد و درهمین‌اساس نیز کارشناسان مورد اعتماد کاخ سفید تأکید دارند که ازطریق تغییر سیاست‌ها درزمینه صدور روادید و مهاجرت، هرچه زودتر این نوع نگرش باید دگرگون شود.

• از دیدگاه تحلیلگرانی که تحولات پاکستان را زیرنظر دارند، در بلندمدت، کاخ سفید باید درپی دستیابی به یک تفاهم‌نامه با مقامات اسلام‌آباد درزمینه امکان تحصیل و اشتغال جوانان جویای کار باشد و برای این منظور، باید سازوکار مشترکی میان دو کشور برای گزینش این‌گونه افراد، تعریف و به اجرا گذاشته شود. درعین‌حال، با هدف اثربخشی بیشتر و

سریع‌تر به نفع سیاست‌های واشنگتن در مهار یا تضعیف بنیادگرایی در پاکستان، به مقامات دولت آمریکا گفته شده که این تفاهم‌نامه می‌تواند به‌گونه‌ای تنظیم گردد که متقاضیان وابسته به طبقات پایین‌تر اجتماعی ـ اقتصادی تعداد بیشتری از پذیرفته‌شدگان را تشکیل دهند. البته چنین توصیه‌ای منوط به این است که دولت اسلام‌آباد بتواند مجموعه مهارت‌های نسل جوان خود را بهبود ببخشد.

•صرف‌نظر از دانش‌آموزان و کارگرانی که به‌دنبال اقامت، مدت زمان قابل توجهی در آمریکا برای تحصیل یا کار به‌سر می‌برند، واشنگتن و اسلام‌آباد می‌توانند دیدارهای کوتاه‌مدت جوانان وابسته به اقشار مختلف اجتماعی ـ اقتصادی پاکستان را از آمریکا ترتیب دهند. به این شکل، به مرور زمان افکار مذهبی نسل جوان پاکستان جای خود را به‌نوعی بی‌رغبتی به انجام امور مذهبی داده و نه‌تنها خطری که از جانب بنیادگرایی افراطی اسلامی، چندی است منافع غرب در پاکستان را تهدید می‌کند تا حدود زیادی رفع می‌گردد، بلکه احتمال هرگونه خیزش اعتراضی با هدف کاهش نفوذ غرب‌گرایان سکولار در کشورهایی مثل پاکستان نیز به‌واسطه استحاله فرهنگی جوانان آن کشور، عملاً تا سال‌ها منتفی می‌شود.

۳. نقش دولت پاکستان

نوع تعامل دولت با افراطیون بی‌تردید مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده مسیر آینده پاکستان خواهد بود. تازمانی‌که دولت این کشور قاطعانه پیوند خود را با رهبران افراطیون قطع نکند و یک‌بار برای همیشه از راهبرد نظامی خود در افغانستان و کشمیر دست نکشد، افراطیون همچنان خواهند توانست از میان جوانان یارگیری نمایند و کماکان برای اعضای ناراضی و آسیب‌پذیر جامعه پاکستان جذاب خواهند بود.

وضعیت شیعیان بخش «کُرَم» و آینده منازعات فرقه‌ای آنان با سازمان‌های فرقه‌گرا

خشونت فرقه‌ای در کُرَم پدیده جدیدی نیست. در سه دهه گذشته حداقل سه دوره از خشونت فرقه‌ای در این منطقه ثبت گردیده است؛ سال‌های ۱۹۸۳ـ۱۹۸۷، ۱۹۹۶ـ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱.

درگیری‌های فرقه‌ای کنونی در آوریل ۲۰۰۷ آغاز شد و تاکنون ادامه داشته است. این خشونت در سه مرحله صورت گرفت:

مرحله نخست، در آوریل ۲۰۰۷ در پاراچنار، اصلی‌ترین شهر «درهٔ کُرَم» آغاز گردید. به گزارش روزنامه داون (چاپ پاکستان)[۱۵۵] آغاز تنش‌ها به اول آوریل بازمی‌گردد؛ زمانی‌که اعضای یک گروه فرقه‌گرا، که در مراسم عید میلاد نبی(ص) شرکت کرده بودند، شعارهای ناخوشایندی سر دادند. بخشداری حدود سی نفر از اعضای هیئت مذهبی را به‌دلیل سر دادن این شعارها دستگیر کرد و به فرقه رقیب اطمینان داد که اقدامات بیشتری را برضد عناصری که شعار داده بودند به اجرا خواهد گذاشت.[۱۵۶] شیعیان و سنی‌ها یکدیگر را به برپایی سخنرانی‌های تحریک‌آمیز در این دوره متهم می‌کنند؛ دوره‌ای که از آن پس خشونت‌ها آغاز گردید.

طی دو روز، خشونت‌ها به روستاهای مجاور کشیده شد و گفته می‌شود در جریان نبردها، گروه‌های رقیب هفتصد راکت و موشک شلیک کردند. درخلال این وقایع برق قطع و جاده‌ها بسته شد. حتی مجروحین را به‌دلیل مسدود بودن راه‌ها نمی‌توانستند به کوهات یا پیشاور منتقل نمایند. قانون منع رفت‌وآمد به اجرا گذارده شد و بخشدار، از طرفین درگیر خواست با یکدیگر آشتی نمایند. بنابراین، متنفذین محلی در پاراچنار گردهم آمدند و آتش‌بس اعلام کردند. این امر باعث توقف نسبی خشونت‌ها در شهرها گردید؛ اما خشونت در مناطق روستایی ادامه یافت. در جاده‌هایی که آتش‌بس اعلام گردید، درگیری‌ها مجدداً ظرف یک هفته ازسر گرفته شد. طی چند روز، دامنه درگیری‌ها به سایر نقاط بخش کُرَم ـ به‌خصوص منطقه کُرَم سفلی، ازجمله بالیش‌خیل[1] و سده ـ گسترش یافت. بر اثر شلیک پیوسته موشک و خمپاره، زنان و کودکان، روستاهای نزدیک به مناطق درگیری را تخلیه نمودند.[۱۵۷]

دور نخست خشونت‌های فرقه‌ای در اواخر آوریل ۲۰۰۷ فروکش کرد. تا آن هنگام یکصد نفر جان خود را از دست داده بودند.

---

1. Balishkhel

دور دوم خشونت‌ها در نوامبر ۲۰۰۷ آغاز گردید. البته درهمین‌مدت، یک حمله انتحاری در ۴ اوت ۲۰۰۷ در پاراچنار رخ داد که به کشته شدن نه نفر و زخمی شدن شمار زیادی منجر گردید.(۱۵۸) شاید این حمله انتحاری بخشی از یک رشته حملات انتحاری بود که متعاقباً پس از سرکوب ناراضیان در لعل مسجد اسلام‌آباد، در سراسر پاکستان رخ داد و با خشونت‌های فرقه‌ای در منطقه کُرَم ارتباطی نداشت. در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۷ نارنجکی به درون یکی از مساجد اهل تسنن پاراچنار، هنگام برگزاری نماز جمعه پرتاب شد.(۱۵۹) شیعیان اعلام کردند این حمله به انتقام حملات موشکی پیکارجویان سنی به منازل شیعیان انجام گرفته است.

در سه روز نخست خشونت‌ها بیش از صد تن در درگیری‌ها ـ عمدتاً در اطراف شهرهای پاراچنار و سده ـ به قتل رسیدند. در این نبردها نیز گروه‌های رقیب از راکت و خمپاره استفاده نموده و مناطق پرجمعیت را هدف قرار دادند. نیروهای ارتش پاکستان توانستند با استفاده از بالگرد و نیروی زمینی ظرف چهار روز کنترل پاراچنار و سده را به‌دست بگیرند؛ بااین‌حال، خشونت در مناطق روستایی ادامه یافت. یک جرگه شانزده‌نفره موفق گردید در شهرهای کُرَم، میان گروه‌های درگیر آتش‌بس برقرار نماید. بااین‌حال، دولت نتوانست جاده‌ها را که هنوز در کنترل پیکارجویان بود، باز کند. انسداد راه‌ها تا ژانویه ۲۰۰۸ ادامه یافت که نه‌تنها باعث کمبود مواد خوراکی و دارو گردید، بلکه حس ناامنی را نیز تشدید نمود.

اواخر نوامبر ۲۰۰۷ خشونت‌ها فروکش کرد؛ اما بار دیگر در دسامبر ۲۰۰۷ آغاز گردید و یک گروه از مردان مسلح (که خاستگاهشان مشخص نگردید) در روزهای ۲۲ـ۲۳ دسامبر به یک پادگان متعلق به یگان سرحدی[1] حمله کردند که در جریان این حمله نه نفر کشته شدند. این حمله سبب گردید مردان مسلح به منازل و مغازه‌ها در پاراچنار هجوم بیاورند.(۱۶۰) سپس خشونت‌ها به بالیش‌خیل و سده، در کُرَم سفلی سرایت کرد و بیش از ۴۵ نفر در سه روز نخست و حدود هشتاد نفر طی یک هفته ازپای درآمدند.(۱۶۱)

1. Frontier Corps (FC)

در سال ۲۰۰۸ برخی از خانواده‌ها برای در امان ماندن از حملات، با عبور از خط دیوراند، وارد افغانستان شدند. براساس گزارش‌ها، بیش از پانصد خانواده سنی به ولایت پکتیا در افغانستان پناه بردند.[۱۶۲] این دور خشونت، با کشته شدن سیصد نفر و زخمی شدن پانصد تن پایان یافت. طرفین رقیب در ۱۴ ژانویه ۲۰۰۸ به توافق رسیدند و بیش از صد ریش‌سفید از گروه‌های رقیب در حضور بخشدار و جرگه شانزده‌نفره، توافقنامه‌ای در پاراچنار به امضا رساندند.

در فاصله ژانویه تا آوریل ۲۰۰۸، حمله‌ای انتحاری در ۱۶ فوریه در پاراچنار، در مقابل ستاد انتخاباتی یکی از نامزدها، بیش از ۴۵ نفر کشته برجای گذاشت و برگزاری انتخابات در این بخش را به تعویق انداخت. در مارس ۲۰۰۸ نیز گروهی از مردان مسلح به‌سوی یک آمبولانس که از پاراچنار به‌سوی پیشاور در حرکت بود آتش گشودند و شش نفر را کشتند.

دور کنونی خشونت فرقه‌ای در آوریل ۲۰۰۸ آغاز گردید؛ زمانی‌که یک ستون از خودروها که از پاراچنار عازم پیشاور بود و ازسوی نیروهای امنیتی پاکستان همراهی می‌شد، هدف حمله قرار گرفت و بر اثر آن، سه تن کشته و هیجده نفر زخمی شدند. اززمانی‌که میزان حملات گروه‌های فرقه‌ای به خودروهای غیرنظامیان افزایش یافته، نیروهای امنیتی پاکستان به تردد خودروهای غیرنظامی حامل افراد و کالاهای اساسی کمک می‌کنند و برای این‌منظور امنیت آنها را تأمین نموده و ترتیبی می‌دهند تا آنها در قالب ستون‌هایی به حرکت درآیند. درپی حمله آوریل ۲۰۰۸، بلافاصله خشونت‌هایی در سایر نقاط بخش کُرَم، به‌ویژه در اطراف بالیش‌خیل، سده، کَرمه[۱]، پارا چامکانی[۲] و پاراچنار رخ داد و در هفته نخست میزان تلفات به ۳۵ نفر رسید. این خشونت‌ها همچنان ادامه دارد.[۱۶۳]

گسترش و ماهیت خشونت‌ها

یک ویژگی مهم خشونت‌های فرقه‌ای در «دره کُرَم» از سال ۲۰۰۷ تاکنون گسترش و ماهیت آنها بوده است. به‌علت مشکلات زیاد دولت اسلام‌آباد در دسترسی به مناطق مختلف

1. Karma 2. Para Chamkani

این بخش، خشونت‌ها با شتاب بیشتری گسترش یافته است. میزان تلفات طی دو سه روز نخست خشونت‌های فرقه‌ای، همیشه بالا و بین بیست تا سی نفر بوده است. تقریباً در تمامی این موارد، تلفات در دو تا سه هفته بعدی به صد نفر و یا بیش از آن می‌رسد.

غیر از گسترش خشونت، ماهیت خشونت فرقه‌ای نیز درخور توجه است. برخلاف سایر مناطق پاکستان، خشونت فرقه‌ای در این بخش، به شهرها و اماکن مذهبی محدود نیست. از همه مهم‌تر اینکه، شاید کُرَم یکی از معدود نقاط جهان باشد که در آن، گروه‌های درگیر خشونت فرقه‌ای برضد یکدیگر حتی از موشک‌انداز و خمپاره استفاده می‌نمایند و ازطرف‌دیگر، دولت برای عادی‌سازی شرایط در کُرَم ناگزیر است به بالگردهای شکاری متوسل می‌شود.

ارتباط با حوادث افغانستان

میان خشونت فرقه‌ای در کُرَم و آنچه در بخش‌های همجوار در آن‌سوی خط دیوراند رخ می‌دهد، ارتباط آشکاری وجود دارد. هرچند بعید به‌نظر می‌رسد دولت پاکستان و سازمان‌های اطلاعاتی این کشور بپذیرند، شواهد حاکی است که اختلافات فرقه‌ای در بخش کُرَم، مستقیماً از نقش پاکستان در افغانستان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ناشی می‌گردد.

خشونت فرقه‌ای در کُرَم درطول دهه ۱۹۸۰ معلول تهدیدات واقعی و خیالی مورد نظر شیعیان توری بود. زمانی‌که ژنرال ضیاءالحق، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، از گروه‌های افغان در برابر ارتش شوروی در افغانستان استفاده نمود، برخورد برابر و یکسانی با تمام گروه‌ها و رهبران افغان نداشت.

فرایند تسلیح گروه‌های مختلف افغان، شکاف‌های فرقه‌ای را افزایش داد. شیعیان فتا، به‌ویژه در بخش‌های کُرَم و اورکزای نگران شدند؛ چراکه مسلح شدن خارج از قاعده سنی‌ها را ملاحظه می‌نمودند. باوجودی‌که شیعیان، به‌ویژه توری‌های ساکن کُرَم، حاضر به مشارکت در جهاد در افغانستان نبودند؛ اما مسلح شدنشان توسط دولت پاکستان را خواستار شدند. با توجه به اینکه شیعیان حاضر نبودند به مجاهدین عمدتاً افغان پناه بدهند، ضیاءالحق از آنها دلگیر گردید. شیعیان توری به تعداد روبه رشد پناهندگان افغان نیز بدگمان بودند؛ زیرا حضور

پناهندگان اکثراً سنی را تلاشی ازسوی دولت پاکستان برای تغییر بافت جمعیتی بخش کُرَم تلقی می‌کردند. در این مرحله در دهه ۱۹۸۰، تنش فرقه‌ای در سرتاسر پاکستان بروز کرد و شیعیان خود را تحت لوای تحریک نفاذ فقه جعفری[1] سازماندهی نمودند. بنابراین، ضیاءالحق در اواسط دهه ۱۹۸۰، با هدف سرکوب توری‌ها، به مجاهدین سنی اجازه داد در کُرَم دست به عملیات بزنند که نتیجه آن بروز اولین دور خشونت‌های عمده فرقه‌ای بود. به گزارش نشریه دیلی تایمز:

«در سال ۱۹۸۶ و در زمان حکومت ژنرال ضیاءالحق حمله به شیعیان در پاراچنار آغاز گردید و مجاهدین احساس کردند برای عبور از بخش کُرَم و رفتن به افغانستان برای جنگ با نیروهای شوروی، با توری‌ها مشکل دارند. در سال ۱۹۸۶ ژنرال ضیاءالحق به مجاهدین سنی افغان و سنیان محلی در پاراچنار اجازه داد به تصفیه شیعیان توری بپردازند.(۱۶۴)

از اواسط دهه ۱۹۹۰، تنش‌های فرقه‌ای در کُرَم بالا گرفت؛ اما این‌بار علت ماجرا به آن سوی مرز افغانستان بازمی‌گشت. در این سال‌ها، طالبان درحال افزایش و تحکیم نفوذ خویش در آن‌سوی خط دیوراند بود و تنش‌های فرقه‌ای در پاکستان نیز روبه افزایش نهاده بود. بدین‌ترتیب، درگیری‌های فرقه‌ای سال ۱۹۹۷ در «دره کُرَم» با تثبیت قدرت طالبان در افغانستان مقارن گردید. به‌علاوه، گسترش نبردهای فرقه‌ای در پنجاب و سند تبعات خاص خود را در «نواحی شمالی»[2] و فتا برجا گذارد. در آن سال‌ها، «سپاه صحابه پاکستان» (SSP)، فعالیت‌هایش را در سراسر پاکستان گسترش داده بود.(۱۶۵)

کشتارهای اخیر فرقه‌ای نیز با حوادث افغانستان در ارتباط هستند. از زمانی‌که «جنگ برضد تروریسم» در افغانستان آغاز گردید، بسیاری از نیروهای طالبان، القاعده و هواداران محلی آنها در فتا به‌سمت شرق خط دیوراند نقل مکان کردند. این پدیده جدید ـ که از آن تحت عنوان «طالبانیزه شدن» منطقه نام برده می‌شود ـ سبب گردیده نفوذ طالبان و حمایت از تفاسیر

1. Tehreek Nifaz Figh-e-Jafria (TNFJ)
2. Northern Areas

تنگ‌نظرانه آنها از اسلام در میان سنی‌ها افزایش یابد. درطول این مرحله، سپاه صحابه نیز پایگاه نیرومندی را در این منطقه، ازجمله در هنگو، کوهات و اورکزای برای خود برپا نمود.[۱۶۶]

بستن جاده‌ها و جلوگیری از ارسال مواد ضروری

یکی از راهبردهای مهم گروه‌های رقیب، به‌ویژه در منطقه کُرَم سفلی، بستن راه اصلی دسترسی به پاراچنار، از مسیر «تال» است. در این راهبرد جاده‌ها مسدود می‌شوند و راننده‌ها مورد حمله قرار می‌گیرند. درنتیجه مواد ضروری به کُرَم علیا نمی‌رسد و مردم نمی‌توانند به «تال» و سپس به هنگو، کوهات و پیشاور بروند. از همه مهم‌تر اینکه، افراد نیازمند به خدمات درمانی بیش از همه در رنج و عذاب قرار می‌گیرند.

امروزه خودروهایی که قصد عبور از کُرَم سفلی را دارند، نیازمند پشتیبانی امنیتی هستند. در اکثر موارد، مُردم در قالب ستون‌هایی حرکت می‌کنند و توسط نیروهای امنیتی مورد حمایت قرار می‌گیرند. با وجود این حراست‌ها، پیکارجویان سنی با برخورداری از پایگاهی نیرومند در کُرَم سفلی، همچنان این ستون‌ها را هدف قرار می‌دهند. پیشتر نیز پیکارجویان سنی از همین راهبرد در «نواحی شمالی» استفاده نموده و جامعه شیعی گیلگیت را با مشکلات مشابهی مواجه ساخته بودند.[۱۶۷]

نقش جرگه

در گذشته هر زمان میان دو قبیله جنگی درمی‌گرفت، نمایندگی دولت در این بخش (بخشداری)، یک جرگه یا شورای ریش‌سفیدان و متنفذین تشکیل می‌داد که در آن، بزرگان قبایل درگیر به یک تفاهم می‌رسیدند. اگر مسئله بین بخشداری و قبیله‌ای خاص بود، بخشداری از ریش‌سفیدان آن قبیله به‌خصوص تقاضای پادرمیانی می‌نمود و اگر بخشداری مورد حمله قرار می‌گرفت یا کسی از افراد قبیله دست به عملی جنایی می‌زد، از ریش‌سفیدان خواسته می‌شد متهم را به بخشداری تحویل دهند. اکنون نیز همین روال جاری است. اگر فرد خود را تسلیم تصمیمات جرگه نکند، منزلش ویران می‌گردد یا از وی می‌خواهند جریمه بپردازد و اگر قبیله حاضر به اجرای مجازات‌های صادرشده توسط بخشداری نشود، آنگاه

بخشداری به نیروی انتظامی و نظامی متوسل می‌گردد.

طی خشونت‌های جاری فرقه‌ای، این شیوه‌ها مورد آزمایش قرار گرفته‌اند؛ اما اثری نداشته‌اند. هرچند نشست‌های متنفذین قبیله‌ای تنها در شهر پاراچنار مؤثر بوده، حتی در این شهر نیز آتش‌بس ضعیف بوده و بارها شکسته شده است. این واقعیت که درطول سه سال گذشته، سه بار خشونت فرقه‌ای در منطقه کُرَم رخ داده، نشان می‌دهد متنفذین قبیله‌ای، نفوذ زیادی ندارند. اکنون این سؤالات مطرح می‌شود که آیا نظام ریش‌سفیدان و جرگه‌ها، با قدمت چندصد ساله از هم پاشیده است؟ آیا نسل‌های جوان‌تر و تحصیل‌کرده‌تر در اجتماعات شیعه و سنی به‌دنبال گزینه‌هایی فراتر از جرگه‌های سنتی هستند؟ آیا هواداران محلی طالبان، تحت تأثیر دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه فرقه‌ای دیگر حاضر نیستند، برای حل اختلافات و یا پرداختن به موارد جنایت یا خشونت به روش‌های غیرمذهبی یا سکولار تکیه نمایند؟[۱۶۸]

نفوذ سازمان‌های فرقه‌گرا در کُرَم سفلی

از دهه ۱۹۹۰، نفوذ تشکل‌های فرقه‌ای، به‌ویژه سپاه صحابه پاکستان، در منطقه کُرَم سفلی مرتباً درحال افزایش بوده است. [گسترش نفوذ در] کُرَم سفلی بخشی از راهبرد اتخاذشده توسط گروه‌های فرقه‌ای برای انتشار نفوذ خود در مناطق کُرَم، اورکزای، هنگو و کوهات بوده است. انشعابات و اختلافات خونین نه‌تنها بین شیعیان و سنی‌ها، بلکه در درون گروه‌های سنی هم بروز می‌یابد. به‌عنوان مثال، طی چند سال گذشته در «درّه خیبر»، در همسایگی «دَره کُرَم»، جنگ فرقه‌ای دیگری میان گروه‌های بریولی[1] و دیوبندی (دو گروه سنی‌مذهب) درگرفته است.

اصلی‌ترین سؤال این است که علت اصلی درگیری تشکل‌های فرقه‌ای در این مناطق چیست؟ یک واقعیت مسلم این است زمانی‌که دموکراسی از دهه ۱۹۷۰ به بعد شروع به ریشه دواندن در پاکستان نمود، فتا یک منطقه حاشیه‌ای و فاقد ساختارهای سیاسی لازم بود. نه احزاب سیاسی اجازه فعالیت در این منطقه را داشتند و نه روندهای معمول حکمرانی ـ که در

1. Brevli

مناطق غیرقبیله‌ای ایالت سرحد شمال غربی وجود دارد ـ در این منطقه به چشم می‌خوردند. بنابراین در چنین اوضاعی، اجتماعات فرقه‌ای برای محافظت از منافع خود چاره‌ای جز توسل به سازوکارهای فرقه‌ای ندارند.(۱۶۹)

نتیجه‌گیری: ناکامی دولت اسلام‌آباد

از آغاز خشونت فرقه‌ای در کُرَم یک مسئله کاملاً روشن بوده و آن ناتوانی دولت در مقابله با این خشونت‌ها از زمان حکومت ضیاءالحق به بعد است. متأسفانه درطول دوران حکومت ضیاءالحق در دهه ۱۹۸۰ توری‌های بخش کُرَم به بازیچه‌ای در بازی پاکستان در افغانستان تبدیل گردیدند. دولت نتوانست احساس ترس و ناامنی توری‌ها را دریابد و به‌طور کلی ازآن‌زمان تاکنون نتوانسته است آنها را درک کند. ظهور طالبان و رشد سیاست فرقه‌ای در دهه ۱۹۹۰، این اوضاع را تشدید کرد. با توجه به حساسیت‌های موجود، نیروهای دولتی نباید اجازه می‌دادند طالبان وارد مناطق حساسی مانند کُرَم و اورکزای شود.

متأسفانه دولت هیچ‌گاه مصمم نبوده که دامنه اقتدار خود را به بخش‌های قبیله‌ای گسترش دهد. ناتوانی دولت در کُرَم به‌دلیل نبود علاقه به حفظ اقتدارش در فتا می‌باشد. دولت اجازه داد تحت نام حفاظت از رسوم و سنن قبیله‌ای از اقتدارش کاسته شود. دولت حتی از همین رسوم و سنن استفاده کرد تا منافع راهبردی خود را در افغانستان تعقیب کند.

دولت پاکستان این مسئله را درک نکرده که اوضاع در دهه گذشته تغییرات اساسی کرده است. بخشی از ساکنین فتا به‌ویژه نسل جوان‌تر آنها به‌شدت متأثر از برداشت طالبان و القاعده از اسلام هستند و ترجیح می‌دهند به‌جای تعلق خاطر به پشتونوالی (سنن قدیمی، غیرمذهبی و قبیله‌ای پشتون) به اصول اسلامی خود پایبند بمانند. بخش دیگری از این مردم هم که تحصیلات دانشگاهی و آرمان‌های دموکراتیک دارند ترجیح می‌دهند دولت در مناطق قبیله‌ای نقش‌های عادی خود را داشته باشد. هرچند هر دو قشر بالا [= نسل جوان فتا و دانشگاهیان و دموکراسی‌خواهان] شدیداً گرایش‌های ضدآمریکایی دارند، بااین‌حال با نحوه حکمرانی در منطقه خود موافق نیستند. درحالی‌که هواداران طالبان ترجیح می‌دهند اداره منطقه به‌وسیله

قوانین شریعت صورت گیرد، اقشار روشنفکرتر خواهان تسری روندهای حکمرانی دولتی به این منطقه هستند. بنابراین، هر دو گروه به‌دلایل مختلف خواهان لغو «مقررات جرائم سرحدی» (FCR) می‌باشند.

از این مهم‌تر، در دو مکتب فکری مذکور، آنچه به‌تدریج درحال از بین رفتن است، نفوذ ریش‌سفیدان و سیاست‌های جرگه‌ای می‌باشد. جرگه بهانه کاملی است برای دولت که خود را از مسائل کنار بکشد و ابزاری را [تحت عنوان جرگه] برای برقراری نظم و قانون فراهم آورد. اوضاع در مناطق قبیله‌ای سریعاً تغییر یافته است و دولت باید در راهبرد خود تجدید نظر کند. دولت باید استفاده از مقررات جرائم سرحدی، ریش‌سفیدان و فرایند جرگه را مورد بازنگری قرار دهد. البته این به‌معنای تضعیف نقش ریش‌سفیدان و جرگه‌ها نیست، زیرا آنها ممکن است نقش مهمی در برقراری تعادل اجتماعی و فرقه‌ای بازی کنند؛ اما زمانی‌که این سازوکارها مرتباً به شکست می‌انجامند، آنگونه که طی دو سال گذشته در کُرَم اتفاق افتاد، دولت ناگزیر است به‌دنبال روش‌های جایگزین باشد.

نکته پایانی اینکه دولت پاکستان، احزاب سیاسی، رسانه‌ها و سازمان‌های مردم نهاد را از کُرَم دور نگه داشته است، تنها حضور دولت در کُرَم ازطریق بخشدار است که هروقت حضور می‌یابد، خواستار تشکیل جرگه‌هایی متشکل از ریش‌سفیدان گروه‌های رقیب می‌گردد. وی نه مورد اعتماد گروه‌های درگیر است و نه توانایی آن را دارد که قوانین کشور را در این منطقه به اجرا درآورد. این واقعیت که بخشدار حتی قادر نیست امنیت اتومبیل‌هایی که از پاراچنار به پیشاور می‌روند را تأمین کند، گواه آن است که نفوذ وی تا چه اندازه اندک است.

بخشدار و FCR دیگر برای مشکلات امروز فتا پاسخگو نیستند، هرچند در گذشته نیز نبوده‌اند. درواقع آنها خود بخشی از مشکل به‌شمار می‌روند. وقت آن رسیده است که کُرَم دارای حقوق سیاسی باشد و این، تنها راه برای پرداختن به خواسته‌های سیاسی سنیان و شیعیان در این بخش و کاستن از جذابیت نیروهای فرقه‌گرای طالبان و القاعده است.[۱۷۰]

۳. واکنش‌ها درقبال بنیادگرایی در «فتا»

واکنش دولت پاکستان و راهکارهای اسلام‌آباد برای برخورد با افراطیون

واقعیت این است که طی شش دهه گذشته و به‌ویژه درطول ده سال اخیر نگاه دولتمردان پاکستانی و برخی تحلیلگران به مسائل مرتبط با بنیادگرایی افراطی مذهبی در مناطق تحت کنترل فدرال (فتا) بسیار پرفرازونشیب و گاه بسیار متناقض بوده است. بخشی از این مسائل به موضوعات تاریخی، قومی و سیاسی بازمی‌گردد و البته دخالت‌های خارجی را نیز نباید در آن بی‌تأثیر دانست.

واکنش‌های دولت پاکستان را نسبت به موضوع بنیادگرایی افراطی مذهبی در فتا، به‌ویژه طی یک دهه اخیر، چنین می‌توان ارزیابی نمود:

۱. به‌دلیل ظرفیت و عملکرد ضعیف دولت اسلام‌آباد درزمینه تأمین امنیت، اتکا به استفاده از جنگجویان نیابتی به‌خصوص در وزیرستان در دستورکار بوده است؛ زیرا ارتش بدین‌ترتیب، اشخاصی را تربیت نمود که اکنون مهارت مقابله با خود ارتش پاکستان را دارند. چنین سیاست غلطی بود که به تضعیف دولت مشرف انجامید. دولت اسلام‌آباد باید آموزش و تسلیح تمام گروه‌ها را متوقف نماید.[۱۷۱]

۲. کمک‌های خارجی به ارتش پاکستان، آنها را از جامعه این کشور مستقل و بی‌نیاز ساخته است. دستگاه امنیتی پاکستان با عدم پیگیری منافع ملی این کشور در دوران مشرف باعث گردید تا ارتش استقلال واقعی خود را در تصمیم‌گیری درزمینه مسائل امنیتی از دست بدهد. به‌دلیل فقدان دموکراسی واقعی، خواه‌ناخواه، استقلال و حاکمیت ملی پاکستان مخدوش شد و ازآنجاکه قبایل تصور می‌کردند دولت این کشور مستقل نیست، روند دستیابی به سازش ازطریق توافقنامه با قبایل در وزیرستان بسیار دشوار گردید. همچنین، استفاده گسترده از ارتش در وزیرستان در دوران مشرف، باعث افراط و تندروی قبایل و روی آوردن آنها به ستیزه‌جویی گردیده و زمینه را برای سلطه اسلام‌گرایان بر بسیاری از مناطق وزیرستان جنوبی فراهم آورد. استفاده از بمب‌گذاران انتحاری نیز مسلماً به ضرر توسعه اقتصادی پاکستان و جذب

سرمایه‌گذاران خارجی به این کشور خواهد بود. دولت پاکستان، اکنون به این نتیجه رسیده است که رهیافت بازدارندگی باید تغییر کند. به‌نظر می‌رسد فشاری که برای این تغییر وجود دارد، بیش از آنکه ریشه در الزامات راهبردی داشته باشد، ریشه در تحولاتی دارد که درون ارتش پاکستان درحال وقوع است. بسیاری از ارتشیان، درست بودن سیاست امنیتی اسلام‌آباد را زیر سؤال می‌برند؛ چراکه طالبان وزیرستان، دامنه عملیات خود را گسترش داده و درحال هماهنگی فعالیت‌های خود با سایر سازمان‌های تروریستی می‌باشند؛ به‌طوری‌که درحال‌حاضر، فعالیت‌های طالبان را در پنجاب شاهد هستیم.(۱۷۲)

۳. هم‌اکنون برخی از مردم وزیرستان، تحت تأثیر آموزه‌های طالبان اظهار می‌کنند که مشغول جنگ مقدس دوم [درپی نبرد طالبان افغان با نیروهای ائتلاف و دولت کابل] دربرابر آمریکا و ارتش پاکستان هستند و بدین‌ترتیب، به‌نظر می‌رسد طرح ISI برای تضمین امنیت کشورش ازطریق کمک به اسلام‌گرایان برای جهاد ناموفق مانده است؛ زیرا اجرای این طرح، علاوه‌براینکه به خاموشی آتش ملی‌گرایی نینجامید، بلکه امنیت را نیز برای پاکستان به ارمغان نیاورد. علاوه‌براین، ساختار قبیله‌ای در وزیرستان و افغانستان نیز به‌طور جدی آسیب دیده است و اکنون، جنگ‌سالارانی مانند بیت‌الله محسود در وزیرستان جنوبی، صدیق نور در وزیرستان شمالی و ابوکاشا (از اعراب عراق) در منطقه میرعلی یا نجم‌الدین ازبک، قدرت بیشتری به‌دست آورده‌اند. درواقع، راهبرد ISI باعث تجزیه قدرت در گروه‌های مختلف گردید.(۱۷۳)

بنابراین درحال‌حاضر، زمان آن فرارسیده که مقامات پاکستانی وقوع تحولات آینده را تشخیص دهند. زیرا براساس واقعیت‌های موجود، باید مناطقی همچون وزیرستان از افغانستان جدا دانسته شود و راه‌حل مشخصی نیز برای مسائل این منطقه جستجو گردد؛ اما نکته‌ای که در طراحی «نقشه راه» آینده حتماً باید درنظر گرفته شود، این است که شورش کنونی در فتا، نشئت‌گرفته از همان ترسی است که در ذهن قبایل در سال ۱۸۹۷ وجود داشت؛ ترس از اینکه اگر نجنگند، دولت به زور ایشان را تحت کنترل درخواهد آورد و بدین‌ترتیب، هویت خود را از دست خواهند داد.(۱۷۴)

۴. حذف جایگاه‌های دستیار مأمور عالی‌رتبه، معاون مأمور عالی‌رتبه و مأمور عالی‌رتبه باعث گردید ازیک‌سو، سه لایه از سطوح مدیریتی برای برخورد با شورش‌ها و جرائم در شهرستان‌های بی‌ثبات ایالت سرحد از میان برود و ازسوی‌دیگر، اسلام‌گرایان فضای زیادی برای سازماندهی خود داشته باشند، بدون اینکه با مقاومتی مواجه شوند. این، یکی از دلایل رشد سریع و گسترش نفوذ آنها بوده است که احتمالاً ناشی از اجرای اصلاحات شتاب‌زده ازسوی دولت محلی در دوران حکمرانی ژنرال مشرف بر پاکستان، بدون درک کامل پیامدهای عملی این تغییرات می‌باشد.[۱۷۵]

۵. به‌نظر می‌رسد دولت‌های پاکستان همواره کمترین توجه را به بیگانه‌هراسی و احساسات ضدآمریکایی مردم پاکستان و به‌ویژه، قبیله‌نشینان شمال غربی این کشور داشته‌اند.

قبایل غرب پاکستان و شرق افغانستان مخالف هرگونه مداخله در امور جامعه خود ازسوی عناصر خارجی می‌باشند. احساسات ضدآمریکایی در سرتاسر پاکستان شایع است و بخش قابل توجهی از عامه مردم سال‌ها حمایت آمریکا از رئیس‌جمهور سابق کشورشان، مشرف و ارتش پاکستان را مانع برقراری دموکراسی و توسعه در کشورشان می‌دانند. زیربنای احساسات و عقاید ضدآمریکایی، این تصور رایج است که برضد اسلام، جنگی را به راه انداخته است.[۱۷۶] نظرسنجی‌ها در پاکستان حکایت از حمایت قاطع مردم از حل‌وفصل مسئله پیکارجویی ازطریق مذاکره دارند و درصد ناچیزی موافق اقدامات یک‌جانبه نظامی آمریکا در خاک پاکستان هستند.[۱۷۷]

احزاب سیاسی اسلام‌گرای پاکستان شعارهای ضدآمریکایی سر می‌دهند و گاهی خواهان «جهاد» در برابر تهدید موجود برای حاکمیت پاکستان می‌شوند؛ تهدیدی که به اعتقاد آنها، اتحاد با واشنگتن برای کشورشان به‌وجود آورده است. بااین‌حال، احساسات ضدآمریکایی محدود به گروه‌های اسلامی نیست. اقشار گسترده‌ای در جامعه پاکستان نسبت به سیاست خارجی آمریکا معترضند؛ به‌خصوص زمانی‌که چنین سیاستی یک سیاست خصمانه درقبال جهان اسلام تصور گردد (همچنان‌که به‌عنوان مثال در فلسطین و عراق تصور می‌شود).

۶. واکنش ژنرال مشرف به روند خزنده طالبانی شدن در ایالت سرحد شمال غربی، نمونه‌ای از عملکرد یک رهبری نظامی ارزیابی گردیده است. دولت تصمیم گرفت برای متوقف ساختن روند طالبانی شدن اقداماتی را به مرحله اجرا گذارد و پیکارجویان مسلح در مناطق قبیله‌ای و ایالت سرحد را از میان بردارد. برخی از تصمیمات اتخاذشده برای رسیدن به این اهداف عبارت بودند از:

- استفاده از هواپیماهای شناسایی بدون سرنشین؛
- تقویت سازمان‌های انتظامی با تجهیزات پیشرفته؛
- به‌کارگیری سربازان بیشتر در منطقه؛
- عملیات شدیدتر برضد پیکارجویان؛
- عملیات ویژه و متمرکز برای سرکوب فرماندهان پیکارجویان؛
- اقدامات لازم دربرابر مدارس مذهبی پیکارجویان؛
- انتصاب هماهنگ‌کننده‌های منطقه‌ای؛
- وضع مقررات جدید برای استخدام افسران پلیس در ایالت سرحد.

وزارت کشور فهرستی از فرماندهان پیکارجویان فعال در منطقه و نیز فهرستی از مدارس مذهبی را که باید تحت نظر باشند، تهیه کرد.

دولت مشرف همچنین تلاش نمود ازطریق فراهم آوردن سلاح، جلیقه ضدگلوله و وسایل دید در شب برای پلیس ایالت سرحد، به اجرای قانون و برقراری نظم کمک کند. ازسوی‌دیگر وعده داد سپاه شبه‌نظامی مرزی نیز به توپخانه مجهز خواهد گردید. سازمان‌های دولتی نیز راه‌هایی را که مانع از دریافت امواج کانال‌های رادیویی غیرقانونی بشوند، بررسی نمودند.[1]

۱. زمانی‌که از نخست‌وزیر کنونی پاکستان (یوسف رضا گیلانی) در اولین سفرش به آمریکا به‌عنوان رئیس دولت در ژوئیه ۲۰۰۸ سؤال شد که چرا مردم پاکستان گرایش‌های ضدآمریکایی دارند، وی پاسخ داد «در این کشور، مردم تصور می‌کنند آمریکا به‌دنبال جنگ است.»؛ نک کنید به:

"A Conversation With Yousaf Raza Gillani," *Council on Foreign Relations transcript,* July 29, 2008.

درهمین‌حال، پرویز مشرف در اکتبر ۲۰۰۷ اظهار داشت: ما با تمام قوا درحال جنگ هستیم. ما طرحی درنظر داریم که براساس آن، نیروی پلیس ایالت سرحد به پانزده هزار تن و تعداد سربازان مشمول، به هفت هزار تن می‌رسد و ۱۲۸ دسته دیگر به نیروی مرزی افزوده می‌شود. بااین‌حال ارتش همچنان نقش رهبری را برعهده خواهد داشت.[۱۷۸] حتی در خارج از پاکستان، بحث‌هایی درباره عملیات مشترک پاکستان ـ ناتو به میان آمد و به نوشته مجله آسیا تایمز آنها توافق کردند که در این عملیات، مرز پاکستان با افغانستان، محدودکننده اقدامات نخواهد بود؛[۱۷۹] اما میزان تحقق یا اثربخشی این طرح‌ها چقدر بود؟ آیا به مهار بنیادگرایی فزاینده افراطی وهابی/سلفی در فتا انجامید یا آنکه طالبان و متحدین آن را تا نزدیکی اسلام‌آباد رساند؟ بنابراین عدم کارایی اتکای صرف به نظامی‌گری در حل مسئله بنیادگرایی در فتا، درس بزرگی برای دولت منتخب کنونی پاکستان می‌تواند به‌شمار برود.

گزینه‌ها و اقدامات آمریکا برای مهار بنیادگرایی مذهبی در فتا (سیاسی ـ نظامی)

تلاش‌های پاکستان برای دستگیری یا از میان بردن صدها تروریست القاعده در سال‌های ابتدایی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تأثیر بسیار زیادی در تضعیف سازمان القاعده داشت؛ اما درحال‌حاضر اسلام‌آباد فاقد راهبرد مؤثر ضدتروریستی و ضدشورشی است و اوضاع در این کشور، روبه وخامت می‌باشد. شاید پاکستان بزرگ‌ترین چالش فراروی رئیس‌جمهور آمریکا باشد. به‌علاوه، ارزیابی کارشناسان اطلاعاتی در آمریکا این است که القاعده درحال‌حاضر، اکثر منابع خود را بر نبرد در پاکستان متمرکز کرده تا اقتدار دولت آصف علی زرداری را تضعیف نموده و حس هرج‌ومرج و بی‌ثباتی را در عموم پاکستانی‌ها برانگیزد.

سیاست در پاکستان و چالش‌های فراروی دیپلماسی آمریکا

پس از یک سال تظاهرات اعتراض‌آمیز برضد رژیم ارتشبد مشرف، دولت نظامی وی سرانجام در سال ۲۰۰۸ پس از یک انتخابات موفقیت‌آمیز کنار رفت؛ اما این گذار در بحبوحه یک

بحران سیاسی، اقتصادی و امنیتی به‌وقوع پیوست که حتی دولتی کاملاً باثبات نیز برای برون‌رفت از آن، با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌گردید. درنتیجه، به‌نظر می‌رسد شور و شعف ایجادشده پس از انتخابات فوریه ۲۰۰۸ در پاکستان خیلی زود از میان رفت. بسیاری از پاکستانی‌ها از اینکه دولت غیرنظامی آصف علی زرداری قادر به حل فوری مسائل داخلی باشد نومید و سرخورده شده‌اند؛ ازجمله این مسائل، تورم فزاینده و کمبود مواد غذایی بر اثر تحولات جهانی است که خارج از کنترل دولت می‌باشد. افزایش کسری تجاری و مالی و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی باعث تعمیق بحران اقتصادی پاکستان گردید.

ارتشبد اشفاق کیانی ـ فرمانده ارتش پاکستان ـ تأکید دارد که ارتش را از سیاست دور نگاه خواهد داشت؛ بااین‌حال اگر سیاستمداران، اداره مؤثر و قانونمند این کشور را در دستورکار خود قرار ندهند و در این راه شکست بخورند، ارتش احتمالاً بار دیگر مداخله خواهد کرد؛ به‌خصوص اگر افراط‌گرایان، تمامیت ارضی پاکستان را در معرض تهدید قرار دهند.

آنچه صحنه دیپلماتیک را پیچیده‌تر می‌کند، گسترش گرایشات ضدآمریکایی در سراسر پاکستان می‌باشد. ازجمله موانع افزایش همکاری آمریکا و پاکستان عبارتند از:

۱. وجود بدگمانی‌هایی پیرامون طرح‌های آمریکا برای منطقه؛ ۲. تردید نسبت به قابل اعتماد بودن واشنگتن به‌عنوان یک متحد بلندمدت؛ ۳. اعتقاد عمومی پاکستانی‌ها نسبت به اینکه آمریکا می‌کوشد رهبران و سیاست پاکستان را مطابق اهداف و منافع خود هدایت نماید. بسیاری از پاکستانی‌ها معتقدند مشرف، رئیس‌جمهور سابق کشورشان، با انجام اقداماتی با هدف راضی کردن سیاست‌گذاران آمریکایی باعث تقویت پیکارجویی و افراط‌گرایی گردید. پاکستانی‌ها همچنین حملات یک‌جانبه و فزاینده پنتاگون به مناطق قبایلی ـ شامل حملات موشکی و حتی حملات نیروی زمینی آمریکا ـ را تهدید مستقیمی برای حاکمیت و استقلال پاکستان تلقی می‌کنند. سفرهای متعدد ژنرال مایکل مولن[1] [رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا]

1. Michael Mullen

به پاکستان با هدف کاهش تنش میان دو کشور بر اثر این حملات نیز تاکنون نتوانسته تأثیری بر افکار عمومی و نخبگان پاکستانی داشته باشد.

به‌کارگیری دیپلماسی هوشمندانه‌تر

با توجه به نارضایتی‌هایی که در آمریکا از دولت منتخب پاکستان وجود دارد، برخی در واشنگتن ممکن است آرزوی تکرار روزهایی را که مشرف با لباس نظامی در انظار ظاهر می‌شد و پارلمان مطیع وی بود، داشته باشند؛ اما واقعیت این است که آمریکا خیلی دیر به نارضایتی مردم از ژنرال مشرف پی برد و این‌بار نیز سیاست‌گذاران آمریکایی اکیداً توصیه می‌کنند که کاخ سفید نباید خیلی زود تحملش را از دست بدهد و از رهبران منتخب پاکستان ناامید گردد.

بسیاری از مسائل امروز، میراث سال‌های زمامداری مشرف می‌باشند. مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: تمایل دولت ژنرال مشرف نسبت به رشد افراط‌گرایی در مناطق قبایلی و سایر مناطق پاکستان و نیز پایبندی وی به اصلی استراتژیک در افغانستان، که براساس آن دست‌کم با طالبان مدارا می‌شد. مشرف همچنین از سرمایه‌گذاری برای برپایی نهادهای سیاسی مدنی و اصلاح سیستم غفلت نمود؛ سرمایه‌گذاری و اصلاحی که درصورت انجام آن، هنگام واگذاری امور در پاکستان به دولت منتخب دموکراتیک، اداره امور به شیوه مؤثرتری انجام می‌گرفت.

این کارشناسان که روابط نزدیکی با هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه در آمریکا دارند به دولتمردان این کشور جداً توصیه نموده‌اند به‌جای اینکه به رهبران منتخب در اسلام‌آباد پشت کنند باید به گسترش کمک‌های غیرنظامی به پاکستان کمک نمایند تا ضمن اعتمادسازی، به توانمندی و قابلیت‌های لازم دست یابد و از حمایت مردمی برخوردار شود. به باور این تحلیلگران، آمریکایی‌ها باید نشان دهند حمایتشان از نهادهای دموکراتیک تزلزل‌ناپذیر است و از همه مهم‌تر، از حکومتی غیرنظامی در اسلام‌آباد حمایت می‌کنند. آمریکا باید نسبت به عملکرد دولت منتخب پاکستان صبور باشد؛ دولتی که محتاج زمان است تا سیاست‌های خود را در مناطق قبایلی به اجرا درآورد و با اجرای راهبردهای قاطعانه‌تر، به گسترش وفاق عمومی در جامعه پاکستان کمک نماید.

به‌علاوه، از پیش از روی کار آمدن دولت باراک اوباما، کارشناسان آمریکایی تأکید نمودند که واشنگتن باید با عملکرد خود، این تصور رایج را در پاکستان که مرتباً در امور سیاسی این کشور دخالت می‌کند از بین ببرد و باید سیاست‌های گذشته خود را که نشان از نگرش سیاسی جانبدارانه نسبت به برخی اشخاص یا احزاب سیاسی داشت، اصلاح نماید. آشوب‌های متعدد سیاسی در پاکستان، اغلب تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا درقبال این کشور را با شکست مواجه می‌سازند. درنتیجه، با توجه به ماهیت بی‌ثبات سیاست در پاکستان، به باور تحلیلگران آمریکایی بهتر است کاخ سفید دیپلماسی خود را بر محور تقویت نهادهای دموکراتیک و نه حمایت از اشخاص یا احزاب سیاسی خاص در پاکستان قرار دهد و باید آماده باشد تا با هر حزبی که متعهد به مشارکت در روند آرام دموکراتیک در جامعه پاکستان است و با افراط‌گرایی و تروریسم ضدیت دارد، همکاری نماید.

از منظر سیاست‌گذاران آمریکایی، واشنگتن میان آنچه تصور می‌کند در انجام آن درست عمل می‌کند و آنچه پاکستانی‌ها درباره اقدامات این کشور در ذهن دارند، باید تفاوت قائل گردد. مقامات بلندپایه آمریکایی عمدتاً در زمان نامناسب از پاکستان دیدار نموده‌اند و نسبت به اینکه از اظهاراتشان سوءتعبیر شود، توجهی نداشته‌اند. به اعتقاد کارشناسان ذی‌نفوذ آمریکایی باید به سران و مردم این کشور اطمینان داده شود که اهداف کاخ سفید در پاکستان و منطقه، بلندمدت است و حمایت آمریکایی‌ها از یک کشور دموکراتیک باثبات یا اسلام میانه‌رو در پاکستان، به‌طورکلی درجهت اهداف خودخواهانه واشنگتن صورت نمی‌گیرد.

از دید کارشناسان مذکور، با سرمایه‌گذاری بیشتر در آن دسته از نهادهای آمریکایی که برای حمایت از مشارکت بلندمدت در منطقه ایجاد شده‌اند، می‌توان تا حدودی به این هدف نزدیک‌تر گردید. ازجمله باید برنامه وسیعی درزمینه ترویج دیپلماسی طراحی شود و به اجرا درآید که در آن بر منافع مشترک آمریکا و پاکستان درزمینه مبارزه با افراط‌گرایی، انجام فعالیت‌های عمرانی و آبادانی و بهبود روابط منطقه‌ای تأکید گردیده باشد؛ نه اینکه در آن برنامه، جنگ برضد افراط‌گرایی در پاکستان ـ به‌عنوان بخشی از «جنگ جهانی برضد تروریسم» ـ

برجسته شده باشد. این امر مستلزم بسط حیطه مأموریت سفارت آمریکا در پاکستان و USAID (سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا) از نظر مکانی و تجهیزات و نیروی انسانی، همچنین سرمایه‌گذاری بیشتر درزمینه آموزش دیپلمات‌ها و سایر کارکنان دولتی است که در ارتباط با امور منطقه فعالیت می‌کنند. باید اطمینان حاصل گردد که اهداف راهبردی آمریکا با منافع ملی پاکستان سازگاری دارند.

تقویت روند دموکراتیک

مسلماً موفقیت دولت منتخب پاکستان به نفع واشنگتن خواهد بود. اگر مردم از دولتشان نومید شوند، فرصت برای افزایش فعالیت گروه‌های افراطی و عناصر جهادی به‌وجود خواهد آمد. اگر اختلافات سیاسی موجب تفرقه در ارتش این کشور شود، زرادخانه هسته‌ای پاکستان می‌تواند به‌دست گروه‌ها و نیروهایی بیفتد که با غرب رابطه خوبی ندارند.

بنابراین، ضرورت اقتضا می‌کند که آمریکا (که به‌شدت از قدرت اتمی پاکستان هراس دارد)، احزاب سیاسی این کشور را وادارد تا حدی مصالحه نمایند که امکان قدرت‌نمایی صحیح و قانونی داشته باشند. اگر چنین شود، آنگاه انگیزه‌های حزبی و شخصی، کل نظام حاکم بر پاکستان را تهدید نخواهد کرد. درهمین‌حال، واشنگتن باید به ترویج اصلاحات ساختاری احزاب سیاسی و حمایت از سازمان‌های غیردولتی که درجهت بهبود عملکرد احزاب و شوراهای ملی و ایالتی در پاکستان قدم برداشته‌اند توجه بیشتری نماید. ازآنجاکه رژیم‌های سابق حاکم بر این کشور غالباً بر اثر اتهامات فساد مالی، مشروعیت خود را از دست داده‌اند، ازاین‌رو در این اصلاحات باید به راه‌های افزایش پاسخگویی مقامات دولتی نیز توجه گردد.

مبارزه با تروریسم و امنیت داخلی

گروه‌های پیکارجو در سراسر پاکستان آزادانه تشکیل جلسه می‌دهند، دوره‌های آموزشی برگزار می‌کنند و به جمع‌آوری کمک‌های مالی مشغولند. پیکارجویان مشهوری، همچون رشید رئوف،

تا به‌حال به‌طرزی مرموز از چنگ پلیس پاکستان گریخته‌اند و امکان استرداد آنها به آمریکا برای محاکمه وجود نداشته است.

به‌نظر می‌رسد سازمان‌های دولتی آمریکا درباره ماهیت و میزان حمایت پاکستان از طالبان و سایر پیکارجویانی که اهداف واشنگتن در افغانستان و مناطق دیگر را به خطر می‌اندازند، اتفاق نظر ندارند. درحالی‌که روزنامه‌نگاران محلی از حمایت سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (آی‌اس‌آی) از طالبان می‌نویسند، گزارشات رسانه‌ای طی سال ۲۰۰۸ به انعکاس دیدگاه‌های «سیا» و سایر مقامات دولتی آمریکا درباره این روابط اختصاص داشته‌اند. برخی مقامات دولتی در واشنگتن معتقدند که بعید است پاکستان با وجود تحمل تلفات جانی در نبرد با طالبان پاکستانی، القاعده و سایر دشمنان این کشور، باز هم از طالبان در افغانستان حمایت نماید. مشخص نیست آیا دستگاه‌های اطلاعاتی پاکستان، ناخواسته اهداف متناقضی را دنبال می‌کنند یا رهبران این کشور به عمد، بازی دوگانه‌ای را درپیش گرفته‌اند.

از دیدگاه سیاست‌گذاران آمریکایی، موانع پیش‌روی دولت منتخب غیرنظامی پاکستان برای کنترل سیاست خارجی و امنیتی این کشور موانع موردی نیستند، بلکه ساختاری‌اند.

تازمانی‌که ارتش در سیاست‌های خارجی و داخلی بیش از حد اعمال نظر نماید و نمایندگان منتخب ملت نتوانند از این نهاد نظامی پاسخ بخواهند، بعید است سیاست دوگانه پاکستان درزمینه حمایت از پیکارجویان تغییر نماید. بنابراین، لازمه حل معضل تروریسم در این کشور، تقویت قدرت مردم برای پاسخ‌خواهی از دولت و نیز برپایی نهادهای مدنی قوی در عرصه سیاست‌گذاری در پاکستان است.

بنابراین تحلیلگران مسائل پاکستان در آمریکا، اواخر سال ۲۰۰۸ به دولت جورج بوش توصیه نمودند باید کمک‌های فنی در اختیار پاکستان قرار دهد و این کشور را تشویق نماید تا مجموعه جدیدی از نهادهای تصمیم‌ساز در عرصه امنیت ملی تأسیس کند تا درنتیجه، توانایی‌های نخست‌وزیر برای نظارت، کنترل و هدایت بودجه، سیاست‌ها و عملیات نیروهای مسلح پاکستان تقویت گردد.

اقدامات آمریکا در مناطق مرزی قبایلی

عملیات نظامی در «مناطق قبایلی تحت اداره فدرال» (فتا) طی چهار سال گذشته، به شورش گسترده‌تر پشتون‌ها دامن زده است.

دولت اسلام‌آباد به‌دنبال دستیابی به صلح در منطقه است؛ امری که باعث شده این گروه‌ها تاحدی برای خود مشروعیت دست‌وپا کنند و به ایشان امکان داده، آزادانه‌تر فعالیت نمایند و با عبور از مرز، به جنگ با نیروهای ائتلاف در افغانستان بپردازند. توافقات صورت‌گرفته موجب تقویت نیروهای پیکارجو گردیده و افزایش فعالیت‌های شورشیان در منطقه را درپی داشته است.

برای پایان دادن به شورش‌ها ازطریق یک فرایند جامع سیاسی باید با رهبران محلی و قبایل این منطقه مذاکره نمود. رهیافت کنونی دو مشکل اساسی دارد. اولاً، معامله و توافق با پیکارجویانی صورت گرفته که قصد دارند با به‌دست آوردن زمان، کنترل خود را بر منطقه تحکیم بخشند و با رهبران محلی که درپی بهبود زندگی مردم خود هستند، کاری ندارند. ثانیاً، این توافقات صرفاً با این هدف صورت می‌گیرند که صلح در پاکستان را تضمین نمایند و به کشتار سربازان پاکستانی خاتمه دهند و هدف کلی‌تری ـ شامل به حداقل رساندن پایگاه‌های پشتیبانی نیروهای طالبان افغانستان ـ مد نظر نیست.[۱۸۰]

ازسویی‌دیگر، منابع نزدیک به کاخ سفید و وزارت دفاع آمریکا مدعی‌اند دولت بوش مدت‌ها این موضوع را بررسی می‌کرد که آیا بدون اجازه دولت پاکستان، می‌تواند نیروی زمینی به این کشور اعزام نماید یا نه؟ اما عملکرد دولت‌های بوش و اوباما چیز دیگری را نشان می‌دهد.

روش‌های خودسرانه آمریکا، یکی از نقاط ضعف راهبرد بازدارندگی است که در وزیرستان و سایر نقاط فتا پیگیری می‌شود. پریدتورهای آمریکایی، بارها درست زمانی‌که مقامات پاکستانی درصدد بودند ازطریق مذاکره برای رفع خصومت‌ها راه‌حلی بیابند، اهدافی را بمباران نمودند. این عدم هماهنگی‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که پاکستان در خاک خود، استقلال و حاکمیت ندارد. هرگونه توافق میان مقامات این کشور و اسلام‌گرایان، به خود آنها محدود

می‌شود؛ اما ازآنجاکه واشنگتن براساس رویکرد مداخله‌جویانه‌اش این مسئله را قبول ندارد، همچنان براساس قضاوت خویش عمل می‌کند! به‌همین‌دلیل، قبیله‌نشینان معتقدند توافقات میان آنها و ارتش و مقامات سیاسی پاکستان، چندان اعتباری ندارد.[۱۸۱]

بنابراین برخی از تحلیلگران آمریکایی براین‌اعتقادند که هرگونه حمله موشکی یا زمینی یک‌جانبه آمریکا باید با محاسبه هزینه ـ فایده آن عملیات انجام گیرد. این عملیات یک‌جانبه، تابه‌حال به اهداف بلندمدت واشنگتن در منطقه آسیب رسانده است؛ چراکه باعث تضعیف اعتماد و اطمینان میان آمریکایی‌ها و رهبران پاکستان گردیده و حمایت افکار عمومی این کشور از نیروهای تندرو را افزایش داده است. این اقدامات همچنین پیامدهای فوری داشته‌اند. پس از یورش سپتامبر ۲۰۰۸ نیروهای زمینی آمریکا به وزیرستان جنوبی، دولت اسلام‌آباد بلافاصله از ارسال محموله‌های سوخت برای نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان جلوگیری نمود. جلوگیری از ارسال تدارکات از این مسیر، توانایی عملیات نیروهای آمریکایی در افغانستان را مختل می‌کند؛ چراکه هشتاد درصد پشتیبانی لجستیک از نظامیان آمریکایی مستقر در این کشور ازطریق خاک پاکستان صورت می‌گیرد. مشخص نیست درصورت عدم دسترسی پنتاگون به بندر کراچی برای حمایت تدارکاتی از عملیات در افغانستان، واشنگتن چه خواهد کرد.[۱۸۲]

افزایش همکاری و هماهنگی میان آمریکا و پاکستان

در اواخر سال ۲۰۰۸، مقامات آمریکایی اظهار داشتند که شاهد همکاری بیشتر پاکستان هستند. در فوریه ۲۰۰۸، پاکستان حاضر نشد در جلسات «کمیسیون سه‌جانبه»ای شرکت نماید که نمایندگان ناتو، افغانستان و پاکستان به‌طور منظم در دو سوی مرز در آن شرکت می‌کردند. بااین‌حال، به گفته مقامات نظامی آمریکایی در ۱۸ نوامبر ۲۰۰۸، این نشست‌ها از ژوئن ۲۰۰۸ ازسر گرفته شده است. ژنرال مک کرنان، ژنرال اشفاق پرویز کیانی، فرمانده ارتش پاکستان و بسم‌الله خان، فرمانده ارتش افغانستان، نمایندگان نیروهای حاضر در این کمیسیون هستند. در آوریل ۲۰۰۸، سه طرف، درراستای اقدامات کمیسیون توافق کردند که پنج «مرکز هماهنگی

مرزی» برپا نمایند که شبکه‌های رادار خواهند داشت و در افسران رابط سه طرف، دیدگاه مشترکی نسبت به منطقه مرزی به‌وجود خواهند آورد. این مراکز براساس توافقنامه تبادل اطلاعات میان طرفین درخصوص تحرکات افراطیون ایجاد خواهند شد؛ توافقنامه‌ای که در مه ۲۰۰۷ به امضا رسید. البته تا آخر سال ۲۰۰۸، تنها یک مرکز تأسیس شد که در گذرگاه مرزی تورخم واقع است. به گفته ژنرال جورج کیسی[1]، فرمانده نیروی زمینی آمریکا، همکاری میان طرفین درحال افزایش است و هفته‌ای یک‌بار فرماندهان آمریکایی و پاکستانی با یکدیگر ملاقات می‌کنند. نیروهای آمریکایی و پاکستانی در چهارچوب اهداف مورد نظر وزارت دفاع آمریکا، مشترکاً در نوامبر و دسامبر ۲۰۰۸، «عملیات قلب شیر»[2] را در برابر پیکارجویان در دو سوی مرز افغانستان ـ پاکستان (در شمال گذرگاه خیبر) به اجرا گذاشتند.

درهمین‌حال، روابط افغانستان ـ پاکستان نیز از زمان استعفای مشرف در اوت ۲۰۰۸ روبه بهبود است. پس از برگزاری نخستین جرگه، با حضور هفتصد ریش‌سفید قبایل از پاکستان و افغانستان، در اوت ۲۰۰۷ در کابل[۳(۱۸۳)]، جرگه دیگری در اکتبر ۲۰۰۸ تشکیل شد که در رأس هیئت افغانی، دکتر عبدالله، وزیر امور خارجه سابق قرار داشت. نتیجه این نشست صدور بیانیه‌ای بود که در آن، از تلاش‌ها برای مشارکت پیکارجویان (در افغانستان و پاکستان) در فرایند سیاسی و ترک خشونت استقبال شده است.

ظرفیت‌سازی در ارتش پاکستان

برخی گزارش‌ها حاکی است کمک نظامی آمریکا به پاکستان نتوانسته نیروهای شبه‌نظامی را که

---

1. George Casey
2. Operation Lionheart

۳. یک مقام سابق پلیس پاکستان، که درحال‌حاضر تحلیلگر دانشگاه هاروارد می‌باشد، معتقد است تازمانی‌که اصلاحات ساختاری صورت نگیرد، امیدی به افزایش توانمندی یگان سرحدی نیست. ازجمله تغییراتی که وی توصیه می‌کند، عبارتند از: انتصاب قبیله‌نشینان محلی به سمت‌های فرماندهی و احیای اقتدار کارگزاران سیاسی یا همان بخشداران محلی. نک به:
Hassan Abbas, "Transforming Pakistan's Frontier Corps", *Terrorism Monitor*, March 29, 2007.

در غرب پاکستان با پیکارجویان اسلام‌گرا مشغول نبردند، تقویت نماید. گفته می‌شود این نیروها فاقد اعتبار مالی لازم هستند، آموزش‌های کافی را پشت‌سر نگذاشته‌اند و به‌شدت با کمبود مهمات مواجه می‌باشند.(۱۸۴) بااین‌حال، ارزیابی صورت‌گرفته توسط پنتاگون در ژوئیه ۲۰۰۸ نشان داد که اختصاص منابع مالی توسط وزارت امور خارجه آمریکا برای کمک به آموزش و تجهیز این نیروها مؤثر بوده و توانمندی‌های ضدشورش نیروهای عملیات ویژه پاکستان را تقویت کرده است.(۱۸۵)

تجهیزات امنیتی

برخی سلاح‌های عمده‌ای که واشنگتن به دولت پاکستان فروخته است، عبارتند از: سلاح‌هایی برای عملیات ضدتروریستی و تعدادی سکوی پرتاب که برای سلاح‌های متعارف مناسب‌ترند. آمریکا از سال ۲۰۰۱ تاکنون ۱/۶ میلیارد دلار در قالب برنامه «تأمین مالی ارتش‌های خارجی»[1] دراختیار پاکستان قرار داده و از سال مالی ۲۰۰۵ به بعد، سالانه حداقل سیصد میلیون دلار به این کشور کمک نموده است. این اعتبارات برای خرید تجهیزات نظامی آمریکایی مورد استفاده قرار می‌گیرند. ازجمله تجهیزات وزارت دفاع آمریکا برای پاکستان که مرتبط با مأموریت‌های ضدشورش هستند، عبارتند از: ۵۶۰۰ دستگاه بی‌سیم نظامی؛ شش هواپیمای ترابری سی ـ۱۳۰؛ بیست بالگرد تهاجمی کبری AH-1F؛ ۲۶ بالگرد ترابری Bell 412؛ تجهیزات دید در شب و جلیقه‌های ضدگلوله. پنتاگون همچنین هواپیماهای رزمی F16، هواپیماهای گشت دریایی P-3C و موشک‌های ضدتانک تاو[2] را که دراختیار اسلام‌آباد قرار داده، دارای قابلیت‌های چشمگیر ضدتروریستی توصیف کرده است. درواقع، وزارت امور خارجه آمریکا مدعی است که از سال ۲۰۰۵ به بعد اعتبارات FMF «صرفاً برای تلاش‌های ضدتروریستی»(۱۸۶) اختصاص یافته است. همچنین گفته می‌شود که دیگر برنامه‌های کمکی واشنگتن به اسلام‌آباد درزمینه‌های مرتبط با امنیت، به‌طور خاص با هدف تقویت تلاش‌های

---

1. Foreign Military Financing (FMF)   2. Tow

پلیسی و امنیت مرزی پاکستان صورت گرفته و پروژه‌های راه‌سازی با اعتبارات تخصیصی ازسوی آمریکا در ایالت سرحد و فتا نیز درهمین‌راستا صورت گرفته‌اند.

آموزش‌های امنیتی

دولت بوش برنامه‌ای را برای تقویت ظرفیت یگان سرحدی پاکستان (FC) (نیروی شبه‌نظامی به استعداد هشتاد هزار نفر تحت نظارت وزارت کشور پاکستان) به راه انداخت. قرار است تا اواسط سال ۲۰۱۰ حدود چهارصد میلیون دلار از وام‌های بلاعوض آمریکا، صرف تعلیم و تجهیز نیروهای FC شود و «فرماندهی عملیات‌های ویژه»[1] آمریکا نیز نقش پررنگ‌تری را در تلاش‌های ضدتروریستی پاکستان داشته باشد. حدود بیست مربی آمریکایی، کار آموزش نیروهای پاکستانی را از اکتبر ۲۰۰۸ آغاز کرده‌اند و بنا به گزارش‌ها، حدود یکصد آمریکایی با هدف دو برابر ساختن حجم یگان ویژه پاکستان و افزایش نفرات آن به پنج هزار نفر، مشغول آموزش کماندوهایی برای عضویت در این یگان می‌باشند.[۱۸۷] آمریکایی‌ها همچنین دوره‌هایی برای تعلیم و تجهیز یگان‌های جدید تهاجم هوایی پاکستان برگزار نموده‌اند تا این یگان‌ها بتوانند برای یافتن و هدف قرار دادن سریع پیکارجویان اقدام نمایند. البته طی سال ۲۰۰۸ گفته می‌شد برخی از نمایندگان کنگره آمریکا درباره وفاداری سربازان پشتون یگان سرحدی تردید کرده‌اند؛ زیرا به‌زعم آنان، این سربازان ممکن است همچنان طرفدار طالبان باشند.[۱۸۸]

کنگره آمریکا میلیاردها دلار برای توزیع در پاکستان و سایر کشورهایی که از عملیات ضدتروریستی تحت رهبری آمریکا، حمایت عملیاتی و لجستیکی می‌کنند، اختصاص داده است. بیشترین اعتبارات اختصاص داده‌شده ازسوی واشنگتن به پاکستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون، از محل «اعتبارات خاص حمایت از نیروهای ائتلاف» (CSF) تأمین گردیده است. اصولاً در سال‌های مالی ۲۰۰۲ـ۲۰۰۹ بیش از نه میلیارد دلار برای هزینه‌های پنتاگون درزمینه CSF جهت حمایت از «کشورهای کلیدی» حامی آمریکا در مبارزه با تروریسم اختصاص یافته و

---

1. Special Operation Command

اسناد پنتاگون نشان می‌دهند هزینه‌های صورت‌گرفته برای اسلام‌آباد (که از سال ۲۰۰۱ حدود ۶/۷ میلیارد دلار یا ماهانه به‌طور متوسط ۷۹ میلیون دلار بوده است) حدود هشتاد درصد این اعتبارات را به خود اختصاص می‌دهد. این میزان، معادل یک‌چهارم کل هزینه‌های ارتش پاکستان است. به گفته رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا، پرداخت‌های CSF با هدف حمایت از عملیات نیروی زمینی پاکستان و کمک به حفظ حدود صد هزار سرباز پاکستانی در میدان نبرد در شمال غربی این کشور (ازطریق تأمین غذا، پوشاک و خوابگاه) صرف شده است. همچنین آمریکا درازای استفاده نیروهای ائتلاف از پایگاه‌های هوایی و بنادر پاکستان، به این کشور کمک می‌نماید.[۱۸۹]

در کنگره آمریکا و میان تحلیلگران مستقل نگرانی‌هایی بروز کرده است مبنی‌براینکه نظارت دقیقی بر این کمک‌ها نمی‌گیرد. وزارت امور خارجه آمریکا مدعی است درخواست‌های اسلام‌آباد برای دریافت کمک از محل CSF به‌دقت توسط چند سازمان دولتی آمریکایی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما باید به تأیید وزیر دفاع نیز برسد و نهایتاً با مصوبه خاص کنگره قابل توقف است. بااین‌حال، بخش عمده‌ای از اعتبارات CSF به‌دلیل سوءمدیریت از دست رفته و دلیل آن نیز فقدان کنترل و نظارت کافی و مناسب است. بنا به گزارش‌ها، مقامات ارشد پنتاگون مدعی‌اند که گام‌هایی را به‌منظور تغییر اساسی روند اعطای کمک‌های نظامی آمریکا به پاکستان برداشته‌اند.[۱۹۰] قانون مجوز دفاع ملی برای سال مالی ۲۰۰۸ برای نخستین‌بار وزیر دفاع آمریکا را ملزم نمود تا گزارشی مفصل از کمک‌های آمریکا به پاکستان (در قالب CSF) تقدیم کنگره نماید.

سازمان حسابرسی دولت آمریکا مسئولیت یافت که بر کمک‌های صورت‌گرفته به پاکستان (در قالب CSF) نظارت داشته باشد. گزارش منتشره این سازمان در ژوئن ۲۰۰۸ حاکی از آن است که تا یک سال قبل (۲۰۰۷)، تنها بخش اندکی از درخواست‌های اسلام‌آباد رد شده یا به وقت دیگر موکول گردیده است. در مارس ۲۰۰۷، تعداد درخواست‌های ردشده به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت؛ هرچند این رقم یک‌چهارم کل تعداد درخواست‌ها یا حتی کمتر

از آن بود. سازمان حسابرسی مذکور به این نتیجه رسید که لازم است نظارت و حسابرسی بیشتری درزمینه ادعاهای پاکستان برای دریافت کمک‌های CSF صورت گیرد.[۱۹۱]

کمک‌های آمریکا برای توسعه غرب پاکستان

مقامات دولتی آمریکایی مدعی‌اند که در زمان تمدید بسته‌های کمک آمریکا به اسلام‌آباد درزمینه مبارزه با تروریسم، مجموعاً حدود دوازده میلیارد دلار از اعتبارات آمریکا (طی سال‌های مالی ۲۰۰۲ـ۲۰۰۸) به خزانه پاکستان منتقل شده و این اعتبارات عمدتاً در قالب CSF بوده است. همچنین ۳/۱ میلیارد دلار برای اهداف اقتصادی و حدود ۲/۲ میلیارد دلار نیز برای برنامه‌های مرتبط با امنیت به پاکستانی‌ها پرداخت گردیده است. براساس گزارش وزارت امور خارجه آمریکا، کمک‌های کاخ سفید به پاکستان در وهله اول به‌این‌منظور صورت می‌گیرند که این کشور همچنان به حمایت از تلاش‌های تحت رهبری آمریکا درزمینه مبارزه با تروریسم ادامه دهد.

طرح توسعه فتا

مناطق قبیله‌ای پاکستان مناطقی دورافتاده، فقیر و به‌لحاظ فرهنگی بسیار سنتی هستند. به‌نظر می‌رسد محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی ساکنین آن باعث شده این منطقه به یک مکان بسیار جذاب برای پرورش نیرو ازسوی افراطیون تبدیل گردد. تحلیلگران آمریکایی مسائل پاکستان، هدف از برنامه آمریکا برای کمک به توسعه فتا که سال ۲۰۰۳ آغاز شد را بهبود کیفیت آموزش‌وپرورش، گسترش مراکز خدمات درمانی و افزایش فرصت‌ها برای رشد اقتصادی و به‌وجود آوردن مشاغل کوچک به‌ویژه در مناطق قبیله‌ای غرب پاکستان عنوان می‌نمایند.[۱۹۲] براساس برآورد یک مقام ارشد سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا (USAID)، طی سال‌های مالی ۲۰۰۱ـ۲۰۰۷، حدود شش درصد کمک‌های اقتصادی آمریکا به پاکستان به اجرای طرح‌هایی در فتا اختصاص یافته است.[۱۹۳] دولت بوش در اواخر سال ۲۰۰۸ از کنگره خواست به تأمین اعتبار یک طرح پنج‌ساله برای کمک ۷۵۰ میلیون دلاری به فتا (که در سال

مالی ۲۰۰۷ آغاز گردید) ادامه دهد. کارشناسان آمریکایی مدعی‌اند این طرح از تلاش‌های اسلام‌آباد برای اجرای برنامه ده‌ساله و دو میلیارددلاری «توسعه پایدار» فتا حمایت خواهد نمود. بااین‌حال، همین کارشناسان اذعان دارند که تردیدهایی درباره مؤثر بودن سیاست جدید آمریکا (افزایش چشمگیر اعتبارات) وجود دارد؛ البته فساد مالی در مناطق قبیله‌ای پاکستان و شرایط امنیتی نه‌چندان نامناسب را عامل بی‌رغبتی نسبی پیمانکاران غربی برای فعالیت در این منطقه می‌دانند و همچنین می‌گویند حدود نیمی از اعتبارات اختصاص‌یافته، احتمالاً صرف هزینه‌های اداری خواهد شد.[۱۹۴] این درحالی است که اسلام‌آباد به‌دلیل نگرانی فزاینده‌ای که درزمینه دخالت‌های غربی‌ها ـ به‌ویژه واشنگتن ـ در امور داخلی پاکستان وجود دارد، بر این نکته پافشاری می‌کند که کار اجرای طرح‌ها کاملاً به‌دست سازمان‌های نظامی و غیرنظامی پاکستانی باشد و آمریکا نباید برای کمک‌های خود، قیدوشرطی تعیین نماید.[۱۹۵]

مناطق فرصت بازسازی

به ادعای مقامات و کارشناسان آمریکایی، تأسیس «مناطق فرصت بازسازی»[۱] می‌تواند توسعه بیش از پیش فتا (و افغانستان) را تسهیل نماید. البته این طرح به اصطلاح مرتبط با توسعه مناطق ناآرام قبایلی پاکستان که توسط جورج بوش در دیدار مارس ۲۰۰۶ از اسلام‌آباد مطرح گردید، در کنگره آمریکا با موانع سیاسی مواجه شد. مقامات سیاسی و تحلیلگران نزدیک به کاخ سفید، بدون اشاره به تلاش‌های دولت آمریکا برای سرکوب هرگونه صدای مخالف سیاست‌های این کشور در پاکستان، می‌گویند: برنامه ROZ به تولیدکنندگان برخی کالاهای خاص تولیدشده در مناطقی مثل پاکستان و افغانستان این امکان را می‌دهد که بدون پرداخت عوارض، به بازارهای آمریکا دسترسی داشته باشند و به‌طور بالقوه این برنامه می‌تواند فرصت‌های چشمگیر اشتغال را ایجاد کند. درحالی‌که اکثر ناظران، اصل طرح ROZ

1. Reconstruction Opportunity Zones (ROZ)

را مورد تأیید قرار می‌دهند، سؤال آنها این است که آیا درحال‌حاضر محصولاتی در فتا تولید می‌شود که ارزش لازم برای صادرات را داشته باشد. یک تحلیلگر برجسته معتقد است نیاز این منطقه به سرمایه‌گذاری و بهبود زیرساخت‌ها بیشتر است تا نیاز آن به کاستن از تعرفه‌ها. یک صاحب‌نظر پاکستانی نیز می‌گوید قوانین نادرست و اوضاع ناامن منطقه، مانع از هرگونه سرمایه‌گذاری در فتا یا صنعتی شدن آن در آینده نزدیک خواهد شد.

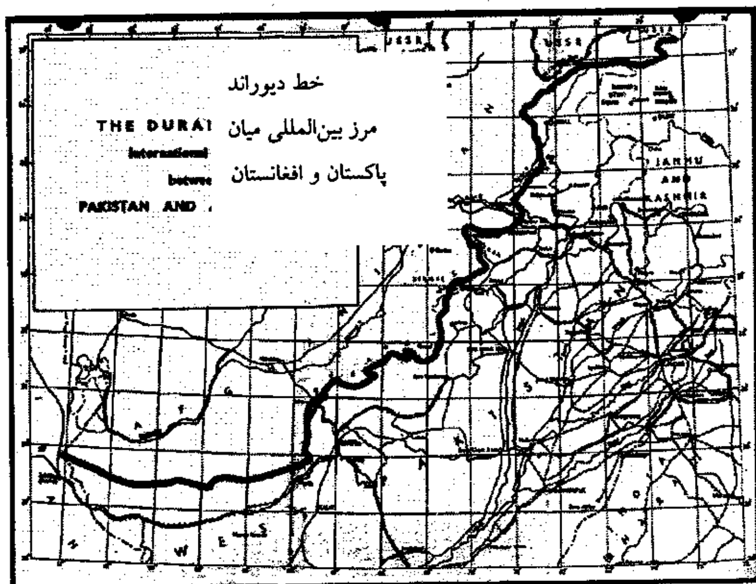
نتیجه‌گیری

با توجه به مجموع مطالب ارائه‌شده، به‌نظر می‌رسد که مناطق قبایلی تحت کنترل فدرال (فتا) که از تاریخی بسیار کهن و تنوع نسبتاً قابل توجه قومیتی و مذهبی برخوردار است، به‌تدریج به نمادی از افراط‌گرایی مذهبی توأم با نوعی ناسیونالیسم قومی که تنها بنیادگرایان پشتون سلفی/وهابی را لایق حکمرانی بر پاکستان و افغانستان می‌داند، تبدیل می‌گردد. ازآنجاکه عواملی همچون فقر شدید، تبعیض آشکار میان قبیله‌نشینان فتا و سایر مردم پاکستان، اعمال فشار دولت فدرال برای اجرای قانون استعماری «FCR» و اصرار اسلام‌آباد بر سرکوب افراطیون طالبان و القاعده و سایر سازمان‌های تروریست و بنیادگرا در مناطق تحت کنترل فدرال (فتا) ازطریق عملیات نظامی، چیزی جز یأس و نارضایتی و نفرت عمیق نسبت به حاکمان پاکستان در اذهان و قلوب قبیله‌نشینان شیعه و سنی فتا برجا نمی‌گذارد و بمباران‌های فزاینده هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی نیز این مسائل را تشدید کرده است، به‌نظر می‌رسد در آینده‌ای نه‌چندان دور، شاهد قیام‌ها و انقلاب‌هایی اجتماعی در مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان و به‌تدریج ایالات بلوچستان و پنجاب و... نیز که کم‌وبیش با مشکلات مشابه با آنچه در ایالت سرحد وجود دارد مواجهند، باشیم. اگر دامنه بنیادگرایی افراطی مذهبی و ناسیونالیسم پشتون از مناطق تحت اداره فدرال و ایالت سرحد شمال غربی فراتر رود، که درحال فراتر رفتن است، آنگاه تنها با کاستن از شدت فقر و کمتر ساختن فاصله طبقاتی و تعدیل تبعیضات اجتماعی و یا مقابله با گسترش مدارس مذهبی و مانند اینها نمی‌توان جلوی

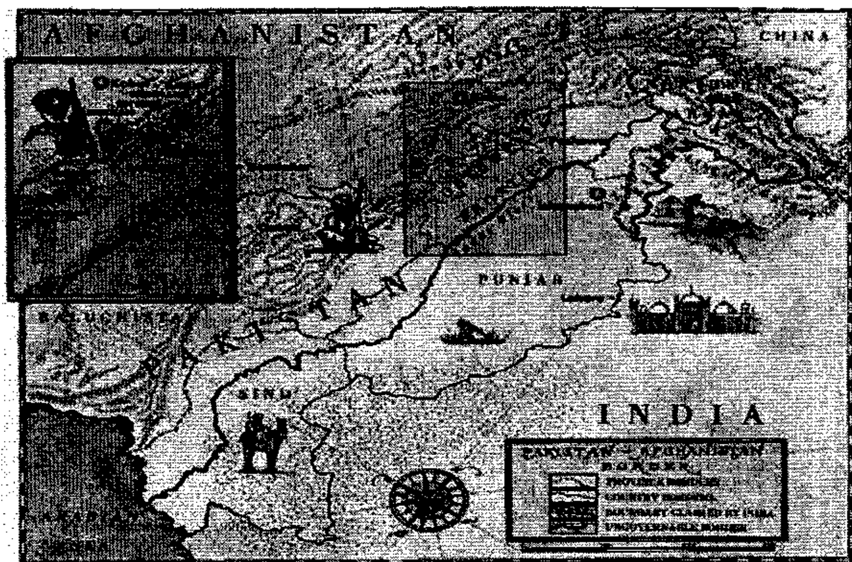
احساسات و تمایلات استقلال‌طلبانه و جدایی‌طلبانه میلیون‌ها شهروند پاکستانی را از کشمیر تا بلوچستان و از فتا تا سند را تنها با وعده‌های غیرعملی یا با استفاده فزاینده از قدرت ارتش و نیروهای امنیتی گرفت. بنابراین پیش از آنکه تجزیه و نابودی پاکستان (به‌عنوان تنها قدرت هسته‌ای مسلمان جهان) که چندان از نظر دولت‌های غربی و برخی کشورهای رقیب پاکستان در منطقه، نامطلوب نیز به‌نظر نمی‌رسد، به‌وقوع بپیوندد و شاهد ظهور کشورها یا مناطق خودمختاری با ایدئولوژی طالبانیسم یا مبتنی‌بر ملی‌گرایی پشتون و بلوچ و غیره باشیم، بهتر آن است که اسلام‌آباد، بدون اتکا به بیگانگان، به‌دنبال دستیابی به راه‌حل‌هایی کارآمد و بلندمدت برای رفع معضلات خود در مناطق بحران‌خیزی همچون فتا باشد؛ چراکه آتش منازعات قومی ـ مذهبی و به‌ویژه بنیادگرایی افراطی سلفی/وهابی قطعاً دامان کشورهای دیگر منطقه و کل جهان را نیز خواهد گرفت و آیندگان هیچ‌گاه تعلل حاکمان پاکستان را دراین‌زمینه نخواهند بخشید.

ضمائم

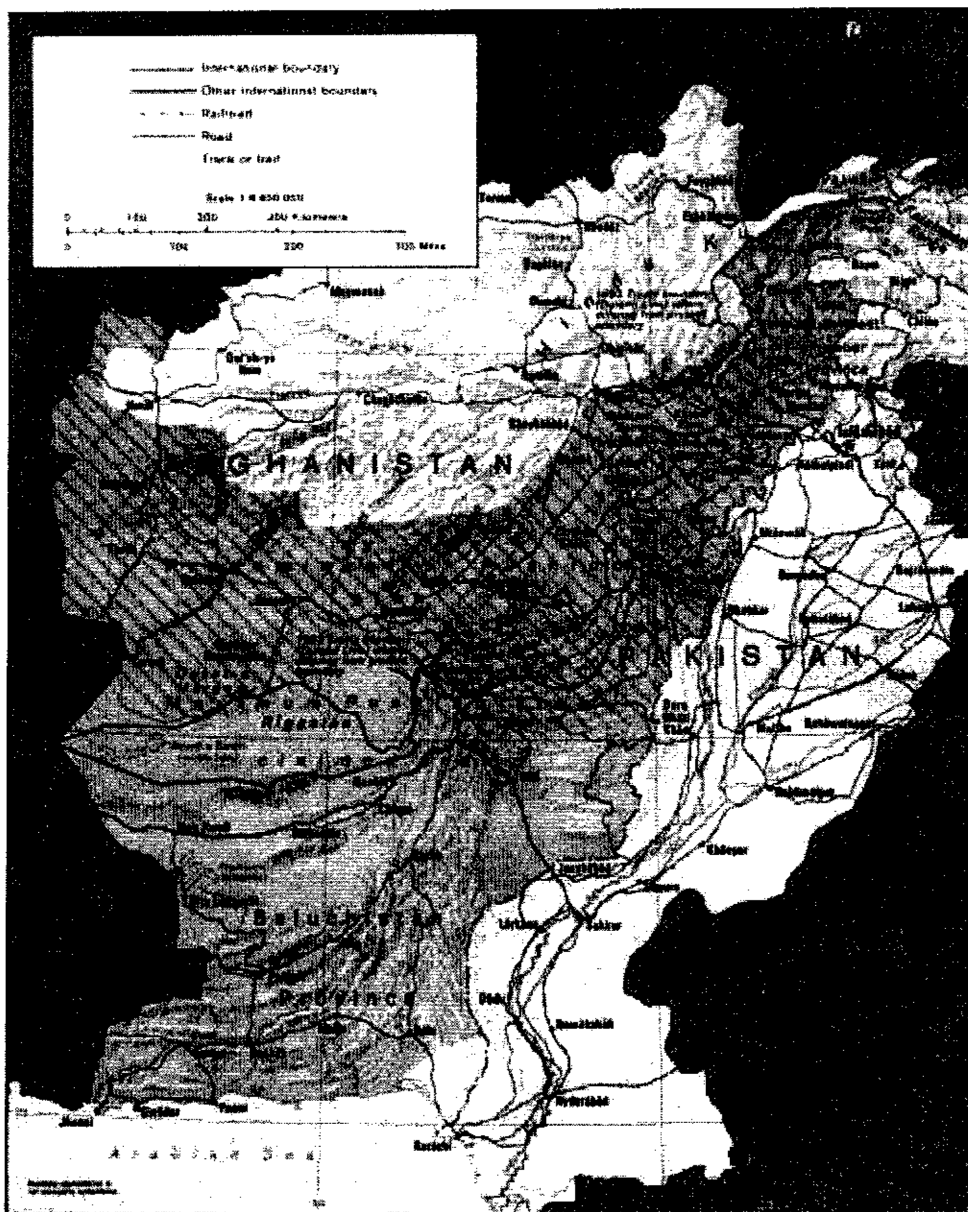
نقشه شماره ۱



نقشه شماره ۲



نقشه شماره ۳



پی‌نوشت‌ها

1. <http://www.mfa.gov.ir/cms/cms/peshawar/fa/Travel/PakistanTravelGuide.html>
2. <http://en.wikipedia.org/wiki/Federally_Administered_Tribal_Areas>
3. Ibid.
4. <http://www.pu.edu.pk/polsc/jops/PDF/Article%20-%204.pdf>

۵. برای مطالعه بیشتر، نک به:

Olaf Caroe, *The Pathans 550 BC – AD 1967*, [S. I.]: Macmillan 1965.

6. George L. Montagno, "The Pak-Afghan Detente," *Asian Survey*, 3, No. 12, Dec. 1963: 616-24.
7. The Baburnama: Memoirs of Babur, Prince and Emperor, Zahir-ud-din Mohammad Babur, Translated, edited and annotated by Wheeler M. Thackston. 2002 Modern Library Palang-faack Edition, New York. ISBN 0-375-76137-3

۸ لطفاً به آدرس زیر مراجعه شود:

C. Collin. Davies, *The Problem of the North-West Frontier ,1809-1908; with a Survey of Policy Since 1849.* London: Curzon Press, ect, 1975.

9. Syed Abdul Qadoos, *The Pathans*, Lahore: Ferozsons (Pvt) Ltd., 1987, p. 43.
10. Ibid., p. 44.

۱۱. برای مطالعه بیشتر، نک به:

R. C. Majumdar, et al., *An Advanced History of India*, London: Macmillan & Co., 1946.

۱۲. برای مطالعه بیشتر، نک به:

James Alfred Norris, *The First Afghan War, 1838-42*, Cambridge: University of Cambridge, 1967.

13. R. C. Majumdar, et al., Op. Cit., p. 162.
14. Ibid. p. 1016.
15. Ibid., p. 1018.

۱۶. برگرفته از مقاله توماس بارفیلد (Tomas Barfield) از محققین مؤسسه آمریکایی مطالعات

افغانستان (American Institute of Afghanistan Studies) (AIAS) ـ سال ۲۰۰۷،

<http://www.bu.edu/aias/reports/durand_conference.pdf>

۱۷. برای مطالعه بیشتر، نک به:

Marwat, Fazal-ur Rahim, "The Durand Line Issue," *Frontier Post*, Oct. 17, 2003.

18. Vasili Safronchuk, "Afghanistan in the Amin Period," *Mezhdunarodnaya Zhizn* [International Affairs], No. 2, Feb. 1991: 79–96.
19. Ibid.
20. Gilles Dorronsoro, *Revolution Unending: Afghanistan*, 1979 to the Present, London: Hurst, 2005, p. 320.
21. Ibid.
22. Kulawanta Kaura, Pak-Afghanistan Relations, New Delhi: Deep & Deep Publications, 1985, p. 45.
23. <http://www.thepost.com.pk/, May 20, 2006>
24. Weinbaum, Marvin G, "Afghanistan and Its Neighbors : an Ever Dangerous Neighborhood," *United States Institute for Peace*, Special Report, No. 162, June 2006, <http://www.usip.org/pubs/specialreports/sr162.pdf>
25. *Hindu* (India), July 28, 2003.
26. Baldauf, Scott ,"India-Pakistan Rivalry Reaches into Afghanistan," *Christian Science Monitor*, Sep. 12, 2003, <http://www.csmonitor.com/2003/0912/p07s01-wosc.html>
27. Ibid.
28. Shaiq Hussain, "Pakistan to Ask India to Rein in Afghan Consulates," *Nation*, March 18, 2006, <www.nation.com.pk/daily/mar-2006/18/index11.php>
29. Ibid.

۳۰. دراین‌زمینه، نک به:

Gaurang Batt, "Raw Is Training 600 Baluchis in Afghanistan': Mushahid Hussain," *Boloji. Com*, May 14, 2006, <http://www.boloji.com/analysis2/0116.thm>

31. "Pak Fears Indian Army's Afghan Entry," July 7, 2006, <http://in.news.yahoo.com>
32. *Nation*, July 6, 2006.
33. Intikhab Amir, "Waziristan: No Man's Land?" *The Herald*, Apr. 2006.

۳۴. دراین‌زمینه، رجوع کنید به مقاله پژوهشی فردریک گریر (Frederic Grare)، محقق مهمان در موقوفه کارنگی (Carnegie Endowment) و کارشناس و نویسنده برجسته امور مسائل آسیای جنوبی، در سال ۲۰۰۷، تحت عنوان «روابط پاکستان ـ افغانستان در دوران پس از ۱۱ سپتامبر»،

<http://www.carnegieendowment.org/files/cp72-grare-final.pdf>

35. <http://www.motherjones.com/print/23377>
36. <http://www.fata.gov.pk/subpages/admnsystem.php>
37. <http://www.state.gov/s/d/2008/105041.htm>
38. <http://www.bu.edu/aias/reports/durand_conference.pdf>
39. Ibid.
40. Ibid.
41. Ibid.
42. Husain Haqqani, "The Ideologies of South Asian Jihadi Groups," *Current Trends in Islamist Ideology*, Apr. 2005.

۴۳. احمد موثقی، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران: سمت، تهران، ۱۳۷۳، صص۱۹۳-۱۹۴.

۴۴. علیرضا محمدشریفی، «نقش پاکستان در پرورش مذهبی و قومی طالبان»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال بیستم، شماره ۲۶۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸: ۲۵.

45. Singh Narendra Sarila, "Creation of Pakistan," The Times of India, March 17, 2000.
46. Op. Cit, p. 2.
47. Ayesha Jalal, The State of Martial Rule, Cambridge: University of Cambridge, 1990, p. 121.
48. <http://www.khalidaziz.com/REBELLION_IN_WAZIRISTAN.doc>
49. Ibid.
50. <http://www.assets.opencrs.com/rpts/RL34763_20081121.pdf>
51. Najam Sethi,"Nation, State and Religious Identity," *The Friday Times*, Aug. 17-23, 2007.

۵۲. برای مطالعه روابط دولت پاکستان با پیکارجویان اسلام‌گرا، نک به:

Zahid Hussain, *Frontline Pakistan: The Struggle with Militant Islam*, New York: Columbia University Press, 2007.

53. Kepel, Gilles, Jihad: The Trail of Political Islam (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2002), 100-104.
54. Muhammad Āmir Rānā, *A to Z of Jehadi Organizations in Pakistan*, trans. Saba Ansari, Lahore: Mashal Books, 2004, p. 263.
55. Syed Saleem Shahzad, "Cracking open Pakistan's jihadi Core", *Asia Times*, <http://www.atimes.com>, Oct. 12, 2004.
56. M. B. Naqvi, "Maulana Says it", *The News*, Dec. 27, 2006, p. 4.
57. Steve Coll, *Ghost Wars, the Secret History of the CIA, Afghanistan and bin Laden, from the Soviet Invasion to Sep. 10, 2001*, New York: Penguin Press, 2004, p. 238.
58. Ahmed Rashid, *Taliban: Islam, oil and the New Great Game in Central Asia*, London: I.B. Taurus, 2000, p. 89.
59. <http://en.wikipedia.org/w/index.php=United_Jihad_Council>

60. Ali Abbas, "Shias have Become a Victim of Pakistan's Foreign Policy", <http://www.shianews.com/hi/reports/politics/0000108.php, 8th July 2001>
61. Musharraf, Pervez. "In The Line of Fire: A Memoir," London: Simon & Schuster, 2006, p. 276.
62. Ibid.
63. Ibid.
64. <http://www.assets.opencrs.com/rpts/RL34763_20081121.pdf>
65. Ibid.

۶۶. دراین‌زمینه به مقالات زیر مراجعه نمایید:

"As ISAF Command Changes, Time for a Reality Check on the Conflict in Afghanistan andPakistan," *Defense & Foreign Affairs Special Analysis*, June 4, 2008; "American Failure in Afghanistan & Need for a New Social Contract in the FATA," *Center for Research and Security Studies* (Islamabad), July 2008
67. Husain Haqqani, "The Ideologies of South Asian Jihadi Groups," Op. Cit.
68. Op. Cit, p.24.

۶۹. نیز نک به:

Husain Haqqani, "India's Islamist Groups," *Current Trends in Islamist Ideology*, No. 3, Feb. 16, 2006: 21-2; Bashir Amad Khan, "The Ahl-i-Hadith: A Socio-Religious Reform Movement in Kashmir," *Muslim World*, No. 90, Spring 2000: pp. 133-58.
70. Muhammad Āmir Rānā, Op. Cit. p. 272-73.
71. Ibid.

۷۲. نک به:

Muhammad Āmir Rānā, Op. Cit. p. 251.
73. South Asia Terrorism Portal, Group Profile, <http://www.satp.org/satporgtp/countries/pakistan/terroristoutfits/index.html>

۷۴. دراین‌زمینه، نک به:

C. Christine Fair, "Islamic Education in Pakistan," *U.S. Institute for Peace, Trip Report,* States Institute of Peace March 20, 2006, <http://www.usip.org/events/2006/0320_fair.html>
75. C. Christine Fair, "Militant Recruitment in Pakistan: Implications for Al Qaeda and Other Organizations," *Studies in Conflict and Terrorism* 27, No. 6, Nov. 2004: 484-504.
76. Peter Bergen and Swati Pandey, "The Madrassa Scapegoat," *Washington Quarterly* 29, No. 2, Spring 2006: pp. 117-25; Alexander Evans, "Understanding Madrasahs," *Foreign Affairs* 85, No. 1, Jan-Feb. 2006, C. Christine Fair, "Militant Recruitment in Pakistan," Op. Cit. p. 494.

۷۷. دراین‌زمینه نک به:

C. Christine Fair, "Islamic Education in Pakistan," Op. Cit.

78. C. Christine Fair, "Militant Recruitment in Pakistan," Op. Cit., p. 494.
79. <http://www.tkb.org/Group.jsp?groupID=58>
80. <http://www.khalidaziz.com/REBELLION_IN_WAZIRISTAN.doc>
81. Muhammad Āmir Rānā, Op. Cit., p. 217; "Trailing the Militants," *The Herald* (Pakistan), Dec. 2003.
82. Muhammad Āmir Rānā, Op. Cit., p. 97.
83. Husain Haqqani, Op. Cit., pp. 12-3.
84. Ahmed Rashid, Op. Cit., p. 201.
85. <http://www.silkroadstudies.org/new/docs/CEF/Quarterly/August_2007/Norell .pdf>
86. S. V. R. Nasr, "Islam, the State and the Rise of Sectarian Militancy in Pakistan," in *Pakistan: Nationalism without a Nation?* Edited by Christophe Jaffrelot, London: Zed Books, 2002, p. 87.
87. Muhammad Qasim Zaman, "Sectarianism in Pakistan: The Radicalization of Shi'i and Sunni Identities," *Modern Asian Studies* 32, No. 3, July 1998, p. 699.
88. "Trailing the Militants," Op. Cit., p. 62.
89. <http://spaces.brad.ac.uk:8080/display/ssispsru/Home>
90. "2006 Failed State Index," <http://www.fundforpeace.org/prorams/fsi/fsindex206.php >

۹۱. برای مطالعه خلاصه‌ای از ادبیات این موضوع، نک به:

Henrik Urdal, "The Demographics of Political Violence: Youth Bulges, Insecurity and Conflict" in Lael Brainard and Derek Chollet, eds. *Too Poor for Peace? Global Poverty, Conflict and Security in the 21st Century*, Washington, D.C.: The Brookings Institution, 2007, pp. 90-100.

92. Aamer Ahmed Khan, "Pakistan fights its own Taliban," *BBC News*, <http://www.news.bbc.co.uk/mpapps/pagetools/print/news.bbc.co.uk/l/hi/worl d/southasia/4779476.stm, 6th March, 2006>

۹۳. دراین‌زمینه نک به:

Barnett Rubin, "The Fragmentation of Afghanistan", Oxford, Karachi, 2003.

۹۴. بنگرید به گزارش زیر از «مؤسسه امور بین‌المللی مطالعات خاورمیانه» در هرتزلیا ــ سرزمین‌های اشغالی:

Isaac Kfir, "The Paradox that Is Pakistan: Both Ally and Enemy of Terrorism," *The Middle East Review of International Affairs* 10, No. 1, Article 6, March 2005.

95. <http://www.khalidaziz.com/REBELLION_IN_WAZIRISTAN.doc>
96. Ibid.
97. <http://www.silkroadstudies.org/new/docs/CEF/Quarterly/August_2007/Norell .pdf>

98. International Crisis Group, “The State of Sectarianism in Pakistan,” *Asia Report* No. 95, Apr. 18, 2005.
99. <http://www.silkroadstudies.org/new/docs/CEF/Quarterly/August_2007/Norell.pdf>
100. Ibid.
101. Owais Tohid, “Pakistan’s Frontier Passes Islamic Law, Ranking Islamabad”,The Christian Science Monitor,10 June 2003, <http://www. csmonitor. com/2003/0610/p07s02- wosc.html>, Aug. 20, 2007.
102. Syed Saleem Shazad, “Taliban’s Call for Jihad Answered in Pakistan,” *Asia Times*, June 16 2006, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/HF16Df01.html>, Aug. 20, 2007.
103. Ahmed Rashid, “Who’s Winning the War on Terror?” *Yale Global Online*, Sep. 5, 2003.
104. Bill Roggio, “Expanding Talibanization”, *The Fourth Rail*, Nov. 14, 2006, <http://billroggio.com/archives/2006/11/expanding_talibanist.php>
105. International Crisis Group, “Pakistan’s Tribal Areas: Appeasing the Militants,” *Asia Report*, No. 125, Nov. 12, 2006, pp. 11-2.
106. Pakistan “ends al Qaeda search”, *BBC News*, 22 April 2004, <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south_asia/3649421.stm> Aug. 20, 2007.
107. Syed Saleem Shazad, “Pakistan: Hello al Qaeda, Goodbye America”, *Asia Times* Sep. 8, 2006, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/HI08Df03.html>, Aug. 20, 2007.
108. International Crisis Group, “Palcistan’s Tribal Areas”, Op. Cit.
109. Suba Chandran, “Peace Agreement in Waziristan: New beginning or False Dawn?,” *Institute of Peace and Conflict Studies (IPCS) Issu Brifes*, 37, Sep. 2006, p. 4.
110. Ibid.
111. Sohail Abdul Nasir, “Taliban set up Office in South Waziristan”, *Global Terrorism Analysis* 3, Apr. 11, 2006, <http://jamestown.org/terrorism/news/article.php?articleid=2369958>, Aug. 20, 2007.
112. “Pro-Taliban militants in tax move”, *BBC News*, Oct. 23, 2006, <http://news.bbc.co.uk/go/pr/fr/-/2/hi/south_asia/6078380>, Aug. 20, 2007.
113. <http://www.globalsecurity.org/military/world/pakistan/mma.htm>
114. Ahmed Rashid, “Taliban: Islam, Oil and the New Great Game in Central Asia”, Op. Cit., p. 194.

۱۱۵. علیرضا محمدشریفی، پیشین: ۲۹.

116. <http://nawaaye-afghanistan.net/spip.php?article 8917>
117. <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8802170573>
118. <http://tajikpress.com/politic/crisis-in-sowat-and-wining-of-islamic-extremists.html>

119. <http://www.radioaustralia.net.au/connectasia/stories/200905/s2564467.htm> & <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8802170573>
120. <http://www.jamestown.org/single/?no_cach=1&tx_ttnews%5BbackPid%5D=7&cHash=cb623398a3>
121. Ibid.
122. <http://www.jamestown.org/programs/single/?tx_ttnews%5Btt_news...>
123. <http://www.irannewspaper.com/HTMLResources/Tools/PrintVersion/?NewsID=newsContent_9950>
124. Ibid.
125. <http://dari.irib.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=1275&Itemid=78>
126. <http://www.jamestown.org/programs/single/?tx_ttnews%5Btt_news...>
127. <http://www.reuters.com/article/worldNews/idUSTRE5762T420090808?sp=true>
128. Op. Cit.
129. Ibid.

۱۳۰. برگرفته از مطلبی که در ۱۳ مه ۲۰۰۹ در رادیو استرالیا ارائه شده است؛ نک به:

<http://www.radioaustralia.net.au/connectasia/stories/200905/s2564467.htm>

131. The World Bank, "World Development Indicators 2007," CD-Rom, Washington, D.C., 2007.
132. Palcistan, Ministry of Finance, "Pakistan Economic Survey *2006-7*," p. 190.
133. United Nations, "World Population Prospects: The 2006 Revision," Department of Economic and Social Affairs, Population Division, <http://esa.un.org/unpp>

۱۳۴. برای مطالعه روند تغییرات در آموزش‌وپرورش در این سال‌ها، نک به:

The Annually Released Statistical Yearbook.

۱۳۵. برای مطالعه دیدگاه تجدیدنظر طلب درخصوص مدارس مذهبی، که تصورات غلط گذشته درباره اهمیت این نوع شیوه تحصیل را اصلاح می‌نماید، نک به:

Tahir Andrabi, Jishnu Das, Asim Ijaz Khwaja, and Tristan Zajonc "Religious School Enrollment in Pakistan: A Look at the Data," Harvard Univercity, John F. Kennedy School of Government, *Working Paper Series*, No. RWP05-024, March 2005; "Policy Research Working Paper," No. 3521, *World Bank*, 2005; C. Christine Fair, "Islamic Education in Pakistan," Op. Cit

136. "6.463m children don't go to school in Pakistan," *Daily Times*, Dec. 1, 2006, <http://www.dailytimes.com.pk/default.asp?page=2006%5C12%5C01%5Cstory_1-12-2006_pg11_5>

۱۳۷. برای اطلاع از میزان جانبداری در محتوای درسی مدارس پاکستان، نک به:

A. H. Nayyar and Ahmad Salim eds., "The Subtle Subversion: The State of Curricula and Text-books in Pakistan," *Sustainable Development Policy*

Institute, Pakistan, Project Report 2004, pp. 9-72.

۱۳۸. در این قسمت، از مطالعه‌ای که طارق رحمان درباره نگرش و رویکرد جوانان در پاکستان انجام داده بهره گرفته شده است؛ نک به:

Tariq Rahman"Pluralism and Intolerance in Pakistani Society: Attitudes of Pakistani Students Towards the Religious 'Other',"
<http://www.tariqrahman.net/language/Pluralism%20and%20Intolerance%20in%20Pakistani%20Society.htm>

139. Tariq Rahman, Ibid.

۱۴۰. این ارقام از داده‌های بانک مرکزی پاکستان درخصوص GDP واقعی به‌دست آمده و در این پایگاه اینترنتی قابل دسترس است:

<http://www.sbp.org.pk/ecodata/GDP_table.pdf>

141. "Arithmetic of discontent", *Dawn*, Dec. 11, 2007, <http://www.dawn.com/2007/12/11/op.htm>
142. Pakistan, Ministry of Finance, "Pakistan Economic Survey 2007-2008," p. 218.
143. Population Council, "Adolescents and Youth in Pakistan 2001-02: A National Representative Survey," p. 130, <http://www.popcouncil.org/pdfs/ayp0102.pdf>
144. Pakistan Ministry of Finance, "Pakistan Economic Survey 2007-2008," Op. Cit., p. 202.
145. Population Council, Op. Cit.
146. Ibid., pp.67-8.
147. Shahid Javed Burki, "Population as an Asset," *Dawn*, July 31, 2001.

۱۴۸. پاکستان و مالزی در سال ۲۰۰۳ تفاهمنامه صدور نیروی کار امضا کردند. براین‌اساس، پاکستان می‌توانست در سال نخست اجرای تفاهمنامه، دویست هزار نیروی کار غیرماهر و نیمه ماهر به مالزی اعزام نماید. نک به:

Huma Nawaz Syed, "Pakistan and Malaysia: Economic and Trade Relations," *Institute of Strategic Studies*, 2007,
<http://www.issi.org.pk/journal/2007_files/no_1/article/a1.htm>

۱۴۹. بیشتر آثار تدوین‌شده در این حوزه، مربوط به جوامع آفریقایی است؛ در این آثار از ضعف دولت‌ها به‌عنوان دلیل اصلی خشونت‌طلبی جوانان یاد شده است. مراجعه کنید به:

Susan E Rice,"Poverty Breeds Insecurity" in Led Brainard and Derek Chollet, eds. *Top Poor for Pence? Global Poverty, Conflict, and Security in the 21st Century,* Washington, D.C.: Brookings Institution Press, 2007, pp. 33-8.

150. Najam Sethi,"Nation, State and Religious Identity," *The Friday Times*, Aug. 17-23, 2007

۱۵۱. برای مطالعه روابط دولت پاکستان با پیکارجویان اسلام‌گرا، نک به:

Zahid Hussain, *Frontline Pakistan: The Struggle with Militant Islam*, New York: Columbia University Press, 2007.

۱۵۲. برای مطالعه بررسی مختصر انجام‌شده درزمینه برنامه‌های آموزشی USAID برای پاکستان، نک به:

"USAID Pakistan," U.S. Department of State, <http://www.state.gov/documents/organization/77177.pdf>

153. C. Christine Fair, "Militant Recruitment in Pakistan," Op. Cit.

۱۵۴. این توصیه قبلاً توسط پیتر سینگر (Peter Singer) صورت گرفته است. بنگرید به گزارش این نویسنده:

"Pakistan's Madrassahs: Ensuring a System of Education not Jihad", Analysis Paper: 14, *Brookings Institution*, Nov. 20, 2007.

۱۵۵. دراین‌زمینه نک به:

"Curfew in Parachinar after three killed", *Dawn*, Apr. 7, 2008.

۱۵۶. دراین‌زمینه بنگرید به مقالات زیر:

"Riots continue in Kurram Agency", *Dawn*, Apr. 10, 2007; "More troops deployed in Parachinar," *Daily Times*, Apr. 11, 2007; "15 more killed in Kurrum Agency Sectarian violence," *Daily Times*, Apr. 14, 2007; "Warring Factions Sign Truce in Kurram," *Dawn*, Jan. 15, 2008.

157. "23 Die in Suicide Attacks, Fighting," *Daily Times*, Aug. 5, 2007.
158. "Shia-Sunni clash leaves 30 dead in Parachinar," *Daily Times*, Nov. 18, 2007.
159. "Nine Killed in clashes in Kurram Agency," *Dawn*, Dec. 24, 2007.
160. "Parachinar Clashes Continue for 8th day," *Daily Times*, Dec. 31, 2007; "Violence Continues in Kurram Agency, 30 more dead," *News*, Dec. 26, 2007.
161. "Families migrate from Kurram Agency to Afghanistan," *Daily Times*, Jan. 2, 2008.
162. Ibid.
163. "Warring factions sign truce in Kurram," *Dawn*, Jan. 15, 2008.

۱۶۴. به مقالات زیر رجوع شود:

"Parachinar Blast Claims 37 Lives: Interior Ministry," *News*, Feb. 16, 2008; "38 Killed in Parachinar Pre-Poll Carnage," *Daily Times*, Feb. 17, 2008; "Blast Toll Reaches 47: Polls Postponed in Parachinar," *Daily Times*, Feb. 18, 2008.

165. "Sectarian War in Parachinar," *Daily Times*, Nov. 19, 2007.
166. Ibid.
167. <http://spaces.brad.ac.uk:8080/display/ssispsru/Home>
168. Ibid.

169. Ibid.
170. Ibid.
171. Ibid.
172. Ibid.
173. <http://www.khalidaziz.com/REBELLION_IN_WAZIRISTAN.doc>
174. Ibid.
175. Ibid.
176. Ibid.
177. Ibid.
178. <http://www.terrorfreetomorrow.org/upimagestft/PakistanPollReportJune08.pdf>; <http://www.iri.org/mena/pakistan/2008-07-16-Pakistan.asp>
179. Syed Saleem Shahzad, "Pakistan Plans all-out War on Militants" Asia Times online, Oct. 19, 2007; <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/IJ19Df01.html>
180. Khan, "Phased operation against militants in NWFP planned," *Dawn*, Oct. 19, 2007, <http://www.dawn.com/2007/10/19/top3.htm>

۱۸۱. برگرفته از گـزارش کـارگروه سیاسـت پاکـستان (Pakistan Policy Working Group) ــ سپتامبر ۲۰۰۸،

<http://www.usip.org/pubs/ppwg_report.pdf>
<http://www.khalidaziz.com/rebellion_in_waziristan.doc>

۱۸۲. همان.

183. "Musharraf Pulls Out of Peace Council," *Associated Press*, Aug. 8, 2007.
184. "U.S. Aid to Pakistan Misses Al Qaeda Target," *Los Angeles Times*, Nov. 5, 2007.
185. Eric Thompson and Patricio Asfura – Heim "Assessments of the Impact of 1206-Funded Projects in Selected Countries: Lebanon, Pakistan, Yemen, São Tome and Principe," *CAN Corporation*, July 2008.
186. <http://www.state.gov /p/sca/rls/rm/2007/97946.htm>
187. "Pentagon Draws Up Plans to Train, Expand Pakistani Frontier Corps," *Agence France-Presse*, Nov. 19, 2007; "U.S. to Step Up Training of Pakistanis," *Washington Post*, Jan. 24, 2008.

۱۸۸. گزارش سفر لوین و کیسی، سناتورهای آمریکایی، به افغانستان در ژوئن ۲۰۰۸.

۱۸۹. سخنرانی دربرابر کمیته خدمات نظامی سنای آمریکا، فوریه ۲۰۰۸.

190. <http://www.state.gov/p/sca/rls/rm/2007/96566.htm>; "U.S. Payments to Pakistan Face New Scrutiny", *Washington Post*, Feb. 21, 2008; "Pakistani Military 'Misspent Up to 70% of American Aid,'" Guardian, Feb. 28, 2008; "Democrats Question 6 Billion in Pakistan Aid", *Associated Press*, May 6, 2008.

191. <http://www.gao.gov/new.items/d08806.pdf>; "Pentagon Puts Brakes on Funds to Pakistan," *Los Angeles Times*, May 7, 2008; <http://www.usaid.gov/pk/mission/news/fata.htm>

۱۹۲. سخنرانی جیمز کاندر، معاون اجرایی USAID دربرابر کمیته امور خارجی مسنای آمریکا، ۶ دسامبر ۲۰۰۷.

193. "Doubts Engulf an American Aid Plan for Pakistan," *New York Times*, Dec. 25, 2007; "US Aid 'Failing to Reach Target," *BBC News*, May 16, 2008.

194. "U.S. Aims to Turn Hostile Pakistani Tribes Friendly", *Reuters*, Jan. 30, 2008.

195. Hamid Waleed,"Establishment of Reconstruction Opportunity Zones", *Daily Times* (Lahore), Jan. 13, 2007.

منابع

Norell, Magnos, "The Taliban and the Muttahida Majlis-e-Amal (MMA)" China and Eurasia Forum Quarterly, Volume 5, No. 3 (2007)

<http://www.silkroadstudies.org/new/docs/CEF/Quarterly/August_2007/Norell.pdf>, Aug 2007.

Brafield, Thomas, "The Durand Line: History, Consequences, And Future", The American Institute of Afghanistan Studies, Nov. 2007, <http://www.bu.edu/aias/reports/durand_conference .pdf>, Nov 2007.

Grare, Fredrick, "Pakistan-Afghanistan Relations In The Post 9-11 Era", Carnegie Endowment For International Peace, Washington, Oct. 2006, <http ://www.carnegieendowment.org/files/cp72 grare final.pdf>, Dec 2008.

Hussain, Ross Masood, "Federally Administrated Trabal Area (FATA): A Modern-day Anachronism", Journal of Political Studies, Lahore, 2006, <http://www.pu.edu.pklPolsc/jops/PDF/Article%20-%204.pdf>, 2006 & <http://en.wikipedia.org/wiki/Federally Administrated Tribal_Areas>

Kronstadt, K. Alan & Kenneth Katzman, "Isla,ic Militancy In the Pakistan Afghanistan Nordei Region and U.S. Policy", Congressional Research Service, Washington, Nov. 21, 2008. <http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL34763 .pdf>

"The Next Chapter: The United States and Pakistan", Pakistan Policy Working Group, Washington, Sep. 2008, <http://www.brookings.edu[-imedia/Files/rc/reports/2008/09_pakistan_cohenlO9_pakistan_Coh en.pdf>

Yusuf, Moeed, "Prespect of Youth Radicalization in Pakistan: Implications for U.S. Policy", The Brookings Project on U.S. Relations With the Islamic World, Brookings Institute, Washington DC. Oct. 14, 2008, <http://www.brookings.edu[-Imedia/Files/rc/papers/2008/1 Opakistan yusuf/1 Opakistanyusuf .pdf>, Oct. 14, 2008.

Chandran, Suba, "Secterian Violence in Pakistan's Kurram Agency", Pakistan Security Research Unit (PSRU), University of Bradford, Bradford (UK), Sep. 22, 2008, <http ://spaces .brad.ac.uk: 8080/download/attachments/748/Brief+40.pdf>

Howenstien, Nicholas, "The Jihadi. Terrain in Pakistan: an Introduction to the Sunni Jihadi Groups in Pakistan", Pakistan Security Research Unit (PSRU), University of Bradford, Bradford (UK), Feb. 5, 2008, <http://www.humansecuritygateway.comIdocuments/PSRU_JihadiTenain_Pakistan .pdf>, Feb. 5, 2008.

Aziz, Khalid, "Causes of Rebellion in Wazirostan", Regional Institute of Policy Research&Training Peshawar (RIPoRT), Peshawar, Feb. 22, 2007, <httn://www.khalidaziz.corn/REBELLION IN WAZIRISTAN.doc>, Feb. 22, 2008.

فصل دوم:
نگاهی به خاستگاه، سازماندهی و عملکرد القاعده

۱. برآورد القاعده
۲. القاعده به‌عنوان سازمانی تلماسه‌ای
۳. القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی درحال تکامل
۴. اختلال و افول: درس‌های آموخته‌شده از القاعده عراق
۵. القاعده در کشورهای مغرب اسلامی
۶. القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا

۱. برآورد القاعده[1]

مقدمه

چندین سال از حمله نیروهای ائتلاف علیه شبکه القاعده در افغانستان و خروج آنها از این کشور و فرار به مناطق قبیله‌ای پاکستان می‌گذرد، ولی این سازمان هنوز به فعالیت‌های خود ادامه داده و آمریکا نیز به اهداف اعلامی خود در اسارت یا کشتن رهبران اصلی آن یعنی اسامه بن‌لادن و ایمن الظواهری دست نیافته است. کشتن بن‌لادن یا اسارت او نیز چندان از مشکل نمی‌کاهد، زیرا از دید بسیاری کارشناسان، ریشه مسئله در جای دیگری است و به احساس حقارت و ظلمی که بر مسلمانان رفته بازمی‌گردد. از این نگاه، کشتن بن‌لادن به‌مثابه شهادت او ازسوی مسلمانان تعبیر شده و حتی افزایش دشمنی‌ها را به‌دنبال خواهد داشت.

با توجه به همین موضوع، دولت جدید ایالات متحده سعی دارد با اصلاح اشتباهات گذشته، روابط خود را با مسلمانان بهبود بخشیده و برای آنها اینگونه جا بیندازد که آمریکا دشمن آنها نیست؛ ازاین‌رو، سخنرانی اوباما برای مسلمانان در قاهره را نیز درهمین‌راستا می‌توان تعبیر نمود.

---

۱. تنظیم و تألیف: مهسا ماه‌پیشانیان، دانشجوی دکترای علوم سیاسی و کارشناس مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

با این توضیح، القاعده[1]، سازمانی متشکل از شبکه‌های تروریستی، در لغت به‌معنای «پایگاه» (پایگاهی برای جهاد)؛ و همین‌طور به‌معنای پایگاهی برای انصارالله (حامیان خداوند) ترجمه شده است. همچنین به «ارتش اسلامی»؛ «بنیاد رهایی‌بخش اسلامی»؛ «گروه حفظ اماکن مقدس»؛ «ارتش اسلامی برای آزادسازی مکان‌های مقدس»؛ «جبهه جهانی اسلامی برای جهاد علیه یهودیان و صلیبیون»؛ «شبکه اسامه بن‌لادن»؛ «سازمان اسامه بن‌لادن»؛ «الجهاد»؛ «گروه جهاد»؛ «الجهاد مصر»؛ «جهاد اسلامی مصر»؛ و «جهاد تازه» نیز معروف می‌باشد.

این تشکیلات که بزرگ‌ترین بازیگر غیردولتی صحنه روابط بین‌الملل به‌ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر می‌باشد و در نزد غربیان به‌عنوان سمبل «تروریسم» و «بنیادگرایی اسلامی» شناخته می‌شود، محصول نبرد برای بیرون راندن نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان بود. این جنگ که از آن به‌عنوان «جهاد» یاد می‌شد، داوطلبان و حامیان مالی از سرتاسر جهان اسلام را در کنار یکدیگر آورد. مسلمانان از الجزایر، مصر، عربستان سعودی، آسیای جنوب شرقی و فراتر از آن دوشادوش هم برای نبرد با نیروهای شوروی به افغانستان می‌رفتند.

این نیروها پس از خروج شوروی و اینکه آنها موجب شکست ابرقدرتی بزرگ را فراهم آوردند، اعتماد به نفس زیادی به‌دست آورده و دیدگاهی جهانی را برای خود توسعه بخشیدند. ازسوی‌دیگر، این مبارزان در زمان بازگشت به کشورهای خود، به‌جای آنکه به‌عنوان قهرمانان مورد استقبال قرار گیرند، به‌عنوان مبارزانی متعصب که می‌توانند تهدیدی سیاسی برای رژیم‌هایشان باشند، درنظر گرفته شدند. ازاین‌رو منزوی شده و به اعضای آماده‌ای برای مبارزات جدید تبدیل شدند.

علاوه‌براین، مسائل زیر را نیز می‌توان ازجمله دلایل تداوم مبارزه ازسوی این مبارزان برشمرد: جنگ خلیج‌فارس و پیامدهای ورود نیروهای آمریکایی به عربستان سعودی؛ سرکوب مداوم جنبش‌های اسلامی ازسوی رژیم‌های محلی؛ نبردهای مسلحانه در الجزایر، مصر،

---

۱. به عربی: القاعده و یا تنظیم القاعده؛ به انگلیسی: Al-Qaeda;

جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته در آسیای مرکزی و قفقاز، کشمیر، فیلیپین و بوسنی؛ تهدید فرهنگ‌های محلی ازسوی نیروهای جهانی‌شدن؛ و تداوم جنگ داخلی در افغانستان. درنهایت نیز پیروزی‌های طالبان در افغانستان، مکان امنی را برای این شبه‌نظامیان جهت گردآوری مجدد و راه‌اندازی پایگاه‌های آموزشی فراهم آورد.

نظام اعتقادی القاعده

در اکثر سازمان‌های تروریستی مشاهده می‌شود که جدای از حملات تروریستی، ایدئولوژی یا همان بُعد نرم‌افزاری بخشی ضروری از نبرد به‌حساب می‌آید تا مبارزان متقاعد شوند که فارغ از شکست یا پیروزی، آنها در مسیر درست گام برمی‌دارند و برنده نهایی هستند. همین موضوع درمورد القاعده نیز صدق می‌کند.

القاعده سازمانی واحد با رهبری واحد نیست، بلکه یک ایدئولوژی یا مجموعه‌ای از ارزش‌هاست.(1) در کانون جهان‌بینی القاعده، ایدئولوژی آن عمیقاً جهانی بوده و تلاش می‌شود نبردها و درگیری‌های محلی به‌عنوان بخشی از نبرد جهانی ضدمرتدان به‌حساب آید. بااین‌حال، ایدئولوژی القاعده در اساس مدلی از دیدگاه «جهادی ـ سلفی» می‌باشد که ریشه‌های این ایدئولوژی را می‌توان در دیدگاه‌های دو متفکر سنی جستجو کرد: محمد بن عبدالوهاب[1] و سید قطب[2].(2)

عبدالوهاب از اصلاح‌طلبان قرن ۱۸ بود که ادعا می‌کرد اسلام پس از فوت حضرت

---

۱. شیخ محمد عبدالوهاب، (در عربی: محمد بن عبدالوهاب التمیمی) (۱۰۸۲ ـ ۱۱۷۰ هجری خورشیدی، ۱۱۱۵ ـ ۱۲۰۶ هجری قمری، ۱۷۰۳ –۱۷۹۱ میلادی) بنیان‌گذار دیدگاه جدیدی در مذهب سنی حنبلی است که بعدها به نام وهابیت در میان مسلمانان و علمای سنی عربستان سعودی ریشه گرفت.

۲. سید قطب (۹ اکتبر ۱۹۰۶ – ۲۹ اوت ۱۹۶۶) نویسنده و نظریه‌پرداز مصری و عضو اخوان‌المسلمین مصر بود. شهرت او بیشتر به‌سبب بازنگری وی در تأثیر اصول‌گرایی اسلامی بر تحولات اجتماعی و سیاسی، به‌ویژه کتاب «نشانه‌های راه» (معالم فی‌الطریق) است. در کتاب تفسیر جامع قرآن، «فی ظلال القرآن الکریم» برداشت‌های مدرنی از مفاهیم اسلامی نظیر «جهاد»، «جاهلیت» و «امت» مطرح شده است.

محمد(ص) منحرف شده است و هر نوع الهیات و سنتی پس از مرگ پیامبر غیراسلامی بوده و در هزار سال گذشته راه انحراف پیموده است. وی و حامیانش بر عربستان تسلط یافتند و وهابیت را مذهب آن ساختند و در سایر مناطق ازجمله عراق نیز نفوذ کردند. این مذهب تصوف و شیعه را دو مصداق انحراف از اسلام می‌داند.

سید قطب نیز از محققان رادیکال مصری در اواسط قرن ۲۰ بود که تمدن غرب را دشمن اسلام معرفی می‌کرد و رهبران ملت‌های مسلمان را متهم می‌ساخت که از آموزه‌های اسلام تخطی کرده‌اند. او معتقد بود «اصل جهاد» فقط برای دفاع از اسلام نیست، بلکه برای نجات اسلام از انحطاط نیز هست.[(۳)]

بااین‌حال، به‌لحاظ مذهبی، القاعده در اواخر سال ۲۰۰۷ تحت انتقادات بسیاری از جانب اصلی‌ترین چهره‌های فکری خود این سازمان قرار گرفت. نخست در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۷، شیخ سلمان العوده سعودی سخنانی را به‌طور زنده از تلویزیون خطاب به بن‌لادن ایراد کرد. این سخنان که پس از آن در نامه‌ای تحت عنوان «نامه رمضان به اسامه بن‌لادن» منتشر شد، رهبر القاعده را به‌دلیل کشتار بیگناهان مورد حمله قرار می‌دهد. العوده خطاب به بن‌لادن عنوان داشت: «فکر می‌کنی با بار سنگینی که بر دوش داری، خشنودی الله را به‌دست خواهی آورد؟ کشتن حداقل صدها هزار نفر بیگناه، بار بسیار سنگینی است.»[(۴)]

خطابه انتقادی العوده با یک‌سری مقالات در روزنامه مصری «المصر الیوم» و روزنامه کویتی «الجریده» در نوامبر ۲۰۰۷ همراه شد. این مقالات بخشی از کتاب نوشته‌شده توسط سید امام شریف معروف به دکتر فضل بودند.[1] وی زمانی امیر «جهاد اسلامی» و مهم‌ترین ایدئولوگ آن بود. او در سال ۱۹۸۸ کتاب «دستورات ضروری برای آمادگی»[2] را به نگارش درآورد که به

---

۱. سید امام شریف که به حبس ابد در مصر محکوم شده و اکنون در زندان به‌سر می‌برد، یکی از متفکران و نظریه‌پردازان القاعده بود. وی را ایدئولوگ اصلی القاعده می‌دانستند، گرچه اکنون به‌شدت به القاعده حمله می‌کند و از اینکه این شبکه مردم بی‌گناه را هدف قرار می‌دهد به‌شدت انتقاد می‌کند.

2. Essential Guide for Preparation

یکی از مهم‌ترین منابع جهادیون تبدیل شد.(۵) وی در اوایل دهه ۱۹۹۰ کتابی دیگر را با عنوان «مختصری در باب تعقیب دانش الهی» تألیف نمود. به نوشته لورنس رایت[1]، این کتاب مجوز لازم برای کشتار را در اختیار القاعده قرار داد.(۶)

نخستین جملات کتاب منتشره ازسوی دکتر فضل در سال ۲۰۰۷ تحت عنوان «عقلانی‌ساختن جهاد در مصر و جهان» مشابه انتقادات سلمان العوده بود. دراین‌رابطه می‌خوانیم «...هیچ چیزی به اندازه ریختن ناحق خون، خداوند را عصبانی و خشمگین نمی‌سازد...». خلاصه آنکه دکتر فضل معنای جهاد را به شیوه‌هایی که آشکارا اعلام تکفیر و کشتار غیرمسلمانان را در کشورهای اسلامی و اعضای دیگر گروه‌های مسلمان ممنوع می‌سازد دوباره مورد تأکید قرار می‌دهد.(۷)

درهمین‌رابطه، تِد گیستارو[2]، از افسران اطلاعات ملی ایالات متحده در امور تهدیدات فراملی عنوان می‌دارد که «رهبران ارشد القاعده تقریباً نیمی از زمان بیانیه‌های ویدئویی خود را به دفاع از مشروعیت این گروه اختصاص می‌دهند.»(۸) در تأیید این سخنان، شاهدیم که رهبری القاعده تلاش وسیعی را برای بی‌اعتبار ساختن تفاسیر جدید صورت‌گرفته ازسوی دکتر فضل صورت داده است.

این مسئله به‌خصوص برای ایمن الظواهری که دکتر فضل را مرشد خود می‌دانست ناراحت‌کننده است. در اوایل سال ۲۰۰۸، وی با انتشار کتابی تحت عنوان «تبرئه کردن: رساله‌ای در باب تبرئه کشور قلم و شمشیر از اتهام بدنامی سستی و ضعف»[3] به انتقادات از دکتر فضل پرداخت.(۹) الظواهری ادعا می‌کند که کتاب دکتر فضل «در خدمت صلیبیون، صهیونیست‌ها و رهبران کافر عربی است».(۱۰) در ۲۴ اکتبر سال ۲۰۰۸ نیز روزنامه پاکستانی «اخبار» گزارش داد که اسامه بن‌لادن درحال نگارش کتابی تحت عنوان پاسخی به «تبلیغات

---

1. Lawrence Wright
2. Ted Gistaro
3. Exoneration: A Treatise Exonerating of the Nation of the Pen and the Sword of the Denigrating Charge of Being Irresolute and Weak

منفی و اطلاعات ناکافی» درمورد القاعده می‌باشد.[11] ابویحیی از دیگر رهبران القاعده بود که با انتشار ویدئویی در ۳ مارس ۲۰۰۸ به مبارزه علیه دکتر فضل روی آورد. وی در این ویدئو می‌گوید که «من فریب‌کار نیستم و اجازه نمی‌دهم کس دیگری مرا فریب دهد.»

پس از انتشار حملات الظواهری علیه دکتر فضل، رهبری القاعده شروع به تغییر تمرکز خود کرد. در بیانیه‌های منتشره در ۱۹، ۲۰ و ۲۳ مارس سال ۲۰۰۸، اسامه بن‌لادن و الظواهری تلاش کردند تا نبرد در فلسطین و ماجرای کاریکاتورهای دانمارکی را بااهمیت جلوه دهند. در ۱۹ مارس سال ۲۰۰۸، اسامه بن‌لادن پیامی صوتی را به‌ویژه برای اروپاییان منتشر ساخت که در آن خطاب به اروپاییان می‌گفت:

«اگر روی آزادی بیان شما کنترلی نیست، روی آزادی اقدامات ما برای نشانه گرفتن قلب‌های شما نیز کنترلی وجود نخواهد داشت. مایه تعجب است که در زمانی صحبت از تساهل و صلح می‌کنید که سربازان شما مبادرت به کشتار مردمان ضعیف و محروم کشورهای ما می‌کنند. حال نیز این کاریکاتورها را منتشر می‌کنید که درراستای جنگ صلیبی تازه‌ای قرار دارند...».[12]

روز بعد، ۲۰ مارس سال ۲۰۰۸، پیام صوتی دیگری از بن‌لادن منتشر شد: «امروز درمورد محاصره غزه و چگونگی آزادسازی آن و بقیه فلسطین از دستان دشمن صهیونیستی با شما سخن می‌گوییم.»[13] در این پیام، بن‌لادن ادعا می‌کند که دو دشمن یعنی مسیحیان و یهودیان «نه با گفتگو و مذاکره، بلکه با زور و جنگ آنجا را از ما گرفتند و این همان شیوه‌ای است که ما نیز باید در مقابلشان بدان متوسل شویم. ولی در وهله نخست مردمان خاور نزدیک (فلسطین، لبنان، اردن و سوریه) باید به عراق رفته و به مجاهدین بپیوندند و تنها پس از آن می‌توانند برای آزادی فلسطین و مسجدالاقصی به بیت‌المقدس بروند.»[14]

در ۲۳ مارس سال ۲۰۰۸، الظواهری توجه خود را بر غزه متمرکز ساخت. وی گفت: «ای مسلمان، امروز روز شماست. به منافع یهودیان و آمریکایی‌ها و تمامی کسانی‌که در حمله ضد مسلمانان مشارکت دارند، حمله کنید. اهداف خود را انتخاب کنید، مبالغ لازم را گردآوری و

تجهیزات خود را آماده سازید، برنامه‌ریزی دقیقی داشته باشد و آنگاه به اهداف خود حمله کنید... امروزه هیچ‌جایی برای کسانی‌که ادعا می‌کنند میدان نبرد با یهودیان محدود به فلسطین می‌باشد، نیست... به منافع آنها در هر کجا حمله کنید، همان‌گونه که آنها منافع ما را در هر کجا مورد حمله قرار می‌دهند.»(۱۵)

با این توضیحات به‌نظر می‌رسد ازآنجایی‌که القاعده در جبهه ایدئولوژیکی به موضع دفاعی فرو رفته، رهبری این سازمان به‌دنبال اتخاذ جهت‌گیری جدیدی با تمرکز بر چهار نکته در جوامع اسلامی می‌باشد:

۱) القاعده در عراق باید خشونت خود را از غیرنظامیان شیعی به شبه‌نظامیان شیعی تغییر دهد؛

۲) حملات ضد اهداف یهودی افزایش یافته و در بلندمدت تلاش شود تا اهداف یهودی در اسرائیل هدف قرار گیرند؛

۳) کشتن تمامی کسانی که با کاریکاتورهای دانمارکی در اروپا مرتبط هستند؛ و

۴) مسلمانان افراطی در مصر باید آماده بوده و درصورت مرگ حسنی مبارک از فرصت لازم نهایت استفاده را ببرند.(۱۶)

اگرچه رهبری القاعده تلاش داشت تا توجه عمومی را به‌سمت دیگری تغییر دهد، ولی یک‌بار دیگر در دسامبر ۲۰۰۸، زمانی‌که دکتر فضل آخرین کتاب خود را با عنوان «اتهام تبرئه»[1] منتشر ساخت، مجبور به اتخاذ موضعی دفاعی شدند. دکتر فضل در بخش نخست این کتاب با عنوان «دروغ‌های الظواهری» می‌گوید که الظواهری در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ عاملی سودانی بود و لعنت خدا را برای او می‌خواهد. دکتر فضل همچنین از بی‌اعتمادی الظواهری نسبت به بن‌لادن خبر می‌دهد: «زمانی‌که بن‌لادن در سال ۱۹۹۵ از الظواهری و گروهش حمایت مالی نکرد، وی بن‌لادن را متهم کرد که عامل سازمان اطلاعاتی عربستان در میان جنبش‌های اسلامی است.»(۱۷)

1. Denunciation of the Exoneration

دررابطه با ایدئولوژی القاعده و طالبان نیز چندان تفاوتی مشاهده نمی‌شود. در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، رهبران طالبان و القاعده در پیام‌های ویدئویی و مصاحبه‌های گوناگون اعلام داشتند که هیچ تفاوتی میان آنها وجود ندارد. ملا دادالله، چند روز پیش از کشته‌شدنش ازسوی نیروهای ائتلاف در مصاحبه‌ای با بنیاد نفا[1] گفت: «ما و القاعده یکی هستیم. اگر ما حمله کنیم انگار القاعده حمله کرده، و اگر آنها چنین کاری کنند، انگار ما این کار را کرده‌ایم.»[(۱۸)] در اوت سال ۲۰۰۸، مولوی عمر، سخنگوی ارشد گروه «تحریک طالبان پاکستان»[2] در مصاحبه‌ای با نفا بیان داشت که «هیچ تفاوتی میان ما وجود ندارد.» وی ادامه داد، «تشکیل طالبان و القاعده برمبنای یک ایدئولوژی بود و امروزه نیز دارای یک ایدئولوژی هستند. هر کسی که در این سازمان‌ها فعالیت دارد، با ظلم کافران مبارزه می‌کند. هر دو درحال نبرد برای برتری الله و کلام وی می‌باشند. بااین‌حال، آنهایی که در کشورهای خارجی می‌جنگند را القاعده و کسانی را که در افغانستان و پاکستان در حال نبرد هستند طالبان می‌نامند. در حقیقت، هر دو زیر بیرق یک ایدئولوژی قرار دارند و هدف آنها نیز یکی است.»[(۱۹)]

در ویدئویی که به مناسبت یادبود مرگ شیخ ابوالحسن السعیدی، معروف به شکرالله، از فرماندهان ارشد القاعده تهیه شده بود، ابوالحسن می‌گفت:

«ادعا می‌شود که القاعده جدای از طالبان کار می‌کند، حال آنکه دروغ و تهمتی بیش نیست. در مقابل، ما و طالبان جدایی‌ناپذیر بوده و یک موجودیت واحد هستیم... شیخ اسامه، فرمانده ما به وفاداری نسبت به فرمانده ملا محمد عمر قسم یاد کرده و مسلمانان در برابر دیگران متحد هستند.»[(۲۰)]

اهداف

القاعده خواهان برقراری نظمی اسلامی در جهان است؛ نظمی که توسط بنیادگرایان صورت

1. Nefa Foundation

۲. Tehrik-e-Taliban Pakistan (TTP): به معنای «جنبش دانشجویان پاکستان»

گرفته و جهانی که تحت رهبری یک «خلیفه» باشد. دراین‌راستا، القاعده همواره چند هدف کلی را مطرح می‌کند:

۱. سرنگونی رژیم‌های کفرآمیز و دنباله‌روی آمریکا در خاورمیانه؛
۲. ایجاد خلافت اسلامی (برقراری قوانین وهابیت در سراسر جهان اسلام)؛
۳. نابودی آمریکا (جهاد علیه مسیحیان)؛
۴. نابودی رژیم صهیونیستی و جایگزینی آن با یک دولت مسلمان فلسطینی (جهاد علیه یهودیان).[۲۱]

استراتژی

استراتژی القاعده به‌طور منطقی از ایدئولوژی آن ناشی می‌شود. از دید خارجیان، آنهایی‌که در این شبکه قرار دارند بی‌منطق به‌نظر رسیده و اقداماتشان همراه با نفرت دیوانه‌وار برای کشتار مردان، زنان و کودکان می‌باشد. بااین‌حال، باید گفت که در واقعیت، القاعده نیز همچون دیگر گروه‌های تروریستی به‌شیوه‌ای عقلانی رفتار می‌کند؛ چراکه اهداف و ابزارها را سبک و سنگین کرده، رهیافت‌های بدیل را مورد توجه قرار داده و سود و هزینه را می‌سنجد.[۲۲]

به گفته صاحب‌نظران در امور استراتژیک، برای اینکه کشور یا گروهی بتواند کارایی نظامی مناسبی داشته باشد، باید تاکتیک‌ها، عملیات‌ها و اهداف سیاسی خود را با توجه ویژه به استراتژی به‌عنوان اتصال‌دهنده حیاتی میان اهداف سیاسی و شیوه‌های نظامی هماهنگ سازد.[۲۳]

تاکنون استراتژی کلیدی القاعده عبارت از اجرای حملات تروریستی بر ضد غرب و متحدان آن در سرتاسر جهان بوده است. بااین‌حال، برطبق نوشته‌های متفکران برجسته القاعده، استراتژی بلندمدت آن دارای مراحلی است که می‌توان به‌صورت زیر نشان داد:

بیداری: درخواست از هسته‌های کوچک تروریستی وابسته به القاعده برای انجام حملات با تلفات چشمگیر ضد اهداف ایالات متحده و متحدان آن؛[۲۴]

ایجاد هسته‌های جدید و برقراری ارتباط با دیگر گروه‌های اسلام‌گرا: این مرحله با هدف گسترش حملات ضد اهداف غربی و کاستن از محبوبیت ایالات متحده صورت می‌گیرد؛

مدیریت حملات: ایجاد پناهگاه‌های امن که به القاعده اجازه ساخت اردوگاه‌های آموزشی، اجرای اقدامات لجستیکی و اعزام مبارزان به کشورهای دیگر را بدهد؛

ایجاد یک کشور اسلامی: القاعده از روی کار آمدن طالبان در افغانستان به‌عنوان مدلی دراین‌زمینه یاد می‌کنند.[۲۵]

پس از سقوط دولت طالبان در افغانستان، القاعده مجبور به ایجاد تغییراتی در استراتژی خود برای مقابله با نیروهای ائتلاف یا عقب‌نشینی از این منطقه شد. پس از درگیری‌های «تورا بورا»[۱] و شاهی‌کوت (عملیات آناکوندا)[۲]، رهبری القاعده تصمیم به کنار گذاشتن نبرد با نیروهای ائتلاف و عقب‌نشینی به نواحی مرزی پاکستان و افغانستان برای تجدید حیات خود گرفت. ازاین‌رو تصمیم گرفتند بر آموزش، عضوگیری از میان مبارزان با تخصص ویژه و شروع یک نبرد چریکی محدود تمرکز کنند. تقریباً پس از دو سال، هسته اصلی القاعده با تطبیق شرایط خود با واقعیات، توانست استراتژی موفقی را توسعه دهد. به‌طور خلاصه اینکه، القاعده در نواحی مذکور پنهان شده و شروع به سازماندهی مخفیانه در نواحی قبیله‌ای پاکستان کرد، جایی‌که اردوگاه‌های آموزشی را راه‌اندازی و ائتلاف‌هایی را با قبایل محلی شکل داد.

درحال‌حاضر، همان‌گونه که بروس هافمان[۳] و سِت جونز[۴] در نشریه «منافع ملی»[۵] می‌نویسند، «القاعده در بیستمین سال شکل‌گیری خود با بهبودبخشی به توانایی گروه‌های شورشی به‌عنوان یک نیروی تکثیرشونده، موفق عمل کرده است.»[۲۶] این امر شامل کمک به شورشیان بومی جهت دستیابی و کاربرد مواد انفجاری، آموزش آنها در تکنیک‌های جمع‌آوری پول از سازمان‌های خیریه و اجرای مؤثرتر عملیات‌های اطلاعاتی با استفاده از اینترنت و طیف

---

۱. پشتو: توره بوره (به معنای خاک سیاه)؛ به انگلیسی: Tora Bora

2. Operation Anaconda
3. Bruce Hoffman
4. Seth Jones
5. National Interest

گسترده‌ای از وسایل ارتباط جمعی دیگر می‌شود.(۲۷)

در سال ۲۰۰۵، القاعده توانست طالبان را برای پذیرش استفاده از عاملان حملات انتحاری به‌عنوان یک سلاح استراتژیک متقاعد سازد.(۲۸) دراین‌رابطه ملا محمودالله حق‌یار نقش مهمی داشت.(۲۹)

ملاعمر، حق‌یار را در سال ۲۰۰۳ برای آموزش مبارزان انصارالاسلام به شمال عراق فرستاد که در سال ۲۰۰۴ دوباره به نواحی مرزی افغانستان ـ پاکستان بازگشت.(۳۰) وی پس از بازگشت به شورای ویژه فرماندهان طالبان پیوست و ملاعمر او را به‌عنوان فرمانده تمامی مبارزان خارجی منصوب ساخت. حق‌یار متخصص جنگ چریکی بوده و تجربه بسیاری را در عراق به‌دست آورده است. وی در مصاحبه‌ای با نشریه «آسیا تایمز» عنوان داشت که القاعده نقش مهمی در حمایت از طالبان در افغانستان دارد.(۳۱)

انتقال اطلاعات در چگونگی استفاده از مواد انفجاری دست‌ساز[1] نیز دراین‌زمینه دارای اهمیت خاصی است. این افزایش توانایی در بخشی به‌واسطه انتقال تکنولوژی از عراق و تا حدودی کمک کشورهای دیگران میسر گشته است.

عملکرد

رهبران ارشد القاعده به برنامه‌ریزی و اجرای حملات تروریستی مستقیم در سراسر جهان ادامه داده و گروه‌های تروریستی مرتبط به این گروه، حتی اگر ضرورتاً نیز توسط القاعده کنترل نشوند، به‌طور روزافزونی به انجام عملیات‌های تروریستی در سطح بالا مشغولند. القاعده، وابستگانش و آنهایی که از این گروه الهام می‌گیرند به حملات ضدآمریکایی و ضدائتلافی خود ازجمله به شیوه حملات انتحاری و «بمب‌های ماشینی»[2] در آفریقا، اروپا، خاورمیانه، افغانستان،

---

1. Improvised Explosive Devieces (IEDs)
2. Vehicle Born Improvised Explosive Device (VBIED)

پاکستان و عراق می‌پردازند. دراین‌میان بن‌لادن به‌عنوان چهره ایدئولوژیک گروه باقی مانده و الظواهری به‌عنوان برنامه‌ریز استراتژیک و عملیاتی ظاهر شده است.

القاعده همچنان متعهد به حمله به ایالات متحده بوده و برنامه‌هایش را بر روی اهدافی که می‌تواند منجربه تلفات گسترده، تخریب ذهنی شدید و ضایعات اقتصادی گردد، متمرکز نموده است.

به‌هرحال، عملکرد و اقدامات القاعده را می‌توان به سه مرحله تقسیم نمود:

۱. قبل از ۱۱ سپتامبر

اولین بمب‌گذاری در سال ۱۹۹۲ در هتل محل اقامت سربازان آمریکایی در عدن (یمن) بود که به‌دلیل عدم حضور سربازان، تنها دو جهانگرد اتریشی کشته شدند؛ سرنگونی هلی‌کوپتر آمریکا در موگادیشو و کشتن هیجده کماندوی آمریکایی در آن کشور؛ انفجار بمب در پارکینگ مرکز تجارت جهانی آمریکا در نیویورک در ۲۶ فوریه ۱۹۹۳ که هفت نفر کشته و هزار نفر مجروح داشت؛ انفجار کامیون بمب‌گذاری‌شده در پایگاه آمریکایی گارد ملی عربستان در نوامبر ۱۹۹۵؛ کشته‌شدن نوزده نفر از کارکنان آمریکایی در ظهران عربستان بر اثر انفجار بمب در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۶؛ انفجار در سفارتخانه‌های آمریکا در دارالسلام[۱] و نایروبی[۲] با ۳۰۱ نفر کشته و بیش از پنج هزار نفر زخمی در اوت ۱۹۹۸؛ حمله انتحاری به ناو آمریکایی در بندر عدن با هفده کشته در اکتبر سال ۲۰۰۰ نیز از دیگر حملات بودند.

۲. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

در این تاریخ، نوزده عضو القاعده با ربودن چهار هواپیمای مسافربری آمریکا، به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون حمله کردند که طی آن بیش از سه هزار نفر کشته شدند. این امر تحولات گسترده‌ای را در نظام جهانی به‌دنبال داشت.

---

۱. دارالسلام: ۱۰ کشته و ۷۷ مجروح. ۲. نایروبی: ۲۹۱ کشته و ۵ هزار مجروح.

۳. پس از ۱۱ سپتامبر

انفجار یک بمب در کازابلانکا (مراکش) با ۴۵ کشته و شصت زخمی؛ انفجار یک بمب در ریاض با ۳۴ کشته؛ انفجار در جاکارتا (اندونزی) با ده کشته و ۱۵۰ زخمی؛ انفجار مقر سازمان ملل در بغداد با ۲۲ کشته؛ دو انفجار هم‌زمان در استانبول با ۲۵ کشته و ۳۲ زخمی؛ انفجار در ایستگاه مرکزی راه‌آهن مادرید (اسپانیا) با ۲۰۱ نفر کشته و ۱۴۶۳ نفر زخمی[۱]؛[(۳۲)] حمله انتحاری به یک نفت‌کش فرانسوی به‌نام «لیمبرگ»[۲] در ساحل یمن در اکتبر ۲۰۰۲ با یک نفر کشته و چهار نفر مجروح؛ انفجار در یک هتل در مومباسا (کنیا) در نوامبر ۲۰۰۲ با پانزده نفر کشته؛ حمایت مالی از بمب‌گذاری بالی در اکتبر ۲۰۰۲ که ازسوی جماعت اسلامی صورت گرفت و در آن بیش از دویست نفر کشته شدند؛[(۳۳)] پرویز مشرف، رئیس‌جمهور سابق پاکستان نیز القاعده را به دو بار تلاش برای ترور خود در دسامبر ۲۰۰۲ متهم نمود.[(۳۴)]

در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، افراط‌گرایان عامل یا وابسته به القاعده در داخل عربستان شماری عملیات را صورت داده و حداقل نود نفر ازجمله چهارده آمریکایی را کشتند. القاعده همچنین ممکن است با عاملان حملات انتحاری و برنامه‌ریزان حملات نوامبر ۲۰۰۳ در استانبول که دو کنیسه، کنسولگری بریتانیا و بانک اچ‌اس‌بی‌سی[۳]، را هدف قرار داده و بیش از شصت نفر را کشتند، در ارتباط بوده باشند.[(۳۵)]

ایمان الظواهری، معاون بن‌لادن به نمایندگی از القاعده مسئولیت چند حمله صورت‌گرفته در ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ علیه سیستم حمل‌ونقل عمومی لندن را برعهده گرفت. تعداد رهبران ارشدی که در برنامه‌ریزی حملات ژوئیه ۲۰۰۵ نقش داشته‌اند، روشن نیست. برخی مظنونان این حملات شامل افراط‌گرایانی که در داخل انگلستان رشد کرده و از القاعده الهام گرفته‌اند، می‌شدند.[(۳۶)]

---

۱. این حادثه که ۱۱ سپتامبر اروپا نامیده شد، با هدف خارج کردن نیروهای اسپانیایی از عراق صورت گرفت.

2. Limburg
3. HSBC

بااین‌حال، توانایی عملیاتی القاعده در سال ۲۰۰۸ محدود شد. فشار وارده بر واحد عملیات‌های خارجی و همچنین مرگ سه تا چهار فرمانده آن در یک سال، برنامه‌ریزی برای عملیات‌های پیچیده در خارج را با دشواری مواجه ساخت. مهم‌ترین عملیات‌های آنان در این سال عبارت از حمله به سفارت دانمارک در اسلام‌آباد در ۲ ژوئن و حمله به هتل ماریوت[1] در اسلام‌آباد در ۲۰ سپتامبر بود.

القاعده مسئولیت حمله انتحاری به سفارت دانمارک را در ۳ ژوئن برعهده گرفت و مصطفی ابویزید بیانیه‌ای را دراین‌رابطه صادر کرد[37]: «یکی از قهرمانان شجاع القاعده عملیاتی شهادت‌طلبانه را در صبح روز دوشنبه ۲ ژوئن ۲۰۰۸ ضد سفارت دانمارک در اسلام‌آباد انجام داد...» ابویزید ادامه داد که «این عملیات همچنین نشان از کمک مجاهدین پاکستان که در آماده‌سازی آن نقش داشتند، دارد.»[38] عامل این حمله جوانی سعودی به‌نام کمال سالم عطیه الفودلی، معروف به ابوغریب المکی بود. وی در ویدئویی که پیش از حمله ضبط شده بود اعلام می‌کرد که این عملیات آخرین حمله علیه سفارت دانمارک نخواهد بود.[39]

بمب‌گذاری در هتل ماریوت اسلام‌آباد در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۸ تماماً نشانه‌های حمله القاعده را داشت. این حمله اقدامی مشترک ازسوی القاعده و گروه‌های جهادی پاکستان بود. در غروب ۲۰ سپتامبر، بمبی قوی در جلوی هتل منفجر گردید که بیش از پنجاه نفر را کشته و بیش از ۲۵۰ مجروح برجای گذاشت.

اعتقاد بر این است که حمله به هتل ماریوت و حمله قبل از آن به سفارت دانمارک توسط فهید محمد علی سلام معروف به اسامه الکینی صورت گرفته باشد. وی فرمانده عملیات‌های القاعده در پاکستان و مسئول عملیات‌هایی مشابه حمله به هتل ماریوت بود.[40]

دولت پاکستان القاعده و طالبان را مسئول تلاش برای حمله انتحاری اکتبر ۲۰۰۸ علیه بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر سابق پاکستان، که منجربه مرگ حداقل ۱۴۴ نفر در کراچی گشت،

---

1. Marriott Hotel

نموده است. در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۷ نیز دولت پاکستان بیت‌الله محسود، یک فرمانده ارشد طالبان که رابطه نزدیک با القاعده دارد را مسئول ترور بی‌نظیر بوتو اعلام نمود.(۴۱) گفتنی است که خود القاعده نیز مسئولیت این ترور را بر عهده گرفته و یکی از سخنگویان آن گفت که «ما باارزش‌ترین مهره آمریکایی را که برای غلبه بر مبارزان راه الله سوگند خورده بود، از صفحه روزگار محو کردیم.»(۴۲)

در ژانویه ۲۰۰۸ ستیزه‌جویان به یک کاروان از توریست‌های بلژیکی در شهر هدبراموت[1] یمن حمله و دو زن بلژیکی و دو راننده یمنی را کشتند. القاعده مسئولیت این حمله را به‌عهده گرفت. در ژوئن ۲۰۰۸ در یک عملیات انتحاری فردی با یک ماشین به سفارت دانمارک در اسلام‌آباد حمله و شش نفر ازجمله یک شهروند دانمارکی را به قتل رسانید. قدرت این انفجار چنان زیاد بود که پنجره‌های ساختمان‌های اطراف تا شعاع بسیار زیادی شکسته و در اثر این انفجار حفره‌ای بزرگ ایجاد شد.(۴۳)

سازمان و تشکیلات القاعده

۱. ساختار سازمانی

جیسون بورک[2] در کتاب «القاعده: ماجرای حقیقی اسلام افراطی»[3] براین‌باور است که القاعده نه یک سازمان، بلکه شبکه‌ای متشکل از سازمان‌های مستقل با ایدئولوژی مشابه است که وابستگی کمی به یکدیگر داشته و درواقع «شبکه‌ای از شبکه‌ها»[4] هستند.(۴۴) به‌هرحال، ساختار سازمانی القاعده را می‌توان به‌صورت زیر ترسیم کرد.

تا پیش از سقوط قندهار و فرار نیروهای القاعده به نواحی مرزی پاکستان، کانون القاعده محفلی متشکل از حدوداً یکصد نفر بود که از وفاداران این سازمان در سرتاسر جهان اسلام

---

1. Hedbramout
2. Jason Burke
3. Al-Qaeda: The True Story of Radical Islam
4. Network of Networks

تشکیل شده بودند و خود را متعهد به برنامه‌های جهادگرایان می‌دانستند.[۴۵] این کانون را مجموعه‌ای پیچیده متشکل از چهار لایه رهبری می‌کردند که در رأس آن بن‌لادن و پس از آن نیز ابوایوب العراقی[۱]، معاون اول وی یا «امیر» قرار داشت. در زیر این دو سمت، «مجلس شورا» متشکل از کهنه‌سربازان جنگ افغانستان در دوران اشغال شوروی وجود داشت که همگی اعضای آن در سال ۱۹۸۹ با بن‌لادن بیعت کرده و وفاداری خود را به او اعلام داشتند. ازجمله اعضای این شورا می‌توان به ایمن الظواهری و محمد عاطف، متخصص عملیات‌ها اشاره کرد.[۴۶] پس از مجلس شورا، چهار کمیته عملیاتی به انجام امور می‌پرداختند:

الف) نظامی: عضوگیری و آموزش نظامی اعضا؛

ب) مالی و تجاری: انجام فعالیت‌های تجاری، منجمله اداره شرکت‌های هوایی که بلیت‌ها و پاسپورت‌های مورد نظر را برای اعضا صادر می‌کردند، شرکت‌های بین‌المللی صادرات کالاهای متعلق به خانواده بن‌لادن در خاورمیانه و نیز تجارت پرمنفعت مواد مخدر در افغانستان؛[۲]

ج) فتواها و آموزش اسلامی: آموزش قوانین اسلامی، آیات قرآنی و احکام مورد نظر البته با تفسیری وهابی به اعضا؛

د) رسانه‌ها و تبلیغات: تهیه اقلام رسانه‌ای و تبلیغاتی.[۴۷]

«گروه‌های کوچک» نیز از دیگر بخش‌های ساختاری القاعده محسوب می‌شوند که به‌ویژه

---

۱. ابوایوب که نام‌های دیگر وی محمود سالم و ابوحجیر العراقی می‌باشد، بعدها در آلمان بازداشت شده و هم‌اکنون در ایالات متحده زندانی می‌باشد.

۲. تشکیلات القاعده در وهله نخست متکی بر کمک‌های اهدایی حامیان همفکر خود و افرادی که اعتقاد دارند پول آنها در راه حمایت از مسائل انسان‌دوستانه مصرف می‌گردد، می‌باشد. میزانی دیگر از بودجه القاعده ازسوی سازمان‌های خیریه اسلامی تأمین می‌گردد. علاوه‌براین، القاعده بخشی از درآمد خود را ازطریق فعالیت‌های جنایتکارانه تأمین می‌کند: برای مثال در افغانستان و پاکستان از راه تولید و قاچاق مواد مخدر، در عراق ازطریق فدیه حاصل از گروگان‌گیری و در اروپا ازطریق جعل کارت‌های اعتباری. یکی دیگر از منابع درآمد آنها مبالغی است که با تحت فشار گذاشتن دولت‌های خاورمیانه از آنها دریافت می‌کنند تا درقبال آن اعضای القاعده در درون مرزهایشان استقرار پیدا نکنند.

پس از سقوط قندهار و به‌هم‌ریختن ترکیب ساختار مورد ذکر در بالا، در نقاط مختلف جهان تشکیل شده و اعضای آن به‌صورت «شبکه‌ای» درحال فعالیت هستند. از آن زمان به‌بعد، این شیوه خاص سبب شده تا اهداف کلی این سازمان از سیستم‌های اطلاعاتی دولت‌ها مصون بماند.

۲. حوزه‌های فرماندهی(۴۸)

آسیای جنوبی (کشمیر، پاکستان و بنگلادش)

«سپاه صحابه پاکستان»[۱] و «لشکر جنگوی»[۲] در پاکستان؛

«لشکر طیبه»[۳]، «سپاه محمد»[۴] و «حرکت المجاهدین اسلامی»[۵] در کشمیر؛

«حرکت جهاد اسلامی بنگلادش»[۶].(۴۹)

آسیای مرکزی و قفقاز (ازبکستان، چچن، گرجستان و شرق چین)

«جنبش اسلامی ازبکستان»[۷]؛

«مجاهدین عرب چچن»[۸]؛

«جماعت توحید و جهاد»[۹] در منطقه «پانکیسی»[۱۰] گرجستان؛

«حزب جهادی ایغور»[۱۱] در استان سین‌کیانگ چین.(۵۰)

جنوب شرق آسیا (اندونزی، مالزی و فیلیپین)

«جماعت اسلامی»[۱۲] در چند کشور منطقه ازجمله اندونزی، مالزی و فیلیپین؛

گروه «سرباز جهادی» اندونزی؛

---

1. Sipah-i-Sahaba Pakistan (SSP)
2. Laskar-e-Jhangvi (LeJ)
3. Laskar-e-Taiba (LeT)
4. Jaish-e-Mohammed (JeM)
5. Harkat-ul-Mujahideen- al-Islami (HuM)
6. Harakat-ul-Jihad-Islami Bangladesh (HuJI B)
7. Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)

۸. عربی: المجاهدین العرب فی الشیشان؛ انگلیسی: Arab Mujahideen in Chechnya

۹. به عربی: جماعه التوحید والجهاد؛ به انگلیسی: Jamaat al-Tawhid wal-Jihad

10. Pankisi
11. Uigur Jihad Party
12. Jemaah Islamiyah (JI)

«جنبش ابوسیاف»[1] فیلیپین؛

«جبهه اسلامی آزادی‌بخش مورو»[2] در فیلیپین.(۵۱)

خاورمیانه و خلیج فارس (عربستان، یمن، کویت، عراق ، اردن، ترکیه و لبنان)

«انصار القاعده در جزیره العرب» در عربستان؛

سازمان «سلفیون کویت»؛

«انصار القاعده» در یمن؛

«گردان‌های جندالیمن»[3]؛

«جماعت توحید و جهاد» در عراق؛

جنبش «انصارالاسلام»[4] در عراق؛

«ارتش اسلامی در عراق»[5]؛

«ارتش انصارالسنه در عراق»؛

«جنبش سلفیه اردنی»؛

«عصبه الانصار» در لبنان؛

«جبهه اسلامی سواران شرق بزرگ»[6] در ترکیه.(۵۲)

مغرب عربی و مدیترانه (الجزایر، تونس، مراکش و لیبی)

«گروه سلفی دعوت و جنگ»[7] در الجزایر؛

---

۱. عربی: جماعه ابوسیاف؛ انگلیسی: Abu Sayyaf Group (ASG)

2. Moro Islamic Liberation Front (MILF)

3. Jund Al-Yemen Brigades

4. Ansar al-Islam (AI)

۵. عربی: الجیش الإسلامی فی‌العراق؛ انگلیسی: Islamic Army in Iraq (IAI)

6. Islamic Raiders of the Greater East

۷. به عربی: الجماعه السلفیه للدعوه و القتال؛ به فرانسوی: Groupe Salafiste pour la Prédication et le Combat (GSPC)؛ به انگلیسی: (Group for Call and Combat)

«گروه مسلح اسلامی»[1] در مراکش؛

«سازمان صراط‌المستقیم» در مراکش؛

«جماعت هجرت و تکفیر» در مراکش؛

«جماعت اسلامی جنگجویان» در مراکش؛

«جماعت اسلامی جنگجویان لیبی»؛

«جماعت اسلامی جنگجویان تونس»؛

«سازمان سنت و الجماعه تونس»؛

«جبهه اسلامی تونس»؛

اروپا

«سازمان انصار شریعت» در لندن.(۵۳)

فرازوفرودهای القاعده

۱. دوره تکوین

شکل‌گیری این سازمان به دوران اشغال افغانستان ازسوی نیروهای شوروی بازمی‌گردد. زمانی‌که شوروی در سال ۱۹۷۹ وارد افغانستان شد جنبش مقاومت علیه آن در افغانستان شکل گرفت و بسیاری از مبارزان عرب رهسپار پاکستان شدند تا از آنجا به مجاهدین افغان بپیوندند.

در این دوران، ایالات متحده حمایت‌های وسیعی از مجاهدین می‌کرد، ازجمله ارسال موشک‌های استینگر[2] که مجاهدین را قادر به شکار هلی‌کوپترهای روسی می‌ساخت.(۵۴)

در همین زمان نیز اسامه بن‌لادن فعالیت خود را شروع کرد. او با ایجاد «مکتب الخدمات»

---

۱. به عربی: الجماعه الإسلامیه المسلّحه؛ به فرانسه: Groupe Islamique Armé (GIA)؛ انگلیسی: Armed Islamic Group

2. Stinger

یا «مکتب خدمات المجاهدین العرب»[1] میلیون‌ها دلار به مجاهدین کمک کرده و در ایجاد راه‌ها، پناهگاه‌های زیرزمینی و تأسیسات حیاتی برای جنگ سرمایه‌گذاری نمود. «مکتب الخدمات» هزینه مسافرت هزاران مجاهد از سراسر جهان به افغانستان را نیز می‌پرداخت. بدین‌ترتیب، مجاهدین تحت تعلیمات چریکی و اقدامات تروریستی این تشکیلات قرار می‌گرفتند. طبق یک برآورد بین ۱۷۵ تا ۲۵۰ هزار مجاهد سالانه در افغانستان مبارزه می‌کردند و تنها درصد کمی از آنها بومی افغانستان بودند. تقریباً نصف مجاهدان از عربستان سعودی، حدود سه هزار نفر از الجزایر، دو هزار نفر از مصر و هزاران نفر از سودان، یمن و پاکستان بودند و همین‌ها بودند که هسته اصلی مبارزان القاعده را پس از جنگ با شوروی تشکیل دادند.(۵۵)

در همین دوران، بن‌لادن در طول اقامت خود در پاکستان به شهر لاهور رفته و با عبدالله یوسف عزام[2] آشنا شد. عزام اسلام‌گرایی فلسطینی بود که در دانشگاه اسلامی اسلام‌آباد تدریس می‌کرد. آن دو در طول مبارزه علیه شوروی همکاری نزدیکی با هم داشتند. عزام در سال‌های نخست دهه ۸۰ دفتر افغانی پذیرش داوطلبان عرب را تأسیس کرد و بن‌لادن مسئولیت مالی

---

1. Maktab al-Khidamat, also Maktab Khadamāt al-Mujāhidīn al-'Arab (MAK)
این مرکز همچنین به «اداره سرویس‌های افغانی» Afghan Services Bureau نیز مشهور بود.

2. Abdullah Yusuf Azzam
دکتر شیخ عبدالله عزام که اصلیتی فلسطینی داشت در سال ۱۹۴۱درقریه سیله الحارسیه منطقه جنین به دنیا آمد. لیسانس را در دانشگاه دمشق در علوم شرعی در سال ۱۹۶۶ به‌دست آورد. با سقوط کرانه غربی و بیت‌المقدس در سال ۱۹۶۷ درپی حمله اعراب و شکست آنان، شیخ عزام خشمگین از تسلط یهود بر اماکن اسلامی به اخوان‌المسلمین و سپس برای رؤیارویی مستقیم با اسرائیل در سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ به رهبری مجاهدین در اردن رسید.
وی در جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل در صف داوطلبان اخوان‌المسلمین شرکت کرد. او در دوران تحصیل در مصر با سازمان اخوان‌المسلمین آشنا شد و به این سازمان پیوست و تا آخر عمر در سال ۱۹۸۹ میلادی به پیمان خویش با این سازمان وفادار ماند.
عزام در سال ۱۹۶۹ فوق لیسانس در رشته اصول دین و در سال ۱۹۷۳ از دانشگاه الازهر دکترا در اصول فقه را دریافت نمود و با توجه به اقامتش در اردن تا سال ۱۹۸۰ در دانشگاه‌های اردن به تدریس اشتغال داشت.
وی سپس به جده در عربستان سعودی رفت و در دانشگاه ملک عبدالعزیز شروع به تدریس نمود و این‌بار تا سال ۱۹۸۱ در جده ماند. دکتر شیخ عبدالله عزام در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۸۹؛ زمانی‌که برای امامت نماز جمعه به همراه دو پسر خود محمد ۲۴ ساله و ابراهیم ۱۳ ساله عازم مسجد بود، ترور شد.

دفتر را به‌عهده گرفت. عزام همچنین انتشاراتی در لندن به‌راه انداخته و چندین کتاب در ستایش مبارزه مسلحانه به چاپ رساند.

مکتب الخدمات و بن‌لادن در طول مبارزه علیه اشغال از حمایت کشورهای پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا بهره‌مند می‌شدند. پس از خروج شوروی، میان بن‌لادن و عزام بر سر شیوه مبارزه اختلاف نظر پدید آمد که پس از چندی نیز عزام ازسوی افراد ناشناس ترور شده و سازمان القاعده به رهبری اسامه بن‌لادن از آن منشعب گردید.

بااین‌حال، برخی صاحب‌نظران زمان تشکیل القاعده را اواخر جنگ افغانستان می‌دانند. پیتر برگن[1] نویسنده کتاب «اسامه بن‌لادنی که من می‌شناسم: تاریخ شفاهی رهبر القاعده»[2] تاریخ تأسیس سازمان القاعده را ماه اوت ۱۹۸۸ ذکر کرده است.(۵۶)

عبدالباری عطوان[3] نویسنده کتاب «تاریخ سری القاعده»[4] و سردبیر نشریه «القدس العربی»، سال تأسیس آن را نیز ۱۹۸۸ میلادی می‌داند؛ سالی که اولین پیمان سه‌جانبه امنیتی میان سازمان‌های اطلاعاتی سه کشور آمریکا، پاکستان و عربستان بسته می‌شود و سازمان سیا و سازمان اطلاعات سعودی‌ها برای اولین‌بار درباره تسلیح و تجهیز همان عرب‌های افغان توافق می‌کنند.(۵۷)

پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، اسامه بن‌لادن همراه ایمن الظواهری که در آن زمان گروه الجهاد را رهبری می‌کرد، راه خویش را از رژیم‌های عربی جدا کردند. درواقع این نقطه جدایی بن‌لادن از خاندان سعودی محسوب می‌شود. بن‌لادن در این زمان به عربستان رفته بود و ازآنجایی‌که قبلاً برضد فساد کاخ سلطنتی عربستان و همچنین استقرار نیروهای آمریکایی در این کشور طی دومین جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ به‌عنوان اشغالگران خارجی سخن گفته بود، رژیم عربستان وی را در بازداشتگاه خانگی قرار داد.

---

1. Peter L. Bergen
2. The Osama Bin Laden I Know: An Oral History of Al Qaeda's Leader
3. Abdel Bari Atwan
4. The Secret History of al Qaeda

بن‌لادن پس از چندی به سودان رفته و با همکاری همپیمانانش از سازمان «الجهاد» مصر، القاعده را در قالب سازمانی بزرگ‌تر و پیچیده‌تر سازماندهی کرد. فعالیت سازمان جدید تا زمان اعلام موجودیت خود در سال ۱۹۹۴ نمود چندانی نداشت. اسامه بن‌لادن در سال ۱۹۹۴ مجبور شد خارطوم، پایتخت سودان را در اثر فشار دولت سعودی به دولت البشیر ترک نموده و به افغانستان بازگردد.

۲. دوره تثبیت

نقطه عطف تاریخ این سازمان، زمانی بود که جنگجویان عرب این تشکیلات به افغانستان مهاجرت کردند و قبایل پشتون این کشور، میزبان آنها گردیدند. قبایل پشتون بعدها در قالب حکومت طالبان، قدرت را در افغانستان به‌دست گرفته و نظام بنیادگرا و مستبد آنها از سپتامبر ۱۹۹۶ بر کشور افغانستان استیلا یافت.

در این دوران، القاعده با حمایت همه‌جانبه طالبان که به‌مدت پنج سال ـ از سپتامبر ۱۹۹۶ تا دسامبر ۲۰۰۱ ـ به‌طول انجامید، در توسعه تشکیلاتی خود و نیز ساماندهی «جهاد بین‌المللی» توفیق یافت و توانست پایگاه‌های متعددی را در سرتاسر افغانستان دایر کند. این پایگاه‌ها شامل ۴۸ مرکز آموزشی و سی هزار داوطلب بود که هیجده هزار تن از آنها عضو رسمی القاعده بودند و به شکل مستمر در پایگاه‌ها حضور داشتند. مابقی این نیروها نیز پس از طی دوران آموزشی در پایگاه‌های القاعده به سازمان‌های جهادی محلی می‌پیوستند، ضمن آنکه رابطه خود را با القاعده حفظ کرده بودند. درواقع این افراد بازوهای لجستیک القاعده در انجام عملیات‌های تروریستی بین‌المللی محسوب می‌شدند.

ریچارد کلارک[1]، تحلیل‌گر سابق اطلاعاتی در کتاب خود به نام «علیه تمام دشمنان»[2] می‌نویسد: اداره اطلاعات آمریکا تا سال ۱۹۹۸ توجه خاصی به القاعده یا اسامه بن‌لادن نداشت

---

1. Richard A. Clarke

وی هشت سال مسئول هماهنگ‌کننده امور امنیتی، حفاظت از زیرساخت‌ها و ضدتروریسم در شورای امنیت ملی کلینتون بود.

2. Against All Enemies: Inside America's War on Terror

و حتی اصطلاح القاعده را به‌کار نمی‌برد؛ اما همچنان‌که پیش‌بینی شد بمباران سودان و افغانستان، القاعده و اسامه بن‌لادن را به نمادهایی مهم تبدیل کرد. این حملات در کنار حمله به افغانستان، موجب افزایش سربازگیری و تأمین بودجه برای گروه‌هایی مثل القاعده شد.»[1]

در سال ۱۹۹۸ بن‌لادن با صدور بیانیه‌ای رسماً ظهور «جبهه جهانی جهاد اسلام علیه یهودیان و صلیبیان»[2] را اعلام کرد. او در این بیانیه از مسلمانان خواست تا آمریکاییان و تمام «یاران شیطان» را به قتل برسانند. همچنین بر «تأسیس خلافت اسلامی»، «سرنگونی رژیم‌های غیراسلامی» و «اخراج غربیان و غیرمسلمانان از کشورهای اسلامی به‌ویژه سرزمین مقدس عربستان» تأکید نمود. در همین سال نیز ایمن الظواهری را قائم مقام خود اعلام کرد.[(۵۸)]

در این سال، اولین اقدام تروریستی به رهبری وی در سفارت آمریکا در نایروبی و دارالسلام در ماه اوت صورت گرفت. درپی این حادثه بیل کلینتون، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا دستور داد به تأسیسات القاعده در افغانستان و سودان حمله نظامی شود. در این حمله شمار زیادی از مردم کشته شدند که تعداد آنها به دویست نفر رسید؛ اما گردانندگان شبکه القاعده جان سالم به‌در بردند.

۳. *دوران افول القاعده*

۱ـ۳. سقوط قندهار

با سقوط قندهار و تصرف آخرین پایگاه القاعده در کوه‌های تورابورای افغانستان در اواخر دسامبر ۲۰۰۱، سازمان القاعده وارد مرحله جدیدی شد که عمده‌ترین ویژگی آن، محافظه‌کاری و فعالیت کاملاً مخفیانه و زیرزمینی بود؛ شرایطی که درواقع تابع روند روزافزون جنگ جهانی علیه تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر به‌حساب می‌آمد.

این جنبش از زمان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون شکست‌ها و ضربات قابل توجهی را دریافت کرده که مهم‌ترین آنها عبارتند از: از دست دادن موقعیت برجسته و ممتاز در داخل

1. Richard A. Clarke, Against All Enemies: Inside America's War on Terror, Free Press, 2004, p. 22.
2. World Islamic Front for Jihad Against Jews and Crusaders

یکی از ایالات «امارت اسلامی افغانستان»، و همچنین شکست در عملیات‌های گوناگون برای سرنگونی حکومت‌های مصر و عربستان سعودی.

از دست دادن «امارت اسلامی افغانستان» شکست و ضربه عمده‌ای برای القاعده به‌حساب می‌آمد؛ چراکه آنجا را بهشتی امن و بی‌خطر برای آموزش، تبلیغات، طراحی‌های عملیاتی و حفاظت از رهبران این جنبش می‌دانست. برخی آمارها حکایت از این نکته دارند که تا قبل از حملات ۱۱ سپتامبر، بیش از شصت هزار نفر در اردوگاه‌های آموزشی این جنبش در افغانستان آموزش‌های مختلف را فراگرفته بودند. دراین‌میان، طالبان نیز یک محیط فعالیت امن و بی‌خطر را برای آنها فراهم می‌کردند. ملاعمر، فرمانده خودخوانده طالبان هم خود را شریک ایدئولوژیک و یار و یاور بن‌لادن در تمام تصمیمات و فعالیت‌های او می‌دانست.(۵۹)

کلید شکست طالبان، کناره‌گیری پاکستان از پشتیبانی این گروه بود. از هنگام تولد طالبان در افغانستان، پاکستان حمایت‌های سیاسی و نظامی ـ مستقیم و غیرمستقیم ـ قابل ملاحظه‌ای را در اختیار این گروه قرار داده بود. درواقع، علاوه‌بر مبارزان القاعده، باید ده‌ها مشاور نظامی، کارشناس و حتی واحدهای کوچک نیروهای مخصوص پاکستان را هم به آنان اضافه نمود. هنگامی‌که این مشاوران و کارشناسان ویژه خود را کنار کشیدند، طالبان استعداد و توانایی نظامی متعارف سابق خود را از دست داد.(۶۰)

۲ـ۳. شکست در دو جبهه عربستان و مصر

پس از سقوط قندهار، بن‌لادن و الظواهری پیام‌هایی را مبنی‌بر دعوت به سرنگونی رژیم‌های عربستان سعودی و مصر ـ دولت‌های متبوعشان ـ منتشر کردند. در فوریه ۲۰۰۳، بن‌لادن سخنرانی مشهور خود در ستایش از «گروه سلحشوران»[1] ـ مبارزان جهادی که به منهتن و پنتاگون حمله کردند ـ را منتشر کرد و در آن سرنگونی تمام رژیم‌های مرتد خلیج‌فارس را خواستار شد. پس از آن، در دسامبر ۲۰۰۴، در پیامی دیگر خواستار برپایی انقلاب در عربستان سعودی و عزل

1. Band of Knights

مستبدان از حکومت و به‌ویژه کسانی شد که به‌زعم وی باید در جریان انقلاب در پادشاهی سعودی کشته می‌شدند. در چندین پیام او مصرانه از جهادگران خواست تأسیسات نفتی عربستان را به‌منظور افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی، مورد حمله قرار دهند. به گفته مقامات سعودی، این پیام‌های عمومی با فرمان‌های محرمانه‌ای همراه شدند که بن‌لادن برای هدایت عوامل خود به‌منظور حمله به اهداف نرم در عربستان سعودی، برای آنها ارسال می‌کرد.[۶۱]

در داخل عربستان سعودی، حرف‌ها و ادعاهای بن‌لادن بسیار جدی تلقی شده و سخت‌ترین تدابیر امنیتی و خشونت‌ها ـ از هنگام ایجاد پادشاهی مدرن در آغاز قرن بیستم ـ در دستورکار قرار گرفت. از مه ۲۰۰۳ تا سال ۲۰۰۶، القاعده مجموعه‌ای از حملات شدید علیه اهداف غربی و دولتی در عربستان سعودی را برعهده گرفت.

اهداف این سازمان در عربستان شامل موارد زیر می‌شد: مجموعه‌های مسکونی شرکت‌های غربی مثل مجموعه مسکونی «وینل»[۱]؛ شهروندان آمریکایی و غربی؛ مجموعه‌های مسکونی و اداری عربی مرتبط با صنایع نفتی؛ وزارت کشور سعودی؛ کنسولگری ایالات متحده در جده؛ و تأسیسات استخراج و انتقال نفت «بقیق»[۲] در استان شرقی عربستان (مجموعه نفتی که تولید شصت درصد از نفت سعودی را برعهده دارد). دراین‌رابطه نیز صدها نفر در درگیری‌های متعدد میان تروریست‌های القاعده و نیروهای امنیتی عربستان کشته شدند.[۶۲]

به‌هرحال، در مبارزه با اعضای القاعده، نیروهای امنیتی عربستان سعودی بسیار مؤثر و کارآمد عمل کردند. تا پایان سال ۲۰۰۶، این نیروها بیش از ۲۶۰ تروریست ـ شامل ۲۶ نفر از مهم‌ترین اعضای تحت تعقیب القاعده ـ را کشته یا دستگیر کردند. به گفته مقامات سعودی تاکنون بیش از ۲۵ عملیات تروریستی عمده نیز خنثی شده است. بدین‌ترتیب می‌توان گفت که ستون فقرات جنبش القاعده در عربستان سعودی به‌شکلی آشکار شکسته است؛ اما احتمالاً تنها برای مدتی معین این وضعیت ادامه خواهد داشت.[۶۳]

---

1. Vinnell
2. Abqaiq

حملات القاعده در مصر نیز با موفقیت چندانی همراه نبوده است. ایمن الظواهری در سخنرانی‌ها و پیام‌های متعدد خود پس از ۱۱ سپتامبر، خواستار سرنگونی دولت مبارک شده است. خشونت‌های حاصل از عملیات‌های القاعده برای یک مقطع زمانی در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، اوضاع مصر را تا حدی درهم ریخت. هتل‌ها و اقامتگاه‌های توریستی محل رفت‌وآمد اسرائیلی‌ها و غربی‌ها، واقع در منطقه سینا، در اکتبر ۲۰۰۴ و ژوئیه ۲۰۰۵ مورد حمله قرار گرفتند. به‌ویژه حملات ماه ژوئیه بسیار مخرب بوده و حدود یکصد نفر را در منطقه «شرم‌الشیخ» کشت؛ اما این خشونت‌ها هرگز به‌شکل مورد نظر القاعده در مصر گسترش نیافت. تشکیلات امنیتی مصر با موفقیت این تهدیدها را کنترل و از منطقه سینا و مرکز حیات سیاسی مصر ـ قاهره ـ دور نمودند.

نقطه مشترک در هر دو مورد این است که توسل القاعده به موضوع عزل و سرنگونی «مستبدان» حاکم در جوامع اسلامی شکست خورده است. رژیم‌های عربستان سعودی و مصر در مقابل حملات القاعده ایستادگی کرده و به بقای خود ادامه می‌دهند. ممکن است در هر دو کشور در سال‌های آینده شاهد فعالیت‌های تروریستی باشیم؛ اما امکان تأثیرگذاری این تحرکات تا حد براندازی رژیم، غیرمحتمل به‌نظر می‌رسد.

۴. بازسازی و بهبود سریع در پاکستان

با وجود تمام این ناکامی‌ها، رهبران برجسته القاعده و طالبان به‌سرعت خود را بازیافتند. آنها در اوایل سال ۲۰۰۲ به مناطق صعب‌العبور کوهستانی در امتداد مرزهای پاکستان و افغانستان گریخته و در آنجا پنهان شدند. تقریباً بلافاصله پس از شکست در افغانستان، سه نفر اول این دو گروه یعنی بن‌لادن، الظواهری، و ملاعمر اولین افرادی بودند که به این مناطق گریختند.[۶۴]

در همان اوایل ۲۰۰۲، انتشار نوارهای صوتی و تصویری پیام‌های جدید بن‌لادن و الظواهری آغاز شد؛ اما نوار ویدئویی اصلی سخنان بن‌لادن در اکتبر ۲۰۰۴ منتشر گردید. وی در این ویدئو که به‌مناسبت انتخابات در ایالات متحده ضبط و منتشر شده بود، قول داد که

القاعده آمریکا را در جنگ‌های سخت و پرهزینه افغانستان و عراق شکست خواهد داد، درست همانند داستانی که در طول دهه ۱۹۸۰ برای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان رقم خورد و نهایتاً به شکست آن انجامید.

درهرحال، جنگجویان طالبان نیز پس از این شکست تمام امکانات و انرژی خود را روی بقا و تجدیدحیات گروه و توسعه یک پایگاه جدید عملیاتی در پاکستان، به‌ویژه اطراف کویته در ایالات بلوچستان متمرکز نمودند. این تلاش آنها برای بازیافت توان عملیاتی به‌طور آشکار تا سال ۲۰۰۴ و پس از آن ادامه داشت؛ به‌گونه‌ای‌که در ابتدای ۲۰۰۶ در پناهگاه‌هایشان در پاکستان آنچنان برای انجام یک عملیات تهاجمی عمده آماده شده بودند که حتی تلاش‌هایی را برای بازپس‌گیری قندهار نیز صورت دادند.

همزمان با سازماندهی مجدد و تجدید حیات طالبان، القاعده نیز همواره در کنار این گروه بوده و با ارائه مشاوره‌های فنی و نظامی و احتمالاً افزایش کمک‌های مالی آنها را در تمام مراحل یاری کرده است. در سال ۲۰۰۵، در یک نوار ویدئویی منتشرشده، بن‌لادن درحال صحبت برای فرماندهان گروه طالبان نشان داده شد.[۶۵]

حملات انجام‌شده توسط شورشیان در افغانستان از ۱۳۰ مورد در ماه در سپتامبر ۲۰۰۵ به ششصد مورد در ماه ـ در سال ۲۰۰۶ ـ افزایش یافت. تاکتیک‌ها و شیوه‌های جدید واردشده از عراق ـ حملات انتحاری و تله‌های انفجاری ساده ولی مؤثر و کارآمد ـ به روش‌های رایجی در افغانستان تبدیل شدند. طبق آمار ارائه‌شده ازسوی ارتش ایالات متحده، مجموع حملات از ۱۶۳۲ مورد در سال ۲۰۰۵ به ۵۳۸۸ حمله در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت و تنها در بخش عملیات‌های انتحاری، از ۲۷ مورد در سال ۲۰۰۵ به ۱۳۹ مورد در سال ۲۰۰۶ رسید. به‌واسطه این حملات، نیروهای ناتو آسیب‌های قابل توجهی را متحمل شدند؛ اما توانستند مقاومت کرده و موقعیت خود را در شهرها و مناطق عمده افغانستان حفظ کنند.[۶۶]

در این ضمن، القاعده از پناهگاه خود در پاکستان برای ازسرگیری عملیات‌هایش علیه اهداف غربی و نیز فعالیت‌های تبلیغاتی استفاده کرده است. بن‌لادن درطول سال ۲۰۰۵ عمدتاً

ساکت بود ولی در سال ۲۰۰۶ چندین نوار و پیام را منتشر ساخت. یکی از بیانیه‌های مهم القاعده با نام «حمله منهتن»، شامل تصاویر جدید و پخش‌نشده‌ای از دو نفر خلبانان این عملیات و همچنین گسترده‌ترین بحث‌ها و گفتگوها درمورد اهداف و پیشینه‌های عملیات، در پنجمین سالگرد ۱۱ سپتامبر منتشر گردید. درزمینه تهیه و تکثیر و انتشار این پیام‌ها، الظواهری نقشی مهم و پررنگ دارد. در سال ۲۰۰۶، او حداقل پانزده پیام را تهیه و منتشر نمود. این نوارهای صوتی و تصویری را باید چیزی بیش از یک ابزار تبلیغاتی درنظر گرفت. ازاین‌طریق، رهبری القاعده با پیروان خود ارتباط برقرار کرده و ضمن تقویت و جمع‌آوری آنها، راهنمایی‌های لازم را نیز ارائه می‌کند. به گفته یک کارشناس، هم‌اکنون حدود ۴۵۰۰ وب‌سایت جهادی که آشکارا مشغول تکثیر و بازتولید پیام‌های رهبران القاعده بوده، در سطح جهان مشغول به‌کارند.(۶۷)

ازسویی دیگر، با دشوارتر شدن ورود به ایالات متحده، استفاده از انگلستان به‌عنوان یک پل ارتباطی برای ورود به آمریکا، به هدفی کلیدی برای القاعده تبدیل شده است. درعین‌حال، اجتماعات بزرگ و البته پراکنده پاکستانی و بنگالی مقیم انگلستان نیز اهداف خوب و آسانی برای استخدام شهروندان مسلمان انگلیسی ناراضی و البته متمایل به مبارزه در راه اهداف و آرمان‌های القاعده می‌باشند. دسترسی نسبتاً آسان به اجتماعات پاکستانی‌های مقیم بریتانیا و همچنین سفر آسان آنها به پاکستان و نیز بازگشت بی‌دردسر آنها، فرایند استخدام، آموزش و ارتباط این نیروها را تسهیل کرده است. برای مثال، برآوردهای یک سازمان دست‌اندرکار نشان می‌دهد که تنها در سال ۲۰۰۴، حدود چهارصد هزار نفر از افراد مقیم انگلیس از پاکستان دیدار کرده‌اند.(۶۸)

الیزا مانینگهام بولر[1]، مدیرکل «ام‌آی۵»، سرویس امنیتی بریتانیا درمورد وسعت و میزان استخدام و جذب نیرو ازسوی القاعده در بریتانیا، اطلاعات خوبی را ارائه می‌دهد. او در نوامبر ۲۰۰۵ گفت که «ام‌آی۵» حدود دویست شبکه متشکل از مسلمانان ناراضی جنوب آسیا ساکن

1. Eliza Manningham-Buller

در انگلیس را تحت نظارت و کنترل دارد؛ این شبکه‌ها تاکنون حدود سی طرح گوناگون را برای حمله به اهدافی در داخل بریتانیا یا ازطریق هواپیماهای انگلیسی که به مقصد آمریکا پرواز می‌کنند، تهیه کرده‌اند.(۶۹)

وی در جایی دیگر خاطرنشان می‌کند که «پشت همه این طرح‌ها، شبکه‌های ارتجاعی تحت هدایت القاعده در پاکستان قرار دارند. این شبکه‌ها و نیز طرح‌های آنها اغلب دارای ارتباطاتی با القاعده در پاکستان هستند و به‌واسطه همین ارتباطات است که القاعده آموزش و راهنمایی سربازان عمدتاً انگلیسی این شبکه‌ها را در مقیاسی گسترده و درحال افزایش برعهده دارد. تهدید القاعده جدی و درحال رشد است و من معتقدم که حداقل یک نسل از ما با این تهدید روبه‌رو خواهد بود.» (۹ نوامبر ۲۰۰۶)(۷۰)

قابل توجه‌ترین موفقیت این شبکه‌ها، حملات ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ به متروی لندن بود. پس از این حملات، ایمن الظواهری دو نوار ویدئویی را منتشر ساخت که در آن نحوه کشته شدن دو تن از دست‌اندرکاران این عملیات به تصویر کشیده شده بود که این خود نشانه‌ای آشکار از هدایت این حملات توسط القاعده است.

مهم‌ترین عملیات این مجموعه ارتباطی «پاکستانی ـ انگلیسی»، طرح خنثی‌شده اواخر اوت سال ۲۰۰۷ برای انفجار ده هواپیمای مسافربری و تجاری بود که قرار بود از بریتانیا به‌سمت ایالات متحده پرواز کنند. این طرح که احتمالاً برای ششمین سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر طراحی شده بود، درصورت موفقیت، تلفات و خسارات جبران‌ناپذیری را درپی داشت. جان نگروپونته[1]، مدیر آژانس اطلاعات ملی آمریکا، این عملیات را به‌عنوان بدترین نقشه تروریستی برای کشتار مردمان عادی از هنگام حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توصیف نموده است. او در مجلس سنا گفت: «عناصر کلیدی القاعده همچنان به طراحی حملات تروریستی علیه وطن ما [ایالات متحده] و دیگر کشورها، آن هم با هدف وارد کردن تلفات سنگین به توده مردم، ادامه

1. John Negroponte

می‌دهند. آنها به‌شدت مشغول تقویت ارتباطات عملیاتی میان عوامل و هواداران خود در سرتاسر خاورمیانه، شمال آفریقا، و اروپا هستند؛ البته ستاد مرکزی‌شان هم پناهگاه‌های امن رهبران القاعده در پاکستان است.»[۷۱]

القاعده همچنین در جاهای دیگری از اروپا نیز فعال می‌باشد ازجمله: حمله تروریستی به متروی مادرید در ۱۱ مارس ۲۰۰۴. برخی منابع مثل عبدالباری عطوان، مدعی هستند این عملیات توسط القاعده طراحی و اجرا شده است. الظواهری هم در پیام عمومی سال ۲۰۰۶ خود، این عملیات را در میان فهرست حملات موفق القاعده برشمرد.[۷۲]

۵. *آخرین برآوردها از وضعیت القاعده*

به‌نظر می‌رسد که القاعده به‌نحو چشمگیری نفوذ و پایگاه خود را در غرب پاکستان در طول سال ۲۰۰۷ بهبود بخشیده بود و توانسته از ضعف ارتش پاکستان، بی‌ثباتی سیاسی در این کشور و تقویت نفوذ طالبان در ایالت وزیرستان و امتداد مرزی افغانستان ـ پاکستان بهره ببرد.[۷۳]

بااین‌حال، در خارج از پاکستان با مشکلات فراوانی مواجه بوده؛ به‌گونه‌ای که کادرهای رهبری خود را از دست داده و در عراق با شکست‌های زیادی مواجه بوده است. درعین‌حال، افکار عمومی اعراب نیز چندان حمایتی از آن ندارند. هم‌اکنون هدف القاعده عبارت از تربیت عاملان حملات انتحاری و در همان حال حفظ کادرهای باتجربه برای آموزش کادرهای جدید و افزایش تجربه و تخصص گروه خود می‌باشد.[۷۴]

درمورد تغییرات در رهبری باید گفت که این گروه در سال ۲۰۰۸ نیز خسارات زیادی را متحمل گردید؛ به‌گونه‌ای که بیش از ده نفر از عوامل ارشد و میانی خود ازجمله سه رهبر از واحدهای عملیات‌های خارجی خود را از دست داد. از میان رهبران کشته‌شده می‌توان به جهادیون نسل اول از مصر همچون ابوعبیده المصری، ابوجهاد المصری، ابوالحسن السعیدی و خالد حبیب نام برد. ابوسلیمان الجزایری و ابولیث لیبیایی از دیگر رهبران کشته‌شده القاعده در سال ۲۰۰۸ بودند.

بااین‌حال در همین سال شاهد روی کار آمدن مصطفی ابوالیزید، معروف به شیخ سعید

المصری بودیم. وی سلسله‌مراتب سازمانی را طی کرده و در سال ۲۰۰۸ به چهره‌ای برجسته‌تر تبدیل شد. شیخ سعید المصری از اوایل دهه ۱۹۹۰ مسئول پرداخت حقوق اعضا بود که در سال ۱۹۸۸ به عضویت «شورا» درآمد.(۷۵) زمانی هم که در سودان بود، مسئولیت امور مالی سازمان را برعهده داشت و هرچند در ابتدا مخالف حمله به برج‌های تجارت جهانی بود، ولی در تأمین پول این عملیات در ۱۱ سپتامبر مشارکت داشت.(۷۶)

در اواخر مه ۲۰۰۷، مصطفی احمد محمود عثمان ابوالیزید به‌عنوان رهبر فعالیت‌های القاعده در افغانستان منصوب گردید.(۷۷) در ماه‌های بعد و با افزایش تنش‌ها میان ازبک‌ها ـ اساساً «جنبش اسلامی ازبکستان»[1] بزرگ‌ترین گروه مبارزان خارجی در این منطقه ـ و قبایل محلی وابسته به طالبان پاکستان، به چهره‌ای مهم‌تر برای این سازمان تبدیل شد. اعتقاد بر این است که مصطفی ابوالیزید (معروف به شیخ سعید المصری) مسئولیت عملیات‌ها را در افغانستان به خالد حبیب واگذار کرده و خود به میانجی‌گر و هماهنگ‌کننده‌ای سطح بالا میان طالبان افغانستان، ازبک‌ها، طالبان پاکستان، گروه‌های جهادی مختلف و القاعده تبدیل شده است؛ چراکه وی شخصی معروف و محبوب در میان این گروه‌ها بوده و از توانایی آشتی بین آنها برخوردار می‌باشد. وی همچنین به زبان پشتو مسلط بوده و روابط قوی با افغان‌ها دارد.(۷۸)

برطبق گزارشات، ابوعبیده المصری در دسامبر ۲۰۰۷ به مرگ طبیعی مرده است. برطبق اطلاعاتی که در آوریل ۲۰۰۸ به‌دست آمد، دلیل مرگ وی بیماری هپاتیت بوده است.(۷۹) برای نخستین‌بار در دسامبر ۲۰۰۷ از ابوعبیده المصری به‌عنوان یکی از فرماندهان عملیات‌های خارجی یاد شد.(۸۰) وی جای حمزه ربیع که در دسامبر ۲۰۰۵ کشته شد را گرفته بود.

ابوعبیده المصری از اهالی استان شرقی در دلتای رود نیل در مصر بود، ولی گفته می‌شود که دارای گذرنامه سودانی بوده است. نام واقعی وی احتمالاً عبدالحمید بوده است.(۸۱) پیش از کسب منصب فرماندهی عملیات‌های خارجی و مسئول عملیات‌های القاعده در استان کونار

---

1. Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)

افغانستان، وی از کهنه‌سربازان جنگ‌های افغانستان، بوسنی‌وهرزگوین و چچن بوده است.(۸۲) ابوعبیده المصری مسئول هماهنگی توطئه انفجار هواپیمای فراآتلانتیک در سال ۲۰۰۶(۸۳) بود و در ژوئیه ۲۰۰۷ پس از حمله به مسجد لعل[1] در اسلام‌آباد، به‌عنوان امیرالخروج نامیده شده بود(۸۴) و وظیفه وی عبارت بود از ایجاد سازمان تازه‌ای در شهرهای پاکستان برای مبارزه با دولت پاکستان و شروع شورش در این کشور.(۸۵)

وی هنگام عملیات‌ها یا بر اثر کار با مواد منفجره دو انگشت خود را از دست داد. المصری مدتی را نیز در انگلیس بوده و در سال ۱۹۹۵ با نامی جعلی در شهر مونیخ آلمان به‌دنبال کسب پناهندگی از آلمان بود. بااین‌حال مقامات آلمانی با درخواست وی مخالفت کرده و او را تا زمان خروج از آلمان زندانی کردند. المصری پیش از اخراج از آلمان آزاد گردید. المصری از نزدیکان ایمن الظواهری نیز بود.(۸۶)

ابوسلیمان الجزایری، جانشین المصری نیز در ۱۴ مه ۲۰۰۸ به‌واسطه شلیک راکتی از یک هواپیمای بدون سرنشین کشته شد. طبق گزارشات، هدف حمله در دامادولا[2] ایمن الظواهری بود، ولی وی در صحنه حضور نداشت.(۸۷) ابوسلیمان الجزایری از جهادیون نسل اول بود که عنوان افتخاری شیخ را نیز داشت. وی که دست راست خود را از دست داده بود، چهره معروفی در پیشاور محسوب می‌شد.(۸۸) منزل او در بخش حیات‌آباد قرار داشت، جایی‌که اسامه بن‌لادن در سال ۱۹۸۶ اقامت داشت. او پیش از کسب منصب فرماندهی واحد عملیات‌های خارجی از سردسته‌های القاعده در پیشاور بود.(۸۹) در سال ۱۹۹۵، وی به‌عنوان عضوی از اعضای واحد المجاهد در بوسنی در این کشور می‌جنگید و در همان زمان سرویس اطلاعاتی بوسنی موسوم به اِید[3] درپی یافتن وی به‌دلیل مشارکت در حمله‌ای تروریستی در سال ۱۹۹۷ در موستار[4] بود.(۹۰)

1. Red Mosque
2. Damadola
3. AID
4. Mostar

ابوسلیمان جای خود را به فرد قدیمی دیگری در محافل جهادی یعنی ابوجهاد المصری داد.[۹۱] نام واقعی ابوجهاد محمد حسن خلیل الحکیم بود. هرچند وی به‌عنوان رئیس تبلیغات القاعده معروف بود، ولی اعتقاد بر این بود که ابوجهاد مسئولیت واحد عملیات‌های خارجی را در مه ۲۰۰۸ برعهده گرفت. وی به‌واسطه حمله‌ای موشکی در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۸ کشته شد.[۹۲]

ابوجهاد قبل از رسیدن به منصب ریاست عملیات‌های خارجی القاعده به‌عنوان مسئول رسانه‌ها و تبلیغات این سازمان عمل می‌کرد.[۹۳] وی در سال ۱۹۷۹ به «جماعت اسلامی» پیوسته بود. او زاده جنوب مصر در آسوان بوده و یکی از نام‌های مستعار وی شاید ابوجهاد الاسوانی بوده باشد. در اواخر دهه ۱۹۸۰، وی ضد نیروهای شوروی در افغانستان می‌جنگید. در اواخر دهه ۱۹۹۰ احتمالاً در انگلستان بوده است، ولی این کشور را پس از حملات یازده سپتامبر برای سکونت در نواحی قبیله‌ای پاکستان ترک کرد.[۹۴] در اوت ۲۰۰۶، ابوجهاد کتابی را با عنوان «اسطوره فریب: افشای سازمان اطلاعاتی آمریکا»[1] منتشر ساخت.[۹۵] موضوع اصلی این کتاب نشان دادن محدودیت قدرت ایالات متحده و توانایی شکست آن بود.[۹۶] طبق گزارشات، این کتاب موجب بالارفتن ابوجهاد در میان درجات بالاتر القاعده شده بود.

ابوزبیر المصری نیز در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۸ درحال برگزاری نشستی با چهار نفر دیگر منجمله ابونصر المصری و رشید رئوف در منزل شدیداً حفاظت‌شده مولوی خالق نور از فرماندهان محلی طالبان در روستای علی خِل بودند که دو موشک شلیک‌شده از یک هواپیمای بدون سرنشین به آنجا اصابت کرد. ابوزبیر متخصص مواد انفجاری و یکی از مقامات بلندپایه القاعده محسوب می‌شد.[۹۷] وی احتمالاً جانشین ابوجهاد المصری به‌عنوان رئیس واحد عملیات‌های خارجی بوده است. ابوزبیر از نزدیکان اسامه بن‌لادن و ایمن الظواهری نیز بود. مرگ رشید رئوف در این حمله خشنودی نیروهای ائتلاف را به‌همراه داشت؛ چراکه از وجود او در آنجا اطلاعی نداشتند. رئوف که دارای تابعیت دوگانه انگلیسی ـ پاکستانی بود، در اوت ۲۰۰۶ در

1. The Myth of Delusion: Exposing the American Intelligence

پاکستان بازداشت شده بود و این باور وجود داشت که او یکی از مغزهای متفکر پشت توطئه انفجار هواپیمای فراآتلانتیک بوده است ـ توطئه‌ای برای انفجار در خطوط هوایی از لندن به ایالات متحده و کانادا. به‌هرحال، وی در دسامبر ۲۰۰۷ از دست پلیس گریخت. رئوف با یکی از بستگان مولانا مسعود اظهر، رهبر جیش محمد ازدواج کرد.(۹۸)

ابولیث اللیبی نیز که توسط راکت‌های شلیک‌شده ازسوی هواپیمایی بدون سرنشین در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۸ مورد هدف قرار گفت، نخستین رهبر القاعده بود که در سال ۲۰۰۸ کشته شد. در نخستین سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر، اللیبی که امیری «گروه مبارزان اسلامی لیبی»[1] را بر عهده داشت، از همکاری با القاعده کنار کشید و نمی‌خواست روابطی دائمی با این سازمان داشته باشد. وی وفاداری خود به اسامه بن‌لادن را تنها با تمرکز بر منطقه مرزی افغانستان ـ پاکستان اعلام داشت، ولی در همان‌حال گزینه‌هایی نیز برای توجه به منطقه شمال آفریقا داشت. ابولیث یکی از باتجربه‌ترین فرماندهان جهادی بود که در عملیات‌های شرق افغانستان و آموزش اعضای جدید مشارکت داشت. وی همچنین حلقه‌ای مهم در عملیات‌های مشترک میان مبارزان خارجی و طالبان محسوب می‌شد.(۹۹)

درپی مرگ ابولیث، القاعده حداقل سه بیانیه را دررابطه با کشته شدن وی صادر کرد. در ۳۱ ژانویه ۲۰۰۸، مرکز رسانه‌ای الفجر[2] بیانیه‌ای را صادر کرد که به‌دنبال آن ویدئویی ازسوی مصطفی ابویزید در ۶ فوریه ۲۰۰۸ و سخنان ایمن الظواهری در ۲۷ فوریه ۲۰۰۸ درمورد از دست دادن ابولیث اللیبی صادر گردید.(۱۰۰) در فوریه ۲۰۰۹ نیز «السحاب»[3] مستندی ویدئویی با عنوان «در میان بادهای بهشت»[4] را در یادبود ابولیث منتشر ساخت.

ضربه جدی دیگر به القاعده مرگ میقات مورثی السعید معروف به ابوخباب بود. اگرچه گزارش شده بود که وی در ۱۳ ژانویه ۲۰۰۶ در اثر اصابت موشک به محوطه‌ای در دامادولا در

---

1. Libyan Islamic Fighting Group (LIFG) 2. Al-Fajr Media Center

۳. بنیادی انتشاراتی که به خانه تولیدات رسانه‌ای القاعده معروف می‌باشد و دیدگاه‌های این سازمان را به جهان منتقل می‌سازد. (مترجم)

4. In the Winds of Paradise

باجاور[1] کشته شده بود، ولی گزارشات واقعی کشته‌شدن او را ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۸ در اعظم وارساک در وزیرستان جنوبی اعلام کردند. ابوخباب که فارغ‌التحصیل مهندسی شیمیایی از مصر بود در اواخر دهه ۱۹۸۰ به افغانستان رفته و در دهه ۱۹۹۰ اردوگاه آموزشی دارونتا[2] را اداره می‌کرد. وی اصلی‌ترین متخصص مواد انفجاری القاعده و احتمالاً سازنده بمب‌هایی بود که سفارت مصر در اسلام‌آباد را در دسامبر ۱۹۹۵ ویران کرد.(۱۰۱) در مه ۱۹۹۹، القاعده برنامه تسلیحات کشتارجمعی خود را با نام الزبادی یا شیر دلمه‌شده[3] به ریاست ابوخباب آغاز کرد.(۱۰۲) ابوخباب پیش از کشته‌شدنش به آموزش اعضای غربی برای حملات شیمیایی در غرب و احتمالاً در آزمایشگاه خود در برمال[4] می‌پرداخت. پس از مرگش، وظایف او به معاونش ابوبشیر یمنی محول گردید.(۱۰۳) برطبق بیانیه صادره ازسوی مصطفی ابویزید در ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۸، شیخ ابومحمد ابراهیم بن ابوالفجر المصری، دکتر عبدالوهاب المصری و دکتر ابواسام المصری نیز به‌همراه ابوخباب کشته شده‌اند.(۱۰۴)

در سپتامبر ۲۰۰۸، دو تن از مجاهدین قدیمی به نام‌های ابوعبید التونسی و ابووفا السعودی که علیه روس‌ها در افغانستان می‌جنگیدند نیز ازسوی نیروهای آمریکایی کشته شدند.(۱۰۵) در ۲ سپتامبر نیروهای آمریکایی چهار تا ده نفر از افراد مرتبط با ابووفا السعودی را کشتند. دو روز بعد نیز خود ابووفا السعودی کشته شد. ابووفا از فرماندهان و مسئولان لجستیکی القاعده بود که همچنین مسئول مراقبت از خانواده‌های مجاهدین را در زمان غیبت آنها برعهده داشت.(۱۰۶) ابوعبیده التونسی که به‌عنوان هدفی ارزشمند مدنظر می‌باشد، احتمالاً در ۱۷ سپتامبر سال ۲۰۰۸، زمانی‌که گروهی از شبه‌نظامیان درحال انتقال راکت‌ها به اردوگاهی نزدیک مرز افغانستان بودند، کشته شده است.(۱۰۷)

موشک‌های شلیک‌شده از هواپیمای بدون سرنشین، مجموعه تحت مالکیت جلال‌الدین

---

1. Bajaur
2. Darunta
3. Curdled Milk
4. Barmal

حقانی از رهبران قدیمی طالبان را مورد اصابت قرار داده و حداقل چهار عضو عملیاتی القاعده را در ۸ سپتامبر ۲۰۰۸ کشتند. این چهار نفر عبارت بودند از ابوموسی از عربستان سعودی، ابوقاسم از مصر، ابوحمزه از عربستان سعودی و ابوهریس از سوریه.[۱۰۸] ابوهریس از مبارزان باتجربه‌ای بود که در دهه ۱۹۸۰ علیه نیروهای شوروی در افغانستان می‌جنگید و برای سال‌ها در بخش‌های گوناگون افغانستان فعال بوده است. در نیمه دوم سال ۲۰۰۷، ابوهریس جیش‌المهدی را ایجاد کرد. این سازمان تقریباً از ۲۵۰ عرب و افغانی تشکیل شده که در نبردهای استان هلمند در افغانستان حضور داشتند.[۱۰۹] در سال ۲۰۰۸، ابوهریس مسئولیت فرماندهی عملیات‌های القاعده در نواحی قبیله‌ای پاکستان را برعهده گرفت.[۱۱۰] ابوحمزه که به‌همراه ابوهریس در یک حمله کشته شد نیز از رهبران اصلی القاعده در پیشاور بود. ابوحمزه متخصص مواد انفجاری از عربستان سعودی بود.[۱۱۱]

در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۸، در حمله‌ای موشکی توسط هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی به یک استیشن تویوتا در روستای تاپارقای[1] در وزیرستان جنوبی، خالد حبیب مصری، رئیس عملیات‌های القاعده در افغانستان و پاکستان کشته شد.[۱۱۲] دنیس سی. بلر، مدیرکل اطلاعات ملی، حبیب را به‌عنوان رئیس نظامی القاعده و چهارمین فرد در زنجیره فرماندهی آن توصیف کرد.[۱۱۳] حبیب مسئولیت عملیات‌ها را در پاکستان از عبیده المصری و مصطفی ابویزید تحویل گرفت؛ نقشی به‌عنوان رئیس عملیات‌های افغانستان که وی را به یکی از پنج رهبر رده بالا و رئیس عملیات‌های نظامی این سازمان تبدیل ساخت.[۱۱۴] خالد حبیب برای در امان ماندن از حملات موشکی به تاپارقای نقل مکان کرده بود. وظیفه اصلی حبیب عبارت از تداوم هماهنگی میان القاعده، گروه‌های شبه‌نظامی پاکستانی و گروه‌های جهادی در پاکستان و نیز مبارزه با دولت کنونی پاکستان بود. وی در این روستا به «زالفای»[2] به‌معنای «موی بلند» در زبان پشتو معروف بود.[۱۱۵]

1. Taparghai
2. Zalfay

حبیب در اواخر دهه ۱۹۸۰ به افغانستان آمد و سپس با دریافت رهبری القاعده در سودان به این کشور رفت. در دوره پس از یازده سپتامبر، حبیب در کنار سیاف العدلی و گروهی از دیگر جهادیون باتجربه ازجمله ابوالحسن درحال مبارزه در جبهه قندهار نزدیک فرودگاه بود.(۱۱۶) وی در این نبرد هدایت یک تانک را برعهده داشت که مورد اصابت دو موشک قرار گرفت و ازکارافتادگی طرف چپ بدن وی را موجب گشت.(۱۱۷) سپس ابوالحسن او را به مکان امنی منتقل ساخت(۱۱۸) و چهار ماه طول کشید تا سلامتی خود را به‌دست آورد. وی تقریباً سلامتی کامل خود را به‌جز اثری مختصر در دست چپش به‌دست آورد. پس از آن در سال ۲۰۰۳ به اردوگاهی آموزشی در نزدیکی مرز افغانستان و پاکستان رفت.(۱۱۹) در نوامبر ۲۰۰۴، مسئولیت عملیات‌های القاعده در استان‌های جنوب شرقی افغانستان به خالد حبیب واگذار گردید.(۱۲۰) در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۸ احتمالاً طی حمله‌ای ازسوی یک هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی نزدیک میرمالی[1] در وزیرستان شمالی ابوعکاش العراقی (معروف به عبدالرحمن)، حاجی عکاش‌خان و عراقی مالانگ[2] کشته شدند.(۱۲۱) ابوعکاش را ازجمله رهبران اصلی القاعده در میرمالی می‌دانند، ولی برخی نسبت به ارتباط مستقیم وی با هسته اصلی القاعده تردید دارند.(۱۲۲) ابوعکاش که سال‌ها در وزیرستان شمالی دست به فعالیت می‌زد، در سال ۲۰۰۲ از افغانستان آمده بود. وی سپس با گروه کوچکی از محافظان برخوردار از تسلیحات مناسب و مجهز از آنجا گریخت.(۱۲۳) ابوعکاش نقش مهمی در آموزش مبارزان خارجی در وزیرستان ایفا می‌کرد. آموزش اعضای جدید مسئولیت اعراب بود. دراین‌میان ابوعکاش آموزش ازبک‌ها و تاجیک‌ها و ابونصیر آموزش چینی‌ها، ایغورها و پاکستانی‌ها را برعهده داشتند. ابوحنیفه که اردوگاهی آموزشی را اداره کرده و در میرمالی مستقر می‌باشد نیز به آموزش ترک‌ها، کردها و بوسنیایی‌ها می‌پردازد.(۱۲۴) دو هفته بعد از این حمله، اطلاعات واصله حکایت از آن داشت که ابوعکاش قبل از اصابت موشک به آن خانه

---

1. Mir Mali
2. Iraqi Malang

در روستای آسوری[1] محل را ترک کرده بود.(۱۲۵)

یکی از پسران ابوعکاش به همراه حمزه ربیع در ۳۰ نوامبر ۲۰۰۵ طی حمله‌ای موشکی کشته شد. برطبق گزارشات، ابوعکاش مسلط به زبان پشتو بوده، متخصص مواد انفجاری است و در حملات فرامرزی حضور دارد. ابوعکاش نه‌تنها از رهبران اصلی القاعده در میرمالی می‌باشد، بلکه همچنین مسئول امور مالی در منطقه نیز هست. وی در آوریل ۲۰۰۸ با انتشار ویدئویی اعلام کرد که جهاد علیه ایالات متحده در منطقه ادامه خواهد یافت.(۱۲۶)

عبدالله اعظم السعودی که از وی به‌عنوان فرمانده ارشد القاعده یاد می‌شود و «درگیر عضوگیری و آموزش مبارزان می‌باشد»، در ۱۹ نوامبر ۲۰۰۸ به‌دلیل اصابت موشکی از یک هواپیمای بدون سرنشین به خانه‌اش در بانو[2] کشته شد.(۱۲۷) هرچند اطلاعات زیادی درمورد وی در دست نیست، ولی گزارش شده است که او از هماهنگ‌کننده‌های مهم و رابط میان فرماندهی ارشد القاعده و طالبان افغانستان و گروه «تحریک طالبان پاکستان» در شمال غربی پاکستان بوده است.(۱۲۸) اعظم شخصیتی کلیدی در تسهیل فعالیت‌های واحد عملیات‌های خارجی القاعده بود. وی همچنین به‌عنوان یکی از مسئولان عضوگیری و آموزش نیروهای جدید شناخته می‌شد.(۱۲۹) درعین‌حال ارتباطات نزدیکی نیز با ایمن الظواهری داشت.(۱۳۰)

در اول ژانویه ۲۰۰۹، فهید محمد علی سلام، جانشین خالد حبیب و فرماندهی القاعده در پاکستان به همراه یاران نزدیکش کشته شد. تااین‌زمان، وی رئیس عملیات‌ها در پاکستان(۱۳۱) بود که از سال ۲۰۰۷ در این سمت قرار داشت. سلام همچنین به اسامه الکینی معروف بود. او و معاونش شیخ احمد سالم سودان از جهادیون قدیمی القاعده بودند. این دو ـ اهل کنیا ـ از اعضای هسته آفریقایی القاعده بودند که سفارتخانه‌های ایالات متحده در نایروبی و دارالسلام را منفجر ساختند.

ایالات متحده مدت‌ها به‌دنبال شکار سلام بود که درهمین‌راستا حملاتی موشکی به

---

1. Asori
2. Bannu

اردوگاهی در بغار[1] نزدیک انگور عدا[2] و تحت اداره زنجیر[3] از فرماندهان افغان در ۱۲ اوت ۲۰۰۸ صورت گرفت که بین بیست تا ۲۵ مبارز مرتبط با سلام و مولوی نظیر کشته شدند.(۱۳۲) در ۳۰ اوت ۲۰۰۸ نیز در حمله‌ای موشکی به خانه‌ای در ناحیه کُرزای[4] در وزیرستان جنوبی، چهار نفر از مبارزان سلام ازجمله دو کانادایی عرب‌تبار کشته شدند.(۱۳۳)

حملات هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان همچنان بسیاری از مبارزان القاعده را در سال ۲۰۰۸ کشته یا مجروح ساخت. آدم گدان[5] احتمالاً درخلال حمله به میرمالی در اواخر ژانویه ۲۰۰۸ مجروح شده است. طبق گزارشات، در زمان این حمله که ابولیث اللیبی طی آن کشته شد، آدم گدان نیز در میرمالی بوده است.(۱۳۴) نشانه‌های زیادی از گدان وجود نداشت تا اینکه منابع حاضر در نواحی قبیله‌ای گزارش دادند که وی سلامت بوده و به همراه واحدی از طالبان می‌باشد.(۱۳۵) در ۴ اکتبر سال ۲۰۰۸، گدان نخستین بیانیه خود را منتشر ساخت.(۱۳۶)

در حملات دیگر در ۲۷ فوریه سال ۲۰۰۸ و ۱۶ مارس ۲۰۰۸، مبارزانی که درحال آموزش بودند، کشته شدند.(۱۳۷) در ۲۰ اوت ۲۰۰۸ نیز طی حمله‌ای ازسوی یک هواپیمای بدون سرنشین، شماری از همدستان محلی القاعده و مبارزان خارجی کشته شدند. حاجی یعقوب از رابطین القاعده نیز در این حمله زخمی شد. در ۳۱ اوت ۲۰۰۸ هم چندین نیروی القاعده ازجمله دو فرمانده برجسته این سازمان و در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۸ بین ده تا پانزده شبه‌نظامی اردوگاه آموزشی قاری عمران از وابستگان به القاعده کشته شدند.(۱۳۸)

مهم‌ترین حوزه‌های عملیاتی

۱. عراق

«القاعده عراق» در تلاش برای اتحاد افراط‌گرایان سنی در عراق توسط «مجلس شورای

---

1. Baghar
2. Angoor Adda
3. Zangeer
4. Korzai
5. Adam Gadahn

مجاهدین»[1] ـ سازمانی در سایه و شامل گروه‌های مختلف تروریست سنی در عراق ـ تشکیل شد. زمانی‌که ابوایوب المصری جایگزین ابومصعب الزرقاوی شد، حملات خود را تحت عنوان مجلس شورای مجاهدین ترتیب می‌داد. در این زمان با اعلام «دولت اسلامی عراق»[2] ازسوی آنها و به‌عهده‌گیری عملیات‌های خود به‌نام القاعده عراق اولین قدم‌ها را درراستای هدف القاعده مبنی‌بر ایجاد خلافت در منطقه برداشت. اگرچه حداقل نود درصد اعضای این گروه عراقی هستند؛ اما احتمالاً اکثریت رهبران ارشد القاعده عراق خارجی می‌باشند. درراستای تلاش برای دادن هویت عراقی‌تر به القاعده این کشور، «دولت اسلامی عراق» تحت هدایت القاعده عراق و به سیاست ابوعمر البغدادی تشکیل شد.(۱۳۹)

ابوایوب المصری، جانشین زرقاوی، بیانیه‌ای صادر و متعهد به ادامه راه زرقاوی شد. القاعده عراق استراتژی خود را مبنی‌بر هدف قرار دادن نیروهای ائتلاف، گروه‌های دولتی عراق، عناصر امنیتی و قبایل سنی ضدالقاعده و غیرنظامیان شیعه درراستای ترویج خشونت و تضعیف دولت مرکزی عراق، ادامه داده است.

القاعده عراق مدعی است که حملاتی را با مشارکت «انصارالاسلام» و «ارتش اسلامی در عراق» ترتیب داده است، بااین‌حال اختلافات ایدئولوژیک مانع ادغام این گروه‌ها با هم شده است. در این اواخر ارتش اسلامی در عراق و «گردان‌های انقلاب ۱۹۲۰»[3] با نیروهای ائتلاف در هدف قرار دادن القاعده عراق همکاری کرده‌اند.(۱۴۰)

برآورد می‌شود که اعضای القاعده عراق بین دو تا چهار هزار نفر می‌باشد که بخش اعظم آنها از گروه‌های افراط‌گرای سنی در عراق هستند. این گروه‌ها با کمک عوامل داخلی و خارجی خود اکثریت بمب‌گذاری‌های انتحاری با تلفات بالا را در عراق صورت داده‌اند. بخشی از اهداف غیرنظامی آنها به‌خصوص در حوزه‌های شهری با پوشش خبری گسترده

---

1. Mujahidin Shura Council (MSC)
2. Islamic State of Iraq (ISI)
۳. عربی: کتائب ثوره العشرین؛ انگلیسی: The 1920 Revolution Brigades

همراه بوده که این امر باعث واکنش شدید افکار عمومی علیه این گروه شده است.[۱۴۱]

در درجه اول حوزه عملیاتی القاعده عراق در خود این کشور می‌باشد؛ اما حملاتی را نیز در اردن صورت داده‌اند. این گروه یک شبکه گسترده لجستیکی را در سراسر خاورمیانه، شمال آفریقا، جنوب آسیا و اروپا حفظ کرده است. در عراق نیز اخیراً اکثر عملیات‌های خود را در استان‌های نینوا، دیاله، صلاح‌الدین و بغداد و تا حد کمتری در الانبار صورت داده است.

القاعده عراق احتمالاً بودجه خود را ازسوی اهداکنندگان، در طیفی از تجار تا عوامل جنایتکار، از خاورمیانه، اروپا، طرفدارانش در عراق و دیگر افراط‌گرایان بین‌الملل در سراسر جهان دریافت می‌نماید. در بسیاری از موارد اهداکنندگان کمک به القاعده عراق درراستای حمایت کلی از تروریسم و نه صرف کمک به یک گروه خاص تروریستی کمک‌های خود را اهدا می‌نمایند.[۱۴۲]

در اوت ۲۰۰۳، گروه زرقاوی حملات تروریستی بزرگی را در عراق صورت داد، ازجمله بمب‌گذاری در سفارت اردن در بغداد و به‌دنبال آن در دوازده روز بعد حمله انتحاری ازطریق بمب‌های ماشینی علیه دفتر مرکزی سازمان ملل متحد در بغداد که منجربه مرگ ۲۳ نفر ازجمله سرجیو ویرا دی‌ملو[1]، نماینده ویژه دبیرکل این سازمان در عراق گشت. در همین ماه این گروه حمله‌ای دیگر ازطریق بمب‌های ماشینی علیه نمازگزاران شیعه در خارج از حرم امام علی(ع) در نجف را هدایت کرد که منجربه مرگ ۸۵ نفر ازجمله رهبر «شورای عالی انقلاب اسلامی عراق»[2] گشت. این گروه در سال ۲۰۰۳ حملات خود را با شدت ادامه داده و اقدامات بی‌شماری را علیه نیروهای عراق، ائتلافی و آژانس‌های امدادی مثل صلیب سرخ جهانی صورت داد. گروه زرقاوی در سراسر سال ۲۰۰۴ حملات زیادی را با استفاده از بمب‌های ماشینی علیه پرسنل نظامی آمریکا و زیرساخت‌های عراق ازجمله حملات انتحاری در داخل منطقه سبز در پیرامون بغداد انجام داد. این گروه به‌خوبی توانست در اکتبر ۲۰۰۴ به این منطقه

1. Sérgio Vieira de Mello
2. Supreme Council for the Islamic Revolution in Iraq (SCIRI)

نفوذ و بمبی را در یک کافه و بازار پرجمعیت آن منفجر نماید. آنها همچنین مسئولیت تهیه نوار ویدئویی و سر بریدن نیکلاس برگ (۱۱ مه ۲۰۰۴)، جک آرمسترانگ (۲۲ سپتامبر ۲۰۰۵) و جک هنسلی (۲۱ سپتامبر ۲۰۰۴) آمریکایی را به‌عهده گرفتند. القاعده عراق احتمالاً در دیگر وقایع گروگان‌گیری نیز دست داشته است. این گروه همچنین مدعی شمار زیادی حمله در درجه اول با هدف غیرنظامیان، دولت عراق و نیروهای امنیتی می‌باشد. القاعده عراق همچنین ترورهای مستمری را علیه رهبران شیعه و شماری از گروه‌های شبه‌نظامی شیعه مثل جیش‌المهدی و شبکه بدر ترتیب داده است.[۱۴۳]

القاعده عراق عملیات‌های خارجی خود را در سال ۲۰۰۵ افزایش داده و مسئولیت سه حمله را برعهده گرفته است: حمله بمب‌گذار انتحاری علیه سه هتل در امان در ۹ نوامبر؛ حمله راکتی علیه یک ناو آمریکایی در بندر عقبه در اوت و شلیک چندین راکت به اسرائیل از لبنان در ماه دسامبر. در اوت ۲۰۰۵ یک عامل القاعده عراق درحالی‌که درحال برنامه‌ریزی برای حمله به یک کشتی اسرائیل بود در ترکیه دستگیر شد. پیش از سال ۲۰۰۵، زرقاوی حملات محدودی را در اردن برنامه‌ریزی و اجرا کرده بود، ازجمله ترور لارنس فولی[۱] مأمور «آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده» در سال ۲۰۰۲.

در اکتبر ۲۰۰۶ القاعده عراق اعلام کرد دولت اسلامی عراق می‌تواند در مقامی قرار گیرد که همانند القاعده حملات تروریستی را در سراسر جهان صورت دهد. به‌دنبال این اعلامیه اعضای القاعده عراق برای نشان دادن قدرت خود در بخشی از شهرهایی که به‌عنوان دولت جدید مدنظرشان بود به راهپیمایی پرداختند. حملات القاعده عراق، زمانی‌که تحت عنوان مجلس شورای مجاهدین و اکنون دولت اسلامی عراق صورت می‌گرفت در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت، اما از اواخر سال ۲۰۰۷ از میزان آن کاسته شد. در فوریه ۲۰۰۶ القاعده عراق متهم به بمب‌گذاری در حرم عسکریین در سامرا که باعث تسریع شدت خشونت‌های فرقه‌ای گشت، می‌باشد.[۱۴۴]

---

1. Laurence Foley

بااین‌حال، تهدیدات ناشی از القاعده عراق در سال ۲۰۰۸ کاسته شده است. القاعده عراق اگرچه همچنان خطرناک می‌باشد، اما کاهش اعضا را تجربه کرده، مناطق اصلی خود را از دست داده، از ایجاد اختلال در زیرساخت‌های حمایتی و مالی خود رنج برده و مجبور به تغییر اولویت‌های خود شده است. درواقع، سال گذشته از میزان حملات انتحاری ـ به‌عنوان شاخصی از توان عملیاتی القاعده عراق ـ کاسته شده است.

حملات شدید و گسترده در سال ۲۰۰۷ عبارت بوده است از حمله انتحاری با بمب‌های ماشینی به یک مسجد در الحبانیه[۱] در ماه فوریه، چندین حمله انتحاری علیه زائران شیعه در الحله[۲] در ماه مارس، چندین بمب‌گذاری با افشانه‌های گاز کلر طی ژانویه تا ژوئن، یک رشته بمب‌گذاری‌های سازماندهی‌شده در پل‌های سراسر عراق با هدف انزوای جمعیت شیعه بغداد و اختلال در حمل‌ونقل زمینی از ژانویه تا اکتبر، بمب‌گذاری یک کامیون در بازاری در «تل عفر»[۳] در ماه مارس، بمب‌گذاری کامیون‌هایی در بازار و دفتر حزب «اتحادیه میهنی کردستان»[۴] در آمِرلی[۵] و کرکوک در ژوئیه و مرگبارترین حمله در جنگ عراق یعنی حمله انتحاری چند کامیون در دو روستای یزیدی نزدیک سینجَر[۶] در ماه اوت.[۱۲۵]

رهبران ارشد القاعده عراق دارای دانش پیشرفته در آمیختن گاز کلر به بمب‌های ماشینی هستند. استفاده از کلر در حملات انتحاری احتمالاً نشان‌دهنده پیشرفت آنها در حملات متعارف بمب‌های ماشینی می‌باشد.

۲. *مغرب (مراکش، الجزایر و تونس)*

شمال آفریقا به‌لحاظ جغرافیایی و فرهنگی بسیار دور از شاخه‌های رادیکال اسلامی در خاورمیانه است. کارشناسان براین‌باورند که هرچند مردم این منطقه از تروریسم به سبک

---

۱. Al-Habbaniyah: شهری در استان الانبار عراق. ۲. Al-Hillah: شهری در مرکز عراق و در کنار رود فرات.

3. Tal Afar

4. Patriotic Union of Kurdistan (PUK)

5. Amerli

۶. Sinjar or Sindjar: شهری در کردستان عراق نزدیک مرز سوریه.

القاعده استقبال نمی‌کنند؛ اما ازآنجاکه تحت رژیم‌های سرکوبگر هستند، اسلام سیاسی ابزار انتقاد اجتماعی در چنین حکومت‌هایی را به آنها اعطا کرده است. از این نگاه، طبقه متوسطی در این منطقه وجود دارد که به‌طور فزاینده سرخورده شده و تبدیل به بنیادگرایانی می‌شوند که زمینه‌ساز حرکت‌های مخرب آنها از نظم حاکم می‌گردد. در این منطقه بیکاری نیز بالاست که در کنار جمعیت جوان بسیار، می‌توانند باعث مشتعل شدن فعالیت‌های تروریستی شوند.

امیلی هانت[1]، تحلیل‌گر «مؤسسه سیاست خاور نزدیک واشنگتن»[2] در گزارشی با عنوان «تروریسم اسلامی در شمال غربی آفریقا؛ استخوانی در گلوی ایالات متحده؟»[3]، می‌گوید برای کسانی‌که به این سازمان‌های تروریستی می‌پیوندند، ایدئولوژی جهانی القاعده با خشم داخلی که هدف آن رژیم‌های غیردموکراتیک است توأم می‌شود. ایدئولوژی خاصی که سال‌ها مساجد را به نقطه محوری فعالیت سیاسی مردمی تبدیل ساخته بود.(۱۴۶)

ریشه «القاعده در مغرب اسلامی»[4] به دوره پس از جهاد ۱۹۷۹ ــ ۱۹۸۹ علیه شوروی در افغانستان و بازگشت صدها نفر از داوطلبان شمال آفریقا که از آنها به‌عنوان «اعراب افغانی»[5] یاد می‌شد، بازمی‌گردد که درنهایت نیز در ۲۷ مارس ۲۰۰۲ به‌عنوان یک سازمان تروریستی خارجی تأسیس گردید. «گروه سلفی دعوت و جنگ» نیز که در سپتامبر ۲۰۰۶ با القاعده پیوند و نام خود را به «القاعده در مغرب اسلامی» تغییر داد، بزرگ‌ترین و کاراترین گروه مسلح در داخل الجزایر محسوب می‌گردد. این گروه در سال ۱۹۹۸ و زمانی‌که اعضای آن «گروه مسلح اسلامی» را به‌خاطر اختلافات درزمینه رهبری، تاکتیک‌ها و اهداف غیرنظامی تبعیض‌آمیز در الجزایر ترک کردند، تأسیس شد. در مقابل، آنها متعهد به اجتناب از حمله به غیرنظامیان در داخل الجزایر بودند. باوجوداین، غیرنظامیان زیادی از حملات آنها در مغرب اسلامی کشته شدند و رهبران گروه مذکور هدف «گروه مسلح اسلامی» در سرنگونی دولت الجزایر و

---

1. Emily Hunt
2. Washington Institute for Near East Policy
3. Islamist Terrorism in Northwestern Africa: A 'Thorn in the Neck' of the United States?
4. Al Qaeda in the Islamic Maghreb (AQIM)
5. Afghan Arabs

استقرار یک رژیم اسلامی را حفظ کردند.[۱۴۷]

«القاعده در مغرب اسلامی» اولین‌بار در ۱۱ آوریل ۲۰۰۷ تاکتیک‌های انتحاری پیشرفته‌ای را به‌کار گرفت. آنها در چندین بمب‌گذاری تقریباً هم‌زمان در داخل الجزایر ازجمله در دفتر نخست‌وزیر الجزایر باعث کشته شدن بیش از سی نفر شدند. سپس تداوم استفاده از تاکتیک‌های انتحاری را اعلام نموده و در سال ۲۰۰۷، پنج حمله انتحاری دیگر را صورت دادند. در ۱۱ دسامبر این گروه دو حمله انتحاری با استفاده از «بمب‌های ماشینی» را در دفتر سازمان ملل و دفتر مرکزی شورای قانون اساسی الجزایر صورت داد که منجربه کشته شدن ۴۱ نفر (ازجمله هفده کارمند سازمان ملل متحد) و مجروح شدن حداقل ۱۷۰ نفر دیگر شد. آنها پیش از این نیز چندین بار درطی سال به وسایل نقلیه متعلق به شرکت‌های خارجی حمله کرده بود که اولین آن در دسامبر ۲۰۰۷ روی داد. در این حمله به یک اتوبوس متعلق به یک شرکت سرمایه‌گذار مشترک آمریکایی ـ الجزایری حمله شد. در اوت ۲۰۰۸، شاهد افزایش حملات تروریستی ازسوی این گروه بودیم؛ به‌طوری‌که حداقل ۷۹ نفر در حملات متعدد صورت‌گرفته در شمال شرقی الجزایر کشته شدند.[۱۴۸]

در خارج از الجزایر، در دسامبر ۲۰۰۷ چندین حمله ازسوی وابستگان این گروه روی داد که اولین حمله تروریستی از سال ۲۰۰۵ بود.[۱۴۹]

این امر نشان‌دهنده تغییر در اهداف «القاعده در مغرب اسلامی» مبنی‌بر حملات تروریستی منطقه‌ای می‌باشد. همچنین در سال ۲۰۰۷، پلیس فرانسه، ایتالیا و اسپانیا چندین عضو الجزایری و دیگر کشورهای مغربی متهم به تدارک و حمایت از این گروه را دستگیر کردند. مقامات فرانسوی اعلام کردند که «القاعده در مغرب اسلامی» طی یک درخواست اینترنتی خواهان عمل علیه فرانسه شده و اعلام کرده است که دشمن شماره یک آن فرانسه می‌باشد.[۱۵۰]

«القاعده در مغرب اسلامی» همچنین یک بهشت امن را در شمال کشور مالی ایجاد کرده است. این مکان امن به‌مثابه یک منطقه آموزشی و قطب تأسیسات لجستیک برای عملیات‌های آنها در الجزایر و موریتانی عمل می‌نماید. این گروه اغلب گروگان‌های خود را در این منطقه

نگهداری می‌کند.

براساس برآوردها، این گروه دارای چند صد نفر مبارز می‌باشد که در الجزایر فعالیت کرده و شمار اندکی نیرو هم در ساحل آفریقا دارد. رهبر این گروه «ابومصعب عبدالودود»[1] معروف به عبدالمالک می‌باشد.(۱۵۱)

ارتباط میان «گروه سلفی دعوت و جنگ» و القاعده پدیده جدیدی نیست. براساس گزارش امیلی هانت، اسامه بن‌لادن ازجمله تأمین‌کنندگان مالی اسلام‌گرایان الجزایر در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود و حتی گفته می‌شود بن‌لادن در فعالیت‌های اولیه «گروه سلفی دعوت و جنگ» مشارکت داشته است. این گروه شورشی در اوایل ۲۰۰۳ وفاداری خود را به القاعده اعلام کرد و ایمن الظواهری نیز ادغام این گروه را در فیلمی که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۶ منتشر شد تأیید نمود. این گروه که هدف آن اساساً براندازی حکومت سکولار و نظامی الجزایر و تأسیس نظام خلافت اسلامی می‌باشد، همچنین در فوریه ۲۰۰۷ مسئولیت حمله به ایستگاه پلیس الجزایر را برعهده گرفت.(۱۵۲)

به‌هرروی متخصصان ضدتروریسم معتقدند که مأوا گرفتن این گروه در ذیل ساختار جهانی القاعده ممکن است به‌معنای برافراشتن بیرق جهاد جهانی و حملات آینده به آفریقای شمالی، اروپای غربی و عراق باشد. هنری کرامتون[2]، یکی از مقامات ضدتروریسم آمریکا که سابقه‌ای طولانی در این موضوع دارد، می‌گوید: با فشارهای وارده ازسوی الجزایر، گروه سلفی دعوت و جنگ که محور آن در الجزایر بود اکنون به یک سازمان تروریستی منطقه‌ای تبدیل شده است که در سراسر مغرب و حتی فراتر از آن در اروپا به عضوگیری و عملیات می‌پردازد.(۱۵۳)

ابومصعب عبدالودود، فرمانده «گروه سلفی دعوت و جنگ» در سخنرانی ژانویه ۲۰۰۸ خود رسماً با اسلام‌گرایان فلسطین، عراق، سومالی و چین اعلام همبستگی کرد. هاگ رابرتس[3]، رئیس بخش شمال آفریقای گروه بین‌المللی بحران، می‌گوید هنوز بسیار زود است که بگوییم

1. Abu Musab Abdul Wadoud
2. Henry A. Crumpton
3. Hugh Roberts

آیا وفاداری جدید این گروه به القاعده باعث تغییر در رویکرد و البته مأموریت آن در خارج از مرزهای الجزایر خواهد شد یا خیر. به گفته وی، «باید صبر کنیم و ببینیم که آیا گروه سلفی دعوت و جنگ به‌عنوان بازوی منطقه‌ای جهاد جهانی عمل خواهد کرد یا نه». او ادامه می‌دهد: بسیاری از مردم نگران هستند که چنین امری در شرف حادث شدن است؛ اما تاکنون چنین چیزی ندیده‌ایم.

تحلیل‌گران به حملاتی در فرانسه و دستگیری گروه‌های مرتبط به گروه سلفی دعوت و جنگ به‌عنوان شواهدی اشاره می‌کنند که نشان از ظرفیت آن در انجام حملاتی در اروپای غربی دارد. مقامات انگلستان به دستگیری نظامیان مرتبط با گروه سلفی دعوت و جنگ در لندن نیز اشاره کرده‌اند که برای انجام حملات شیمیایی توطئه‌چینی کرده بودند. همچنین چهار عضو از هسته‌های این گروه سلفی به‌دلیل در اختیار داشتن تسلیحات و مواد شیمیایی در فرانکفورت دستگیر شده‌اند. به‌رغم تمام این موارد، متخصصان نسبت به توانایی آنها برای انجام حملاتی در مقیاس القاعده تردید دارند. رابرتس می‌گوید: آنها کار خاصی انجام نداده‌اند. آنها حتی یک حمله موفقیت‌آمیز به اروپا طی هشت سال موجودیت خود نداشته‌اند... .(۱۵۴)

ازجمله رهبران القاعده در مغرب اسلامی عبارتند از:

ابومصعب عبدالودود: رهبر فعلی گروه شمالی ـ که عبدالمالک نیز نامیده می‌شود ـ از تحصیل‌کردگان دانشگاهی است که تبدیل به یک بمب‌ساز شد. وی رهبری این گروه را از سپتامبر ۲۰۰۴ و پس از نبیل صحرائی به عهده گرفته است. صحرائی در درگیری با نیروهای الجزایری در ژوئن ۲۰۰۴ کشته شد.

مختار بالمختار[1]: وی که به بالمختار «یک چشم»[2] نیز معروف است، یکی از سربازان سابق ارتش الجزایر بود که مدتی را برای نبرد در افغانستان سپری کرده است. مکرراً اعلام شده که وی در شمال مالی کشته شده است؛ اما مقامات الجزایری هنوز مرگ او را تأیید نکرده‌اند.

---

1. Mokhtar Belmokhtar
2. The One-Eyed

اماری سیفی[1]: به عبدالرزاق چترباز[2] هم معروف است؛ زیرا جزء چتربازان نیروی ویژه الجزایر بود. سیفی در سال ۲۰۰۳ رهبری ربودن جهانگردان اروپایی در صحرای الجزایر را سازمان‌دهی کرد. او حتی به «بن‌لادن صحرا»[3] نیز معروف است و ازسوی ایالات متحده به‌عنوان «تروریست جهانی» معرفی شده است. او سپس ازسوی گروه شورشی «جنبش دموکراسی و عدالت در چاد»[4] دستگیر و سپس به الجزایر عودت داده شد.[(۱۵۵)]

براساس برخی گزارش‌ها، قاچاق و جرائم دیگر ازجمله منابع درآمد مالی این گروه است. مرزهای غیرقابل نظارت و کنترل منطقه صحرا، زمینه قاچاق خودرو، سیگار، مواد مخدر و تسلیحات را به‌راحتی فراهم می‌آورد. همچنین عملیات‌های این سازمان در اروپا اشکال جدیدی از درآمد را ازطریق دزدی و سرقت اسناد به‌واسطه حضور اعضای جدید فراهم می‌کند. میزان مبلغ پرداخت‌شده به این گروه درنتیجه آدم‌ربایی سال ۲۰۰۳ منبع دیگر درآمد برای این گروه است.[(۱۵۶)]

۳. آفریقای شرقی

براساس برآوردها، تهدیدات تروریستی به منافع آمریکا در آفریقای شرقی در درجه اول ناشی از القاعده و افراط‌گرایان اسلامی مرتبط با القاعده در سومالی و کنیا می‌باشد و ازآنجایی‌که شبکه آفریقای شرقی القاعده به برنامه‌ریزی برای عملیات‌هایش علیه آمریکا، غرب و اهداف داخلی و نفوذ بر گروه تروریستی درحال رشد الشباب[5] مستقر در سومالی ادامه می‌دهد، در آینده این تهدیدات افزایش خواهد یافت. با توجه به نقش گسترده آمریکا در منطقه و افزایش ذهنیت دخالت خارجی آمریکا در سومالی بر اذهان افراط‌گرایان محلی و القاعده برآوردها آن است که تلاش‌های ضدتروریستی آمریکا نه‌تنها ازسوی عاملان القاعده در شاخ آفریقا، بلکه ازسوی افراط‌گرایان سومالیایی نیز به چالش کشیده خواهد شد و شاهد افزایش

---

1. Amari Saifi
2. Abderrazak el-Para (به‌دلیل گذراندن دوره‌های چتربازی درالجزایر)
3. Bin Laden of the Desert
4. Movement for Democracy and Justice in Chad (MDJC)
5. Al-Shabab

شمار جنگجویان خارجی در حمایت از تلاش‌های الشباب خواهیم بود.[۱۵۷]

۴. یمن

یمن درحال تبدیل‌شدن مجدد به یک میدان مبارزه جهادگرایان و پایگاه عملیاتی منطقه‌ای بالقوه برای القاعده درراستای برنامه‌ریزی حملات داخلی و خارجی، آموزش تروریست‌ها و تسهیل رفت‌وآمد عاملان این گروه می‌باشد. رهبران القاعده توانسته‌اند از القاعده در یمن و حضور روبه‌رشد جهادگرایان خارجی برای تکمیل برنامه عملیاتی خارجی خود و ارتقای آشوب در عربستان سعودی استفاده نمایند.

القاعده یمن در روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۷ حملاتی را علیه سفارت آمریکا در صنعا صورت داد. در این حملات هماهنگ‌شده از دو بمب ماشینی، عاملان انتحاری و شلیک آتش استفاده شده و در آن شش نیروی نظامی و چهار غیرنظامی کشته شدند. تا سپتامبر ۲۰۰۸ این گروه حدود بیست حمله را علیه آمریکا، غرب و اهدافی دیگر در یمن انجام داده است که بیشترین آن ازسوی بخش «گردان‌های جندالیمن»[۱] صورت گرفته است.[۱۵۸]

نتیجه‌گیری

القاعده ضربه سختی را در سال ۲۰۰۸ متحمل شد؛ به‌گونه‌ای که شمار زیادی از رهبران رده بالا و میانی خود را از دست داد. مایکل هیدن، مدیرکل وقت سیا در نوامبر ۲۰۰۸ چنین برآوردی را از وضعیت مذکور ارائه داد:

«تلفات آنها سنگین بود؛ به‌گونه‌ای که همگی از تصمیم‌گیرندگان، فرماندهان و مبارزان باتجربه و متعهد در مرکز برنامه‌ریزی حملات، نه‌تنها در پاکستان و افغانستان بلکه در اروپا و ایالات متحده بودند. زمانی‌که ما و متحدانمان تروریست‌هایی نظیر آنها را از میدان به در می‌کنیم، تأثیر روانی زیادی بر بقیه می‌گذاریم. آنهایی که باقی می‌مانند نیز نگران بوده و از

1. Jund Al-Yemen Brigades

اوضاع پیش‌آمده خوشحال نیستند.»[۱۵۹]

برای سازمانی همچون القاعده پر کردن این شکاف‌ها بسیار دشوار است؛ چراکه به مردانی با سنین متوسط با سال‌ها تجربه برای هدایت مبارزان هم‌سن‌وسال و باتجربه خود نیاز دارند. مردان جوان گزینه ایده‌آلی برای القاعده نیستند؛ زیرا از تجربه کافی برخوردار نبوده و به اندازه کافی برای پذیرش نقش رهبری به بلوغ نرسیده‌اند. درعین‌حال دید خوبی نیز در میان رهبران قبایل و مبارزان قدیمی نسبت به آنها وجود ندارد. دنیس بلر، مدیرکل اطلاعات ملی به‌تازگی این موضوع را هنگام ارائه برآورد تهدید سالانه ازسوی جامعه اطلاعاتی بیان داشت. وی گفت که به‌دلیل از دست دادن سریع و پشت‌سرهم رهبران، در برخی موارد این گروه مجبور شده تا چهره‌هایی جوان‌تر با مهارت و احترام کمتر از افراد سابق بر سر کار بیاورد.[۱۶۰]

این سازمان همچنین مشکلاتی درزمینه ارتباطات دارد؛ ازآنجایی‌که حملات هواپیماهای بدون سرنشین افزایش یافته، رهبران القاعده با مشکلات زیادی در هماهنگی نقشه‌ها و عملیات‌ها روبه‌رو شده‌اند.

ولی حتی با تمامی این مشکلات، القاعده همچنان مهم‌ترین تهدید پیش‌روی غرب می‌باشد. دنیس بلر، مدیرکل اطلاعات ملی در فوریه ۲۰۰۹ اظهار داشت:

«هرچند از توانایی محدودی در شناسایی توطئه‌های القاعده در غرب برخوردار بوده‌ایم، ولی ارزیابی ما آن است که این سازمان به برنامه‌ریزی خود برای انجام حملاتی در اروپا و غرب ادامه می‌دهد. القاعده از اروپا به‌عنوان سکوی پرشی جهت عملیات‌های خارجی در چندین مرتبه ضد ایالات متحده پس از یازده سپتامبر استفاده کرده و اعتقاد داریم که این گروه همچنان اروپا را به‌عنوان یک سکوی پرش مدنظر دارد. القاعده اخیراً دانمارک و انگلیس را هدف قرار داده و ارزیابی ما آن است که این کشورها همچنان اهدافی برای این سازمان خواهند بود.»[۱۶۱]

همچنین، هرچند در اوایل تابستان ۲۰۰۸، حملات هواپیماهای بدون سرنشین شمار زیادی از فرماندهان رده بالا و میانی القاعده را کشتند؛ بااین‌حال، برآوردها حکایت از آن دارند که

هنوز شمار زیادی از اعضای اصلی القاعده زنده هستند.(۱۶۲)

درعین‌حال، با توجه به گزارشات گوناگون، القاعده اکنون برای ادامه تهدید امنیت جهانی در پنج سال آینده در موضع خوبی قرار دارد. این جنبش در مقابل یورش ایالات متحده و نیروهای ائتلاف، پس از ۱۱ سپتامبر، توانست خود را زنده و فعال نگه دارد. هنوز کادر رهبری آن سالم و دست‌نخورده در رأس جنبش حضور دارد. همچنان نیز پایگاه عملیاتی خود را در پاکستان و افغانستان حفظ کرده و عملیات‌های خود را در سراسر جهان از آنجا هدایت می‌کند. درعین‌حال، پایگاه عملیاتی جدیدی را در استان‌های الانبار و بغداد در عراق ایجاد کرده است. سیستم فرماندهی و کنترل این جنبش سرمایه گرانقدری است که به آن اجازه می‌دهد با وجود ازدست‌رفتن فرماندهان و عوامل مهمی چون «ابومصعب الزرقاوی»، همچنان به اجرای طرح‌ها و عملیات‌های خود ادامه دهد. کاملاً نیز مشخص است که درصورت خروج نیروهای ایالات متحده از عراق یا نیروهای ناتو از افغانستان، جنبش القاعده پیشرفتی چشمگیر و دور از انتظار خواهد کرد.

موضوع رویارویی با القاعده و درهم شکستن این جنبش درحال‌حاضر نیز بسیار پیچیده‌تر از همین وضعیت در سال‌های اولیه پس از حمله به افغانستان می‌باشد. در آن هنگام القاعده یک پیکره واحد و یک جنبش نسبتاً یکپارچه بود؛ اما اکنون به اجزای پراکنده‌ای تقسیم شده که هرکدام با استقلال بیشتری نسبت به مرکز اصلی عمل می‌کنند. بااین‌حال، هنوز راهنمایی‌های عمومی و کلی و دستورالعمل‌های مهم را شخص بن‌لادن صادر می‌کند و همراه با الظواهری رهبری کلیت جنبش را برعهده دارند؛ اما روی‌هم‌رفته این جنبش بیشتر به‌سمت بی‌قاعدگی حرکت کرده و اجزای آن به انجام عملیات‌های مستقل روی آورده‌اند. هرچند همین چند تکه شدن و مستقل عمل‌کردن است که آن را نسبت به القاعده قدیمی به یک هدف دشوارتر تبدیل کرده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Jeffrey Haynes, "Al Qaeda: Ideology and action," *Critical Review of International Social and Political Philosophy,* Vol. 8, Issue 2, 2005, <http://www.informaworld.com/smpp/ftinterface~db=all~content=a713999711~fulltext=713240930>
2. Angel Rabasa et al, *Beyond al-Qaeda; Part 1, The Global Jihadist Movement,* Santa Monica, Calif: Rand Corporation, 2006, <http://www.rand.org/pubs/monographs/2006/RAND_MG429.pdf>
3. Jeffrey Haynes, Op.Cit., <http://www.informaworld.com/smpp/ftinterface~db=all~content=a713999711~fulltext=713240930>
4. Sheikh Salman al-Awdah, Ramadan Letter to Osama bin Laden, delivered on Sep. 14, 2007, <http://www.islamtoday.com/showme2.cfm?cat_id=29&sub_cat_id=1521>
5. Lawrence Wright, "A Reporter at Large: The Rebellion Within," *The New Yorker,* June 2, 2008, <http://www.newyorker.com/reporting/2008/06/02/080602fa_fact_wright>
6. Ibid.
7. Dr. Fadl's Review of Jihad, <http://abuaardvark.typepad.com/abuaardvark/2007/11/dr-fadlsreview.html>
8. Ted Gistaro, *National Intelligence Officer for Transnational Threats,* Washington DC.: The Washington Institute for Neat East Policy, Aug. 12, 2008, <http://www.dni.gov/speeches/20080812_speech.pdf>
9. Ayman al-Zawahiri, "The Exoneration: A Treatise Exonerating of the Nation of the Pen and the Sword of the Denigrating Charge of Being Irresolute and Weak", March 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/Zawahiri_Exoneration_ciaosc.pdf>
10. Abdul Hameed Bakier, "Al-Qaeda's al-Zawahiri Repudiates Dr. Fadl's 'Rationalization of Jihad'," *Terrorism Focus,* Vol. 5, Issue 17, Apr. 20, 2008, <http://www.jamestown.org/single/?no_cache=1&tx_ttnews[tt_news]=4891> and Lawrence Wright, Op.Cit.
11. "Bin Laden to Come up with Book on al-Qaeda," *The News,* Oct. 24, 2008, <http://www.thenews.com.pk/update.asp?id=58469>
12. Usama Bin Laden, "May Our Mothers Be Bereaved...If We Fail To Help our Prophet," March 19, 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/nefabinladen0308.pdf>
13. Usama Bin Laden, "The Way for the Salvation of Palestine," March 20, 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/nefabinladen0308-2.pdf>
14. Ibid.

15. Ayman al-Zawahiri, "A Call to Help Our People in Gaza," March 23, 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/nefazawahiri0308.pdf>
16. International Research Center, "Zawahiri Tries to Clear Name, Explain Strategy," Apr. 21, 2008, <http://www.fas.org/irp/eprint/zawahiri.pdf>
17. <http://www.jihadica.com/category/aq-leadership/zawahiri-aq-leadership/page/2/>

۱۸. مصاحبه با ملا دادالله، ۱۰ مه ۲۰۰۷،

<http://www.nefafoundation.org/multimediaintvu.html>

۱۹. مصاحبه با مولوی عمر، ۲۹ اوت ۲۰۰۸،

<http://www.nefafoundation.org/multimediaintvu.html>

20. As-Sahab video, Commander Abu al-Hasan, "Jihad and Martyrdom," 2008.
21. Martin J. Hart, "Al Qaeda: Refining a Failing Strategy," *Joint Force Quarterly,* No. 51, 4th. Quarter 2008, pp. 117-24. <http://www.ndu.edu/inss/Press/jfq_pages/editions/i51/25.pdf>

۲۲. برای اطلاعات بیشتر درمورد القاعده به‌عنوان یک بازیگر عقلانی، نک به:

Michael Doran, "The Pragmatic Fanaticism of al Qaeda: An Anatomy of Extremism in Middle Eastern Politics," *Political Science Quarterly,* Vol. 117, No. 2, Summer 2002.

23. Allan R. Millett and Williamson Murray, eds., The First World War, Volume of Military Effectiveness, Boston: Unwin Hyman, 1998, pp. 26-7; and James D. Kiras, *Special Operations and Strategy: From World War II to the War on Terrorism,* New York: Routledge, 2006, p. 22.
24. Alan Cullison, "Inside Al-qaeda's Hard Drive," *The Tlantic Online,* 15 Sep. 2004, <http://www.theatlantic.com/doc/200409/cullison>
25. Martin J. Hart, Op.Cit. <http://www.ndu.edu/inss/Press/jfq_pages/editions/i51/25.pdf>
26. Bruce Hoffman and Seth Jones, "Cell Phones in the Hindu Kush," *The National Interest,* June 24, 2008, <http://www.nationalinterest.org/Article.aspx?id=18388>
27. Ibid.
28. Annual Report MIVD 2005, p. 24 (in Dutch).
29. Saleem Shahzad, "Taliban Lay Plans for Islamic Intifada," *Asia Times,* Oct. 6, 2006, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/HJ06Df01.html>
30. Saleem Shahzad, "Osama Adds Weight to Afghan Resistance," *Asia Times,* Sep. 11, 2004, <http://www.atimes.com/atimes/Central_Asia/FI11Ag01.html>
31. Saleem Shahzad, "Taliban Lay Plans for Islamic Intifada," Op.Cit.
32. Jeffrey Haynes, "Al Qaeda: Ideology and action," Op.Cit.
33. "Country Reports on Terrorism," *U.S. Department of State,* Apr. 30, 2007, <http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82738.htm>
34. Ibid.

35. Ibid.
36. Ibid.
37. “Al-Qaida Claims Suicide Attack on Danish Embassy in Islamabad, Pakistan,” *NEFA Foundation,* June 3, 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/nefadenmarkpakistan0608.pdf>
38. Ibid.
39. Video-Recorded "Martyrdom" Will of "Abu Ghareeb al-Makki",” (a.k.a. Kamaal al-Hadhli), (Oct. 2008), <http://www.nefafoundation.org/multimedia-prop.html#nefaabughareeb0608>
40. Carlotta Gall, “Bombing at Hotel in Pakistan Kills at Least 40,” *The New York Times*, Sep. 20, 2008, <http://www.nytimes.com/2008/09/21/world/asia/21islamabad.html>
41. “Country Reports on Terrorism,” Op.Cit.

۴۲. شبکه تروریستی القاعده مسئولیت ترور بی نظیر بوتو را برعهده گرفته است، دویچه‌وله، ۲۸ دسامبر ۲۰۰۷،
<http://www.dw-world.de/dw/article/0,,3026810,00.html>

43. “Country Reports on Terrorism,” Op.Cit.
44. Jason Burke, *Al-Qaeda: The True Story of Radical Islam,* London: Penguin, 2004, p. 13.
45. Jason Burke, *Al Qaeda: Casting a Shadow of Terror,* London: I. B. Tauris, 2003, p. 13.
46. Rohan Gunaratna, *Inside Al Qaeda: Global Network of Terror,* New York: Columbia University Press, 2002, pp. 75-6.
47. Ibid., pp. 77-8.

۴۸. اطلاعات این بخش علاوه بر موارد دیگر که در پی‌نوشت‌های بعدی آمده، از منابع زیر مورد استفاده قرار گرفته است:
“Appendix B: Background Information on Terrorist Groups,” *US Department of State,* Apr. 30, 2001, <http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2000/2450.htm>;
Angel Rabasa, et al, “The Global Jihadist Movement Part 1 of Beyond al-Qaeda,” *Rand Corporation,* 2006,
<http://www.rand.org/pubs/monographs/2006/RAND_MG429.pdf>

49. “Kashmir Militant Extremists,” *Council on Foreign Relations,* 12 July 2006, <http://www.cfr.org/publication/9135/>;
“Harkat-ul-Mujahideen,” *South Asia Terrorism Portal,* <http://www.satp.org/satporgtp/countries/india/states/jandk/terrorist_outfits/harkatul_mujahideen.htm>
50. Michel Chossudovsky, “Al Qaeda and the War on Terrorism,” *Global Research,* Jan. 20, 2008,

<http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=7718>

51. "Al Qaeda in South East Asia, Evidence and Response," Terrorism Project, Feb. 8, 2002, <http://www.cdi.org/terrorism/sea.cfm>;
"Jemaah Islamiyah," *Council on Foreign Relations,* Jun 13, 2007, <http://www.cfr.org/publication/8948/>;
"Abu Sayyaf Group," *Council on Foreign Relations,* May 27, 2009, <http://www.cfr.org/publication/9235/>
52. "Al Qaeda in the Arabian Peninsula: Desperation or New Life?," *Stratfor,* Jan. 28, 2009,
<http://www.stratfor.com/weekly/20090128_al_qaeda_arabian_peninsula_desperation_or_new_life>
"Al Qaeda's Possible Hidden Operatives," *Stratfor,* May 3, 2005, <http://www.stratfor.com/al_qaedas_possible_hidden_operatives>;
"Saudi Arabia: Al Qaeda Leaders Dead?," *Stratfor,* 5 Apr. 2005, <http://www.stratfor.com/saudi_arabia_al_qaeda_leaders_dead>;
"Al-Qaeda in the Arabian Peninsula," <http://en.wikipedia.org/wiki/Al-Qaeda_in_the_Arabian_Peninsula>; Gareth Jenkins, "Turkey's Islamic Raiders of the Greater East Seeking Ties with al-Qaeda?," *Terrorism Focus,* Vol. 4, Issue 40, Dec. 7, 2007,
<http://www.jamestown.org/single/?no_cache=1&tx_ttnews[tt_news]=4588>
53. "Al-Qaeda in the Islamic Maghreb (AQIM)," *Council on Foreign Relations,* July 31, 2008, <http://www.cfr.org/publication/12717/>;
"Profile: Al-Qaeda in North Africa," *BBC News,* June 3, 2009, <http://news.bbc.co.uk/2/hi/africa/6545855.stm>
54. Amin Saikal and William Maley, *The Soviet withdrawal from Afghanistan,* Cambridge: Cambridge University Press, 1989, p. 16.
55. A. Marshall, "Phased Withdrawal, Conflict Resolution and State Reconstruction," Swindon: Defence Academy of the United Kingdom, 2006,
<http://se1.isn.ch/serviceengine/FileContent?serviceID=47&fileid=2FA2E7E0-C6C2-1635-D9CF-F781ED1800DC&lng=en>
56. Peter L. Bergen, *The Osama Bin Laden I Know: An Oral History of Al Qaeda's Leader,* New York; London: Free Press, 2006, p. 75.
57. Abdel Bari Atwan, The secret history of al Qaeda, Bayrūt: Dār al-Sāqī, 2007, p. 44.
58. Jeffrey Haynes, Op.Cit.
59. Bruce Riedel, "Al-Qaeda Five Years After the Fall of Kandahar,"
Brookings, Saban Center for Middle East Policy, Jan. 18, 2007,
<http://www.brookings.edu/articles/2007/0118terrorism_riedel.aspx>
60. Ibid.
61. Ibid.
62. Ibid.
63. Ibid.
64. Ibid.

65. Ibid.
66. Ibid.
67. Ibid.
68. Ibid.
69. Peter Brookes, "A Big Problem With Pakistan", 11 Dec. 2006, <http://www.military.com/opinion/0,15202,120373,00.html>
70. Ibid.
71. Bruce Riedel, Op.Cit.
72. Ibid.
73. Anthony H. Cordesman, "Assessing the Afghan-Pakistani Conflict," Center for *Strategic and International Studies (CSIS),* Nov. 30, 2007, <http://www.csis.org/media/csis/pubs/071129_afghan-pakconfl.pdf>
74. Ibid.
75. Mohammed al Shafey, "Sheikh Said: Al Qaeda's Financier," *As-Sharq al-Awsat,* Aug. 29, 2008, <http://aawsat.com/english/print.asp?artid=id13885>
76. Evan F. Kohlmann, "Dossier: Shaykh Mustafa Abu Yazid (a.k.a. "Shaykh Saeed")", June 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/nefayazid0608.pdf>;

The 9/11 Commission Report, p. 268.

77. Michael Scheuer, "Al-Qaeda's New Leader in Afghanistan: A Profile of Abu al-Yazid," *Terrorism Focus,* Vol. 4, Issue 21, July 3, 2007, <http://www.jamestown.org/programs/gta/single/?tx_ttnews[tt_news]=4276&tx_ttnews[backPid]=240&no_cache=1>
78. Mohammed al Shafey, Op.Cit.
79. "Al-Qaeda Leader al-Masri 'Dead'," *BBC News,* Apr. 9, 2008, <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south_asia/7339324.stm>
80. Saleem Shahzad, "Pakistan in New Taliban Peace Process," *Asia Times,* Oct. 30, 2007, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/IJ30Df02.html>
81. Saleem Shahzad, "US, Pakistan Mission on Target," *Asia Times,* Oct. 29, 2008, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/JJ29Df01.html>
82. Sebastian Rotella, "Dangerous, Endangered: A Look Inside Al Qaeda," *The Los Angeles Times,* Apr. 2, 2008, <http://articles.latimes.com/2008/apr/02/world/fg-ubaida2>
83. Mark Mazzetti, "Qaeda is Seen as Restoring Leadership," *The New York Times,* Apr. 2, 2007, <http://www.nytimes.com/2007/04/02/world/middleeast/02qaeda.html>
84. Saleem Shahzad, US, Pakistan Mission on Target,".
85. Saleem Shahzad, "Al-Qaeda sets sight on the next battlefield, Revolt in Pakistan's Tribal Areas (Part 2)," *Asia Times,* Feb. 12, 2008; <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/JB12Df01.html>
86. Sebastian Rotella, Op.Cit", Saleem Shahzad, "Al-Qaeda Adds Muscle to the

Taliban's Fight," *Asia Times,* Apr. 19, 2008, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/JD19Df01.html>

87. Anwarullah Khan, "12 Killed in Drone Attack on Damadola," *Dawn,* May 15, 2008, <http://www.dawn.com/2008/05/15/top5.html>
88. Ibid.
89. Walter Mayr, "Handschlag mit dem Teufel," *Der Spiegel,* July 7, 2008, pp. 103-8.
90. E. Mrkonja, "Talibanima Ćosić pobjegao u Iran," *San,* Sep. 11, 2007, <http://www.san.be/index.php?is=226>
91. "Al-Qaeda Propaganda Chief Killed in Pakistan Strike: Official," *Agence France Presse,* Nov. 1, 2008, <http://afp.google.com/article/ALeqM5hFRj05wy4-L2HckvAXmlqSQKJ-yQ>
92. "US Missile Attack Kills Major Al-Qaeda Operative," *The News,* Nov. 19, 2008, <http://www.thenews.com.pk/updates.asp?id=60468>
93. "Rewards for Justice: Abu Jihad al Masri," <http://www.rewardsforjustice.net/english/index.cfm?page=abu_jihad>
94. Brian Fishman, "Al-Qa'ida's Spymaster Analyzes the U.S. Intelligence Community," *Combatting Terrorism Center,* West Point, Nov. 6, 2006, <http://ctc.usma.edu/publications/pdf/MythofDelusion.pdf>
95. <http://threatswatch.org/docshow.php?media=myth-of-delusion>
96. Brian Fishman, Op.Cit.
97. Tom Coghlan, Michael Evans, and Catherine Philp, "Top al-Qaeda Terrorist Abu Zubair al-Masri 'Was Missile Target in Bush Campaign for Favourable Legacy'," *The Times,* Nov. 25, 2008, <http://www.timesonline.co.uk/tol/news/world/us_and_americas/article5225966.ece>; "Rashid Rauf among Five Killed in US Attack," *Dawn,* Nov. 23, 2008, <http://www.dawn.com/2008/11/23/top4.htm>; Richard Norton-Taylor, Jason Burke, and Jo Adetunji, "Whitehall Kept in Dark over Strike that may have Killed British Fugitive," *The Guardian,* Nov. 24, 2008, <http://www.guardian.co.uk/politics/2008/nov/24/rashid-rauf-attackislamabad-mi5> and Ismail Khan and Jane Perlez, "Airstrike Kills Qaeda-Linked Militant in Pakistan," *The New York Times,* Nov. 22, 2008, <http://www.nytimes.com/2008/11/23/world/asia/23rauf.html>
98. "Rashid Rauf Among Five Killed in North Waziristan Drone Strike," *The Daily Times,* Nov. 23, 2008, <http://www.dailytimes.com.pk/default.asp?page=2008\11\23\story_23-11-2008_pg1_9>;
Tariq Saeed, "Drone Attacks Continue Despite Strong Protest" and Rashid Rauf, Abu Zubair al-Masri among 5 Dead in New Missile Strikes," *Pakistan Observer,* Nov. 23, 2008, <http://pakobserver.net/200811/23/news/topstories02.asp>; Saeed Shah, "Rauf did not Die in US Attack, Say Fugitive's Family," *The Guardian,* Nov. 25, 2008, <http://www.guardian.co.uk/world/2008/nov/25/rashid-rauf-british-

suspect>; “Rashid Rauf among Five Killed in US Attack,” Op.Cit.
99. Ian Black and Haroon Siddique, “Top al-Qaida Leader ‘Killed’ in Afghanistan,” *The Guardian,* Jan. 31, 2008, <http://www.guardian.co.uk/world/2008/jan/31/usa.afghanistan>
100. Ibid.
101. Omar Nasiri, Inside the Jihad: My Life with al Qaeda, a Spy's Story, New York: Basic Book, 2006, pp. 223-7.
102. Alan Cullison and Andrew Higgins, “Computer in Kabul Holds Chilling Memos,” *The Wall Street Journal,* Dec. 31, 200; Dan Darling, “Al Qaeda's Mad Scientist, The Significance of Abu Khahab's Death,” *The Weekly Standard,* Jan. 19, 2006, <http://www.weeklystandard.com/Content/Public/Articles/000/000/006/602zqghe.asp?pg=2>
103. Josh Meyer, “Al Qaeda is Said to Focus Again on WMD,” *The Los Angeles Times,* Feb. 3, 2008, <http://articles.latimes.com/2008/feb/03/world/fg-khabab3>
104. “Al-Qaida Announces ‘Martyrdom’ of Shaykh Abu Khabab al-Masri,” July 30, 2008, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/nefaqaidaabukhabab0808.pdf>;
Dr. Ayman al-Zawahiri, “In Lamentation of a Group of Heroes”, Aug. 24, 2008; <http://www.nefafoundationd.org/miscellaneous/nefazawahiri0808-2.pdf>
105. Anwar Iqbal, “Drone Strikes Killed High-Value Targets, US Tells Pakistan,” *Dawn,* Feb. 9, 2009, <http://www.dawn.com/2009/02/09/top4.htm; E. Mrkonja>; “Talibanima Čosić pobjegaou Iran,” *San,* Sep. 11, 2007, <http://www.san.ba/index.php?id=226>
106. Eldin Hadzovic, “B-H: Al-Qa'ida Member Recounts Experiences,” *Dani,* Feb. 8, 2008; Anwar Iqbal, “Drone Strikes Killed High-Value Targets, US Tells Pakistan,” *Dawn,* Feb. 9, 2009, <http://www.dawn.com/2009/02/09/top4.htm>
107. Anwar Iqbal, Op.Cit.
108. “Guard: Al Qaeda Chief in Pakistan Killed,” *CNN,* Sep. 9, 2008, <http://edition.cnn.com/2008/WORLD/asiapcf/09/09/pakistan.alqaeda.killed/index.html>;
Jenny Percival, “Al-Qaida Leaders Killed in Suspected US Missile Strike in Pakistan,” *The Guardian,* Sep. 10, 2008, <http://www.guardian.co.uk/world/2008/sep/10/usa.pakistan>; Saleem Shahzad, “Al-Qaeda Sets Sight on the Next Battlefield, Revolt in Pakistan's Tribal Areas,” Op.Cit.
109. Waliullah Rahmani, “Al-Qaeda Uses Jaish al-Mahdi to Gain Control over Helmand Province,” *Terrorism Focus,* Vol. 4, Issue 34, Oct. 24, 2007, <http://www.jamestown.org/programs/gta/single/?tx_ttnews[tt_news]=4492&tx_ttnews[backPid]=240&no_cache=1>
110. “Guard: Al Qaeda Chief in Pakistan Killed,”; Op.Cit. Jenny Percival, Op.Cit.

111. Jenny Percival, Op.Cit.

112. "Qaeda Chief Operations in Tribal Region Khalid Habib Killed in Strike: US," *The Nation,* Oct. 18, 2008, http://www.nation.com.pk/pakistan-news-newspaper-dailyenglishonline/Politics/18-Oct-2008/Qaeda-chief-operations-in-tribal-region-Khalid-Habib-killed-in-strike-US; Pir Zubair Shah, "U.S. Strike is Said to Kill Qaeda Figure in Pakistan," *The New York Times,* Oct. 18, 2008, <http://www.nytimes.com/2008/10/18/world/asia/18pstan.html>

113. "Testimony of Dennis C. Blair, Director of National Intelligence," Annual Threat Assessment of the Intelligence Community for the Senate Select Committee on Intelligence, Feb. 12, 2009, <http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/FeaturedDocs/DNI_blair_02122009.pdf>

114. Saleem Shahzad, "Al-Qaeda Adds Muscle to the Taliban's Fight," Op.Cit.; "US, Pakistan Mission on Target," Op.Cit.

115. Pir Zubair Shah, Op.Cit.

116. Video of As-Sahab, Commander Abu al-Hasan, "Jihad and Martyrdom", (2008).

117. Ayn al-Haqiqah, "The al-Qa'ida Organization Writes a Letter to the Iraq People," <http://www.alfjr.com, March 5, 2003> (The letter was written by Sayf al-Adl).

118. Video of As-Sahab, Op.Cit.

119. Ayn al-Haqiqah, Op.Cit.

120. "Al Qaeda Reportedly Appoints Commanders for Afghanistan," *Pakistan Tribune,* Nov.12, 2004, <http://www.paktribune.com/news/print.php?id=125112>

121. "US Double Blow Kills 21 in Waziristan," *Dawn,* Nov. 1, 2008.

122. "US Strikes on Pakistani Villages," *BBC News,* Oct. 31, 2008, <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south_asia/7702679.stm>; Saleem Shahzad, "US Division Doesn't Add Up," *Asia Times,* Nov. 4, 2008, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/JK04Df01.html>

123. "U.S. Strikes Said to Kill Militant Leader," *CBS News,* Oct. 31, 2008, <http://www.cbsnews.com/stories/2008/10/31/terror/main4560925.shtml>; "US Strikes' on Pakistani Villages," Op.Cit.

124. Saleem Shahzad, "The Pakistani Road to German Terror," *Asia Times,* 7 Sep. 7, 2007, <http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/II07Df03.html>

125. "Pakistan: Militant 'Survived Drone Attack'," *AKI,* Nov. 13, 2008, <http://www.adnkronos.com/AKI/English/Security/?id=3.0.2704109663#>

126. "US Double Blow Kills 21 in Waziristan," Op.Cit.

127. "US Missile Attack Kills Major Al-Qaeda Operative," Op.Cit.

128. Isambard Wilkinson, "Al-Qaeda Leader Racially Abuses Barack Obama," *The Daily Telegraph,* Nov. 20, 2008, <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/northamerica/usa/barackobama/3483479/Al-Qaeda-leader-racially-abuses-Barack-Obama.html>

129. Bill Roggio, "Senior al Qaeda Leader Targeted in Airstrike in Bannu, Pakistan,"

The Long War Journal, Nov. 19, 2008,
<http://www.longwarjournal.org/archives/2008/11/senior_al_qaeda_lead_3.php>
130. Isambard Wilkinson, Op.Cit.
131. "Testimony of Dennis C. Blair, Director of National Intelligence," Op.Cit.
132. Anwar Iqbal, Op.Cit. "Al-Qaeda vs Predator," *Jane's Terrorism and Security Monitor*, Dec. 19, 2008
133. Anwar Iqbal, Op.Cit. "Two Canadians Killed in Wana Missile Attack," *Dawn*, Aug. 31, 2008, <http://www.dawn.com/2008/08/31/top3.htm>
134. "American al-Qaeda Leader Also Killed?" *The News*, Feb. 7, 2008,
<http://www.thenews.com.pk/top_story_detail.asp?Id=12798>
135. Confidential Source.
136. "Video from American Al-Qaida Spokesman Adam Gadahn," *NEFA Foundation*, Oct. 4, 2008,
<http://www.nefafoundation.org/miscellaneous/nefagadahn1008.pdf>
137. Anwar Iqbal, Op.Cit.
138. Ibid.
139. "Country Reports on Terrorism," Op.Cit.
140. Ibid.
141. Ibid.
142. Ibid.
143. Ibid.
144. Ibid.
145. Ibid.
146. Emily Hunt, "Islamist Terrorism in Northwestern Africa: A 'Thorn in the Neck' of the United States," *Washington Institute for Near East Policy Focus*, No. 65, Feb. 2007, <http://www.washingtoninstitute.org/pubPDFs/PolicyFocus65.pdf>
147. "Country Reports on Terrorism," Op.Cit.
148. Ibid.
149. Ibid.
150. Ibid.
151. Ibid.
152. Emily Hunt, Op.Cit.
153. Testimony by Ambassador Henry A. Crumpton, Coordinator for Counterterrorism, House International Relations Committee, Subcommittee on International Terrorism and Nonproliferation, "U.S. Counterterrorism Strategy Update", 27 Oct. 2005,
<http://www.senate.gov/~foreign/testimony/2006/CrumptonTestimony060405.pdf
>
154. Andrew Hansen and Lauren Vriens, "Al-Qaeda in the Islamic Maghreb (AQIM)," *Council on Foreign Relations*, July 31, 2008,
<http://www.cfr.org/publication/12717/>
155. Ibid.

156. "Country Reports on Terrorism," Op.Cit.
157. Ibid.
158. Ibid.
159. Transcript of Remarks by Central Intelligence Agency Director Michael Hayden at the Atlantic Council, November 13, 2008, <https://www.cia.gov/news-information/speeches-testimony/speeches-testimony-archive-2008/directors-remarks-at-the-atlantic-council.html>
160. "Testimony of Dennis C. Blair, Director of National Intelligence," Op.Cit.
161. Ibid.
162. Tom Coghlan, Michael Evans, and Catherine Philp, "Top al-Qaeda Terrorist Abu Zubair al-Masri 'was Missile Target in Bush Campaign for Favourable Legacy'," *The Times,* Nov. 25, 2008, <http://www.timesonline.co.uk/tol/news/world/us_and_americas/article5225966.ece>

۲. القاعده به‌عنوان سازمانی تلماسه‌ای[1]

مقدمه

از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون تا به امروز، ساختار سازمانی، شیوه‌های فکری و الگوهای رفتاری القاعده، توجه تحلیل‌گران سیاسی، استراتژیست‌های نظامی و دانشجویان روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده است.(۱) بحث درباره القاعده شامل استراتژی سازمانی، تبلیغات، ایدئولوژی، توانایی عملیاتی، قابلیت رهبری و میزان ترمیم سازمانی آن می‌شود.(۲)

به‌طور کلی، علی‌رغم شمار فزاینده تحقیقات انجام‌شده توسط تحلیل‌گران و کارشناسان دارای پیشینه‌های شغلی متفاوت، بسیاری از تحقیقات درباره القاعده و گروه‌های وابسته به آن به‌خصوص گروه‌های ستیزه‌جوی اسلامی عربی در خاورمیانه، مبتنی‌بر دو رویکرد سازمانی کلیدی است: نظام سلسله‌مراتبی و شبکه‌ها. مطالعه پیش‌رو استدلال می‌کند هرچند دو رویکرد

---

۱. متن حاضر، ترجمه و تلخیصی است از:

Shaul Mishal, Maoz Rosenthal, Al Qaeda as a Dune Organization: Toward a Typology of Islamic Terrorist Organizations, Studies in Conflict & Terrorism, 20 Oct. 2004.

شائول میشال: استاد علوم سیاسی در دانشگاه تل‌آویو، مشاور ارشد بخش برنامه‌ریزی سیاسی وزارت امور خارجه و وزارت دفاع اسرائیل، بنیان‌گذار و مدیر مرکز مطالعات اعراب اسرائیلی و کارشناس فرهنگ‌های سیاسی عربی و اسلامی و سیاست در فلسطین.

موآز رزنتال: استاد مرکز میان‌رشته‌ای هرتزلیا (IDC) و کارشناس اقتصاد سیاسی، سیاست عمومی و حکومت در اسرائیل.

مترجم: بهزاد احمدی لفورکی، مدیر بولتن‌های ویژه مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

فوق، وزن قابل توجهی در تحلیل گروه‌های ستیزه‌جوی اسلامی محلی دارند؛ اما در تحلیل شایسته و بایسته ساختار یا شیوه عملیات القاعده به‌عنوان یک سازمان تروریستی جهانی ناتوان هستند. این تحقیق به معرفی یک نوع‌شناسی جدید از سازمان‌های تروریستی می‌پردازد و مفهوم «سازمان تلماسه‌ای» را پیشنهاد می‌دهد. نوع‌شناسی پیشنهادی از رویکردهای شبکه‌ای یا سلسله‌مراتبی فراتر می‌رود و ابزاری مؤثر برای تحلیل القاعده و تغییرات سازمانی که از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۸۹ به بعد تجربه کرده است، فراهم می‌آورد. ازاین‌منظر، طبق تحقیق پیش‌رو، القاعده کار خود را به‌عنوان سازمانی سلسله‌مراتبی آغاز کرد، در ادامه به‌شکل سازمانی شبکه‌ای درآمد و بعد از حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، به سازمانی تلماسه‌ای تغییر یافت. نوع‌شناسی پیشنهادی امکان تحلیل شیوه‌های رفتاری القاعده در مقایسه با دیگر سازمان‌های اسلامی را نیز فراهم می‌آورد.

تحقیق پیش‌رو به‌دنبال تحقق موارد زیر است:

۱. بحث و بررسی رفتار سازمانی و تغییر سازمانی القاعده ـ در این چهارچوب، ابعاد مهم سازمان‌های شبکه‌ای، سلسله‌مراتبی و تلماسه‌ای توضیح داده می‌شوند و معیارهای تمییز سازمان تلماسه‌ای از سازمان‌های شبکه‌ای یا سلسله‌مراتبی معرفی می‌گردند.

۲. معرفی نوع‌شناسی جدیدی از سازمان‌های ستیزه‌جو که شامل مفهوم سازمان تلماسه‌ای می‌شوند. نوع‌شناسی مذکور مبتنی‌بر درک زمان، زنجیره فرماندهی و کنترل، خطوط ارتباطی و سطح اختلاف نیروهاست.

۳. بحث و بررسی برخی از پیامدهای سازمانی و خط‌مشی این نوع نوع‌شناسی.

القاعده: دیدگاه‌های سلسله‌مراتبی و شبکه‌ای

جهانی‌سازی، انقلاب اطلاعات و تغییرات تکنولوژیک باعث افزایش سطح تهدید جنبش‌های تروریستی جهانی علیه نظام کشوری شده‌اند. این تهدید خود را به‌واسطه اقدامات دولت‌ها و اقدامات بازیگران غیردولتی نشان داده است.[۳]

یکی از مهم‌ترین این تهدیدات که اوایل قرن ۲۱ در سطح کشوری و سطح بین‌المللی پدیدار شد، فعالیت‌های القاعده بود. این فعالیت‌ها مبتنی‌بر یک برنامه نامعلوم، ایدئولوژی افراطی و مهارت عملیاتی هستند. علی‌رغم تخریب اردوگاه‌ها و مراکز القاعده در افغانستان در سال ۲۰۰۱، کشتن یا به‌اسارت‌گرفتن شمار زیادی از اعضا و رهبران آن، ازبین بردن بسیاری از کانال‌های مالی و دیگر اقدامات صورت‌گرفته توسط سرویس‌های جاسوسی، القاعده همچنان یکی از مهم‌ترین تهدیدات علیه جهان غرب به‌شکل عام و علیه امنیت ملی ایالات متحده به‌شکل خاص، است.[۴]

اسامه بن‌لادن و دکتر ایمن الظواهری، از فرماندهان ارشد او و رهبر پرنفوذ جهاد اسلامی مصر دیدگاه‌های خود را درباره جهاد جهانی و اهداف فراملی‌شان آشکارا بیان کرده‌اند: سرنگونی حاکمان عربی که از قوانین شریعت اسلامی اطاعت نمی‌کنند. براین‌اساس، مبارک، رئیس‌جمهور مصر و خاندان سعودی اهداف اولیه آنها هستند. البته القاعده و گروه‌های وابسته به آن تا نابودی حکومت‌های اسلامی بدعت‌گذار بیکار ننشسته‌اند و در این بین حمله به اهداف مرتبط با اتحاد یهودیان و مسیحیان را به‌عنوان دشمنان خارجی کافری که یک سیستم فاسد داخلی از آنها حمایت می‌کند، با نام اسلام در دستور کار خود قرار داده‌اند.[۵] بنابراین هدف اساسی القاعده آسیب‌رساندن به آمریکا، روسیه و اسرائیل و آزادسازی جهان اسلام از سلطه غرب است.[۶] براساس درک القاعده از جهاد جهانی، ایالات متحده از مسیحیان در مناقشات قومی‌شان با مسلمانان حمایت می‌کند، مدافع اسرائیل است و رژیم‌های عرب ضدآمریکایی را به چالش می‌کشد. بنابراین، القاعده خود را ملزم به مبارزه با آمریکا ازطریق تروریسم جهانی می‌بیند. الظواهری بین‌المللی شدن جنگ علیه اسلام توسط آمریکا را یکی از دستاوردهای جنبش خود می‌داند. او آشکارا سازمان ملل، رژیم‌های عرب غیرمسلمان، شرکت‌های چندملیتی، شبکه‌های ارتباطاتی بین‌المللی، آژانس‌های خبری بین‌المللی و آژانس‌های امداد بین‌المللی را از دیگر اهداف القاعده برشمرده است.[۷]

برخلاف جهاد جهانی القاعده، جوهره دیدگاه سیاسی حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی

فلسطین شامل اهداف کوتاه مدت محدود و اهداف بلند مدت گسترده‌تر می‌شود. هدف فوری و محلی سازمان‌های مذکور جنگ مسلحانه با اسرائیل برای آزادسازی فلسطین و مناطقی از لبنان است. هدف بلند مدت‌تر آنها، جایگزین کردن نظام سیاسی و اجتماعی غیراسلامی موجود در ملل عربی با یک نظام اسلامی تحت حاکمیت شریعت اسلامی است. هریک از سه سازمان مذکور اهداف و اولویت‌های کوتاه مدت خود را ازمنظر ملی تعریف کرده‌اند و برای آنها تقویت وضعیت و تضمین نفوذشان در تحولات کلیدی و روندهای تصمیم‌گیری منطقه خودشان در دستور کار بوده است.[۸] بنابراین درحالی‌که القاعده ازیک‌سو و حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی فلسطین ازسوی‌دیگر، اهداف بلندمدت مشابهی دارند، استراتژی‌های آنان کاملاً متفاوت است که از ملی یا سرزمینی نبودن اهداف القاعده ناشی می‌شود. درست به‌همین‌دلیل است که القاعده جنگی جهانی را دنبال می‌کند و جهاد اسلامی فلسطین مبارزه‌ای محلی و نشئت‌گرفته از اهداف ملی. تغییرات سازمانی تکاملی القاعده درطول زمان، به‌خوبی تفاوت بین استراتژی‌های دو گروه را نشان می‌دهد. القاعده آرام آرام ساختار خود را از یک مدل به‌شدت سلسله‌مراتبی به طیفی از ساختارهای شبکه‌ای تغییر داد تاحدی‌که شکل سازمانی آن به‌شدت متفرق و چندساختاری است و هریک از این ساختارها در کنار ساختار دیگر وجود دارد و فعال است. حال تأکید بر یک ساختار خاص، به نسبت تطبیق تداوم حیات القاعده با محدودیت‌های خارجی و اعتقادات درونی تغییر می‌کند و متفاوت است. این بخش به بررسی اجمالی روند تغییر مذکور می‌پردازد.

القاعده در سال ۱۹۸۹ برای مبارزه با حضور نیروهای شوروی در افغانستان شکل گرفت. بنیان‌گذاران آن زیر پرچم اسلام جنگ علیه ابرقدرتی را که به‌دنبال سرکوبی انقلابی اسلامی بود، در دستور کار خود داشتند. بن‌لادن و ایمن الظواهری در شهر پیشاور پاکستان، پایگاه عضوگیری القاعده، به بسیج نیرو پرداختند و به همراه دیگر اعرابی که از سرتاسر جهان عرب برای شرکت در این جهاد آمده بودند، جنگ خود را آغاز کردند.[۹] در این دوره، سازمان القاعده از اصل ساختار سلسله‌مراتبی پیروی می‌کرد تا بتواند جنگ علیه نیروهای شوروی را

پیش ببرد. این جنگ، الگویی برای جنگ‌های آتی علیه کفار تحت لوای یک جهت‌گیری ایدئولوژیک واحد بود. هر واحدی در یک ساختار هرمی تحت امر بن‌لادن، رهبر سازمان، قرار داشت. این ساختار برای اعزام نیرو به افغانستان و حمایت از آنها و بعدها سازماندهی حملات تروریستی در جهان غرب درنظر گرفته شده بود.[۱۰]

به‌طور کلی براساس رویکرد سلسله‌مراتبی، هویت‌های اجتماعی، مرزها و گزینه‌های بازیگران، ثابت، پایدار و دائمی هستند. این برداشت نیز رایج است که ساختار قدرت سلسله‌مراتبی، براساس قوانین صریح و رسمی شکل می‌گیرد. بنابراین، شیوه تفکر سلسله‌مراتبی به‌دنبال نادیده گرفتن تأثیر بالقوه و واقعی پیوندهای رسمی و غیررسمی بین بازیگران اجتماعی و مرزهای گروهی است. این شیوه همچنین دیگر اشکال روابط اجتماعی روزمره را که بر روی هویت، رفتار و ویژگی‌های بازیگران تأثیر می‌گذارند، نادیده می‌گیرد. ازنظر سازمانی، رویکرد سلسله‌مراتبی با مشخص بودن دقیق حوزه کار، حد بالایی از تخصص و اطاعت‌پذیری از بالا به پایین شناخته می‌شود که به‌ندرت نکته‌ای مبهم در فرایند عمل و هماهنگی بین واحدهای مختلف درگیر در یک فعالیت، باقی می‌گذارد.[۱۱] القاعده طی دوره آغازین حضورش در افغانستان به‌شدت سازماندهی‌شده و ساختاری بود و از رویکرد سلسله‌مراتبی پیروی می‌کرد.

رویکرد دیگری که از آن برای تحلیل رفتار القاعده بسیار استفاده می‌شود، رویکرد شبکه‌ای است. درواقع بعد از شکست شوروی در افغانستان، تغییر اهداف القاعده به تمرکز بر روی فعالیت‌هایی انجامید که مبتنی‌بر اصول سازمانی شبکه‌ای بودند و به تغییرات سازمانی و بازتعریف‌های ساختاری القاعده منتج شدند. بن‌لادن در این دوره بر ویژگی‌های فراملی القاعده و تداوم جنگ به‌دلایل متعدد تأکید داشت. کارشناسان رویکرد شبکه‌ای مدعی هستند که ساختارهای اجتماعی، مبتنی‌بر نظام‌های مبادله می‌باشند. این نظام‌ها، نشئت‌گرفته از وجود تعاملات مستمر بین بازیگران خاص و نبود این نوع تعاملات با دیگر بازیگران هستند.[۱۲] خود شبکه نیز می‌تواند فراتر از یک سازمان خاص گسترش یابد و یک شبکه بین سازمانی را به‌وجود آورد.[۱۳] بنابراین رویکرد شبکه‌ای بر روی روابط بازیگران در داخل یک چهارچوب

بین سازمانی با مرزهای مبهم متمرکز می‌شود و پیامدهای این تعاملات بر روی روندهای مبادله و وابستگی متقابل بین بازیگران را به‌رسمیت می‌شناسد.(۱۴)

طبق رویکرد شبکه‌ای، سازمان‌ها، شبکه‌ای از واحدهای سیاسی مجزا اما هم‌پوشان را به‌وجود می‌آورند. ازآنجاکه هریک از واحدهای مذکور گروهی از بازیگران را شامل می‌شود، هیچ‌کدام از آنها بدون مشارکت دیگران نمی‌توانند به اهداف خود دست یابند.(۱۵) در این نوع سازمان‌ها، منافع گروه‌ها نه‌تنها منسجم و همگن نیستند بلکه بیشتر ناهمگن و واگرا هستند و حتی می‌توانند در رقابت و هم‌پوشانی با یکدیگر باشند. ازاین‌دیدگاه، شیوه عمل درون و بین سازمانی بیش از آنکه کنترل شود مورد مذاکره و معامله قرار می‌گیرد؛ به‌جای اینکه تحمیل شود، بازآفرینی می‌گردد و به‌جای اینکه اعلام شود، هدایت می‌گردد.(۱۶)

آرکویلا و روندفلت[1] در مطالعه جامع خود درباره سازمان‌های تروریستی، یک شبکه را گره‌هایی متفرق و متفاوت تعریف می‌کنند که در مجموعه‌ای از ایده‌ها و منافع شریک هستند و طوری بسیج شده‌اند که بتوانند به‌شکل گروهی و فراگیر عمل کنند. به گفته آنها، شبکه‌ها اقتدار رسمی یا سلسله‌مراتبی بسیار کمی دارند. تصمیم‌گیری‌ها و عملیات‌های تاکتیکی می‌توانند خلاقانه صورت گیرند و بدون یک رهبری آشکار به‌شکل محلی پیاده شوند.(۱۷) علاوه‌براین، در عصر اطلاعات، شبکه‌ها از اطلاعات، فناوری‌ها و دانش مدیریت جدید بهره‌مند هستند و به سازمان اجازه می‌دهند که اشکال منعطف ساختاری‌ای را به خود گیرند.(۱۸)

آرکویلا و روندفلت به سه نوع شبکه نمونه اشاره می‌کند: شبکه زنجیره‌ای[2]، شبکه کانونی[3] و شبکه فراگیر یا همه‌مسیره[4]. در ساختار زنجیره‌ای، بازیگران در زنجیره‌ای از حلقه‌ها که در امتداد آنها اطلاعات جریان می‌یابد، قرار دارند. بنابراین بازیگران ممکن است حتی ندانند که چه کسی فرماندهی شبکه را در دست دارد و آخرین اقدام شبکه چه خواهد بود. آنها فرمان را

1. Arquilla and Ronfeldt
2. Chains
3. Hubs
4. All Channel

از یک حلقه دریافت می‌کنند و به حلقه دیگر انتقال می‌دهند بدون آنکه از ماهیت یا ویژگی‌های کامل شبکه اطلاعی داشته باشند. در شبکه کانونی، تمام دستورات ازسوی بازیگرانی که در کانون یا مرکز قرار دارند صادر می‌شود و تمام اطلاعات باید در آن گره منتقل شود. بنابراین، یک بازیگر تصویر کاملی از شبکه دارد درحالی‌که دیگر بازیگران حداقل ازنظر دریافت و انتقال اطلاعات وابسته به او می‌باشند و زیرنظر او قرار دارند. در شبکه فراگیر یا همه‌مسیره، اطلاعات آزادانه به‌شکلی گروهی انتشار می‌یابد؛ بنابراین هیچ بازیگری به‌تنهایی فرماندهی و کنترل دیگران را در دست ندارد. بااین‌حال، حتی در این نوع شبکه هم، بازیگران تعریف شده‌اند و جنبش سازمانی وابسته به بازیگران خارجی نیست.[۱۹] بین سال ۱۹۸۹ و ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، القاعده اغلب شیوهٔ رفتاری شبکه‌ای داشت. در فوریه ۱۹۹۸، بن‌لادن «جبهه اسلامی جهانی جهاد علیه یهودیان و صلیبیان» را تأسیس کرد که شبکه‌ای متشکل از رهبران و سازمان‌های اسلامی فعال در سطح کشوری بود. به گفته جبهه مذکور:

> «کشتن آمریکایی‌ها و متحدان آنها ـ نظامی و غیرنظامی ـ وظیفه فردی هر مسلمان در هر کشوری است که در آن چنین کاری ممکن باشد تا از این راه مسجدالاقصی و مسجد مقدس (مکه) از چنگال کفار خارج شود و آنها ارتش‌های خود را از سرزمین‌های اسلامی در حالتی شکست‌خورده که دیگر نتوانند مسلمانان را تهدید کنند، خارج سازند».[۲۰]

جبهه اسلامی جهانی از بدو تأسیس خود گسترش یافت و سازمان‌های جهادی پاکستان نظیر لشکر طیبه، حرکت المجاهدین و سپاه صحابه را دربر گرفت. علاوه‌براین، رهبری جماعت اسلامی مصر، دبیرکل جماعت علمای اسلام پاکستان (JUI) و رهبر جنبش جهادی بنگلادش عضو جبهه مذکور هستند.[۲۱]

تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، رویکرد شبکه‌ای ابزار مفیدی برای درک شیوه عمل القاعده بود. ازنظر مکانی، بن‌لادن نخست سودان و سپس افغانستان را به پایگاه‌های عملیاتی خود تبدیل کرد. او تلاش کرد تا در این کشورها حامیانی برای عقاید و فعالیت‌های القاعده فراهم آورد. این دو

کشور مایل بودند تا پایگاه‌هایی در اختیار القاعده قرار و به آن اجازه دهند تا حضوری سازمانی در داخل مرزهایشان داشته باشد. بنابراین بن‌لادن توانست تا نیروهای خود را تربیت کند و آنها را که آموزش کافی دیده و برای نابودی اهداف خاص پرورش یافته بودند به سرتاسر دنیا گسیل دارد و سپس با استفاده از فناوری پیشرفته با این نیروها و فرماندهان خود ارتباط برقرار نماید. تمام این کارها حتی وقتی آمریکایی‌ها تلاش خود را برای دستگیری بن‌لادن ـ به‌خصوص بعد از بمب‌گذاری‌های کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ ـ افزایش دادند، با قدرت درحال انجام بود.

موفقیت چشمگیر القاعده در ۱۱ سپتامبر، مثال خوبی برای رویکرد شبکه‌ای است. تروریست‌ها در ابتدا در اردوگاه‌های القاعده در افغانستان آموزش دیدند؛ در این اردوگاه‌ها افرادی از جوامع مسلمان عرب در اروپا، جنوب شرق آسیا و جهان عرب به‌خصوص مصر و عربستان گرد آمده بودند. تروریست‌ها سپس کمک‌هایی لجستیکی از هسته‌های خفته القاعده در اروپا و جنوب شرق آسیا برای ورود به آمریکا بدون اینکه جلب توجه کنند، دریافت کردند. به‌نظر می‌رسد که اکثر این فعالیت‌ها براساس اصل شبکه کانونی هدایت شده باشد. بنابراین درحالی‌که کادر رهبری القاعده تصویر کاملی از وضعیت در اختیار داشت، فرماندهان، سربازان و واحدهای لجستیک تنها از بخشی از اطلاعات مرتبط با بخش‌های خاص عملیات آگاه بودند. اگرچه شبکه‌ها برای یک درگیری کم‌اهمیت درحال جریان مفید بودند؛ اما عیبی کلیدی داشتند. آنها می‌توانستند از هم پاشیده شوند. با شناسایی بازیگران اصلی یک شبکه و خنثی کردن آنها، شبکه بدون اینکه ترمیم شود، آسیب می‌بیند.[۲۲] بنابراین وقتی درگیری بین آمریکا و القاعده شدت بسیاری یافت و آمریکا تصمیم به نابودی آن گرفت، شانس بقای شبکه القاعده تا حد زیادی کاهش یافت. باوجوداین، در آن زمان القاعده از این حمله، جان سالم به‌در برد.

بعد از حمله آمریکا به افغانستان در ۲۰۰۱، القاعده با استفاده از یک شیوه عملیاتی جدید توانست محدودیت‌های استراتژیک و موانع نظامی اعمال‌شده ازسوی آمریکا علیه خود را به فرصت‌های استراتژیک تبدیل کند. فعالیت‌های القاعده، دو شرط لازم ساختارهای سازمانی

متعارف را که در هر دو رویکرد شبکه‌ای و سلسله‌مراتبی وجود دارند، به چالش کشید. طبق این شروط، راهبری سازمان‌ها نیازمند وابستگی شدید به حضور نهادی دائمی و منطق سرزمینی آشکار است. هرچند ممکن است هسته داخلی القاعده در برخی از عملیات‌های خود بر این اصول تکیه کند؛ اما سرزمین‌زدایی به‌جای وابستگی شدید به یک محل مشخص و ناپدیدشدگی به‌جای حضور سازمانی به اصول سازمانی القاعده تبدیل شده است. دو ویژگی مذکور از حملات ۱۱ سپتامبر به بعد، به‌عنوان اصول عملیاتی القاعده، راهنمای فعالیت‌های آن بوده‌اند و به استراتژی این سازمان تروریستی شکل داده‌اند.

شیوه عملیات القاعده بعد از ۱۱ سپتامبر را می‌توان به‌خوبی به‌واسطه پیوندها و ارتباطات آن با سازمان‌های اسلامی خاورمیانه و جنوب شرق آسیا درک کرد. در خاورمیانه، سازمان عراقی انصارالاسلام در سپتامبر ۲۰۰۱ توسط کردهای مسلمانی که در کمپ‌های القاعده در افغانستان آموزش نظامی دیده بودند، تأسیس شد. هدف اصلی انصارالاسلام به‌راه انداختن جنگ علیه کردهای سکولار بود که در شمال عراق صاحب خودمختاری (بعد از جنگ داخلی ۱۹۹۴ـ۱۹۹۶) بودند. هرچند بن‌لادن از تأسیس انصارالاسلام حمایت کرد و کمک‌های مالی و آموزش‌های نظامی به آن رساند؛ اما انصارالاسلام بیشتر ابزاری بود برای به‌راه انداختن فعالیت‌های تروریستی علیه رژیم‌های متخاصم عربی (نظیر ترور یک مقام آمریکایی در امان در اکتبر ۲۰۰۲) و القاعده تصمیم نداشت تا کنترل آن را به‌دست گیرد.[۲۳]

انصارالاسلام به‌خوبی بیانگر شیوه فعلی عملیات توسط القاعده است؛ این شیوه مبتنی‌بر استراتژی حضور سازمانی هم‌زمان و ناپدید شدن فوری به‌واسطه پشت‌سر گذاشتن مشکلات حفظ زنجیره‌های شبکه‌ای یا سلسله‌مراتبی فرماندهان است. استراتژی ناپدید شدن نیز واضح است: اعضای القاعده به‌جای اینکه عضوی از یک شبکه ـ چه سرزمینی چه نهادی ـ باشند، شیوه‌ای مختلط از عملیات را درپیش گرفته‌اند که مبتنی‌بر حضور نظامی و ناپدید شدن یا عدم حضور سازمانی است؛ امری که دقیقاً درباره انصارالاسلام صدق می‌کند. وقتی القاعده به‌دنبال اجرای عملیاتی بود، نیروهای آن مورد حمایت انصارالاسلام قرار می‌گرفتند. البته القاعده در

هیچ‌کار انصارالاسلام دخالت نمی‌کرد. بنابراین رهبران القاعده به‌جای برقراری رابطه‌ای مبتنی‌بر اولویت‌های ثابت و منافع مشخص، ترجیح دادند تا روابطی برحسب ملاحظات موردی با انصارالاسلام داشته باشند.

فروپاشی رژیم صدام و جذب بسیاری از نیروهای فارغ‌التحصیل اردوگاه‌های القاعده در افغانستان توسط نیروهای ضدآمریکایی در عراق، ابومصب الزرقاوی را به هماهنگ‌کننده اصلی فعالیت‌های تروریستی در عراق تبدیل کرد. او مسئولیت بسیاری از حملات انجام شده علیه نیروهای غربی را در عراق برعهده گرفت. اقدامات الزرقاوی به‌شدت با القاعده مرتبط بودند؛ چراکه به برخی از فعالیت‌های آن در گذشته بسیار شباهت داشتند: بمب‌گذاری انتحاری، بمب‌گذاری خودروها و حملات مستقیم به تانکرهای نفتی.[۲۴]

مثال دوم، عملیات القاعده در جنوب شرق آسیاست. دو افراط‌گرای کلیدی، مسئول افزایش شمار حملات تروریستی در این منطقه بودند. حمبلی و ابوبکر بشیر هر دو پیوندهایی قوی با القاعده داشتند. حمبلی در اواسط دهه ۱۹۸۰ یعنی زمانی‌که پلیس اندونزی شبه‌نظامیان مسلمان را تارومار کرد به مالزی گریخت. او در آنجا با ابوبکر بشیر، یک روحانی اندونزیایی در تبعید که اصالتاً یمنی بود، آشنا شد. حمبلی و بشیر هسته اولیه سازمانی را که بعداً جماعت اسلامی نام گرفت، به‌وجود آوردند. هدف این سازمان ایجاد دولتی اسلام‌گرا در کل منطقه جنوب شرق آسیا بود. در اواخر دهه ۱۹۸۰ حمبلی به افغانستان رفت و به مجاهدین پیوست. در بازگشت به مالزی او رهبر عملیاتی جماعت اسلامی شد و بشیر نقش رهبر معنوی را برعهده گرفت. جماعت اسلامی ارتباطات نزدیکی با شورشیان جدایی‌طلب مسلمان فیلیپین داشت که برای استقلال جزیره میندانائو[1] در جنوب این کشور می‌جنگیدند. در اندونزی جماعت اسلامی هم علیه رژیم محلی و هم علیه آمریکا می‌جنگید و با اقدامات نظامی ضدمسیحی در جزایر اندونزی ارتباط نزدیکی داشت.[۲۵] درواقع ابوبکر و جماعت اسلامی منافع مشترکی با القاعده

1. Mindanao

داشتند. هرچند جهاد ابوبکر بیشتر محلی بود و هدف اصلی آن به تأسیس دولتی اسلامی در جنوب شرق آسیا بازمی‌گشت.[۲۶] همانند انصارالاسلام در شمال عراق، اقدامات تروریستی در جنوب شرق آسیا توسط گروه‌های محلی با برنامه‌های محلی صورت می‌گرفت تا اینکه مستقیماً توسط خود القاعده صورت گیرد. ابوبکر در سال ۲۰۰۳ در اندونزی به زندان افتاد و حمبلی هم در پایان همین سال توسط نیروهای آمریکایی دستگیر شد.

از آغاز جنگ تمام‌عیار آمریکا علیه القاعده، بسیاری از رهبران آن کشته یا زندانی شده‌اند. کادر رهبری قدیمی القاعده، بن‌لادن و الظواهری، در منطقه‌ای کوهستانی در مجاورت مرز افغانستان و پاکستان هستند و درحال جنگ چریکی با نیروهای پاکستانی و نیروهای غربی می‌باشند[۲۷] باوجوداین، علی‌رغم تمام خسارات، آنها هنوز چند هزار نیرو در اختیار دارند.[۲۸] القاعده در اواخر ۲۰۰۳ و اوایل ۲۰۰۴ چندین‌بار توانایی شگرف خود را در بازسازی و اقدام دوباره در کل جهان نشان داد.

افزایش شمار اقدامات تروریستی القاعده بعد از ۱۱ سپتامبر در کشورهای اسلامی، نشان از هماهنگی و ارتباط ضعیف آن با گروه‌های وابسته به خود داشت. بن‌لادن و یاران او هرچند دستورالعمل اصلی را تدوین کرده بودند؛ اما به‌سختی قادر به پیشبرد آن بودند.[۲۹] بمب‌گذاری‌های استانبول در نوامبر ۲۰۰۳ توسط یک یا دو شبه‌نظامی که در اواخر ۱۹۹۰ در افغانستان آموزش دیده بودند، انجام شد. آنها مجاز به انتخاب افراد محلی برای بمب‌گذاری انتحاری و تعیین هدف حمله بنابه تشخیص خود بودند.[۳۰] حملات تروریستی انجام‌شده در عربستان در نیمه دوم سال ۲۰۰۳ و آغاز سال ۲۰۰۴ و نیز حملات ماه‌های مه و نوامبر ۲۰۰۳، دقیقاً به‌شکل حملات استانبول و توسط افراد محلی صورت گرفتند. درواقع از نوامبر ۲۰۰۳ فعالیت‌هایی نظیر تعیین اهداف و جمع‌آوری اطلاعات توسط سازمان‌های محلی انجام شد و بعداً گروهی به نام «القاعده شبه‌جزیره عربستان» به رهبری عبدالعزیز المکرین، که خود را گرداننده القاعده معرفی کرده بود، این کار را تداوم بخشید. اینکه گروه‌های تروریستی سعودی تا چه حد با القاعده مرتبط هستند، مورد مناقشه است. هرچند ممکن است

عملیات‌های الَمکرین مستقیماً به القاعده مرتبط باشد؛ اما گروهی محلی به نام «ارتش‌های حرمین» مسئولیت حملات ماه‌های مه و نوامبر ۲۰۰۳ را برعهده گرفت.[۳۱] این گروه حاضر به ازدست دادن استقلال خود نبود و کاملاً مستقل از هسته مرکزی القاعده عمل می‌کرد. موارد مذکور نشان می‌دهد که القاعده به‌شکل سازمانی فاقد سرزمین عمل می‌کند و مبتنی‌بر گروه‌هایی است که وابستگی و هماهنگی کمی با آن دارند، گروه‌هایی متشکل از افرادی که شبیه القاعده نیستند اما همانند آن فکر می‌کنند و در دنیا پراکنده شده‌اند و حاضرند درموقع نیاز به‌واسطه آموزش، منابع مالی یا تجربه فنی خود اقدام کنند.[۳۲]

فعالیت‌های مالی القاعده هم به همین شکل انجام می‌شود. گروه‌های وابسته به آن، ازنظر مالی مستقل و هماهنگ هستند. انتقال پول برای حمایت از اقدامات، براساس سیستم‌های مالی پیچیده گسترش‌یافته در کل دنیا صورت می‌گیرد. این سیستم‌ها شامل بنیادهای خیریه، شبکه‌های بانکداری و مبادلات غیررسمی پول می‌شود. با ازبین رفتن این کانال‌ها در آمریکا و اروپا، تأمین‌کنندگان منابع مالی القاعده، استفاده از سیستم‌های مالی کمتر کنترل‌شده عربستان را در دستور کار خود قرار دادند.[۳۳] فعالیت‌های مالی القاعده نیز همانند فعالیت‌های نظامی آن، پراکنده، بدون مکان و تاحدودی بی‌نظم است.

آگاهی علمی از شیوه دقیق عملیاتی القاعده باعث شد تا برخی ناظران فعالیت‌های آن را ازمنظری برداشت‌گرایانه و نشئت‌گرفته از دیدگاهی جبری توصیف کنند. ستیزه‌جویی اسلامی به گفته بُرک[۱] جنبشی بی‌نظم است که ارتباطی آشکار با القاعده در افغانستان ندارد. بنابراین در مجموع باید برچسب القاعده کنار گذاشته شود.[۳۴] یا اینکه باید آن را یک ایدئولوژی بدون کادر رهبری بدانیم.[۳۵] ازسوی‌دیگر، شاچار[۲] معتقد است که القاعده به‌شکل سلول خود را در تمام دنیا منتشر کرده است.[۳۶] به‌گفته او، سلول‌های القاعده به‌واسط ارتباطات مجازی با یکدیگر مرتبط هستند.[۳۷] امری که افراد و گروه‌ها را قادر می‌سازد تا به‌شکل مستقل از

1. Burke　　2. Shachar

یکدیگر عمل کنند و هرگز به مقر اصلی یا یک رهبر برای عملیات یا هدایت خود همانند نهادهای هرمی وابسته نباشند.[۳۸] به گفته جسیکا استرن، در سازمان‌هایی چون القاعده، «رهبران دستور نمی‌دهند بلکه الهام‌بخش سلول‌های کوچک یا افراد برای اقدام براساس خلاقیت خود می‌شوند».[۳۹] شوایتزر و شای[۴۰] نسبت به دیگر محققان، از ویژگی منحصربه‌فرد سازمانی القاعده آگاه بودند؛ اما آنها این پیچیدگی سازمانی را در قالب یک الگوی رفتار سازمانی نظام‌مند و قابل آزمایش ازنظر تجربی، نشان نداده‌اند.

این نکته که تصمیم‌گیری و عملیات‌های تاکتیکی القاعده ابداعی هستند و بدون یک فرماندهی مشخص یا رهبری هدایت‌کننده، اجرا می‌شوند[۴۱] و اصطلاحات جدید و خلاقانه‌ای نظیر «تروریسم حلقه‌های مجازی»[۱] و «تروریست منزوی»[۲][۴۲] به‌جای برطرف کردن ابهامات، سؤالات بیشتری را مطرح می‌سازند. می‌توان از اصطلاحات و توضیحات مذکور برای توصیف گرایش‌های جدید تروریسم و تأثیر این گرایش‌ها بر فعالیت‌های تروریستی بهره گرفت. همچنین آنها می‌توانند باعث آگاهی بیشتر از برخی از ابعاد منحصربه‌فرد و ویژگی‌های متفاوت ساختاری القاعده شوند؛ اما به‌سختی چهارچوبی تطبیقی و نظام‌مند برای مطالعه القاعده در مقابل دیگر سازمان‌های ستیزه‌جوی اسلامی فراهم می‌آورند. اصطلاحات و توضیحات مذکور به درک اصول ساختاری القاعده در محیطی لبریز از واقعیت نامعلوم، ساختار نامشخص و حضور پراکنده کمک زیادی نمی‌کنند.

بخش بعدی به ارائه مفهومی می‌پردازد که به باور نویسندگان مقاله، ساختار سازمانی منحصربه‌فرد القاعده و نیز مهارت عملیاتی آن را بهتر توضیح می‌دهد.

سازمان تلماسه‌ای

تازگی موضوع و مشکلات رویکردهای سازمانی موجود برای ارائه توصیفی جامع و تحلیلی

---

1. Virtual Links Terrorism
2. Lone-Wolf Terrorist

قانع‌کننده از فعالیت‌های القاعده به پیشنهاد یک مفهوم جدید انجامیده است: سازمان تلماسه‌ای. مفهوم سازمانی تلماسه‌ای مبتنی‌بر این استدلال است که رفتار استراتژیک القاعده بین حضور سرزمینی (قلمرویی)[۱] و نوعی عدم حضور (یا ناپدیدشدگی)[۲] در نوسان است. مفهوم حضور سرزمینی با أشکال پایدار قلمرویی نظیر دولت ملت‌ها، بازارهای جهانی و جوامع قومی در ارتباط است. ازسوی‌دیگر، تاکتیک‌های عدم حضور بسیار با مفهوم سازمان تلماسه‌ای نزدیک و مرتبط هستند. مفهوم تلماسه[۳] الهام‌گرفته از قلمروزدایی از نظم سیاسی جدید است: تصویر دنیا از «سرگیجه ژئوپلیتیک»[۴]. این بدان‌معناست که دنیای کنونی به سازمان‌های تروریستی فرصت می‌دهد تا بتوانند از پویایی‌های شبیه تلماسه بهره‌مند شوند. حرکت تلماسه، اتفاقی است، از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رود، آن نقطه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ویژگی‌های آن را تغییر می‌دهد، باز به راه خود ادامه داده و به نقطه‌ای دیگر می‌رود. با استفاده از این استعاره درزمینه سازمان‌های تروریستی، شباهت تلماسه جغرافیایی با سازمان تلماسه‌ای آشکار می‌شود. به‌عبارت‌بهتر، سازمان‌های تروریستی که به شیوه القاعده عمل می‌کنند، همانند واحدهایی با حرکت تند هستند که با عناصر محلی به‌سرعت متصل و منفصل می‌شوند و تأثیر جهانی ایجاد می‌کنند. ارتباطات دائمی مشارکتی، پیونددهنده سازمان تلماسه‌ای با شمار نامعلومی از گروه‌های وابسته به‌شکل شبکه‌ای و غیرمتمرکز است. این شبکه موقتی است، تشکیل می‌شود و فرومی‌پاشد، بعد از تغییر محیطی که در آن بوده، حرکت کرده و به نقطه‌ای دیگر می‌رود؛ نقطه‌ای مناسب که در آن تلماسه بتواند فعالیت کند. این ویژگی‌ها به‌خوبی توضیح می‌دهند که القاعده چگونه با بهره‌گیری از قدرتی محدود به‌شکل انعطاف‌پذیر و خلاقانه، به اهداف جهانی خود دست می‌یابد. القاعده با توجه به محدودیت‌های بی‌شماری که بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فراروی خود می‌بیند، چنین روشی را برگزیده است.

1. Territorial Presence
2. Disappearance
3. Dune
4. Geopolitical Vertigo

ویژگی‌های سازمان تلماسه‌ای عبارتند از:

۱. عدم وابستگی به منطق سرزمینی آشکار. این کار هر نوع نظارت بر فعالیت‌های القاعده را دشوار می‌سازد.

۲. عدم حضور گسترده سازمانی. درواقع، واقعیت سازمانی القاعده مبتنی‌بر عدم حضور است.

۳. فعالیت پویا بدون پیروی از دلیلی پایدار برای تعامل با دیگر سازمان‌ها.

۴. حلقه‌های فرماندهی، کنترل و ارتباط که هر لحظه می‌توانند نادیده انگاشته شوند، عامدانه تجزیه گردند یا در هر زمانی بار دیگر به‌کار گرفته شوند.

۵. قابلیت مانور بین منافع مختلف و توان همراهی با مناقشات منطقه‌ای و تنظیم خود با این مناقشات.

۶. پیروی از یک دیدگاه جامع نظیر جهاد جهانی به‌جای وابستگی به یک قلمرو خاص.

بخش بعدی به معرفی یک نوع‌شناسی از سازمان‌های تروریستی می‌پردازد. از این نوع‌شناسی برای نشان دادن ویژگی‌های منحصربه‌فرد القاعده به‌عنوان یک سازمان تلماسه‌ای درمقابل انواع سازمان‌های شبکه‌ای یا سلسله‌مراتبی محلی مشابه نظیر حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی فلسطین، استفاده شده است.

نوع‌شناسی سازمان‌های ستیزه‌جو

در این تحقیق، براساس عناصر ساختاری رفتار سازمانی که درواقع سازمان‌ها براساس آنها تعریف می‌شوند، یک نوع‌شناسی معرفی می‌گردد که می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای مطالعه تطبیقی سازمان‌های مدنظر مورد استفاده قرار گیرد. این عناصر عبارتند از:

۱. ساختار ارتباطات در داخل سازمان؛

۲. سطح تخصص و تقسیم کار و نیروها؛

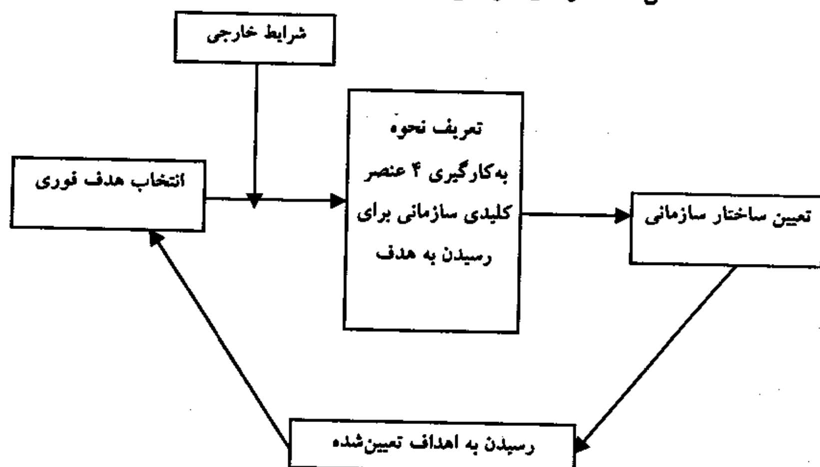
۳. زنجیره فرماندهی و کنترل؛

۴. تعاریف سازمان از زمان برای اجرای اقدامات برنامه‌ریزی‌شده.

گفته می‌شود شرایطی که یک سازمان ستیزه‌جو (وجـود ارتباطـات محلـی، منـابع و غیـره) تحت آن فعال است، گزینه‌های متفاوتی را درزمینه عناصر سازمانی اساسی ـ که قبلاً پیش‌بینـی شده‌اند ـ به‌وجود می‌آورد و درنهایت به یک طراحی سازمانی خاص ختم می‌گـردد. هریـک از چهار ویژگی سازمانی مذکور به نتیجه‌ای خاص ازنظـر نـوع رفتـار مـی‌انجامنـد. یعنـی اینکـه شیوه‌های مختلف رفتاری، ناشی از اسـتفاده‌هـای خـاص از هریـک از چهـار عنـصر سـاختار سازمانی می‌باشند. علاوه‌براین، شیوه تعامل یک سازمان با هریک از عناصر مذکور، بـه توانـایی آن در رسیدن به اهدافش کمک می‌کند. شکل ۱ به توضیح چنین استدلالی می‌پردازد.

طبق شکل ۱، سازمان، نخست هدف فوری خـود را تعریـف مـی‌کنـد، نظیـر یـک مجتمـع گردشگری معروف. سپس برحسب شرایط خارجی نظیر میزان دسترسی به نیرو و منابع، خطـر انفجار، محدودیت‌های زمانی و غیره، سازمان الگوهـای متفـاوتی از چهـار عنـصر سـازمانی را برمی‌گزیند و بدین‌شکل ساختار خود را مشخص می‌سازد. ساختار سازمانی درعوض بـر روی توانایی سازمان برای رسیدن به اهـدافش و درنتیجـه بـر روی انتخـاب قربانیـان آتـی آن تـأثیر می‌گذارد.

شکل ۱. الگوهای طراحی سازمانی گروه‌های ستیزه‌جو



همان‌طور که در شکل ۱ نشان داده شده، گزینه‌های سازمان درزمینه این عناصر تحت تـأثیر

شرایط عملیاتی است. طبق نشانه‌های زیر می‌توان به نوع ساختارهای سازمانی از روی فعالیت‌های سازمانی پی برد:

۱. یک سازمان وقتی به‌عنوان یک نهاد سلسله‌مراتبی عمل می‌کند که:

- یک زنجیره ارتباطاتی واضح بالا به پایین وجود داشته باشد؛
- یک چهارچوب دقیق برای تقسیم نیروها و تخصص‌سازی در سازمان وجود داشته باشد؛
- سازمان از یک زنجیره مشخص کنترل پیروی کند و براساس تعاریف زمانی خاص عمل نماید.

انتخاب روش‌های رفتاری سست‌تر باعث دور شدن سازمان از ساختار سلسله‌مراتبی می‌شود. چنین انتخاب‌هایی باعث می‌شود تا سازمان شبکه‌ای‌تر شود.

۲. یک سازمان وقتی به‌شکل یک شبکه کانونی عمل می‌کند که:

- خطوط ارتباطی، زنجیره فرماندهی و کنترل، عمودی و غیرقابل کنترل باشند؛
- بخش فرماندهی گرچه مشخص است اما به‌شکل رسمی فعالیت نیروها را کنترل نمی‌کند.

۳. یک سازمان وقتی به‌شکل یک شبکه زنجیره‌ای عمل می‌کند که:

- زنجیره کنترل و فرماندهی بخش عمده‌ای از تلاش خود برای رسیدن به هدف را واگذار کرده باشد؛
- یک روند ارتباطاتی زنجیره‌ای خوب مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۴. یک سازمان وقتی به‌شکل یک شبکه فراگیر عمل می‌کند که:

- ارتباطات آزادانه جریان داشته باشد؛
- رفتار مستقل مجاز باشد.

۵. پس طبق آنچه پیشتر بحث شد، می‌توان نتیجه گرفت گذر از شبکه و انتقال به تلماسه وقتی اتفاق می‌افتد که:

- سازمان به‌این‌نتیجه برسد که دیگر سازمان‌ها، یعنی سازمان‌هایی با وابستگی‌های کمتر، می‌توانند به‌خوبی از عهده مأموریت‌ها برآیند تا وقتی‌که:

ـ آنها از حمایت و پشتیبانی لازم برای اقدام انفرادی بهره‌مند شوند و

ـ سازمان تازه تأسیس تا زمانی‌که مطمئن نباشد می‌تواند به‌شکل مستقل عمل کند، با آنها در ارتباط باشد؛

ـ وقتی آغازکننده فرایند (سازمان اصلی) مطمئن شود که گروه وابسته قادر به فعالیت مستقل است، شروع به یافتن گروه‌های دیگر برای محقق ساختن اهداف دیگر می‌کند.

گفته می‌شود که سازمان تلماسه‌ای مبتنی‌بر منطقی سازمانی است که از ساختار فراتر می‌رود. این سازمان بیشتر مبتنی‌بر جریان مستمر و مقاطعه‌کاری است تا تعیین یک شیوه ساختاری برای اقدام. سازمان تلماسه نخست بر روی ایجاد و یافتن فرصت‌های عمل و منافع نسبی متمرکز می‌شود و سپس حرکت به‌سوی اهداف دیگر را آغاز می‌کند. بنابراین، یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد سازمان تلماسه‌ای توانایی بی‌نهایت آن برای تغییر است. برخلاف دیگر سازمان‌ها، سازمان تلماسه‌ای می‌تواند به‌نحوی تغییر کند که به واگذاری بسیاری از ویژگی‌های سازمانی آن بینجامد.

درحقیقت در یک نگاه تطبیقی می‌توان نتیجه گرفت:

۱. سازمان سلسله‌مراتبی درجه بالایی از قطعیت را با خود دارد. ازآنجاکه سازمان سلسله‌مراتبی حضور سرزمینی دارد و براساس قوانین رفتار سازمانی دقیق عمل می‌کند، بازیگران داخل سازمان تحت فرایندهای خاص و به‌خوبی تعریف‌شده به ایفای نقش خود می‌پردازند. بااین‌حال، ازآنجاکه سازمان سلسله‌مراتبی قابل پیش‌بینی و آسیب‌پذیر است، مزیت سازمانی آن می‌تواند به‌هنگام مواجهه با بازیگران خارجی به تهدید تبدیل شود.

۲. سازمان شبکه‌ای انعطاف بیشتری در ارتباطات و عمل دارد. شیوه اقدام شبکه هرچند حد بسیار سستی از ارتباطات و تقسیم نیروها را مدنظر دارد؛ اما به‌هرحال شبکه نیازمند نوعی رفتار سازمانی و تاحدودی حضور سرزمینی است.

۳. سازمان تلماسه‌ای امکان اتخاذ رفتارهای سازمانی دیگری را فراهم می‌آورد. تردیدی نیست که همانند سازمان‌های شبکه‌ای یا سلسله‌مراتبی، پیوندهایی بین عوامل سازمان وجود

دارد؛ اما سازمان تلماسه‌ای کنترل و نظارتی دقیق بـر روی فعالیـت‌هـای عوامـل خـود نـدارد. درواقع، سازمان تلماسه‌ای انتظار حداقل وابستگی را از عوامل خـود دارد. عمـده‌تـرین ضـعف چنین سازمانی، نبود کنترل است. وقتی سازمانی تازه تأسیس کار خود را آغاز می‌کند، اینکه چه اتفاقی برای آن می‌افتد کاملاً به توانایی‌ها و تصمیمات آن بستگی دارد. بـه‌عنـوان مثـال حملـه تروریست‌ها در ترکیه به اهداف سمبلیک، برخلاف دستورالعمل‌های بـن‌لادن بـرای حملـه بـه اهداف استراتژیک بود.[۴۳] بنابراین به‌سختی می‌توان در سازمان تلماسه‌ای عملیـات‌هـای بـسیار ماهرانه و هدایت‌شده‌ای چون ۱۱ سپتامبر را انجام داد. علاوه‌براین، چنین شیوه‌های عملیاتی‌ای، می‌توانند باعث ازبین رفتن کنترل کلی بر روی گروه‌های وابسته شوند که هرچند دریافت‌کننده منابع هستند؛ اما سازمان مادر بر روی فعالیت‌های آنان کنترلـی نـدارد. البتـه در مقابـل ایـن دو ضعف، نقطه قوتی هم وجود دارد و آن اینکه اگر رهبر سازمان مـادر، دسـتگیر شـود، سـازمان وابسته می‌تواند به جنگ ادامه دهد؛ چراکه از آن مستقل است.

ازاین‌منظر می‌توان گفت القاعده در مقایسه با دیگر سازمان‌های ستیزه‌جو که خط‌مشی‌هـای منطقه‌ای یا محلی دارند، دو مزیت دارد:

۱. رهبری القاعده توانایی بیشتری در تطبیق دادن اهداف فوری خود با متحدان بـالقوه دارد. اغلب روند تصمیم‌گیری رهبری القاعده با محدودیت‌های داخلی و خارجی سازمانی نظیر روندهای عملیاتی استاندارد یا دیگـر الگوهـای رفتـاری مواجـه نیـست. منـافع و معایـب فرصت‌ها هم بدون توجه به تعهدات گذشته یا آتی، ارزیابی و برآورد می‌شود.

۲. از نحوه عملیات القاعده می‌توان نتیجه گرفت که القاعده خطر قطعی نبودن نتیجه نهـایی اقدام متحدانش را می‌پذیرد. هرچند این سازمان تروریستی اهداف و برنامه سیاسی روشنی دارد، اما رهبران آن اغلب به‌خاطر شرایط عملیاتی حاضرند تا وضـعیت درون سـازمانی و قدرت خود را فدا کنند و اجازه دهنـد تـا حـوادث، فرصـت‌هـا و اتفاقـات، تعیـین‌کننـده تحولات باشند.

این امر که سازمان‌های فاقد یک چهارچوب تصمیم‌گیری دقیق ممکـن اسـت دچـار خطاهـای

استراتژیک ناخواسته شوند، درست است.[۴۴] بااین‌حال باید گفت که هسته رهبری القاعده برنامه دارد، استراتژی‌های کلی خود را تعریف کرده و بنابراین از فرایندهای تصمیم‌گیری عمودی در داخل خود سود می‌برد. علاوه‌براین، برای برخی اهداف مهم و دقیق‌تر، قدرت متمرکز و در دست حلقه داخلی است. ازاین‌منظر، پراکندگی قدرت ممکن است برای اهداف تاکتیکی و درراستای انجام مؤثرتر مأموریت القاعده یعنی جهاد جهانی باشد.

نتیجه‌گیری

تردیدهای مفهومی و سردرگمی تحلیل‌گران و استراتژیست‌هایی که به مطالعه اقدامات القاعده بعد از ۱۱ سپتامبر پرداخته‌اند، نویسندگان مقاله را بر آن داشت تا مفهوم سازمانی جدیدی را ارائه کنند. این مقاله با تعریف انواع ساختارها و شیوه‌های عملیاتی سازمان‌های ستیزه‌جوی متفاوت در محیط‌های جهانی یا محلی، سعی کرده تا نوع‌شناسی جدیدی را از این سازمان‌ها ارائه دهد. در این مقاله القاعده به‌عنوان سازمانی تلماسه‌ای معرفی شده که از ساختار و فعالیت‌هایی سود می‌برد که مبتنی‌بر استراتژی عدم حضور سرزمینی و سازمانی است.[۴۵]

باوجوداین، تعاریف سازمانی مذکور نباید باعث شود که تحلیل‌گر اهداف فرهنگی و ایدئولوژیک یک سازمان را نادیده بگیرد. اگرچه سازمان‌های شبکه‌ای یا سلسله‌مراتبی هم می‌توانند مأموریت‌های چندجانبه و فعالیت جهانی داشته باشند؛ اما سازمان تلماسه‌ای به‌خاطر مأموریت‌های جهانی و چندجانبه اصولاً این‌گونه است. یعنی اینکه داشتن یک برنامه جهانی، شرط لازم و کافی پیدایش سازمان‌های سلسله‌مراتبی و شبکه‌ای نیست. درحالی‌که برای سازمان تلماسه‌ای، داشتن هدفی جهانی شرط لازم و نه کافی است. علاوه‌براین، یک سازمان می‌تواند هر سه حالت فوق را درطول فعالیت خود داشته باشد، آنها را با هم ادغام کند، جابه‌جا کند و حتی کنار بگذارد.

القاعده را نمی‌توان بسط طبیعی مکاتب اندیشه سیاسی یا انواع رفتارهای سازمانی موجود دانست.[۴۶] برای برخورد نظام‌مند با این نوع جدید سازمان ستیزه‌جو، ضروری است که نقشه مفهومی قدیمی از این‌گونه سازمان‌ها با نقشه جدیدی که ابعاد بسیار پیچیده سازمان تلماسه‌ای

را نشان می‌دهد، عوض شود. با این کار سؤالات جدید و برداشت‌های تازه درباره سازمان‌های ستیزه‌جوی اسلامی مطرح می‌گردد. علاوه‌براین، باید بیشتر بر روی توانایی عملیاتی پراکنده، فاقد مکان و سریع القاعده و ارتباطات نامعلوم مشارکتی آن متمرکز شد تا انسجام ساختاری، حضور سازمانی و منطق متعارف سازمانی آن (البته در مقایسه با سازمان‌های بیشتر محلی).

برای بسط مفهوم تلماسه ـ با هدف بکارگیری آن در مطالعه سازمان‌های ستیزه‌جو و به‌خصوص سازمان‌های وابسته به القاعده ـ مفید است که بانک اطلاعاتی تجربی موثق و کاملی برای بررسی نظام‌مند فرضیه‌های ضد آن ایجاد شود. چنین بانکی باید متغیرهایی نظیر ساختار ارتباطی، سطح تخصصی شدن و تقسیم نیروها، الگوهای فرماندهی و کنترل و تعاریف سازمان از زمان را دربر گیرد.

ملاحظات

۱. درواقع، حملات نظامی القاعده در داخل عربستان در سال ۲۰۰۳، مباحث جدی‌ای را در تارنماهای القاعده رقم زد؛ چراکه حملات مذکور در خاک یک کشور عرب انجام و به کشته شدن اعراب منجر شده بود. ایدئولوژیست‌های القاعده بارها ادعا کرده‌اند که هدف اصلی آنها آمریکایی‌ها هستند و آنها به‌دنبال به‌چالش کشیدن حضور نظامی و اقتصادی آمریکا و اخراج آن از سرزمین مقدس شبه‌قاره و بی‌ثبات کردن جهان غرب می‌باشند.[۴۷]

۲. به باور تحلیل‌گران متعدد که ما با آنها نوع‌شناسی جدید را به بحث گذاشتیم، نوعی درهم‌ریختگی بین شبکه کانونی و مدل سلسله‌مراتبی وجود دارد. این درهم‌ریختگی از سطح و شیوه کنترل رهبران شبکه کانونی نشئت می‌گیرد. در مدل کانونی، سطح و شیوه کنترل شبیه کنترل واحد یک رهبر مشخص یا یک گروه از رهبران در سازمان‌های سلسله‌مراتبی است. باوجوداین، باید خاطرنشان کرد که منطق مدل سلسله‌مراتبی مبتنی‌بر مدل اداری وبر[۱][۴۸] است.

1. Weber's Bureaucratic Model

این مدل به‌شدت خواستار تنظیم دقیق فعالیت‌ها، تخصصی شدن آشکار و تمایز دقیق نیروها از یکدیگر است. بنابراین، هرچند مدل کانونی بر روی کنترل واحد رهبری سازمان تأکید دارد؛ اما از شیوه عملیات دقیق مدل سلسله‌مراتبی بهره‌مند نیست.

۳. این دیدگاه ممکن است با برخی از دیدگاه‌های فعلی بازرگانی نظیر استراتژی جوینده طلا[1] ـ تعریف‌شده توسط مایلز و اسنو[2] ـ مطابقت کند. طبق این دیدگاه، در یک محیط پویا، استراتژی غایی رهبران، استفاده از خلاقیت، خطرپذیری، جستجوی فرصت‌های جدید و گسترش فعالیت‌های سازمان است. برای موفقیت با چنین استراتژی‌ای، ساختار داخلی سازمان باید روان، منعطف و غیرمتمرکز باشد.[(۴۹)] بااین‌حال، حوزه و هدف سازمان‌های تروریستی تنها مبتنی‌بر کارایی سازمانی نیست بلکه ایدئولوژی سیاسی آنها هم اهمیت بسیار دارد. این تفاوت کیفی بلادرنگ باعث تمایز دیدگاه ما از دیدگاه بازرگانی می‌شود. دیدگاه ما سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک است و باید جداگانه تحلیل شود.

1. Prospector Strategy
2. Miles & Snow

پی‌نوشت‌ها

1. Paul K. Davis and Brian Michael Jenkins, *Deterrence and Influence in Counter Terrorism: A Component in the War on al Qaeda,* Santa Monica: Rand, 2002; Brain M. Jenkins, *Countering al Qaeda: An Appreciation of the Situation and Suggestions for Strategy,* Santa Monica: Rand, 2002; Barry R. Posen, "The Struggle against Terrorism: Grand Strategy, Strategy and Tactics", *International Security* 26, No. 3: 39-55; Philip B. Heymann, "Dealing with Terrorism: An Overview", *International Security* 26, No. 3: 24-38.
2. Bruce Hoffman, "al Qaeda, Trends in Terrorism, and Future Potentialities: An Assessment," *Studies in Conflict and Terrorism* 26, No. 6, Nov. 2003: 429-42.
3. John Arquilla and David Ronfeldt, eds. *Networks and Netwars: the Future of Terror, Crime and Millitancy,* Santa Monica: Rand, 2001, 1-2.
4. Barry R. Posen, Op.Cit; Paul Rogers, "the Prospects for al Qaeda," <http://www.opendemocracy.net>, Jan. 15, 2003; Jessica Stern, "The Protean Enemy," *Foreign Affairs* 82, No. 4, July/ Aug. 2003.
5. Ayman Al-Zawahiri, "Fursan Tahat Rayat Al-Nabi [Knights under the Prophet's Banner], <http://www.muslimeen.co.uk/index.asp?inc=newsread&article=29>
6. Nimrod Raphaeli, "Ayman Muhammad Rabi' al-Zawahiri: The Making of an Arc-Terrorist," *Terrorism and Political Violence* 14, No. 4, Winter 2002: 1-22.
7. Ibid.
8. Meir Hatina, *Palestinian Radicalism: the Islamic Jihad Movement,* Tel Aviv: The Moshe Dayan Center, Tel Aviv University, 1994; Shaul Mishal and Avraham Sela, *The Palestinian Hamas: Vision, Violence and Coexistence,* New York: Columbia University Press, 2000; Daniel Sobelman: *New Rules of the Game,* Tel Aviv: Jaffe Center for Strategic Studies, 2003.
9. Nimord Raphaeli, Op.cit.; Jason Burke, "al Qaeda after Madrid", *Prospect* (United Kingdom), June 2004a: 46-51.
10. Phil Hirschkorn, "Convictions Mark First Step in Breaking up al Qaeda Network," *Jane's Intelligence Review,* Aug. 2001; Bruce Haffman, *Inside Terrorism*, New uork: Columbia University Press, 1998, 188-9.
11. Itzhak Samuel, *Organizations,* Haifa: Haifa University Press, 1990.
12. James N. Baron and Michel T. Hannan, "The Impact of Economics on Contemporary Sociology," *Journal of Economics Literature* XXXII, Sep. 1994.
13. Ibid.
14. David Knoke, *Political Networks: The Structural Perspective,* Cambridge, MA: Cambridge University Press, 1990; Zygmunt, Bauman, *Modernity and Ambivalence,* Cambridge: Polity, 1991; Bruno Latour, *We Have Never Been Modern,* New York; London: Harvester Wheatsheaf, 1993; John Arquilla and David Ronfeldt, eds., Op.Cit.
15. Bernd Marin and Renate Mayntz, eds., *Policy Netwroks: Empirical Evidence and Theoretical Considerations*, Frankfurt am Main: Campus Verlag, 1991;

David Marsh and R.A.W. Rhodes, *Policy Network in British Government*, Oxford: Clarendon Press, 1992.

16. David Osborne and Ted Gaebler, *Reinventing Government: How the Entrepreneurial Spirit Is Transforming the Public Sector*, Reading, Mass.: Addison – Wesley Pub. Co., 1992.
17. John Arquilla and David Ronfeldt, eds., Op.Cit., 7.
18. David Knoke, Op.Cit., 93.
19. Op.Cit.
20. "Jihad Against Jews and Crusaders," *World Islamic Front Statement*, Feb. 22, 1998, <http://www.Fas.org/irp/world/para/docs/980223-fatwa.htm>
21. Yoav Stern, "A Report Al Qaeda Claims Responsibility for the Terrorist Attack in Saudi-Arabia", *Haaretz*, Nov. 13, 2003.
22. Jonathan David Farley, "Breaking al Qaeda Cells: A Mathematical Analysis of Counterterrorism Operations (A Guide for Risk Assessment and Decision Making)," *Studies in Conflict and Terrorism* 26, No. 6, Nov. 2003: 399-411.
23. Zvi Barel, "Only a Swift Victory Would Be Considered a Victory," *Haaretz*, Feb. 14, 2003.
24. "Web Site Links al-Zarqawi to Iraq Oil Attacks" <http://www.CNN.com>, Apr. 26, 2004.
25. Yael Shachar, "Al Qaeda's Asian Web," <http://www.ict.org.il>, Oct. 15, 2002.
26. Slobodan Lekic, "Indonesia will Question Muslim Cleric," *Associated Press*, Oct. 28, 2002.
27. "Fierce Battle in al Qaeda Hunt," <http://www.CNN.com>, May 6, 2004.
28. "Report: 18,000 al Qaeda Fighters," <http://www.CNN.com>, May 23, 2004.
29. Jason Burke, Op.Cit.: 50.
30. Ibid.: 49.
31. "Al Qaeda Magazine Debated Attacks in Saudi Arabia – Proposes More Attacks in the U.S. will Boost Suport," *Memri, Special Dispatch 632*, <http://www.memri.org/report/en/O/O/O/O/O/O/1024.htm>, Dec. 23, 2003.
32. Paul Rogers, "Lessons from Mombasa: Al Qaeda's Long-Term Strategy," <http://www.opendemocracy.net>, Dec. 4, 2002.
33. Mark Basile, "Going to the Source: Why al Qaeda's Financial Network Is Likely to withstand the Current War on Terrorist Financing," *Studies in Conflict and Terrorism* 27, No. 3, May 2004.
34. Jason Burke, "Al Qaeda- A Meaningless Lable," *The Guardian*, Jan. 12, 2003.
35. Jason Burke, "Al Qaeda," *Foreign Policy*, June 2004b.
36. Yael Shachar, "Coming out of the Shadows," *Institute for Counter-Terrorism* (Herzliya, Israel), May 13, 2003.
37. Jessica Stern, Op.Cit.
38. Ibid.
39. Ibid.
40. Yoram Schweitzer and Shaul Shay, *An Expected Surprise: The September 11th*

Attack and Its Ramifications, Herzliya: Mifalot Publishing, The Interdisciplinary Center, 2002 (Hebrew), 55-63.

41. John Arquilla and David Ronfeldt, Op.Cit., 6-7.
42. Jessica Stern, Op.Cit.
43. Daniel Sobelman, Op.Cit., 35-41.
44. Ibid.,70-4.
45. William H. Riker, "Implications from the Disequilibrium of Majority Rule," *The American Political Science Review* 74, No. 2, June 1980.
46. C. Greetz, "Which way to Mecca?" *New York Review of Books* 50, No. 10, June 12, 2003.
47. "Al Qaeda Magazine Debated Attacks in Saudi Arabia Proposes More Attacks in the U.S. Will Boost Suport," Op.Cit.
48. Max Weber, *The Theory of Social and Economic Organization,* Glencoe, IL: The Free Press, 1947.
49. Richard L. Daft, *Organization Theory and Design*, 5th ed., St. Paul, MN: West Pub. Co., 1995, 50-3.

۳. القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی درحال تکامل[1]

معرفی

رهبران و وابستگان به القاعده با استفاده از مجموعه‌ای از بیانیه‌های فکس‌شده، پیام‌های صوتی و تصویری و مطالب اینترنتی کمپین‌های روابط عمومی و رسانه‌ای پیچیده‌ای را از اواسط دهه ۱۹۹۰ پیاده‌سازی کرده‌اند.[(1)] تحلیلگران تروریسم عقیده دارند که این کمپین‌ها به‌منظور برانگیختن واکنش‌های روانشناختی و انتقال پیام‌های پیچیده سیاسی به مخاطبان جهانی و همچنین به‌طورخاص جوامع فرعی جهان اسلام، ایالات متحده، اروپا و آسیا طراحی شده‌اند. بن‌لادن و معاونان او شخصاً عقیده خود را به اهمیت بکارگیری قدرت رسانه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای درجهت منافع القاعده بیان کرده‌اند و ساختار رهبری مرکزی القاعده، یک کمیته اختصاصی رسانه‌ها و ارتباطات را تشکیل داده است که وظیفه تهیه گزارش‌ها و بیانیه‌ها را در

---

۱. این متن ترجمه‌ای است از:

Blanchard, Christopher M. "Al Qaeda: Statements and Evolving Ideology," CRS Report for Congress, July 9, 2007.

کریستوفر ام. بلانچارد، تحلیل‌گر امور خاورمیانه مرکز پژوهش‌های کنگره آمریکا و نویسنده آثاری مانند «اسلام: سنی و شیعه»، «سنت‌های اسلامی وهابیت و سلفی‌گری»، «افغانستان: مواد مخدر و سیاست‌های آمریکا» و «عربستان سعودی: مسائل کنونی و رابطه با آمریکا» است.

مترجم: الهام شوشتری‌زاده، کارشناس مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

پشتیبانی از عملیات گروه برعهده دارد.[1] گروهی از مقامات و تحلیلگران عقیده دارند که پیام‌های القاعده حاوی سیگنال‌هایی هستند که به اجراکنندگان عملیات برای آمادگی و اجرای حمله‌های جدید، اطلاعات و دستور می‌دهند.

بن‌لادن بیانیه‌های عمومی خود را به‌عنوان منابع اصلی مهم برای کسانی می‌داند که می‌خواهند ایدئولوژی و خواسته‌های سیاسی القاعده را بفهمند.[2] بن‌لادن در بیانیه‌های عمومی خود طی ده سال گذشته خود را هم به‌عنوان رهبر یک جنبش ایدئولوژیک منسجم و هم به‌عنوان فرمانده استراتژیکی به تصویر کشیده است که می‌خواهد پیام‌ها و کنش‌های خشونت‌آمیز خود را برای پاسخ به شرایط خاص سیاسی و تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان و رویدادهای خاص سازماندهی کند. مرور ادبیات جهادگرایان نشان می‌دهد که چنین نقش رهبری‌ای برای بن‌لادن و الظواهری ممکن است به‌ویژه در میان ایدئولوگ‌ها و علمای دینی که به‌صورت‌های دیگری از فعالیت‌ها و اهداف جهادگرایان پشتیبانی می‌کنند، غیرقابل تعریف باشد. مطالعه‌ای که توسط مرکز مبارزه با تروریسم دانشگاه نظامی آمریکا در وست‌پوینت در نوامبر ۲۰۰۶ انجام گرفته، چنین نتیجه می‌گیرد که «هر دو نفر تأثیر عظیمی بر گسترش جنبش‌های جهادگرا داشته‌اند؛ اما داده‌های ما نشان می‌دهند که آنها تأثیر کمی بر متفکران جهادگرا داشته‌اند یا اصلاً تأثیری نداشته‌اند.»(۲)

به‌نظر می‌رسد عملیات جهانی علیه تروریسم پس از حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توانایی بن‌لادن را برای فرماندهی و کنترل نیروهای عملیاتی القاعده و گروه‌های وابسته به آن محدود کرده است. آخرین پیام‌های تأییدشده بن‌لادن در ژوئن و ژوئیه ۲۰۰۶ برای تسلیت مرگ ابومصعب الزرقاوی و دعوت از مسلمانان برای حمایت از اسلام‌گرایان سومالی منتشر شدند. او

---

۱ پیام‌های اخیر القاعده توسط یک استودیوی اختصاصی به‌نام الشهاب، مؤسسه تولیدات رسانه‌ای، تولید شده‌اند.

۲. برای مثال در پیام بن‌لادن در اکتبر ۲۰۰۴، پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، او به مصاحبه‌های اختصاصی پیش از ۱۱ سپتامبر با تعدادی از رسانه‌ها به‌عنوان نشانه‌های ایدئولوژی و خواسته‌های القاعده اشاره کرد.

در پیام ژانویه ۲۰۰۶ خود، آتش‌بسی موقت را دربرابر دریافت بعضی امتیازات از آمریکا پیشنهاد کرد. با این همه نامحتمل است که بن‌لادن بتواند توقف کامل عملیات خصمانه را تضمین کند یا حامیان القاعده اولویت‌های راهبردی خود را که در بیانیه‌هایی منعکس شده‌اند که برای مجوز دادن، تشویق و راهنمایی در عملیات تروریستی تهیه شده‌اند، رها کنند.

القاعده: بیانیه‌های سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱

اصول بنیادین

تصور بر این است که تجربه‌های اسامه بن‌لادن به‌عنوان یک هماهنگ‌کننده لجستیک و حامی مالی مقاومت افغان‌ها و اعراب دربرابر حمله شوروی به افغانستان در دهه ۱۹۸۰ ریشه این عقیده او باشند که مسلمانان می‌توانند با توجه به اصول اسلامی، اقدامات مسلحانه مؤثری را انجام دهند.[۳] تربیت او نزد علمای محافظه‌کار اسلام‌گرا در عربستان سعودی و همکاری او با مبارزان عرب در افغانستان پایه‌های تئولوژیک و ایدئولوژیک عقیده او را درخصوص مطلوبیت اصلاحات اسلام‌گرای سلفی خشکه‌مقدسانه در جوامع اسلامی و لزوم مقاومت مسلحانه دربرابر تهاجمات تشکیل می‌دهند، مفهومی که القاعده آن را با یک اصل الزام‌آور عمومی اسلامی با عنوان «جهاد دفاعی» پیوند زده است.[۴] پس از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ بن‌لادن این دیدگاه‌ها را در مخالفت با ورود نیروهای نظامی خارجی به عربستان سعودی اعلام کرد. بن‌لادن حضور نظامیان آمریکایی و دیگر کشورهای غیرمسلمان را پس از جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس دلیلی برای تجدید عهد با جهاد دفاعی و تبلیغ خشونت علیه دولت سعودی و ایالات متحده تلقی کرد.

اعلامیه جهاد

در آغاز دهه ۱۹۹۰ بن‌لادن بر تمایل خود بر تحقق خروج نیروهای نظامی آمریکا و دیگر کشورهای خارجی از عربستان سعودی به هر قیمتی که شده، تأکید کرد. بن‌لادن آشکارا از خاندان سلطنتی آل سعود انتقاد کرد و گفت دعوت آنها از نظامیان خارجی به شبه‌جزیره عربستان

توهین به زادگاه اسلام و خیانت به جامعه جهانی اسلام است.[۵] رهبران عربستان که اظهارنظرها و فعالیت‌های او را مزاحم می‌دیدند، بن‌لادن را از عربستان اخراج کردند و خشم او هم به‌صورت فزاینده‌ای بر ایالات متحده متمرکز شد. به‌دنبال یک دوره تبعید در سودان و افغانستان که طی آن دیدگاه‌های افراطی او شدیدتر هم شدند، بن‌لادن در سال ۱۹۹۶ «اعلامیه جهاد» را علیه ایالات متحده صادر کرد که نشان‌دهنده ظهور او به‌عنوان یک چهره شاخص بین‌المللی بود و حاوی انتقادات عمده او به دشمنی بود که وی آن را «ائتلاف یهودیان، مسیحیان و مزدورانشان» می‌خواند.[۶] بن‌لادن با الگوگیری از تصویر حساسیت‌برانگیز تاریخی و مذهبی مقاومت اسلامی دربرابر جنگ‌های صلیبی اروپاییان، حضور نظامی آمریکا را در عربستان سعودی محکوم و از تحریم بین‌المللی علیه عراق انتقاد و همچنین مخالفت خود را با حمایت آمریکا از اسرائیل اعلام کرد.[۷] این اعلامیه همچنین «کشتارهای تاجیکستان، برمه، کشمیر، آسام، فیلیپین، فتنی[۱]، اوگادن[۲]، سومالی، اریتره، چچن و بوسنی و هرزگوین» را به‌عنوان نمونه‌هایی از جنگی فزاینده علیه اسلام مطرح می‌کند که ایالات متحده باید به این دلیل مجازات شود.[۸]

برخورد تمدن‌ها

بن‌لادن پس از اعلامیه جهاد علیه ایالات متحده، مجموعه‌ای از بیانیه‌ها را صادر کرد که دیدگاه و دامنه اختلافات او را با ایالات متحده توضیح می‌داد و نسخه‌های سیاسی او را برای اصلاح جوامع اسلامی مشخص می‌کرد. بن‌لادن تحت تأثیر نظریه ساموئل هانتینگتون، درباره برخورد تمدن‌ها[۹]، تعریف خود را از به‌اصطلاح «جنگ صلیبی تازه به رهبری آمریکا و متحدانش» تکرار کرد.[۱۰] بن‌لادن بیان کرد که جهان اسلام باید خود را به‌مثابه جامعه‌ای یکپارچه، یا امت ببیند و مسلمانان وظیفه دارند متحد شوند و از خود دفاع کنند. بن‌لادن با عطف توجه خود به سیاست‌های داخلی جهان اسلام، مسلمانان را تشویق کرد رهبری بیابند که آنها را متحد کند و «خلافت مقدسی» ایجاد کند که براساس قوانین اسلامی و با تبعیت از

---

1. Fatani
2. Ogaden

اصول مالی و اجتماعی اسلامی اداره شود.(۱۱) بن‌لادن مکرراً گفت که افغانستان تحت حکومت میزبانان طالبانی او الگویی از یک دولت اسلامی است و از لفاظی‌های مذهبی برای درخواست حمایت از طالبان و القاعده استفاده کرد.(۱۲)

با اینکه بن‌لادن هیچ مقام یا اقتدار مذهبی اسلامی سنتی‌ای ندارد، در سال ۱۹۹۶ یک فتوا، یا حکم مذهبی، صادر می‌کرد که می‌گفت ایالات متحده با سیاست‌هایش در جهان اسلام «آشکارا به خدا، پیامبر خدا و مسلمانان اعلان جنگ کرده است.»(۱۳) این فتوا از اصل جهاد دفاعی استفاده می‌کرد تا بگوید تهاجم آمریکا، مقاومت مسلحانه و هدف‌گیری غیرنظامیان و نظامیان آمریکایی را برای همه مسلمانان واجب کرده است. این بیانیه همچنین تشکیل «جبهه جهانی اسلام برای جهاد علیه یهودیان و صلیبیان» را اعلام کرد که از ائتلاف تلویحی بن‌لادن، حامیانش و تعدادی از گروه‌های اسلام‌گرای مسلح منطقه به‌وجود آمده بود. پس از بمب‌گذاری القاعده در سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا (۱۹۹۸) و ناو یو.اس.اس کول در یمن (۲۰۰۰)، بن‌لادن از پذیرش مسئولیت مستقیم این حمله‌ها خودداری کرد؛ اما گفت که این حمله‌ها را تأیید می‌کند و در انگیزه‌های افراد اجراکننده آنها شریک است. بن‌لادن گفت که آمریکایی‌ها و جهان باید بمب‌گذاری‌ها را نتیجه سیاست آمریکا بدانند و آنها را با «قتل عام» فلسطینیان در ماجراهای تاریخی‌ای مقایسه کرد که برای بسیاری از مسلمانان و اعراب آشناست.(۱۴)

القاعده پس از ۱۱ سپتامبر

تهدیدهای مداوم اسامه بن‌لادن درباره حمله به آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ عملی شدند و بن‌لادن و افراد دیگری پس از این حمله‌ها بیانیه‌های متعددی را منتشر کردند که مؤید مسئولیت القاعده درقبال حمله‌های نیویورک و واشنگتن بود. بن‌لادن، مانند قبل، حمایت خود را از هواپیماربایان اعلام کرد و مجدداً گفت که مسلمانان و آمریکایی‌ها باید حمله به اهداف آمریکایی را پاسخی دفاعی به تهاجم آمریکا به جهان اسلام تلقی کنند. بیانیه‌های منسوب به بن‌لادن و الزرقاوی از سال ۲۰۰۱ وعده حمله‌های بیشتر را داده‌اند و به‌دنبال توجیه هدف قرار

دادن شهروندان آمریکایی و بریتانیایی ازسوی القاعده با این استدلال‌ها بوده‌اند که جوامع غربی ازنظر اخلاقی فاسدند، اصلاحات دموکراتیک و اقدامات حقوق بشری متأخر ناخالصانه یا شکست‌خورده‌اند و شهروندان آمریکایی و بریتانیایی باید پاسخگوی سیاست‌های دولت‌های به‌صورت دموکراتیک انتخاب‌شده خود در خاورمیانه باشند که القاعده آنها را قابل اعتراض یا غیرعادلانه می‌داند.[۱۵]

اهداف حمله نیویورک

چندین بیانیه القاعده به انگیزه‌های بمب‌گذاری‌های سفارتخانه‌ها در سال ۱۹۹۸ و دیگر عملیات تروریستی آن اشاره کرده‌اند؛ اما تعداد نسبتاً کمی از آنها به اهداف راهبردی القاعده در طراحی و اجرای حمله‌های ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک و واشنگتن مربوط می‌شوند. متنی منتسب به رهبر نظامی القاعده، سیف العدل، در مه ۲۰۰۵ منتشر شد که سه هدف اصلی را برای حمله‌های ۱۱ سپتامبر بیان کرده است.[۱۶] به گفته العدل، «هدف اصلی» القاعده در حمله‌های ۱۱ سپتامبر، اجرای تهاجمی مخرب علیه ایالات متحده به‌دلیل تجاوز آن به جهان اسلام بود. العدل بیان می‌کند که به عقیده رهبری القاعده این هدف اصلی «تا حدودی کسب شد» هرچند «حمله‌های دیگر» می‌توانستند درصورت موفقیت تأثیر بیشتری داشته باشند. به‌هرحال العدل حمله‌های طراحی‌شده مشخصی را که ممکن است از ۱۱ سپتامبر به بعد ناکام مانده باشند، معرفی نمی‌کند.

هدف دوم القاعده، به گفته العدل، نشان دادن و حمایت از «ظهور یک رهبری باتقوای جدید» برای مخالفت با «ائتلاف صهیونیسم ـ پروتستانیسم آنگلوساکسون» بود که القاعده آن را مسئول مجموعه‌ای از معضلات اجتماعی و سیاسی جهان اسلام می‌داند. تحلیلگران این هدف بیان‌شده را به تلقی رهبران القاعده از خود به‌عنوان پیش‌قراولان یک جنبش جهانی اسلامی وسیع‌تر و تمایل آنان به ایجاد تغییر و تحول سیاسی در سرتاسر جهان اسلام مربوط می‌دانند. «هدف اصلی» و سوم به گفته العدل، «وادار کردن آمریکا به بیرون آمدن از لانه‌اش بود.» العدل ادعا می‌کند که القاعده می‌خواست ایالات متحده را تحریک به حمله به مناطقی از جهان اسلام کند که القاعده و

وابستگانش با آن مناطق پیوند دارند. العدل ادعا می‌کند که القاعده امیدوار بود به‌این‌ترتیب حمله به عناصر آمریکایی را آسان‌تر کند و «نزد امت [اسلامی] و مستضعفان جهان کسب اعتبار نماید.»

بن‌لادن و دیگران درپی پاسخ‌های بعدی ایالات متحده به این حمله‌ها، اشغال افغانستان و عراق را «جنگ‌های صلیبی» تازه توصیف کردند و برای نشان دادن اثربخشی اقدامات القاعده بر آثار اقتصادی قابل توجه حمله‌های ۱۱ سپتامبر و همچنین هزینه‌های بعدی پاسخ نظامی ایالات متحده تأکید نمودند. العدل و کسانی دیگر گفته‌اند که حمله‌ها به نیویورک و واشنگتن کاملاً موفق نبودند؛ اما می‌افزایند که حمله ۱۱ سپتامبر «برای واداشتن آمریکایی‌ها به پاسخ مورد انتظار» یعنی اقدام مستقیم نظامی در جهان اسلام «کافی بود.»[۱۷] به‌نظر می‌رسد القاعده در بهره‌برداری از آرزوی ادعایی خود مبنی‌بر پاسخ نظامی ایالات متحده به‌منظور «کمک به امت [اسلامی] برای بیداری از غفلت» موفقیت کمتری داشته است. هم بن‌لادن و هم معاونش، ایمن الظواهری، از مردم و دولت‌های جهان اسلام به‌دلیل پاسخ ندادن به دعوت‌های آنها به مسلح شدن و به‌دلیل همکاری با ایالات متحده و متحدانش انتقاد کرده‌اند. این انتقادها با دعوت‌های جدیدی به «مقاومت» مسلحانه علیه آمریکا و متحدانش ازسوی الظواهری، العدل، الزرقاوی و دیگران همراه شده‌اند.

بیانیه‌های القاعده از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷

تبلیغات و پیشنهادهای «آتش‌بس»

بن‌لادن در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶ شخصاً و مستقیماً دولت‌ها و شهروندان اروپایی را در تلاش برای منصرف کردن آنان از حمایت بیشتر از سیاست‌های خارجی‌شان در جهان اسلام مخاطب قرار داد. بن‌لادن در آوریل ۲۰۰۴ به اروپاییان پیشنهاد «آتش‌بس» داد به این شرط که آنان پشتیبانی خود را از آمریکا و تعهدات نظامی خود را در عراق و افغانستان متوقف کنند. این پیشنهاد با مخالفت سرسختانه رهبران و شهروندان اروپایی مواجه شد. بن‌لادن در اکتبر ۲۰۰۴، در شامگاه انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده سخنان مشابهی را مطرح کرد که طی

آنها آمریکایی‌ها را به تجدیدنظر در سیاست‌های خود در جهان اسلام فراخواند و تهدید کرد که ایالات متحده را به خون می‌کشد و ورشکسته می‌کند. در اواخر نوامبر ۲۰۰۴ الظواهری قصد القاعده را برای ادامه جهاد نامحدود علیه ایالات متحده تازمانی‌که رهبرانش «سیاست آمریکا درقبال مسلمین» را غیرخصمانه تشخیص دهند، اعلام کرد. این اظهارنظرها در نوارهایی هم که توسط الظواهری در سال ۲۰۰۵ منتشر شدند، تکرار شد که او در آنها پیشنهاد آتش‌بس بن‌لادن را مطرح و پیام القاعده را به آمریکا و متحدانش «به شفافیت بلور» بیان کرد.[۱۸] بن‌لادن در ژانویه ۲۰۰۶ گفت که القاعده «مخالف یک آتش‌بس طولانی مدت با آمریکا» با شرایط عادلانه نیست؛ اما بعید است که او بتواند توقف کامل اقدامات خصمانه را تضمین کند یا دیگر شخصیت‌های القاعده اولویت‌های راهبردی‌ای را که شامل مبارزه مستمر با ایالات متحده و هم‌پیمانانش می‌شد، کنار بگذارند.[۱۹] الظواهری هم در مارس ۲۰۰۷ گفت: «شیخ اسامه بن‌لادن به آنها پیشنهاد آتش‌بس داد و آنها آن را رد کردند. بگذارید عواقب پاسخ منفی خود را متحمل شوند.»[۲۰]

بن‌لادن و دیگر رهبران القاعده با دعوت همزمان برای حمله‌های بیشتر به اهداف آمریکایی و اروپایی و حمایت از حمله‌های تروریستی‌ای که غیرنظامیان را هدف قرار داده و کشته بود، تردیدهای بیشتری را درباره اعتبار پیشنهادهای آتش‌بس‌شان ایجاد کردند. اسامه بن‌لادن در دسامبر ۲۰۰۴ نوارهای صوتی‌ای منتشر کرد که دعوت به حمله‌های مستمر به نیروها و منافع آمریکا را مطرح می‌کرد و دیدگاه‌های او را درباره رویدادهای عراق، عربستان سعودی و سرزمین‌های فلسطینی شرح می‌داد. نخستین نوار که در ۱۶ دسامبر ۲۰۰۴ منتشر شد، توجه رسانه‌ها را به‌دلیل ستایشش از حمله گروه‌های وابسته به القاعده به کنسولگری آمریکا در جده عربستان سعودی در اوایل دسامبر ۲۰۰۴ به خود جلب کرد.[۲۱] بقیه نوار هم به انتقادات مذهبی از خاندان سلطنتی آل سعود برای حمایتشان از ایالات متحده و تعهدات ناکافی آنها به اجرای قوانین اسلامی و اصول اخلاقی اختصاص یافته بود. بن‌لادن مستقیماً «علمای خاموش» و تجار و رهبران اجتماعی عربستان سعودی را به‌دست کشیدن از حمایت از آل‌سعود فراخوانده بود. در نوار دوم که در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۴ منتشر شد، بن‌لادن مواضع القاعده را درباره عراق شرح

داد و از تداوم شورش‌ها حمایت کرد. پیام ژانویه ۲۰۰۶ بن‌لادن هم بیان می‌کرد که نیروهای عملیاتی القاعده به آمریکا نفوذ کرده‌اند و آماده حمله‌اند.

عراق و ایدئولوژی القاعده

چشم‌اندازهای راهبردی

بن‌لادن در دسامبر ۲۰۰۴ منازعه عراق را «فرصتی طلایی و بی‌نظیر» برای جهادگرایان توصیف کرد تا در آن شرکت کنند و آمریکا را شکست دهند. او شورش‌های عراق را نبرد اصلی در «یک جنگ جهانی سوم» خواند، «جایی‌که ائتلاف صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها علیه امت اسلام آغاز شده است.»[۲۲] بن‌لادن با توصیف بغداد به‌عنوان «دارالخلافه» گفت که «امروز جهاد در فلسطین و عراق وظیفه همه مردم این دو کشور» و دیگر مسلمانان است. در سطح راهبردی، بن‌لادن فرازهای مشهوری از قرآن را علیه فروماندن از مشارکت در «خواست خدا» به‌منظور دعوت از مسلمانان برای پشتیبانی سیاسی، مالی و نظامی از القاعده و وابستگان جهادگرای آن در عراق به‌کار گرفت.[۲۳] او همچنین شخصاً از ابومصعب الزرقاوی رهبر اردنی تبار ستیزه‌جویان به‌عنوان یکی از وابستگان القاعده و رهبر عملیات القاعده در عراق استقبال و او را تأیید کرد.[۲۴] بن‌لادن در ژانویه ۲۰۰۶ گفت «عراق نقطه جذب و بکارگیری منابع مناسب شده است.»

بیانیه‌های بعدی منتسب به الزرقاوی و ایمن الظواهری بر اهمیت منازعه عراق در اهداف جهادگرایان از دیدگاه القاعده تأکید کرده‌اند. الزرقاوی در مه ۲۰۰۵ با اسامه بن‌لادن تجدید بیعت کرد و موفقیت شورش‌ها در عراق را نمادی از موفقیت القاعده خواند.[۲۵] الظواهری در بسیاری از پیام‌های سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ خود توجه رهبری القاعده را به شورش‌های عراق و تحولات سیاسی این کشور مورد تأکید قرار داده است. هر دو نفر فرایندهای قانونی و انتخاباتی را که پایه تشکیل دولت عراق را به‌وجود آوردند، شدیداً محکوم کردند. الظواهری مکرراً گفته است که اصلاحات انجام‌شده توسط ایالات متحده

در عراق و افغانستان ناکافی و ریاکارانه‌اند و الزرقاوی هم برای منصرف کردن جامعه سنی عراق از مشارکت در فرایندهای دموکراتیک این کشور و محکوم کردن سازمان‌ها و جوامع شیعه عراق به‌دلایل مذهبی، از ادبیاتی فرقه‌گراتر استفاده می‌کرد.

تفاوت‌های تاکتیکی

در سطح تاکتیکی، بیانیه‌های رهبران القاعده درجه‌ای از تفاوت را در روش‌های ترجیحی آنها برای مبارزه با نیروهای ائتلاف در عراق و دولت تازه این کشور نشان می‌دهد. بن‌لادن حمله‌های انتحاری را «مهم‌ترین عملیات» برای ایجاد اختلال در اقدامات آمریکا و متحدانش می‌داند.[۲۶] ازنظر سیاسی او شورشیان اسلام‌گرای عراق را تشویق کرده با گروه‌های «سوسیالیست» (بعثی) همکاری کنند و همکاری اسلام‌گرایان و بعثی‌ها را به همکاری اعراب و ایرانیان علیه امپراتوری بیزانس در قرن‌های هفتم و هشتم تشبیه کرده است.[۲۷] بن‌لادن همچنین از مسلمانان عراقی و غیرعراقی با همه ریشه‌های قومی و زبانی خواست در مبارزه با دولت عراق و نیروهای ائتلاف در این کشور همکاری کنند. او این بی‌اعتنایی به تفاوت‌های قومی، زبانی و ایدئولوژیک را در محکوم کردن به‌اصطلاح همکاری‌کنندگان هم نشان داده است و عرب‌هایی را که با مقامات عراقی و نیروهای ائتلاف همکاری کنند، به اندازه آنها گناهکار دانست.[۲۸]

با اینکه الظواهری و الزرقاوی هم در دعوت به همکاری علیه ایالات متحده به‌همین‌ترتیب عاری از تبعیض عمل می‌کردند، تفاوت‌هایی در نگاه آنها به هدف قرار دادن مسلمانانی که با نیروها یا برنامه‌های ائتلاف همکاری می‌کنند و گرایش به‌دنبال کردن عملیات خشونت‌بار علیه دولت شیعی عراق بنا به‌دلایل فرقه‌ای، ظاهر شد. این تفاوت‌ها در اکتبر ۲۰۰۵ پس از انتشار نامه منتشرنشده‌ای که براساس گزارش‌ها توسط الظواهری برای الزرقاوی نوشته شده بود، آشکار شدند. در این نامه الظواهری تردیدهایی را درباره عاقلانه بودن اجرای اقداماتی علیه شیعیان عراق به‌شکلی فرقه‌گرایانه مطرح کرده بود و اعتقاد داشت که خشونت فرقه‌ای می‌تواند پشتیبانی عمومی کلی از اهداف القاعده را در

میان جمعیت مسلمانان سنی منطقه کاهش دهد.[۱]

عراق و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای القاعده

ابومصعب الزرقاوی و سیف العدل، رهبر نظامی القاعده شرایط کنونی عراق را فرصتی برای جنبش جهانی جهادگرایان خوانده‌اند تا از ناامنی در قلب جهان عرب استفاده کنند و به مناطق همسایه هم گسترش یابند. العدل براین‌باور بود که خشونت مداوم در عراق می‌تواند به سوریه و لبنان گسترش یابد و درنتیجه «به فعالیت‌های اسلامی منطقه وسیعی را برای عمل و مانور» بدهد و به جذب «منابع عظیم انسانی و مالی» کمک کند. گسترش خشونت در خاورمیانه همچنین می‌توانست جنبش جهادگرایان را به «مرز فلسطین اشغالی» نزدیک‌تر و رویارویی مستقیم با اسرائیل را آغاز کند که به گفته العدل اهداف جهادگرایان و حامیان آنها را مشروع‌تر می‌کند. گروه الزرقاوی مسئولیت دو حمله تروریستی سال ۲۰۰۵ را در اردن و همچنین حمله موشکی از لبنان به اسرائیل را در دسامبر ۲۰۰۵ برعهده گرفت.

«دولت اسلامی عراق» و منازعه

به‌دنبال مرگ ابومصعب الزرقاوی در سال ۲۰۰۶، وابستگان شاخص القاعده موجودیتی را با نام «دولت اسلامی عراق» تأسیس کردند که مقر آن در استان غربی الانبار بود.[۲۹] ابوعمر البغدادی و ابوحمزه المهاجر، رهبران این گروه، از آن زمان بیانیه‌هایی را برای تبیین سیاست‌ها و اهداف این «دولت اسلامی» جدید و حمله به تعدادی از گروه‌های عراقی صادر کرده‌اند.[۳۰] در آوریل ۲۰۰۷ یک کابینه با ده عضو معرفی شد. دولت اسلامی و رهبران آن در دیدگاه‌های فرقه‌گرای ضدشیعه سخت‌گیرانه با الزرقاوی همراهی دارند و از شیعیان عراق با عباراتی خصمانه و موهن سخن می‌گویند و همچنین مقامات دولتی و شهروندان سنی و شیعه را مورد حمله قرار می‌دهند.

---

۱. با قضاوت از روی این نامه، الظواهری تا حد زیادی با تحقیر الزرقاوی نسبت به عموم مسلمانان شیعه و به‌ویژه گروه‌های سیاسی شیعه عراق همراه است. او زمان‌بندی عملیات ضدشیعی الزرقاوی را با تردید مواجه می‌داند؛ چراکه به عقیده او اکثریت جامعه سنی‌ای که القاعده می‌کوشد آن را در سطح منطقه‌ای فعال کند، احساسی به‌همین‌اندازه شدید و منفی به تشیع یا جامعه شیعه عراق ندارند. این نامه به زبان‌های عربی و انگلیسی در این آدرس قابل دسترسی است: <http://www.dni.gov/>

در ژوئیه ۲۰۰۷ البغدادی نوار صوتی‌ای را منتشر کرد که تهدید می‌کرد درصورت ادامه حمایت دولت ایران از شیعیان عراق، حمله‌هایی را علیه ایران صورت خواهد داد.[۳۱]

اصرار دولت اسلامی عراق به تحمیل تفاسیر سختگیرانه خود از قوانین مذهبی بر شهروندان عراقی و حمله آن به اعضای دیگر گروه‌های شورشی، مانند گروه مذهبی ارتش اسلامی عراق، منجربه درگیری‌هایی شد که طی آن تعدادی از شورشیان و نیروهای عملیاتی القاعده در مرکز و غرب عراق در ماه‌های اخیر کشته شدند.[۳۲] ارتش اسلامی عراق، ارتش مجاهدان و شورای مذهبی انصارالسنه تشکیل جبهه جهاد و اصلاح را در مه ۲۰۰۷ برای نشان دادن مخالفت خود با هدف‌گیری کورکورانه شهروندان عراقی توسط القاعده تشکیل دادند. از دسامبر ۲۰۰۶، ایمن الظواهری به البغدادی به مناسبت تأسیس به‌اصطلاح دولت اسلامی تبریک گفته و دعوت خود را از مبارزان عراقی برای غلبه بر اختلافات پس از درگیری‌ها میان امارت اسلامی و دیگر گروه‌های شورشی سنی تکرار کرده است.[۳۳] دولت و مقامات نظامی آمریکا لفاظی‌ها و عملیات خشونت‌بار و تفرقه‌انگیز دولت اسلامی عراق را عاملی مؤثر در افزایش تمایل برخی اعراب سنی عراق در دور شدن از القاعده و در برخی موارد، حمایت از دولت منتخب عراق می‌دانند.

اهداف سیاسی و دیدگاه‌ها درباره اصلاحات

سه اصل بنیادین

عملیات وابستگان القاعده با فعالیت‌های تبلیغاتی ایدئولوژیک برنامه‌ریزی‌شده در مرکز تکمیل می‌شوند. برای مثال در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵، ایمن الظواهری «سه اصل بنیادین» ایدئولوژی سیاسی القاعده را اعلام کرد و آنها را به رویدادهای عراق و دیگر جاها تعمیم داد.[۳۴] این سه اصل در پیام ویدئویی ژوئن ۲۰۰۵ الظواهری هم تکرار شدند که نشان می‌داد اصول هسته‌ای القاعده تضاد شدیدی با ایدئولوژی‌های اصلاحی مذهبی و سکولار دیگر مسلمانان و همچنین حمایت‌های اخیر ایالات متحده از دموکراسی دارند. «سه اصل بنیادینی» که توسط الظواهری

شرح داده شدند، عبارتند از:

- «اقتدار قرآن ـ محور برای حکومت‌داری». به گفته الظواهری، القاعده حامی ایجاد دولتی اسلامی است که فقط با قوانین شریعت حکومت کند. دولت سکولار یا قانون «انسان‌ساخته» غیرقابل قبول و مغایر با ایمان اسلامی تلقی می‌شود.
- «آزادسازی سرزمین‌ها». الظواهری بیان کرد که اصلاحات و انتخابات آزادانه برای مسلمانان بدون «آزادی سرزمین‌های اسلامی و نجات آنها از همه متجاوزان» در ابتدا، ممکن نخواهد بود. او همچنین بر اهمیت کنترل منابع انرژی خاورمیانه تأکید کرد و جهان اسلام را «ضعیف و در معرض زرادخانه هسته‌ای اسرائیل» خواند.
- «آزادسازی انسان». الظواهری دیدگاهی را مطرح کرد که مبتنی‌بر روابط اجتماعی قراردادی بین مسلمانان و حاکمانشان بود که به افراد اجازه می‌دهد رهبران خود را انتخاب و از آنها انتقاد کنند و حتی از مسلمانان می‌خواهد دربرابر حاکمانی که قوانین و اصول انسانی را نقض می‌کنند، مقاومت و آنها را سرنگون کنند. او از حکومت ارثی انتقاد کرد و از نیاز به «ایجاد قوه قضائیه مبتنی‌بر شریعت و تضمین اینکه هیچ‌کس نتواند به‌جز براساس اصول این قوه، کنترلی بر حقوق افراد داشته باشد» سخن گفت.

موضع القاعده درباره دموکراسی و اصلاحات

اسامه بن‌لادن، ایمن الظواهری و ابومصعب الزرقاوی این اصول و اصول مشابه دیگری را برای تعیین موضع درقبال دموکراسی، اصلاحات و منازعات عراق، عربستان سعودی، افغانستان، مصر و سرزمین‌های فلسطینی به‌کار گرفته‌اند. برای مثال، بن‌لادن در هر دو بیانیه دسامبر ۲۰۰۴ خود صراحتاً گفت که دموکراسی‌ها، دولت‌های مبتنی‌بر قانون اساسی و رژیم‌های سلطنتی‌ای که به اندازه کافی اسلامی نیستند، گونه‌های مشابه غیرقابل قبولی از حکومت‌داری در جوامع اسلامی‌اند؛ چراکه به‌جای «قانون الهی»، قدرت را به حاکمان انسانی و نظام‌های قانونی انسان‌ساخته می‌دهند.[۳۵] الزرقاوی در بیانیه‌ای در ژانویه ۲۰۰۵ این مسئله را شرح داد؛ بیانیه‌ای که دموکراسی را مذهبی «رقیب» اسلام خواند و طرفداری از اصول دموکراتیکی مانند

آزادی بیان و آزادی مذهب را به‌عنوان اصولی غیراسلامی و هم‌ارز با ارتداد که مستحق مجازات مرگند، مورد انتقاد قرار داد.[۳۶] الزرقاوی حزب اسلامی عراق و دیگر گروه‌های سنی عراقی را به‌دلیل شرکت در همه‌پرسی‌های قانون اساسی و انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ محکوم کرد. همچنین او مکرراً دولت عراق را نامشروع و هم‌دست دشمن خوانده و در بیانیه پس از انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ خود از پیروان خود در عراق خواسته است «حکومت هیچ‌کس جز خدا و پیامبرش را نپذیرند.»[۳۷] جانشینان او در دولت اسلامی عراق هم انتقادات مشابهی را از رهبران حزب اسلامی عراق مطرح کرده‌اند.[۳۸]

بیانیه‌های دسامبر ۲۰۰۴ بن‌لادن مسلمانان را به مخالفت با تشکیل دولت‌های دموکراتیک در عراق، افغانستان و سرزمین‌های فلسطین، مقاومت دربرابر جنبش‌های اصلاحی غیراسلامی در دیگر جوامع اسلامی و سرنگون کردن رژیم‌های موجود مانند رژیم سلطنتی عربستان سعودی که القاعده آنها را به‌اندازه کافی اسلامی نمی‌داند، فراخواند.[۳۹] الظواهری سخنان بن‌لادن را در سال ۲۰۰۵ هم تکرار کرد و انتقادهایی را هم از بازداشتگاه‌های ایالات متحده در خلیج گوانتانامو کوبا و ابوغریب عراق به آن افزود و آنها را نمونه‌هایی از طرح‌های اصلاحی برای جهان اسلام خواند. الظواهری همچنین انتخابات افغانستان، مصر و عراق را ناقص خواند و گفت ایالات متحده و هم‌پیمانانش درصورتی‌که امکان تشکیل دولت‌های اسلامی‌ای از نتایج این انتخابات وجود داشت که قادر به مخالفت با سیاست‌های آمریکا در منطقه بودند، از انتخابات حمایت نمی‌کردند. اسلام‌گراهای انتخاب‌شده هم به‌دلیل برآورده نکردن انتظارات رهبران القاعده مورد انتقاد قرار گرفتند. الظواهری در دسامبر ۲۰۰۶ مشخصاً از گروه فلسطینی حماس به‌دلیل عدم طرح تقاضای «وضع یک قانون اساسی اسلامی برای فلسطین پیش از ورود به هر انتخاباتی» انتقاد کرد.[۴۰] او در مارس ۲۰۰۷ انتقادات خود را این‌گونه تکرار کرد که «رهبری حماس، فلسطین را فروخته است و پیش از این هم تلقی شریعت به‌عنوان منبع قانون‌گذاری را فروخته بود.»[۴۱]

بن‌لادن و الظواهری دعوت‌های خود را برای تغییرات انقلابی در جوامع اسلامی، برپایه باور مشروحی به مدلی از حکومت که شهروندان مسلمان در آن توان انتخاب و عزل رهبران

آزادی بیان و آزادی مذهب را به‌عنوان اصولی غیراسلامی و هم‌ارز با ارتداد که مستحق مجازات مرگند، مورد انتقاد قرار داد.[۳۶] الزرقاوی حزب اسلامی عراق و دیگر گروه‌های سنی عراقی را به‌دلیل شرکت در همه‌پرسی‌های قانون اساسی و انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ محکوم کرد. همچنین او مکرراً دولت عراق را نامشروع و هم‌دست دشمن خوانده و در بیانیه پس از انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ خود از پیروان خود در عراق خواسته است «حکومت هیچ‌کس جز خدا و پیامبرش را نپذیرند.»[۳۷] جانشینان او در دولت اسلامی عراق هم انتقادات مشابهی را از رهبران حزب اسلامی عراق مطرح کرده‌اند.[۳۸]

بیانیه‌های دسامبر ۲۰۰۴ بن‌لادن مسلمانان را به مخالفت با تشکیل دولت‌های دموکراتیک در عراق، افغانستان و سرزمین‌های فلسطین، مقاومت دربرابر جنبش‌های اصلاحی غیراسلامی در دیگر جوامع اسلامی و سرنگون کردن رژیم‌های موجود مانند رژیم سلطنتی عربستان سعودی که القاعده آنها را به‌اندازه کافی اسلامی نمی‌داند، فراخواند.[۳۹] الظواهری سخنان بن‌لادن را در سال ۲۰۰۵ هم تکرار کرد و انتقادهایی را هم از بازداشتگاه‌های ایالات متحده در خلیج گوانتاناموی کوبا و ابوغریب عراق به آن افزود و آنها را نمونه‌هایی از طرح‌های اصلاحی برای جهان اسلام خواند. الظواهری همچنین انتخابات افغانستان، مصر و عراق را ناقص خواند و گفت ایالات متحده و هم‌پیمانانش درصورتی‌که امکان تشکیل دولت‌های اسلامی‌ای از نتایج این انتخابات وجود داشت که قادر به مخالفت با سیاست‌های آمریکا در منطقه بودند، از انتخابات حمایت نمی‌کردند. اسلام‌گراهای انتخاب‌شده هم به‌دلیل برآورده نکردن انتظارات رهبران القاعده مورد انتقاد قرار گرفتند. الظواهری در دسامبر ۲۰۰۶ مشخصاً از گروه فلسطینی حماس به‌دلیل عدم طرح تقاضای «وضع یک قانون اساسی اسلامی برای فلسطین پیش از ورود به هر انتخاباتی» انتقاد کرد.[۴۰] او در مارس ۲۰۰۷ انتقادات خود را این‌گونه تکرار کرد که «رهبری حماس، فلسطین را فروخته است و پیش از این هم تلقی شریعت به‌عنوان منبع قانون‌گذاری را فروخته بود.»[۴۱]

بن‌لادن و الظواهری دعوت‌های خود را برای تغییرات انقلابی در جوامع اسلامی، برپایه باور مشروحی به مدلی از حکومت که شهروندان مسلمان در آن توان انتخاب و عزل رهبران

خود را براساس اصول اسلامی و سنت مشورت یا شورا داشته باشند، استوار کرده‌اند.[۴۲] درهرحال، بن‌لادن مشخصاً گفته است که «همه مسلمانان باید شروع به اصلاحات کنند» و توجه داشته باشند که «اصلاحات باید براساس قوانین دینی صورت گیرند». بنابراین به‌نظر می‌رسد پیروی و اجرای تفسیر خاص ایدئولوگ‌های القاعده از قوانین دینی، معیار قضاوت درباره احزاب سکولار و همچنین احزاب اسلام‌گرا باشد.

چهارچوب استراتژیک

سیف العدل، فرمانده نظامی القاعده، بیانیه مه ۲۰۰۵ خود را با توصیه‌هایی به الزرقاوی و دیگر وابستگان القاعده پایان داد که شامل یک چهارچوب استراتژیک تفصیلی برای جنبش جهادگرا می‌شد.[۴۳] با اینکه بیانیه العدل تنها یکی از اسناد استراتژیک متعدد جهادگرایان است که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند، به‌این‌دلیل شایان توجه است که ازسوی یک فرد صادر شده، هرچند که این فرد یک عضو کلیدی از رهبران پراکنده القاعده و همچنین حاوی طرح تفصیلی منحصربه‌فردی است. عناصری از تفکرات استراتژیک مشابهی هم در بیانیه‌های الظواهری و الزرقاوی از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ به چشم می‌خورند که خلاصه آنها از این قرار است:

- فعالیت جهادگرایانه باید «تفکر یا اندیشه» روشنی داشته باشد «که اهداف و وسیله‌های آن را مشخص کند.» العدل پیشنهاد داده بود که الزرقاوی و دیگران اعلام کنند که «هدف» راهبردی آنها «معرفی دوباره شیوه اسلامی زندگی به‌وسیله ایجاد دولت اسلام است که تمام مشکلات امت را حل خواهد کرد.» این هدف باید ازمنظر ایدئولوژیک با «حلقه‌ای از مردان دارای قوه قضاوت سلیم و علما» حمایت شود و ازطریق «یک مقام اختصاصی دعوت (تبلیغ اسلامی)» ترویج شود. هدف این است که جنبش جهادگرا بتواند با جذب حامیان بیشتر، «پتانسیل‌های امت [اسلامی]، شامل منابع انسانی و مالی» را بهتر به‌کار بگیرد.
- اهداف راهبردی جنبش جهادگرا باید ریشه در آن چیزی داشته باشد که العدل «شعار روشن اسلام: شعار لا اله الا الله و محمد رسول‌الله» می‌خواند، در چهارچوب

ایدئولوژیک القاعده، فلسفه این شعار بنیادین ایمان اسلامی، نشان دادن برتری مطلق اصل توحید یا یگانگی و اقتدار خدا و مذهب است.

- طرح‌های تفصیلی راهبردی و عملیاتی باید با مؤلفه‌های کوتاه مدت و بلند مدت توسعه یابند. العدل شکست دیگر «جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر» را به این واقعیت مرتبط می‌داند که «فعالیت‌های آنان اغلب اتفاقی بودند.» به گفته العدل «مجاهدین باید طرح‌های کوتاه مدتی برای کسب اهداف موقت و طرح‌های بلند مدتی برای رسیدن به اهداف بزرگ‌تری داشته باشند که همان تأسیس یک دولت است.» العدل در بیانیه خود اشاراتی هم به وجود یک طرح گسترده دارد که توسط رهبران القاعده تهیه شده؛ اما از توضیح جزئیات آن امتناع می‌کند.

الظواهری در بیانیه ژوئیه ۲۰۰۷ خود «یک طرح کوتاه مدت و یک طرح بلند مدت» را برای رسیدن به اهداف القاعده شرح می‌دهد:

طرح کوتاه مدت به‌معنای هدف قرار دادن منافع صلیبی‌ها ـ یهودیان است، هرکسی که به امت مسلمان حمله کند، باید تاوان آن را بدهد، چه در سرزمین ما و چه در سرزمین آنها، در عراق، افغانستان، فلسطین و سومالی و هرجایی که بتوانیم به منافع آنها حمله کنیم... و طرح بلند مدت به دو نیمه تقسیم می‌شود: نیمه اول شامل تلاش صادقانه و جدی برای تغییر این رژیم‌های فاسد و مفسد است... و نیمه دوم طرح بلند مدت، شامل شتافتن به میادین جهادی مانند افغانستان، عراق و سومالی برای ایجاد آمادگی و آموزش است. بنابراین به دو دلیل باید به میادین جهاد شتافت: اول، شکست دادن دشمنان امت و ناکامی جنگ صلیبی صهیونیستی و دوم، آماده کردن و تربیت جهادگران به‌منظور آمادگی در مرحله بعدی جهاد.[1]

۱. الزرقاوی اعتراف می‌کند که او «نمی‌تواند نسخه واحدی را برای تغییر در همه کشورها ارائه کند؛ چراکه هر کشوری شرایط و ویژگی‌های خودش را دارد.» او می‌افزاید که صبر، همدلی عمومی، استفاده از زور، ایثار در راه حقیقت، اتحاد و رهنمودهای رهبری سازمان‌یافته، مؤلفه‌های عمومی و ضروری موفقیت‌اند.

«مرحله بعدی» در بیانیه‌های در دسترس رهبران القاعده تا حد زیادی تعریف‌نشده باقی می‌ماند و تلاش‌ها برای تعیین اهداف بلندمدت، به‌دلیل اختلافات آشکار در عراق و دیگر مناطق منازعه درمورد استراتژی و تاکتیک‌های کوتاه مدت، به‌احتمال زیاد بی‌فایده است.

هدف‌گیری اسرائیل

تفاوت‌های سخنان رهبران القاعده علیه اسرائیل ازنظر شدت و تداوم، این تصور را ایجاد کرده است که تعهد القاعده به قضیه فلسطین، بسته به نیاز شبکه به پشتیبانی شدت و ضعف می‌یابد و در دوره‌هایی که اقدامات القاعده حامیانش را ناراضی کرده یا در قالب بخشی از جاذبه ایدئولوژیک قدرتمندتر، بیشتر بر آن تأکید می‌شود. بن‌لادن شخصاً به این اتهامات پاسخ داده و گفته است که حمایت از فلسطینیان و همه مسلمانان، بنیان هدف القاعده که بسیج کامل جهان اسلام برای مقاومت علیه تهاجم آمریکاست، هست و خواهد بود.[۴۴]

چهره‌های دیگر القاعده هم به تمایل به حمله و نبرد نهایی با اسرائیل اشاراتی کرده‌اند. الزرقاوی در ژانویه ۲۰۰۶ مسئولیت حمله‌ای موشکی به شمال اسرائیل را پذیرفت که بنا به ادعای او فرمان آن ازسوی شخص اسامه بن‌لادن صادر شده بود. او این حمله را «آغاز اقدام مبارک حمله به دشمن صهیونیستی در قلب آن» توصیف کرد.[۴۵] ایمن الظواهری در مارس ۲۰۰۷ گفت که «فلسطین سرزمینی اسلامی و آزادسازی آن وظیفه فردی هر مسلمان است.»[۴۶] ابوعمر البغدادی، رهبر دولت اسلامی عراق، در آوریل ۲۰۰۷ گفت که منازعه عراق «راه را برای حمله به دولت یهودی و بازپس‌گیری بیت‌المقدس هموار کرده است.»[۴۷] ابولیث اللیبی، رهبر عملیاتی القاعده هم ادعا کرده است که «آمادگی‌های ما [القاعده] و همه مبارزات ما در راه خدا در شرق و غرب، کسب آمادگی و تمرین برای جنگ با یهودیان در مسجدالاقصی [در بیت‌المقدس] است.»[۴۸]

اهمیت نفت

بیانیه‌های رهبران القاعده توجه چشمگیری را به آسیب‌پذیری‌های اقتصادی و نظامی ایالات متحده و هم‌پیمانانش به‌ویژه با درنظر داشتن نقش نفت خاورمیانه به‌عنوان «پایه صنعت» در

اقتصاد جهانی نشان می‌دهند.[۴۹] بن‌لادن از جوامع اسلامی خواسته که ازنظر اقتصادی خودکفاتر شوند و دولت‌های عرب را تشویق کرده که نفت را به‌عنوان «قدرت اقتصادی مهم و بزرگ دولت آینده اسلام» ذخیره کنند. وی همچنین تحریم‌های اقتصادی را سلاحی «بسیار اثربخش» خوانده است.[۵۰] الظواهری در مصاحبه‌ای که براساس گزارش‌ها در نزدیکی‌های چهارمین سالگرد حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر تهیه شده است، از «مجاهدین» می‌خواهد «حمله‌های خود را متوجه «نفت دزدیده‌شده» مسلمانان کنند» و «اجازه ندهند دزدهای حاکم بر کشورهای اسلامی بر این نفت سلطه داشته باشند.»[۵۱]

بیانیه‌های بن‌لادن و الظواهری که حمله به زیرساخت‌های نفتی و خطوط تدارکات نظامی را تشویق می‌کنند، می‌توانند نشان‌دهنده تغییر برنامه‌ریزی راهبردی و تاکتیکی القاعده به‌نفع منازعه طولانی مدت‌تر فرساینده‌ای باشند که ویژگی آن، حمله‌های پراکنده به زیرساخت‌های حیاتی تولید انرژی و اقتصادی است. از آغاز سال ۲۰۰۶، برخی رسانه‌های جهادگرا زنجیره‌ای از حمله‌ها به تأسیسات تولید نفت در عربستان و یمن را به‌عنوان عملیاتی براساس دعوت رهبران القاعده برای جنگ اقتصادی علیه آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن گزارش داده‌اند. دولت عربستان سعودی کوشیده است که با توصیف این حمله‌ها به تأسیسات نفتی به‌عنوان تهدیدی برای شاهرگ اقتصادی مردم عربستان، وابستگان القاعده را بی‌اعتبار کند.

دلالت‌ها و نتیجه‌گیری

بیانیه‌های اسامه بن‌لادن، ایمن الظواهری، ابومصعب الزرقاوی، سیف العدل و وابستگان القاعده در عراق نشان‌دهنده تعهد مطلق سران القاعده و وابستگان عملیاتی آنها به یک برنامه ایدئولوژیک منسجم است که بر دو هدف متناوب تمرکز دارد: خروج نیروها و ازبین بردن نفوذ خارجی در جوامع اسلامی و نهایتاً، تشکیل دولت اسلامی مبتنی‌بر قوانین شریعت. مفاهیم سیاسی مطرح‌شده در این بیانیه‌ها از اصل اسلامی توحید یا همان یگانگی مطلق خدا و شناسایی اسلام به‌عنوان یک نظام مذهبی، سیاسی و اجتماعی جهان‌شمول ریشه می‌گیرند.[۵۲] از این چشم‌انداز، ایمان اسلامی،

به‌معنای تابعیت از قوانین اسلامی و اجرای اصول سیاسی و اجتماعی محافظه‌کارانه اسلامی است. بنیان‌گذاران و وابستگان القاعده در تمام بیانیه‌های خود، کسانی را که با عقاید آنها موافق نیستند، با تشکیل دولت اسلامی به‌شکلی که آنها می‌گویند مخالفند و از دولت‌های موجود و فعالیت‌های ائتلاف در جهان اسلام حمایت می‌کنند، «کافر» می‌خوانند.

مخاطبان القاعده

بیانیه‌های مختلف القاعده ازنظر لحن و محتوا تفاوت‌های محاسبه‌شده‌ای با هم دارند که مخاطبان متفاوتی را هم مورد توجه قرار می‌دهند. برای مثال، اسامه بن‌لادن در نخستین بیانیه‌های خود با مخاطب قرار دادن مستقیم مردم عربستان سعودی و تبیین راه‌های حمایت گروه‌های خاص جامعه عربستان از القاعده، لحنی شبه‌ملی‌گرایانه داشت. او در بیانیه‌های سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶ خطاب به مردم آمریکا و اروپا، تهدید به خشونت را با تلاش برای نمایش خود به‌عنوان شخصیتی خبره در حکومت‌داری که برای مخاطبان غربی و مسلمانان میانه‌رو قابل قبول‌تر باشد، درآمیخت. همچنین بیانیه‌های نخستین بن‌لادن در چند مورد مردم آمریکایی را مخاطب قرار داده‌اند که او آن را تلاش برای تشریح انگیزه‌های خود و تبیین اقداماتی می‌داند که ایالات متحده باید برای پیشگیری از حمله‌های القاعده انجام می‌داد.

کانون لفاظی‌های مذهبی و سیاسی رهبران القاعده درطول زمان ثابت مانده است: مسلمانان باید خود را امتی واحد بدانند و براساس اصل وجوب جهاد دفاعی برای مقاومت دربرابر تهاجم‌های ضداسلامی متحد شوند. دولت غیراسلامی قابل قبول نیست و مسلمانان باید برای مخالفت با کسانی که به‌دنبال ایجاد دولت‌های دموکراتیک سکولار یا حفظ دولت‌های موجودی هستند که به‌اندازه کافی اسلامی تلقی نمی‌شوند، به القاعده و دیگر گروه‌ها و جنبش‌های نزدیک به آن بپیوندند. بن‌لادن اغلب بحث «اتحاد اسلامی» خود را با انبوهی از اظهارات ضدسامی، محکومیت اسرائیل و ادعاهای مبتنی‌بر نقش آمریکا در مشکلات مسلمانان در سرتاسر جهان همراه کرده است. بن‌لادن در بسیاری از بیانیه‌های پیش از ۱۱ سپتامبر تبلیغات کلامی خود را به‌گونه‌ای توسعه داده که مسلمانان غیرعرب، به‌ویژه کسانی را که منازعات

چچن، بوسنی، کشمیر و فیلیپین بر آنها تأثیر می‌گذارد، مخاطب قرار دهد. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بن‌لادن مستقیماً گروه‌های ملی در خط مقدم عملیات وسیع ضدتروریسم، به‌ویژه مردم عربستان سعودی، پاکستان، عراق و سرزمین‌های فلسطینی، را مخاطب قرار داده است.

موعودگرایی عمل‌گرایانه

با اینکه زبان ایدئولوژیک بن‌لادن نسبتاً ثابت باقی مانده است، او و دیگر رهبران القاعده سطوح متفاوتی از تأکید بر اهداف استراتژیک و تاکتیک‌های خاص را در بیانیه‌های خود درطول سالیان نشان داده‌اند. بن‌لادن و دیگران در بیانیه‌هایی با مخاطبان آمریکایی و اروپایی، خواسته‌های سیاسی مشخصی را بیان کرده‌اند که تصویری از القاعده به‌مثابه یک کنشگر سیاسی عمل‌گرا و منعطف ارائه می‌دهد. بااین‌حال به‌نظر می‌رسد سوابق عملیاتی القاعده نشان بدهند که تعهد رهبران آن به قضایای خاص ملی و اهداف محدود سیاسی، ابزاری باشند که برای جذب حمایت از برنامه وسیع‌تر ایدئولوژیک آنها درباره مبارزه با غرب و اصلاح خشکه‌مقدسانه جهان اسلام طراحی شده‌اند. برای مثال، رفتار کلامی بن‌لادن درقبال حضور نظامیان آمریکایی در عربستان سعودی در دهه ۱۹۹۰، تضاد زیادی با عملیات تروریستی مستمر القاعده دارد که پس از خروج تقریباً کامل نیروهای نظامی آمریکا از عربستان سعودی در سپتامبر ۲۰۰۳ اجرا شدند.[1] با اینکه تنها تعداد کمی از پرسنل نظامی آمریکایی در عربستان سعودی باقی مانده‌اند، وابستگان القاعده حمله‌های خشونت‌بار را ادامه داده‌اند تا دولت عربستان را به زانو درآورند و در بسیاری از حمله‌های تروریستی شهروندان غیرآمریکایی را هم هدف قرار داده‌اند.

بن‌لادن و معاونان او در پیام‌های خود به مخاطبان منطقه‌ای، عملیات نظامی تحت رهبری

---

۱. بن‌لادن در اعلامیه جهاد سال ۱۹۹۶ خود علیه ایالات متحده، حضور نظامیان آمریکایی در شبه‌جزیره عربستان را «یکی از بدترین مصیبت‌های مسلمانان از زمان وفات پیامبر» خواند. بااین‌حال او در مصاحبه‌ای که پیش از آن انجام شده بود، گفته بود که «خروج نظامیان آمریکایی» به‌مثابه «راه‌حل» بحران میان ایالات متحده و جهان اسلام خواهد بود.

ایالات متحده را در عربستان و عراق، تهاجم و «جنگ صلیبی» جدیدی دانسته‌اند که تداوم حمله‌ها را توجیه می‌کند. بن‌لادن در بیانیه‌های دسامبر ۲۰۰۴ خود، رویارویی آمریکا، متحدان آن و جنبش‌های جهادگرا را «جنگی سرنوشت‌ساز میان کفر و اسلام» و «جنگ جهانی سوم» خواند که ظاهراً تردیدهای کمی را درباره دامنه انعطاف‌پذیری بلندپروازی‌ها، ادعاها و خواسته‌های راهبردی القاعده برجای می‌گذاشت. از دیدگاه راهبردی، بیانیه‌های الظواهری و دیگران از نبردی مرحله‌ای سخن می‌گویند که هدف اول آن خروج نظامیان آمریکا و هدف‌های بعدی آن سرنگونی رهبران «فاسد» منطقه، تأسیس دولت اسلامی مبتنی‌بر شریعت، مواجهه نظامی با اسرائیل و نبرد با مسلمانان شیعه است.

القاعده و جهادگرایان بین‌المللی

به‌طور کلی، رهبران القاعده تمایلی عمل‌گرایانه به استفاده از محتوای استراتژیک و تاکتیکی بیانیه‌هایشان برای تغییر شرایط نشان داده‌اند و درعین‌حال تعهد موعودگرایانه به برنامه ایدئولوژیک وسیع‌تر خود را هم حفظ کرده‌اند. با اینکه هدف اعلام‌شده بن‌لادن «تحریک، برانگیختن و بسیج امت [اسلامی]»(۵۳) تا زمانی است که به یک «نقطه اشتعال»(۵۴) انقلابی برسد، بیانیه‌های رهبران القاعده و حمله‌های این گروه تاکنون تا حد زیادی از بسیج مؤثر و گسترده حمایت مسلمانان از برنامه آنان ناکام مانده است. بااین‌حال از اواخر ۲۰۰۱ نظرسنجی‌های عمومی و مرور رسانه‌های خاورمیانه و جهان اسلام نشان می‌دهد که نارضایتی از ایالات متحده و سیاست خارجی آن در بسیاری از جوامع اسلامی به‌شکل چشم‌گیری افزایش یافته است.

به‌نظر می‌رسد با توجه به این روند، تغییر رویه رهبران القاعده به‌سوی سخن‌پردازی‌های ایدئولوژیک و سیاسی صریح‌تر نشانه‌ای از تلاش مستقیم آنان برای گسترش دعوت جنبش، تقاضای حمایت مالی و مادی بیشتر و احتمالاً تحریک حمله‌های تخریبی بیشتر و نظام‌مندتر باشد. بااین‌حال برخی کارشناسان می‌گویند که لحن سازش‌ناپذیر و ضددموکراتیک بعضی بیانیه‌های عمومی بن‌لادن و الظواهری ممکن است مسلمانانی را که مخالف حکومت دینی یا حامی دولت‌های سکولار یا انتخاباتی‌اند، به مخالفت با آنها برانگیزاند. ادبیات فرقه‌گرا و

ضدشیعی بعضی وابستگان القاعده و تداوم حمله‌های تروریستی‌ای که مسلمانان سنی و شیعه عراق را می‌کشد و معلول می‌کند، هم محبوبیت القاعده را در میان برخی گروه‌ها کاهش می‌دهد.

تجربه نشان می‌دهد که رهبران القاعده عقیده دارند تلاش‌های منظم برای دفاع و ازنظر مذهبی مقدس جلوه دادن اقدامات القاعده، رواداری نسبت به آن و حمایت از برنامه ایدئولوژیک وسیع‌تر آن را افزایش می‌دهد. تعیین اهداف سیاسی محدود و دلالت ضمنی آن مبنی‌براینکه رسیدن به این اهداف، ادعاهای گسترده‌تر را خاموش می‌کند، می‌تواند محرک قوی‌تری نسبت به برنامه ایدئولوژیک اصلی گروه باشد. پیشنهادهای آتش‌بس اسامه بن‌لادن خطاب به شهروندان آمریکا و متحدان اروپایی‌اش، نشان‌دهنده این روند است؛ اما اعتبار این پیشنهادها به‌دلیل حمله‌های مستمر و تهدیدهای مداوم با تردید مواجه شده است.

به‌طور کلی، بیانیه‌های رهبران القاعده از اواسط دهه ۱۹۹۰ تا کنون نشان می‌دهند که آنها همچنان خود و پیروان خویش را پیش‌قراولان یک جنبش بین‌المللی اسلامی می‌دانند که تعهد اصلی آن پایان دادن به «دخالت» ایالات متحده در امور کشورهای اسلامی و حمایت از تلاش برای تغییر شکل جوامع اسلامی براساس تفاسیر تنگ‌نظرانه از اسلام و قوانین اسلام است. بیانیه‌های عمومی خطاب به جوامع منطقه‌ای و بین‌المللی احتمالاً همچنان نقش مهمی را در تلاش‌های القاعده برای رسیدن به اهدافش خواهند داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. جز در مواردی که مشخص خواهند شد، عبارت‌های ترجمه‌شده از اینجا نقل شده‌اند:

"Compilation of Usama Bin Ladin Statements 1994-January 2004," Open Source Center (OSC) Report, GMP20040209000243, Feb. 9, 2004.

2. William McCants and Jarret Brachman, "Militant Ideology Atlas: Executive Report," Combating Terrorism Center, United States Military Academy, Nov. 2006, <http://www.ctc.usma.edu/atlas/>

۳. برای گزارش اتوبیوگرافیک از تأثیر منازعه افغانستان بر بن‌لادن، نک به:

1988 footage in "Jihadist Website Posts 'Rare' Bin Ladin Afghanistan Video," OSC Report FEA20061208039746, Dec. 8, 2006.

۴. برای اطلاعات بیشتر درباره بن‌لادن و جهاد دفاعی، نک به:

"Jihad and Just War," *First Things,* June/July 2002, pp. 12-14.

بن‌لادن متفکران سلفی‌ای را مانند استاد پیشین خود، عبدالله عظام، احمد یاسین، بنیان‌گذار حماس، عمر عبدالرحمان، طراح بمب‌گذاری مرکز تجارت جهانی، سلمان اوداح، روحانی سعودی، صفر الحوالی و ابن تیمیه، عالم اسلامی قرن ۱۳ به‌عنوان تأثیرگذاران ایدئولوژیک عمده خود ذکر می‌کند. برای اطلاعات بیشتر درباره سلفی‌گری، نک به:

Christopher M. Blanchard, "The Islamic Traditions of Wahhabism and Salafiyya", *CRS Report for Congress (Order Code RS21695),* Jan. 24, 2008.

5. Robert Fisk, "Interview With Saudi Dissident Bin Ladin" *Independent* (London), July 10, 1996.
6. "Declaration of Jihad Against the Americans Occupying the Land of the Two Holy Mosques," *Al Islah* (London), Sep. 2, 1996.

۷. دراین‌زمان بن‌لادن هیچ همدلی یا همبستگی‌ای با صدام حسین یا حکومت او در عراق نشان نداد و گفت: «ما به‌عنوان مسلمان، حکومت عراق را دوست نداریم؛ اما فکر می‌کنیم مردم عراق و کودکانشان برادران ما هستند و ما نگران آینده آنها هستیم.»

Robert Fisk, Op.Cit.

8. "Declaration of Jihad Against the Americans Occupying the Land of the Two Holy Mosques", Op.Cit.
9. See Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order,* New York: Simon and Schuster, 1998.
10. "Correspondent Meets With Opposition Leader Bin Ladin," *Channel 4* (London), Feb. 20, 1997.
11. "Pakistan Interviews Usama Bin Ladin," *Islamabad Pakistan in Urdu,* March 18, 1997.

12. "Website Publishes Bin Ladin 'Speech'" *Internet Supporters of Shariah*, June 22, 2000; "Al Jazirah Program on Bin Laden" *Al Jazirah Television* (Doha, Qatar), June 10, 1999.
13. "Text of Fatwa Urging Jihad Against Americans," *Al Quds Al Arabi* (London), Feb. 23, 1998.

این فتوا می‌گفت که جهاد دفاعی «برای آزادسازی مسجدالاقصی [بیت‌المقدس] و مسجدالحرام [مکه] از چنگ [آمریکا و اسرائیل]» واجب است.

۱۴. بن‌لادن مشخصاً به «صبرا، شتیلا، دیریاسین، قانا، الخلیل و دیگر جاها» اشاره کرد.

"Al Jazirah Program on Bin Laden" *Al Jazirah Television* (Doha, Qatar), June 10, 1999.

۱۵. «این اصل بنیادین دموکراسی است که مردم رهبران خود را انتخاب می‌کنند و بنابراین اقدامات رهبران منتخب خود را تأیید می‌نمایند و در آنها شریکند... مردم آمریکا با انتخاب این افراد موافقت خود را با زندانی کردن مردم فلسطین، تخریب خانه‌های فلسطینیان و سلاخی کودکان عراق نشان داده‌اند. به‌این‌دلیل است که مردم آمریکا بی‌گناه نیستند. مردم آمریکا شرکای فعال همه این جنایات هستند.»

"Statement From Shaykh Usama Bin Ladin, May God Protect Him, and Al Qaeda Organization," *Al Qal'ah* (Internet), Oct. 14, 2002.

۱۶. هرچند شاید بخش‌هایی از این متن نشان‌دهنده چشم‌اندازهای تغییریافته یا محصول اتفاقات بعدی باشند، مقاصد کلیدی اعلام‌شده در آن با عناصر بیانیه‌های پیشین اسامه بن‌لادن و دیگر چهره‌های القاعده همخوانی دارد.

"Detained Al-Qa'ida Leader Sayf al-Adl Chronicles Al-Zarqawi's Rise in Organization," OSC Report - *al-quds al-Arabi, May 21-22, 2005, FBIS trans. GMP2005060637100,* May 21, 2005.

۱۷. سیف العدل در بیانیه مه ۲۰۰۵ خود می‌گوید: «درواقع آنچه آرزویش را داشتیم، رخ داد. اوج آن در اعلام جنگ صلیبی بوش پسر علیه اسلام و مسلمانان در همه جا بود.»

Ibid.

۱۸. «شیر مجاهد اسلام، شیخ اسامه بن‌لادن، به شما پیشنهاد آتش‌بس داد تا سرزمین اسلام را ترک کنید. آیا شیخ اسامه بن‌لادن به شما نگفت که تا وقتی ما در شرایط فلسطین زندگی می‌کنیم و تازمانی‌که همه سپاهیان کفر سرزمین محمد، صلی الله علیه، را ترک نکنند، خواب امنیت را هم نخواهید دید؟ بااین‌همه شما رود خون را در سرزمین ما جاری کردید تا ما هم آتشفشان خشم

را در سرزمین‌های شما فوران دهیم... پیام ما به شما مانند بلور شفاف است: آسایش شما تنها درصورتی تأمین می‌شود که از سرزمین ما خارج شوید، سرقت منابع نفتی ما را متوقف کنید و دست از حمایت از رهبران فاسد و مفسد بردارید.»

Ayman al Zawahiri, "Message on Desecration of Holy Koran and the Infidel Democracy," *OSC Report - GMP20050927550001*, Aug. 4, 2005.

19. "Bin Ladin Threatens New Operations, Offers 'Long-Term Truce,'" *OSC Report - GMP20060119544004,* Jan. 19, 2006.
20. "Al-Zawahiri Censures HAMAS, Discusses Iraq, Sudan, Afghanistan, Other Issues," *OSC Report - GMP20070312637002,* March 12, 2007.
21. "Bin Ladin Contests Legality of Saudi Rulers, Praises Attack on US Consulate," *OSC Report GMP20041216000222,* Dec. 16, 2004.

۲۲. بن‌لادن شرایط رویارویی میان این ائتلاف و نیروهای جهادگرا را در عراق به‌این‌صورت توصیف کرد: «تمام جهان درحال تماشای این جنگ و دو حریف درگیر در آن است، امت اسلام ازیک‌سو و ایالات متحده و هم‌پیمانانش درسوی‌دیگر. نتیجه یا پیروزی و افتخار است یا ناکامی و تحقیر. امت امروز فرصت بسیار کمیابی برای رهایی ار فرودستی و بردگی غرب و پاره کردن زنجیرهایی دارد که صلیبی‌ها ایجاد کرده‌اند.»

OSC Report - FEA20041227000762, Dec. 27, 2004.

۲۳. بن‌لادن: «کسی که عقب بماند و وقتی جهاد یک وظیفه فردی است، نتواند به مجاهدان بپیوندد، گناهی کبیره مرتکب شده است... مهم‌ترین وظیفه پس از ایمان آوردن، دفع دشمن متجاوز است. این بدان‌معناست که امت باید منابع، فرزندان و پول خود را به نبرد با کفار و بیرون راندن آنها از سرزمین‌هایش اختصاص دهد.»

Ibid.

همچنین به آیات ۴۲ تا ۷۲ سوره توبه مراجعه کنید.

24. "Website Posts Full Version of New Audiotape Attributed to Bin Ladin," *OSC Report – FEA20041227000762,* Dec. 27, 2004.

بیانیه تأیید بن‌لادن به این شرح است: «بدانید که برادر مجاهد ابومصعب الزرقاوی امیر سازمان القاعده در بلاد الرافدین (عراق) است. برادران این گروه باید از دستورهای او اطاعت و در همه امور خیر از او پیروی کنند.

25. "Al-Zarqawi Addresses Letter to Bin Ladin on Al-Qa'im Battle, 'Plan,'" *OSC Report -GMP20050530549008,* May 30, 2005.

۲۶. بن‌لادن پیروان خود را به «تلاش برای اجرای عملیات شهادت‌طلبانه که مهم‌ترین عملیات هستند» فراخواند.

OSC Report - FEA20041227000762, Dec. 27, 2004.

۲۷. بن‌لادن «علی‌رغم باور به کفر سوسیالیست‌ها» حکم به همکاری با بعثی‌ها داد.

"Usama Bin Ladin's Message to Iraq," *Al Jazirah Television*, Feb. 11, 2003.

۲۸. «عراقی‌ای که به جهاد علیه آمریکایی‌های کافر یا دولت خائن علاوی کمک کند، برادر و شریک ماست، حتی اگر ریشه‌های ایرانی، کردی یا ترکمن داشته باشد. عراقی‌ای که به این دولت خائن بپیوندد تا با مجاهدانی که در برابر اشغال مقاومت می‌کنند، بجنگد، خائن و یکی از کفار تلقی می‌شود حتی اگر عربی از قبایل ربیعه یا مدار باشد.»

OSC Report - FEA20041227000762, Dec. 27, 2004.

29. "MSC [Mujahidin Shura Council] Announces Establishment of 'Islamic State of Iraq,'" *OSC Report - FEA20061015028735,* Oct. 15, 2006.
30. "Al Baghdadi Statement Views 'Dividends and Losses' After Four Years of 'Jihad,'" *OSC Report - FEA20070417118651*, Apr. 17, 2007.
31. "Islamic State of Iraq's Al Baghdadi on Kurds, Shiites, Iran'" *OSC Report - FEA20070708220946,* July 8, 2007.
32. Mussab Al Khairalla, "Fighting Exposes Rift Between Qaeda, Iraqi Groups," *Reuters,* June 5, 2007.

۳۳. «بنابراین من معتقدم برادرانی که با تصمیمات برادرانشان در دولت اسلامی عراق موافق نیستند، باید رابطه خود را با آنان حفظ کنند و بررسی کنند که چگونه می‌توانند آنچه را که خطای برادران خود در اجرا و طراحی قلمداد می‌کنند، اصلاح نمایند. به‌همین‌ترتیب، برادران دولت اسلامی عراق هم باید قلب‌های خود را به‌روی برادرانشان بگشایند و سخنان آنها را بشنوند و آنها را جدی بگیرند و درعین‌حال باید صمیمانه برادران خود را درباره اشتباهات یا نقص‌هایی که در آنان می‌بینند، نصیحت کنند.»

"Al-Zawahiri Offers 'Advice of One Concerned,'" *OSC Report - FEA20070705218946,* July 5, 2007.

34. "Al-Zawahiri Denounces US, Argues for Reign of Islamic Law and Caliphate, Jihad Against Crusaders and Jews," *OSC Report - GMP20050131000021,* Jan. 31, 2005.

۳۵. برای نمونه، بن‌لادن مخالفت خود را با حکومت‌هایی که به‌اندازه کافی اسلامی نیستند در عربستان سعودی به این عقیده خود پیوند می‌دهد که در رژیم سلطنتی عربستان سعودی

«اطاعت و فرمانروایی مطلق به شاه و قوانین او داده شده‌اند نه به قوانین دین خدا.»
OSC Report -GMP20041216000222, Dec. 16, 2004.

۳۶. به گفته بن‌لادن، مسلمانان تنها تحت «شرایط» خاصی که عبارتند از نبود قدرت‌های خارجی اشغالگر و وجود نامزدهایی که بخواهند تنها براساس قوانین اسلامی حکومت کنند، حق دارند در انتخاب حاکمان خود مشارکت داشته باشند.
OSC Report - FEA20041227000762, Dec. 27, 2004.

37. "Al Zarqawi on US Casualties in Iraq, Elections, Israel," *OSC Report - GMP20060109519001,* Jan. 9, 2006; "Al-Zarqawi's Group Issues Post-Election Statement, Claims Attacks Against US Embassy, Mosul Targets," *OSC Report - FEA20050201001026,* Feb. 1, 2005.
38. "New Audio Tape by Al Muhajir Attacks Iraqi Islamic Party Leaders," *OSC Report - GMP20070505632001,* May 5, 2007.

۳۹. انتقادات بن‌لادن از قانون انتقالی عراق و دولت خودگردان فلسطین در این عبارات منعکس شده‌اند: «قانون (انتقالی عراق) که توسط برمر، اشغالگر آمریکایی، تحمیل شده است، یک قانون انسان‌ساخته و شیطانی است که می‌گوید اسلام نباید تنها منبع قانون‌گذاری باشد... فلسطین تحت اشغال است و قانون اساسی‌اش انسان‌ساخته و شیطانی است و هیچ ربطی به اسلام ندارد.»
OSC Report - FEA20041227000762, Dec. 27, 2004.

40. OSC Report - GMP20061221635002, Dec. 21, 2006.
41. OSC Report - GMP20070312637002, March 12, 2007.

۴۲. «اگر حاکمی قانون خدا را انکار کند، زیردستان، بنا به فرمان خدا، باید از اطاعت او دست بردارند... نمی‌توان حقوق را از رژیمی کسب کرد که حاکم آن مرتد شده باشد یا به‌جز در وضعیت اجبار، پیروی از مذهب را رها کرده باشد.»
OSC Report - GMP20041216000222, Dec. 16, 2004.

43. "Detained Al-Qa'ida Leader Sayf al-Adl Chronicles Al-Zarqawi's Rise in Organization," *OSC Report - GMP2005060637100,* May 21, 2005.
44. "Interview Held with Usama Bin Ladin," *Jihad Online News*, Jan. 21, 2003.
45. "Al Zarqawi on US Casualties in Iraq, Elections, Israel," *OSC Report - GMP200601 09519001,* Jan. 9, 2006.
46. OSC Report GMP20070312637002, March 12, 2007.
47. OSC Report - FEA20070417118651, Apr. 17, 2007.
48. "Al Qa'ida's Al Libi Discusses 'Jihad' in Iraq, Afghanistan, Other Issues," *OSC Report GMP20070429688001,* Apr. 28, 2007.

۴۹. «یکی از مهم‌ترین دلایلی که باعث کنترل سرزمین‌های ما توسط دشمنانمان شده، دزدیدن نفت ماست... کاری کنید و آنها را از رسیدن به نفت بازدارید و عملیات خود را، به‌ویژه در عراق و خلیج فارس به‌این‌منظور طراحی کنید که این سرنوشت آنهاست.»

OSC Report - GMP20041216000222, Dec. 16, 2004.

50. "Declaration of Jihad", Op.Cit.

51. "Al Qa'ida's Al Zawahiri Predicts Failure of US 'Crusade' Against Muslim States," *OSC Report - GMP20051207507001*, Dec. 7, 2005.

۵۲. به گفته بن‌لادن «اسلام واحدی است که قابل تقسیم نیست... شیوه زندگی‌ای که خدا برای انسان مشخص کرده تا همه ابعاد آن را در همه امور خود رعایت کند.»

OSC Report - FEA2004122700076, Dec. 27, 2004.

53. "Usama Bin Ladin's Message to Iraq," Op.Cit.

54. "Bin Ladin Interviewed on Jihad Against U.S.," *Al Quds al Arabi*, Nov. 27, 1996.

۴. اختلال و افول: درس‌های آموخته‌شده از القاعده عراق[1]

مقدمه

از القاعده عراق سایه‌ای بیش باقی نمانده و دلیل آن بیش از هر چیز به روی‌گردانی بخش گسترده‌ای از اهل تسنن عراق از این گروه آن هم بعد از سه سال همکاری فعالانه و تلویحی با آن بازمی‌گردد. اینکه افراط‌گرایی ایدئولوژیک القاعده باعث روی‌گردانی بسیاری از مردم عراق از آن شد اگرچه به‌راحتی قابل درک است اما افراط‌گرایی به‌تنهایی و به‌شکل کامل نمی‌تواند دلیل افول القاعده عراق را توضیح دهد. لذا در کنار افراط‌گرایی مواردی چون رهبری ضعیف، سازوکارهای ارتباطی آسیب‌پذیر، تنش بین اعضای بومی و خارجی القاعده عراق و تلاش‌های ناکارآمد برای القای ارزش‌های القاعده به مردم عراق نیز بر اشتباهات تاکتیکی و استراتژیک القاعده افزودند و به دور شدن هرچه بیشتر آن از مردم کمک کردند. تغییرات عمده سیاسی و اجتماعی نیز که اغلب پناهگاه امنی را برای القاعده به‌وجود می‌آورند نتوانستند بر چنین

---

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Brian Fishman, Dysfunction and Decline: Lessons Learned From Inside AL QA'IDA in Iraq, West Point, 2009.

برایان فیشمن: کارشناس دائمی مرکز مبارزه با تروریسم دانشگاه ارتش آمریکا، وست‌پوینت، متخصص درزمینه صلح خاورمیانه، گسترش تسلیحات کشتارجمعی و تروریسم جهادی. تحقیقات اخیر او بر روی تأثیر جنگ عراق بر روی تروریسم جهانی متمرکز بوده است.

مترجم: بهزاد احمدی لفورکی.

پویایی‌هایی غلبه کنند و موانع جدی‌ای را بر سر راه احیای مجدد القاعده ایجاد کرده و می‌کنند. برخلاف القاعده عراق، دیگر گروه‌های القاعده به‌خصوص در افغانستان و پاکستان کمتر تحت تأثیر چنین نقاط ضعفی هستند. اگرچه می‌توان از جنگ علیه القاعده عراق درس‌هایی آموخت که در پاکستان و افغانستان هم کاربرد دارند ولی عملیات‌های القاعده در دو کشور مذکور تداوم بیشتری نسبت به عراق داشته است.

بخش اول این مقاله به نحوه تبدیل شدن القاعده عراق از یک شریک مطلوب به یک دشمن خطرناک برای شورشیان سنی عراق می‌پردازد و تا حدودی بر ارتش اسلامی عراق متمرکز می‌شود. بخش دوم با ارائه نمونه‌هایی از نامه‌نگاری‌های داخلی القاعده عراق ـ که از طبقه‌بندی خارج شده‌اند ـ و دیگر منابع باز نشان می‌دهد که چگونه فشارهای خارجی ـ ازسوی نیروهای عراقی یا منابع قومی ـ ازیک‌سو جدایی آن از دیگر گروه‌های شورشی را تسریع کردند و ازسوی‌دیگر بر فروپاشی آن از درون سرعت بخشیدند. بخش سوم به ارزیابی چشم‌انداز القاعده در عراق و تأثیر شکست آن بر آینده جنبش جهانی جهادی می‌پردازد. بخش چهارم توصیه‌هایی برای مهار القاعده عراق در آینده و استفاده از تجربه فروپاشی آن برای دیگر بخش‌ها و گروه‌های القاعده در جهان دارد.

بخش اول: بلندپروازی استراتژیک و عدم پذیرش ازسوی اهل سنت

القاعده و مقاومت سکولار

در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۵ در شهر عراقی تاجی دو تن از جنگجویان ارتش اسلامی عراق (IAI)، یکی از گروه‌های شورشی بسیار قدرتمند عراق، توسط جنگجویان القاعده کشته شدند.(۱) این برای اولین‌بار نبود که القاعده دیگر گروه‌های شورشی سنی عراق را مورد حمله قرار می‌داد، گروه‌هایی که متشکل از افسران سابق ارتش عراق، جنگجویان قبیله‌ای و ملی‌گرایان ناراضی عراقی بودند. مبارزان تیپ انقلابی ۱۹۲۰ در سال ۲۰۰۳ از حملات مرگبار جهادگران علیه مردم غیرنظامی به ابومصعب الزرقاوی درست یک سال قبل از آنکه او القاعده عراق را تأسیس

کند، شکایت کرده بودند.[۲] بنابراین گروه‌های اسلام‌گرای عراق و ملی‌گرایان سنی گرچه با القاعده از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ علیه اشغال آمریکا همکاری داشتند اما تنش و گاه خشونت بین آنها و جهادگران القاعده سابقه‌ای طولانی داشت و به قبل از تأسیس اولین شورای بیداری در سپتامبر ۲۰۰۶ بازمی‌گشت.

بسیاری از تنش‌های مذکور به‌این‌خاطر بود که القاعده می‌خواست خود را به مناطق سنی قبیله‌ای تحمیل کند.[۳] باوجوداین، منافع مشترک در بیرون کردن آمریکا و مقاومت دربرابر کنترل سیاسی شیعیان باعث می‌شد که اکثر رهبران قبیله‌ای و ملی‌گرایان بی‌احتیاطی‌های القاعده را تحمل کنند. القاعده، خشن و بی‌رحم بود؛ اما حملات موفقیت‌آمیز آن علیه نیروهای آمریکایی و نیروهای دولت عراق ـ هرچند با قتل‌عام شمار زیادی از مردم عراق همراه بود ـ مورد حمایت شورشیان سنی قرار می‌گرفت.

ازنظر استراتژیک، تهدید القاعده علیه ملی‌گرایان سنی از اوایل سال ۲۰۰۴ آشکار گردید. استراتژی الزرقاوی اصولاً براین‌اساس بود که کنترل گروه‌های سنی را در دست گیرد و وفاداری به قبیله و ملی‌گرایی عراقی را با تعهد به اهداف ایدئولوژیک سلفی‌گری جهادی عوض کند. برای الزرقاوی کشتن شیعیان ابزاری بود برای رسیدن به این هدف. او امیدوار بود تا بحران قومی و فرقه‌ای وسیعی در عراق به‌وجود آورد و از این راه نشان دهد که تنها افراطیون و خشونت است که می‌توانند از اهل سنت محافظت کنند. الزرقاوی یک جنگ فرقه‌ای تمام‌عیار را بهانه خوبی برای وادار کردن اهل سنت به پذیرش ایدئولوژی القاعده می‌دانست.

بمب‌گذاری حرمین عسکریین در سامرا در فوریه ۲۰۰۶، جنگ فرقه‌ای خشونت‌باری را که القاعده از زمان تأسیس آن انتظار آن را می‌کشید، به راه انداخت. شبه‌نظامیان شیعه که برخی از آنها توسط نهادهای دولتی عراق کنترل می‌شدند، به اهل تسنن در عراق حمله‌ور شدند؛ اما باوجوداین، القاعده نتوانست از خشونت فرقه‌ای درراستای افراطی کردن اهل سنت عراق بهره گیرد. القاعده عراق گرچه توانایی بی‌ثبات کردن عراق به‌واسطه حملات تروریستی را داشت؛ اما از نیروی نظامی، تجربه و اراده لازم برای محافظت از اهل سنت این کشور برخوردار نبود؛

به‌همین‌خاطر به‌عنوان عامل حملات شیعیان علیه اهل سنت مورد سرزنش قرار گرفت. خشونت القاعده بی‌هدف نبود بلکه تصویری از جامعه‌ای را در ذهن داشت که در آرزوی ایجاد آن بود. خطای استراتژیک القاعده عراق تکبر آن بود؛ این گروه افراطی اگرچه قدرت چندپارچه کردن جامعه عراق را داشت اما از بازسازی مجدد آن براساس تصویر ذهنی‌اش ناتوان بود.

اتحاد الزرقاوی با القاعده در اکتبر ۲۰۰۴ گرچه به تأسیس القاعده عراق انجامید ولی در استراتژی آن یا بنیان‌های روابطش با دیگر گروه‌های شورشی تغییری به‌وجود نیاورد. روابط مبتنی‌بر همکاری اما اغلب خصمانه بین الزرقاوی و دیگر شورشیان به‌خوبی در بیانیه‌های منتشرشده پس از مرگ او در ژوئن ۲۰۰۶ انعکاس یافته است. سخنگوی القاعده عراق در گفتگو با الجزیره از الزرقاوی به‌عنوان شهید یاد کرد اما قویاً اعلام نمود که سازمانش از القاعده مستقل می‌باشد:

«این حادثه هم غم‌انگیز و هم لذت‌بخش است. غم‌انگیز به‌خاطر اینکه ما برادری عزیز و مجاهدی قهرمان در میدان‌های جنگ را از دست دادیم. من خوشحالم چراکه ازسوی خدا به ما به‌خاطر کارهای الزرقاوی پاداش داده خواهد شد. ما روابط سازمانی با القاعده نداریم و روابط ما بیشتر مبتنی‌بر برادری به‌خاطر دین و وحدت درجات است».[۴]

القاعده عراق تنها گروهی نبود که با القاعده رابطه‌ای شکننده داشت. گروه‌های قومی‌ای نیز در استان الانبار از ایدئولوژی دوآتشه القاعده، مزاحمت برای مسیرهای قاچاق سنتی‌شان و اجبار به دل کندن از ساختارهای سیاسی قبیله‌ای خود به‌شدت ناراضی بودند.[۵] این گروه‌ها با بسیاری از سازمان‌های شورشی عراق همپوشانی داشتند. در برخی موارد گروه‌های شورشی با نام‌های متعدد در اینترنت ظاهر می‌شدند و تنها چهره عمومی رفتار قبیله‌ای خود را به نمایش می‌گذاشتند.[۶] در موارد دیگر، قبیله‌ها از شورش درراستای دستیابی به منافع اقتصادی ازجمله قراردادهای سودآور بازسازی بهره می‌گرفتند.[۷]

هشدارهای قبیله‌ای و دولت اسلامی عراق

در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۶ چندین قبیله در استان الانبار کنفرانسی را با نام «روز بیداری» برگزار کردند تا آشکارا القاعده عراق را محکوم نمایند. یکی از شیوخ هدف خود را این‌گونه توضیح داد:

> «ما همه به تروریسم می‌گوییم دست از سر ما بردار؛ چراکه جایی در الانبار بعد از این نداری. ما فهمیدیم که تو [القاعده عراق] از کجا پول و دستورات خود را برای کشتن برادران عراقی ما دریافت می‌کنی. از اینجا برو یا اینکه بمان و به‌طرز منزجرکننده‌ای به هلاکت برس. ما مصمم به جنگ چهره به چهره با تو هستیم. الله اکبر».[۸]

اما القاعده عراق به‌آسانی حاضر به ترک مأوای امن، منابع مالی یا جایگاه مقتدرش نبود. یک ماه بعد از اولین جلسه شورای بیداری، القاعده تأسیس حکومت اسلامی عراق را اعلام کرد و آن را تنها حکومت مشروع برای حکمرانی بر عراق و ازجمله الانبار دانست.[۹] حکومت اسلامی عراق بلادرنگ از قبایل و گروه‌های شورشی سنی عراق خواست تا تحت رهبری آن با هم متحد شوند و از مبارزان خارجی خواست تا برای تداوم جنگ با آمریکا به مهاجرت خود به عراق ادامه دهند. حکومت اسلامی عراق برای جدی نشان دادن خود، بلافاصله اطلاعاتی را درباره مقامات کابینه خود منتشر ساخت و فهرستی بلند از الزامات سیاسی و مذهبی حکومت جدید ارائه نمود.[۱۰]

تأسیس حکومت اسلامی تغییری اساسی در استراتژی القاعده عراق ایجاد کرد و این گروه به رهبری الزرقاوی بیشتر بر روی خشونت و پالایش قوانین اسلامی متمرکز شد تا ایجاد یک کنترل سیاسی واقعی. دو محاسبه دلیل چنین تغییری بود. نخست اینکه رهبران القاعده نگران بودند که مبادا آمریکا، عراق را به‌شکل ناگهانی ترک کند و آنها آمادگی لازم را برای پر کردن خلأ سیاسی نداشته باشد. رهبران القاعده تاحدودی تحت تأثیر دوران پس از جهاد علیه شوروی قرار داشتند که در آن زمان نتوانسته بودند از عقب‌نشینی نیروهای روسی به‌خوبی استفاده کنند. خروج نیروهای شوروی بیش از آنکه به تأسیس حکومتی اسلامی در افغانستان

بینجامد به هرج‌ومرج و فرمانده‌سالاری ختم شده بود. این نگرانی برای اولین‌بار در نامه معروف ایمن الظواهری به الزرقاوی در تابستان ۲۰۰۵ بیان گردید. الظواهری بعد از این دستور اولیه برای تأسیس حکومت اسلامی‌ای که بتواند مردم عراق را متحد سازد، اعلام نمود که هدف از تأسیس یک سازمان سیاسی در «بحبوحهٔ جنگ و چالش‌های کشتن و جنگیدن» تضمین این است که جهادگران و نه جنگجویان میانه‌روتر، آماده کنترل عراق باشند و نهادها و سازوکارهای لازم برای حکومت براساس شریعت را پس از پایان جنگ به‌وجود آورند.(۱۱) او ادامه داد:

«مأموریت مجاهدین با اخراج نیروهای آمریکایی از عراق پایان نمی‌یابد و آنها نباید سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و به جنگیدن پایان دهند. ما برخواهیم گشت تا سکولارها و خائنین را تحت نفوذ و سلطه خود درآوریم. حوادث می‌تواند سریع‌تر از آنچه که ما می‌پنداریم اتفاق بیفتند. دوران پس از فروپاشی قدرت آمریکا در ویتنام و اینکه آنها چگونه فرار کردند و عوامل خود را تنها گذاشتند، قابل توجه است. به‌همین‌خاطر ما باید از حالا آماده باشیم قبل از آنکه حوادث از ما سبقت گیرند و قبل از اینکه با توطئه‌های آمریکا و سازمان ملل و برنامه‌های آنها برای پر کردن جای خالی‌شان غافلگیر شویم. ما باید ابتکار به خرج دهیم و دشمنانمان را در مقابل عمل انجام‌شده بگذاریم».(۱۲)

نگرانی‌های الظواهری در سخنان او بعد از تأسیس حکومت اسلامی عراق توسط الزرقاوی این‌گونه انعکاس یافته است:

«وقتی ما تأسیس حکومت اسلامی را اعلام کردیم یعنی حکومت هجرت و جهاد، ما به خدا و به مردم دروغ نگفتیم و رویاپردازی نکردیم. چه اتفاقی پس از فروپاشی شوروی و پراکنده شدن مسلمانان از مرکز کمونیسم افتاد؟ آنها به تحسین کمونیسم و سکولاریسم روی آوردند. چه اتفاقی پس از آنکه مجاهدین، مهاجران و حامیان آنها در دروازه‌های ورودی پایتخت صربستان

جنگ را متوقف نمودند، رخ داد؟ هیچ؛ قرارداد دیتون و یک صلح فرمایشی. چه اتفاقی در افغانستان و شکست دشمن در دوره احزاب روی داد؟ کشتار، ویرانی و تخریب که لکه ننگی شد برای تمام کسانی که مسبب آن بودند».[۱۳]

تحلیل الظواهری مبنی‌براینکه حکومت اسلامی عراق باید خود را برای خروج سریع آمریکا از عراق آماده کند پیشگویی‌ای بیش نبود؛ اما این تحلیل باعث شتابزدگی شد و به شکل‌گیری استراتژی سیاسی‌ای انجامید که موقعیت القاعده را در عراق تضعیف نمود. در آن زمان یعنی در زمستان ۲۰۰۶، وضعیت آمریکا در عراق بی‌نهایت شکننده بود و تلاش‌های اولیه برای افزایش شمار نیروها در بغداد باعث کاهش یا مهار بمب‌گذاری خودروها یا کشتارهای فرقه‌ای نشده بود. حتی طبق نسخه اولیه استراتژی جدید آمریکا در آن زمان برای عراق قرار بود که شمار نیروهای آمریکایی نخست افزایش و بعد کاهش یابد. الظواهری در چنین شرایطی با حمایت از تأسیس یک نهاد سیاسی توسط القاعده عراق باعث بیزاری عراقی‌هایی شد که باید از چنین نهادی حمایت می‌کردند.

دلیل مهم دیگر القاعده عراق برای تأسیس حکومت اسلامی وادار کردن دیگر گروه‌های شورشی و قبایل سنی به پذیرش رهبری خود بود. القاعده عراق با تأسیس یک نهاد سیاسی که ادعا می‌کرد اسلامی است، امیدوار بود تا گروه‌های شورشی و قومی به‌خصوص آنهایی که در شوراهای بیداری تازه تأسیس حضور داشتند را از طغیان علیه خط‌مشی خود بازدارد؛[۱۴] چراکه شورش علیه حکومت اسلامی به‌طور کلی در بین مسلمانان حرام است.[۱۵]

دعوت القاعده عراق برای وحدت گروه‌های مذکور تحت فرماندهی آن گوش شنوایی در عراق نیافت. جو ضدالقاعده در شوراهای بیداری قومی با ادعای رهبری سیاسی الزرقاوی تشدید شد و به‌سرعت واکنش خصمانه سازمان‌های شورشی سنی رسمی را برانگیخت. برخی از این گروه‌ها شروع به استفاده از ابزارهای تبلیغاتی خود برای محکوم کردن القاعده عراق کردند و در برخی موارد پیام‌هایی رساندند مبنی‌براینکه حاضر به همکاری با آمریکا برای حمله به‌القاعده هستند. درست ده روز قبل از تأسیس حکومت اسلامی عراق توسط القاعده، ابراهیم

الشمری از ارتش اسلامی عراق خطوط قرمز این ارتش را در ارتباط با دیگر گروه‌های شورشی و اینکه سازمان متبوعش درقبال حکومت اسلامی القاعده در عراق چه واکنشی خواهد داشت، بیان نمود.[۱۶] سخنان الشمری به‌خوبی نشان‌دهنده ناامیدی بسیاری از رهبران قبیله‌ای و شورشی عراق از القاعده به‌خاطر خشونت بسیار و بی‌احترامی آنها به فرهنگ و سنت عراق بود:

«خون مسلمان خط قرمز است. یک مسلمان برادر مسلمان دیگر است؛ هیچ‌وقت او را سرکوب نمی‌کند، به او دروغ نمی‌گوید، او را تحقیر نمی‌کند و ناچیز نمی‌شمارد. تحقیر یک مسلمان توسط برادرش گناه بزرگی است. همه‌چیز یک مسلمان از خون گرفته تا مال و آبرویش برای برادر دینی‌اش محترم و مقدس است. به‌جز این ما محدودیتی یا خطوط قرمزی برای همکاری با برادرانمان برای حمایت از اسلام در عراق نداریم».[۱۷]

می‌شود احتمال داد که سخنان الشمری هشداری بود برای القاعده عراق که تأسیس حکومت اسلامی را اعلام نکند. دیگر گروه‌های شورشی نیز نگرانی‌های مشابهی داشتند و خواستار عبور از القاعده عراق و ارتباط مستقیم با اسامه بن‌لادن بودند. در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۶ مردی به‌نام ابواسامه العراقی ویدئویی را در اینترنت منتشر ساخت که در آن ضمن محکوم کردن القاعده عراق از بن‌لادن می‌خواست تا وابستگی القاعده عراق را به خود تکذیب کند:

«در آغاز القاعده عراق خطایی نداشت و گروه‌ها پشت سر آن بودند و از آن حمایت می‌کردند. ناگهان القاعده عراق به‌طرز عجیبی شروع به رفتار نامتعارفی کرد و کشتن علمای دین و دیگران را آغاز نمود. القاعده عراق ادعا کرد که این علما به حزب اسلامی عراق وابسته بودند حال آنکه برحسب ظن و گمان خود آنها را به قتل رساند. این کار آنها با حمله اهل سنت تکمیل شد و آنها شروع به بمب‌گذاری در جلوی خانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و ژنراتورهای برق نمودند بدون اینکه از اهمیت تأسیسات مذکور برای جامعه باخبر باشند. آنها از این هم فراتر رفته و از تمام خطوط گذشتند... .»[۱۸]

ابواسامه العراقی اعلام نکرد که او نماینده چه گروه خاصی است اما پی‌درپی از جنایات القاعده عراق علیه تیپ انقلابی ۱۹۲۰، یک گروه شورشی بزرگ سنی مرتبط با یکی از جنبش‌های برجسته سنی یعنی انجمن علمای مسلمان[1]، نام می‌برد. به‌نظر می‌رسد که القاعده عراق، هم ازطرف ارتش اسلامی عراق و هم ازسوی تیپ انقلابی ۱۹۲۰ از ایجاد حکومت اسلامی عراق برحذر شده بود؛ اما القاعده عراق با تأسیس چنین حکومتی عملاً درگیر جنگ با دو گروه مذکور شد که پیوندهای عمیقی با جامعه عراقی داشتند.

از همه مهم‌تر اینکه درگیری القاعده عراق با دیگر گروه‌های سنی علنی شد و همه چه طرفداران و چه مخالفان حضور آمریکا در عراق از این امر مطلع گشتند؛ درحالی‌که سخنان ضدالقاعده‌ای آمریکا یا مقامات دولتی عراق اعتبار چندانی نزد مخالفان نداشتند، سخنان گروه‌هایی نظیر ارتش اسلامی عراق یا تیپ انقلابی ۱۹۲۰ علیه القاعده به‌علت جایگاه مهم آنها نزد حامیان شورش جهانی در عراق، صدمات گسترده‌ای به القاعده عراق وارد کرد؛ القاعده‌ای که ناامیدانه سعی می‌کرد خود را پیشرو مقاومت و سمبل آن برای همه مسلمانان نشان دهد.

منزوی شدن القاعده

القاعده عراق روزبه‌روز حتی از نزدیک‌ترین متحدان خود دورتر شد. در سال ۲۰۰۳؛ یعنی سالی که انصارالسنه[2] توسط اتحادیه جهادگران کرد[3] و عرب‌های سنی ملی‌گرا تأسیس شد، نوعی اتحاد بین جهادگران و ملی‌گرایان به‌وجود آمد؛ اما در آوریل ۲۰۰۷ برخی از اعضای آن که کمتر با جهادگران احساس نزدیکی می‌کردند از انصارالسنه خارج شدند و گروهی با نام کمیسیون قانونی انصارالسنه[4] را تأسیس کردند.(۱۹) درواقع دلیل انحلال انصارالسنه، اختلاف در نوع واکنش به حملات القاعده عراق به اعضای انصارالسنه بود. اگرچه دو سازمان با هم متحد بودند اما گاهی وقت‌ها نیروهای القاعده عراق، اعضای انصارالسنه را که بیشتر از ملی‌گرایان

1. The Association of Muslim Scholars
2. Ansar al-Sunnah
3. The Union of Kurdish Jihadist
4. Ansar al-Sunnah Legal Commission

بودند مورد حمله قرار می‌دادند. در اواخر ۲۰۰۶ و اوایل ۲۰۰۷ ابوایوب المصری، امیر القاعده عراق و وزیر جنگ حکومت اسلامی اعلامی، با اعضای انصارالسنه درباره تنش فزاینده بین گروه‌هایشان نامه‌نگاری کرد.[۲۰] اولین نامه خطاب به ابوحمزه (کنیه ابوایوب المصری) تقریباً مؤدبانه است:

«برادر عزیز، اشتباهات میدان جنگ به نقطه خسته‌کننده‌ای رسیده است و متأسفانه باید بگویم که گروه شما سهم بیشتری در این اشتباهات دارد. ازآنجاکه این اشتباهات خون و خونریزی به‌همراه داشته، بسیار مهم و حیاتی هستند. برداشت من این است که مشکلات مذکور مورد تأیید شما نیست و امیدواریم که شما در این مراحل نهایی اقدامی انجام دهید».[۲۱]

دیگر نامه‌ها نشان می‌دهد که انصارالسنه و القاعده عراق بحث‌هایی درباره پیوستن انصارالسنه به حکومت اسلامی عراق داشته‌اند که با درنظر گرفتن خواست القاعده عراق برای به وحدت رساندن شورشیان سنی تحت لوای حکومت مذکور منطقی به‌نظر می‌رسد.[۲۲] دراین‌چهارچوب، القاعده عراق ممکن است شروع به کشتن اعضای سکولار انصارالسنه کرده باشد تا آن را تحت فشار قرار دهد. به‌هرحال روابط بین القاعده و عناصر کمتر جهادگرای انصارالسنه در ژانویه ۲۰۰۷ به‌شدت به‌وخامت گرایید تا اینکه کمیسیون قانونی انصارالسنه که تا آن زمان ناشناخته بود از القاعده عراق خواست تا درباره کشته شدن چند تن از اعضایش توضیح دهد:

«برخی از افراد گروه شما شروع به ربودن، شکنجه و کشتن برخی از افراد گروه ما در برخی مناطق نموده‌اند درحالی‌که از عضویت آنها در انصارالسنه خبر داشته‌اند. تازه‌ترین حوادث از این دست، کشته شدن سه تن از بهترین افراد و مجاهدین ما توسط گروهی از افراد شماست. افراد کشته‌شده تجربه قبلی جهاد داشته و در میدان جنگ و در موصل تلفات زیادی به دشمن وارد کرده بودند».[۲۳]

از نامه انصارالسنه به ابوایوب المصری برداشت می‌شود که انصارالسنه وی را مسئول خشونت‌های نام‌برده‌شده نمی‌داند اما از او می‌خواهد که برای پایان دادن به کشتار اعضای خود اقدامی انجام دهد. این کار شاید دادن فرصتی بود به المصری تا وجهه گروه خود را ترمیم کند؛ اما به‌خوبی نشان می‌دهد که المصری کنترل کاملی بر القاعده عراق نداشته است. نامه‌های نوشته‌شده به المصری به‌دلیل دیگری نیز قابل توجه هستند و آن اینکه آنها خطاب به المصری نوشته شده‌اند و نه ابوعمر البغدادی؛ شخصی که در اکتبر ۲۰۰۶ به‌عنوان امیر حکومت اسلامی عراق معرفی گردید. نیروهای آمریکایی ابوعمر را شخصیتی تخیلی و ساخته پرداخته القاعده عراق معرفی نمودند و شاید نوشتن نامه به المصری نیز مؤید همین مطلب باشد.

به‌هرحال این مناقشه، رهبری حکومت اسلامی عراق را به‌شدت به‌هم ریخت و تلاش‌های آن برای خاطرجمع ساختن السنه حالتی رقت‌بار به خود گرفت. در ژانویه ۲۰۰۷، ابوایوب المصری نامه‌ای ملتمسانه خطاب به عبدالله الشافي، امیر بخش‌های جهادگرای انصارالسنه، نوشت که به‌خوبی نشان می‌دهد موقعیت المصری تا چه حد تضعیف شده بود:

> «اجازه بده تا ازطرف خودم و ازطرف ابوعمر البغدادی بگویم که ما آماده تحویل هر کسی هستیم که خونی از شما ریخته یا پول شما را دزدیده است. ما او را تحویل خواهیم داد و در محاکمه او هیچ دخالتی نخواهیم کرد. اگر او طبق شریعت گناهکار شناخته و محکوم به اعدام گردید باید این کار را بکنید و ما چیزی جز شواهد چنین حکمی از شما نخواهیم خواست. من قول می‌دهم که خدمتکاری فداکار و محافظی باوفا برای شما باشم. من کفش‌های شما را بر سرم می‌گذارم و آنها را هزاران بار می‌بوسم».[۲۴]

ابوایوب المصری ملتمسانه می‌گوید که او اهمیت انصارالسنه را برای جایگاه سیاسی حکومت اسلامی عراق درک می‌کند. بخش وابسته به عبدالله الشافی در گروه انصارالسنه نزدیک‌ترین متحد ایدئولوژیک حکومت اسلامی عراق به‌حساب می‌آمد. اگر حکومت اسلامی عراق آن را از دست می‌داد کاملاً تنها می‌شد. بخش جهادگرای انصارالسنه (که درحال‌حاضر

انصارالاسلام نامیده می‌شوند) هرگز به‌شکل کامل القاعده عراق را کنار نگذاشت؛ اما در مناقشات القاعده عراق با دیگر گروه‌های شورشی طرف القاعده را نگرفت و بیشتر تلاش کرد تا میان آنها میانجی‌گری نماید.

در اواخر ۲۰۰۶ القاعده عراق به‌خاطر تاکتیک‌های وحشیانه‌اش، قتل و کشتار مردم بیگناه و تلاش‌های غیرواقع‌گرایانه‌اش برای تسلط بر محیط سیاسی‌ای که مملو از قبایلِ تا به دندان مسلح بود، در وضعیت بسیار بغرنجی قرار گرفت. با اعلام تأسیس حکومت اسلامی، القاعده عراق ادعای رهبری سیاسی نمود حال آنکه از اراده و توان لازم برای رفع نیازهای اولیه مردم برخوردار نبود. دراین‌حین، گروه‌های سنی به‌شکل مستقیم شروع به مقابله با القاعده عراق نمودند و در این راه دولت عراق و نیروهای آمریکایی را شرکای خوبی یافتند. در غرب از این جنبش به‌عنوان «جنبش پسران عراق متحدِ آمریکا»[1] که درنهایت علیه القاعده شوریدند یاد می‌شد حال آنکه گروه‌های شورشی سنی، جنگ علیه القاعده عراق را متفاوت تفسیر می‌کردند و آن را نوعی جنگ بین خود یا تلاش قبایل برای بازپس‌گیری اقتدار معرفی می‌نمودند. برای این شورشیان قدیمی، جنبش مذکور راهی بود برای تأمین هزینه‌های جنگی که علیه القاعده عراق جریان داشت.

اشتباهات القاعده عراق کاملاً آشکار بود. حتی وقتی مردم غرب عراق که پیوندهای عمیقی با القاعده این کشور داشتند علیه آن به مبارزه برخواستند، گروه مذکور متظاهرانه بازهم دستور می‌داد که دیگران اراده و فرمان او را بپذیرند. این نوع تبلیغات شدید و واهی در گذشته بر روی جهادگران مؤثر بود اما در عراق وضعیت فرق می‌کرد؛ چراکه القاعده تنها گروهی نبود که به رسانه‌ها و اینترنت دسترسی داشت. قبایل عراقی نیز از اینترنت به‌خوبی استفاده می‌کردند و دسترسی راحت‌تری به رسانه‌های ماهواره‌ای عربی داشتند. بدین‌شکل القاعده نه‌تنها در میدان جنگ فیزیکی درحال شکست بود بلکه در میدان جنگ رسانه‌ای نیز بازی را به حریف واگذار کرده بود.

---

1. The United States-allied Sons of Iraq (SOI) Movement

بخش دوم: جنگ شورشی

عدم ارتباط استراتژیک

شکاف بین القاعده و مخالفان ملی‌گرا و قبیله‌ای آن تا بهار ۲۰۰۷ تا حد زیادی مخفی مانده بود تا اینکه در این سال جنگ‌های تاکتیکی در عراق به جنگ‌های ارتباطاتی آنلاین استراتژیک نیز کشیده شد. در ۵ آوریل ۲۰۰۷ ارتش اسلامی عراق به اتهامات علیه خود مبنی‌بر همکاری با آمریکا و عدم پذیرش حاکمیت حکومت اسلامی عراق واکنش نشان داد و ابوعمر البغدادی را به زیر پا گذاشتن قانون اسلام متهم کرد.(۲۵) این واکنش پایانی بود بر دوره‌ای که گروه‌های شورشی سنی عراق از انتقاد علیه القاعده خودداری می‌کردند. ارتش اسلامی عراق فهرستی از تخطی‌های البغدادی را نیز منتشر کرد که شامل طرح اتهامات واهی و ناعادلانه علیه ارتش اسلامی عراق، تهدید برخی از اعضای آن به مرگ درصورت عدم همکاری، کشتن برادران مجاهد، صدور اجازه برای کشتن گروهی از مسلمانان، متهم کردن مردم به کفر و بی‌ایمانی و منع زنان از حضور در اجتماع بدون نقاب و حرام اعلام کردن رسانه‌های مدرن نظیر ماهواره می‌شد.(۲۶)

القاعده عراق در پاسخ تلاش کرد تا از عمومی شدن بحث جلوگیری کند و اگرچه بیانیه‌هایش علیه ارتش اسلامی انتقادی بود؛ اما لحن آنها به‌سرعت تغییر کرد. در ۱۷ آوریل ۲۰۰۷، امیر حکومت اسلامی عراق یعنی ابوعمر البغدادی از شمار زیادی از گروه‌های شورشی سنی خواست تا اشتباهات این حکومت را ببخشند:

> «برادران ارتش انصارالسنه و ارتش مجاهدین: دوستی بین ما عمیق است. پیوند عشق و ایمان آنقدر بزرگ است که صدمه‌ای به آن نرسد. پسران من در ارتش اسلامی، بدانید که من به‌خاطر دفاع از شما حاضر به جانفشانی هستم و شرافتم را به‌خاطر حفظ شرافت شما ایثار می‌کنم. به خدا سوگند که شما از ما تنها آنچه خوب است را خواهید دید و خواهید شنید. سربازان انقلاب ۱۹۲۰، شیطان توانسته بین ما نفوذ کند و باعث تفرقه شود».(۲۷)

اما تلاش‌های القاعده نتیجه‌ای دربر نداشت و تلاش‌های آشکار و پنهان آن برای تفاهم و

سازش با دیگر گروه‌ها به‌خاطر خشونت‌های تاکتیکی آن به شکست انجامید. در مبارزات تروریستی و شورشی، میزان تأثیرگذاری به هماهنگی عمیق بین اهداف سیاسی، خشونت تاکتیکی و ارتباطات استراتژیک بستگی دارد. در بهار ۲۰۰۷، درحالی‌که جنگجویان حکومت اسلامی عراق سرگرم مبارزه با هر کسی بودند که فکر می‌کردند مخالف آنهاست، رهبران سیاسی حکومت مذکور در تلاش برای جلوگیری از گسترش شکاف سیاسی بین خود و دیگران بودند. دومین هشدار عمومی به القاعده ازسوی گروهی به‌نام جبهه اصلاح و جهاد[1] داده شد که القاعده را به‌خاطر کشتن شماری از اعضای گروه جیش‌المجاهدین به انتقام تهدید می‌کرد.(۲۸) کشته شدن اعضای جیش‌المجاهدین سبب شد تا رهبران محلی حکومت اسلامی عراق وارد گود شوند و خود ریشه‌های بحران را برای رهبری حکومت اسلامی توضیح دهند. در مقابل حکومت اسلامی عراق نیز تلاش کرد تا از درگیری با جبهه اصلاح و جهاد خودداری ورزد.(۲۹)

منطق فرماندهان حکومت اسلامی عراق، پیچیدگی روابط سیاسی و نظامی را در عراق نشان می‌دهد. به گفته یک فرمانده محلی، حکومت اسلامی یکی از رهبران قوم ربی[2] و ۶۵ نفر دیگر را به‌خاطر همکاری با دولت عراق ترور کرد.(۳۰) قوم ربی روابط نزدیکی با جیش‌المجاهدین داشت و رئیس قوم، مشاور ارشد دینی این گروه بود. قوم ربی از جیش‌المجاهدین خواست که از حکومت اسلامی عراق انتقام بگیرد؛ لذا ایست بازرسی‌هایی برای دستگیری اعضای حکومت اسلامی ایجاد کردند. حکومت اسلامی سعی کرد تا با وضع منع آمدوشد و تعیین تاریخ دادگاه برای حل مسئله، به‌نحوی اختلاف پیداشده را مدیریت کند اما جیش‌المجاهدین با حمله به افراد حکومت اسلامی و کشتن دوازده نفر از اعضای آن عملاً جنگ را بر مذاکره ترجیح داد.(۳۱)

شکاف بین بیانیه‌های عمومی و اقدامات حکومت اسلامی عراق نشان می‌دهد که رهبری حکومت اسلامی به‌درستی ماهیت شورش گروه‌های سنی علیه خود را درک نکرده بود. این

---

1. The Jihad and Reform Front
2. Rabii

مسئله را می‌توان با چند توضیح روشن ساخت. نخست اینکه حلقه محاصره قبیله‌ای و آمریکایی حول جنگجویان حکومت اسلامی هر روز درحال تنگ‌تر شدن بود و ارتباط شفاف بین آنها را روزبه‌روز دشوارتر می‌کرد. اینکه اسناد داخلی این دوره حکومت اسلامی عراق درحال‌حاضر به‌جای اینکه دست القاعده باشد در بانک‌های اطلاعات آمریکاست، خود دلیل خوبی بر این ادعاست. دوم اینکه ابوایوب المصری شیوه رهبری محافظه‌کارانه‌تری نسبت به سلف خود یعنی ابومصعب الزرقاوی داشت؛ الزرقاوی رویکرد عملی خاصی را دنبال می‌کرد و حضور دائمی‌ای در رسانه‌ها داشت. در اوایل ۲۰۰۸ روزنامه قطری العرب مصاحبه‌ای را با ابوتراب الجزایری، رهبر الجزایری حکومت اسلامی عراق در سامره، درباره علل ازدست دادن حمایت دیگر گروه‌ها توسط حکومت اسلامی منتشر کرد که در آن الجزایری رهبری وقت حکومت اسلامی را مسئول این وضعیت معرفی نمود:

> «نمی‌خواهم وارد قضیه شوم؛ اما می‌توانم بگویم که افراد ما در آنجا خطاهای متعددی انجام دادند که به وضعیتی انجامید که انتظار آن را نداشتیم و متأسفانه اگر ابومصعب زنده بود چنین اتفاقی نمی‌افتاد».[۳۲]

هرچند الجزایری بلافاصله انکار می‌کند که منظور او این بوده که وضعیت و شکست‌های کنونی ناشی از رهبری المصری است اما خاطرنشان می‌سازد که در خونریزی زیاده‌روی شده و ناتوانی در برقراری ارتباط به‌شکل مؤثری بر گسترش خشونت خودسرانه تأثیر گذاشته است:

> «بله متأسفانه خشونت‌ها زیاد بوده و عوامل آنها شماری مرد جوان بوده‌اند که قوانین اسلامی را رعایت نکرده‌اند. البته دشواری ارتباط بین سلول‌ها و گروه‌ها دلیل این امر بوده است...».[۳۳]

جنگ امیریه

مشکلات رهبری و دشواری‌های ارتباطاتی مطرح‌شده ازسوی ابوتراب الجزایری به‌خوبی در شماری از مکاتبات یکی از فرماندهان حکومت اسلامی در منطقه امیریه بغداد به نام ابوالحسن [illegible] جنگ بین حکومت اسلامی و ارتش اسلامی انعکاس

یافته است. این جنگ از اواخر مه ۲۰۰۷ شروع شد و تا اوایل ژوئن همان سال ادامه یافت و علت بروز آن هم این بود که جنگجویان حکومت اسلامی با یکی از رهبران ارتش اسلامی عراق در مسجدی محلی روبه‌رو شدند و او را کشتند.(۳۴) درعوض، ارتش اسلامی عراق نیز شماری از جنگجویان حکومت اسلامی را کشت اما اجساد آنها را بلافاصله به رهبری حکومت اسلامی تحویل نداد.(۳۵) این وضعیت سبب شد تا یکی از جنگجویان جیش‌المجاهدین، از متحدان ارتش اسلامی عراق در جبهه اصلاح و جهاد، به میانجی‌گری بین حکومت اسلامی و ارتش اسلامی بپردازد.(۳۶) او دو روز برای پس دادن اجساد وقت خواست اما رهبری حکومت اسلامی تنها سی دقیقه به او فرصت داد.(۳۷) در اولین نامه ابوحسن سفیر به فرماندهانش در ۳۱ مه ۲۰۰۷ این ارتش اسلامی عراق است که لعن و نفرین می‌شود و خشونت حکومت اسلامی توجیه می‌گردد. او همچنین تلاش می‌کند تا نقش فرماندهی که وضعیت را از رهبری حکومت اسلامی بهتر درک می‌کند، ایفا نماید:

> «ما در بغداد از ماهیت واقعی ارتش اسلامی و رهبری آن آگاهیم و به‌خوبی می‌دانیم که آنها چطور توطئه و ناگهان حمله می‌کنند. ما در بغداد به‌خوبی می‌دانیم که طبق قانون شریعت اسلامی باید چگونه با دیگر گروه‌ها رفتار کنیم. آنها تابع شریعت اسلامی نیستند. آنها دنبال صلح نیستند. آنها گناهان و جرایم خود را اعتراف نمی‌کنند. به‌جای آن بعد از توطئه و حملاتشان در خانه‌هایشان می‌نشینند. پس تنها کاری که می‌توانیم بکنیم درخواست کمک از خداوند است. ما وضعیتمان را با یکدیگر به بحث می‌گذاریم و به موضوعات و مسائل تسلط داریم».(۳۸)

طبق نامه‌های حکومت اسلامی عراق و گزارشات رسانه‌ای، حکومت اسلامی در آغاز بر ارتش اسلامی عراق در امیریه فائق بود و آنها را از چندین مسجد بیرون کرده بود. طبق برخی گزارشات، جنگجویان ارتش اسلامی تحت پشتیبانی شبه‌نظامیان تیپ‌های انقلاب ۱۹۲۰ بودند که امری ممکن است.(۳۹) بااین‌حال احتمال دارد که این نیروها بیشتر به حماس عراق که

شاخه‌ای جداشده از تیپ‌های انقلاب ۱۹۲۰ بود و در جبهه اصلاح و جهاد هم‌پیمان ارتش اسلامی به‌حساب می‌آمد، وفادار بوده باشند.

به‌نظر می‌رسد که حکومت اسلامی عراق بیشتر حماس عراق را مسئول اتفاقات رخ‌داده می‌دانست تا تیپ‌های انقلاب ۱۹۲۰؛ به‌طوری‌که حتی در ۲ ژوئن ۲۰۰۷ در بولتنی که در امیریه دست‌به‌دست شد از تیپ‌های انقلاب ۱۹۲۰ ستایش شده بود.(۴۰) این بولتن با امضای ابوعمر البغدادی به درخواست ابوالحسن سفیر و درراستای اعلام رویکرد حکومت اسلامی عراق درقبال ارتش اسلامی منتشر شد. به‌عبارت‌دیگر بعد از بروز درگیری بین دو گروه در خیابان‌های امیریه، سفیر به‌عنوان فرمانده القاعده در منطقه می‌پرسد که آیا جنگ مذکور با استراتژی کلی حکومت اسلامی عراق منطبق است یا نه:

> «شیخ عظیم‌الشأن، من درخواست می‌کنم که راهبرد کلی ما درقبال ارتش اسلامی را مشخص کنید؛ زیرا همان‌طورکه می‌دانید آنها اجساد جنگجویان ما را پس نمی‌دهند و اسیران را آزاد نمی‌کنند. لطفاً سریعاً پاسخ دهید و بگویید دستور رهبری دراین‌باره چیست. خداوند شما را بیامرزد».(۴۱)

پاسخ ابوعمر البغدادی که در امیریه پخش شد، نشان می‌دهد که عملیات ابوالحسن سفیر مفید نبوده است. البغدادی از جنگجویان حکومت اسلامی می‌خواهد که در خانه‌هایشان بمانند. دراین‌راستا او خواستار جبران اشتباه ازسوی سفیر می‌شود و توصیه می‌کند که یک کمیته مشترک برای بررسی خشونت‌ها طبق شریعت تشکیل گردد.(۴۲)

واکنش البغدادی آنقدر سریع نیست که از مطرح شدن جنگ امیریه در رسانه‌ها جلوگیری کند. القاعده اغلب به‌خاطر عملیات‌های رسانه‌ای مؤثرش معروف است؛ اما در این مورد محدودیت‌های جدی مانع تأثیرگذاری بر گزارشات رسانه‌ای شد و فرماندهان القاعده به‌ندرت فرصت گفتگو با رسانه‌ها را به‌دست آوردند؛ اما ارتش اسلامی چنین محدودیت‌هایی را نداشت و سخنگوی آن از فرصت استفاده کرد و رفتار بد القاعده عراق را در امیریه به سازمان سیاسی تازه تأسیس آن یعنی حکومت اسلامی عراق ربط داد:

«القاعده مدت‌هاست که غیرقابل پیش‌بینی عمل می‌کند؛ اما اقدامات اخیر آن از زمان اعلام حکومت اسلامی تشدید شده است. آنها هر کسی را که از این حکومت تبعیت نکند، می‌کشند.... آنها شروع به کشتن پیش‌نمازان مساجد نموده‌اند».[۴۳]

جنگ امیریه مشکلات متعدد بنیادین القاعده برای عملیات در عراق را نشان می‌دهد. مشکل اول، فرماندهی ضعیف و کنترل ناکارآمد فرماندهان بر زیردستان بود. طبق اسناد یک سرویس پستی وجود داشته که القاعده از آن استفاده می‌کرده؛ اما این سرویس پستی نمی‌توانسته برای فرماندهان امکان یک واکنش سریع به تحولات را فراهم سازد.[۴۴] ارتباطات الکترونیک که تحت نظارت و کنترل بودند و سیستم‌های ارتباطی انسانی نیز به‌واسطه شوراهای بیداری شورشیان و قبایل ازبین رفته بودند.[۴۵] معضل دوم این بود که فرماندهان محلی اطلاع درستی از استراتژی کلی حکومت اسلامی نداشتند. حتی وقتی که چند ماهی از تیره شدن روابط حکومت اسلامی با ارتش اسلامی می‌گذشت، هنوز رهبران محلی حکومت اسلامی به‌خوبی نمی‌دانستند که آیا باید با ارتش اسلامی جنگ کنند یا صلح. بدون یک سیستم ارتباطی مناسب درطول جنگ، ابوالحسن سفیر نمی‌توانست تصمیم بگیرد که آیا جنگ با ارتش اسلامی منطبق با استراتژی حکومت اسلامی است یا نه. مشکل سوم این بود که رهبران محلی آموزش کافی ندیده بودند و واکنش آنها به حمله ناگهانی ارتش اسلامی به احساسات و درک ناقص آنها از احکام اسلامی محدود می‌شد و نه محاسبات پیچیده استراتژیک و مشکل نهایی و چهارم اینکه القاعده عراق آسیب‌پذیری خاصی در مقابل انتقادات یک سازمان سنی محلی معتبر داشت.

از نقطه قوت تا نقطه ضعف: جنگجویان خارجی و دیوان‌سالاران القاعده عراق

اختلال در فرماندهی و کنترل، ازدست دادن حمایت عمومی و رهبری ضعیف تنها مشکلات حکومت اسلامی عراق نبودند. طرد القاعده توسط اهل سنت و گروه‌های شورشی عراق، مشکلات سازمان حکومت اسلامی را تشدید کرد که ازجمله آنها معضل همراه‌سازی جنگجویان خارجی با گروه عراقی بود. درنهایت اینکه این معضل آنقدر حاد شد که طبق

سندی که در سال ۲۰۰۸ به‌دست نیروهای آمریکایی افتاد، رهبری القاعده عراق ورود جنگجویان خارجی را ممنوع کرد.[۴۶] درحقیقت منابع انسانی که عنصر تداوم حملات نظامی وحشیانه القاعده بودند چنان دردسر سیاسی برای آن ایجاد کردند که دیگر القاعده مورد احترام مردم نبود. همانند جنگ‌های گذشته، برخی از مبارزان القاعده عراق گزارشی را درباره درس‌های آموخته از اشتباهات سازمان خود در عراق تهیه کرده‌اند.[۴۷] این گزارش به‌خوبی گزارشات مشابه قدیمی خود نظیر گزارش ابومصائب السوری[۱] درباره شورش اخوان‌المسلمین در سوریه نیست؛ اما به‌نظر می‌رسد که به‌درستی دربرگیرنده مسائلی است که در مکاتبات ابوالحسن سفیر انعکاس یافته بود و به‌خوبی اشتباهات کلیدی القاعده عراق را در ارتباط با جنگجویان خارجی، لجستیک و سازماندهی بیان می‌کند. طبق نوشته نویسندگان نامعلوم این گزارش، معضلات القاعده عبارت بودند از:[۴۸]

۱. ناتوانی در درک مردم عراق: معضل اساسی حکومت اسلامی عراق ناتوانی آن در درک مردم عراق بود. بسیاری از جهادگران کاملاً با شرایط پایه‌ای عراق بیگانه و به آنها بی‌اعتنا بودند. به‌عنوان مثال آنها نسبت به حضور و زندگی شمار زیادی از شیعیان در عراق بی‌توجه بودند. به گفته نویسنده «درس‌های آموخته‌شده»:

> «بسیار ضروری است که بدانیم ما نمی‌توانیم از هر مبارزی در هر کشوری استفاده کنیم بدون آنکه ساختار اجتماعی آن کشور را بشناسیم و شناخت عمیقی از حساسیت‌های مذهبی و اجتماعی آن به‌دست آوریم. قبل از هر چیز باید به گردآوری اطلاعات درباره درصد کارگران، پیروان مذاهب، فرقه‌ها، قومیت‌ها، وابستگی‌های سیاسی، منابع، درآمد سرانه، مشاغل موجود، ماهیت قبایل و معضلات امنیتی بپردازیم. این برای جماعت اسلامی غیرممکن است که بدون تحلیل ساختار جمعیتی و دانستن اینکه آیا مردم می‌خواهند که برای

1. Abu Mus'ab al-Suri

همیشه شریعت را بپذیرند و به زندگی طبق اصول آن ادامه دهند یا خیر، به جهاد بپردازد و حکومت کند.»

۲. قاچاقچیان غیرقابل اعتماد در سوریه: حکومت اسلامی عراق به دو دسته قاچاقچی غیرقابل اعتماد در سوریه وابسته بود: جهادگرانی که هیچ‌وقت جنگ نکرده بودند و افسران ناراضی (به‌احتمال زیاد سکولار) ارتش سابق عراق. اولی قابل اعتماد نبود؛ چراکه تجربه‌ای نداشت و دومی هم قابل اعتماد نبود زیرا ازنظر ایدئولوژیک تعهد نداشت و انگیزه آن تنها مادی بود. کار کردن حکومت اسلامی عراق با قاچاقچیان دسته دوم اگرچه ظرفیت و توانایی شبکه را افزایش می‌داد؛ اما معضلات امنیتی به‌وجود می‌آورد؛ چراکه گروه‌های رقیب به‌خاطر منافع مالی همدیگر را لو می‌دادند. همانند بلک واتر که نقشی کلیدی در عملیات‌های آمریکا در عراق داشت ـ و درحال‌حاضر به‌خاطر انگیزه‌های مالی و فرماندهی مستقل مشکلات خاصی را برای آمریکا به‌وجود آورده است ـ استفاده از قاچاقچیان مزدور، حکومت اسلامی عراق را به بازیگرانی وابسته کرد که نمی‌توانست آنها را به‌شکل کامل کنترل نماید.[۴۹]

۳. تبلیغات انتظاراتی واهی بین جنگجویان خارجی ایجاد کرده بود: تبلیغات جهانی جهادگرایان انتظارات غیرواقع‌بینانه‌ای بین جهادگران تازه وارد ایجاد کرده بود. بسیاری از آنها هرچند برای کارهای سخت و پرمشقت آماده نبودند؛ اما بسیار مُصر بودند که در حملات باشکوهی که القاعده تبلیغ می‌کرد حضور یابند. این وضعیت باعث ایجاد شکاف بین آنها و جنگجویان محلی شد که با برنامه‌ریزی دقیق، معضلات لجستیک و کارهای پرمشقت شورش آشنا بودند و به آنها عادت داشتند.

۴. امرای دیوان‌سالار القاعده عراق نتوانستند هماهنگی لازم را به‌وجود آورند: به‌خاطر هماهنگی ضعیف بین امرای القاعده عراق، از بسیاری از جنگجویان توانا و ماهر به‌شکل مؤثر استفاده نشد. جنگجویان خارجی در مناطق روستایی به مناطق شهری؛ یعنی جایی‌که به آنها نیاز بود منتقل نشدند و افراد دارای مهارت‌های خاص نظیر دانستن زبان یا هنرهای رزمی

به‌شکل مؤثر مورد استفاده قرار نگرفتند. نویسنده گزارش «درس‌های آموخته‌شده»، امرای دیوان‌سالار القاعده عراق را مسئول این وضعیت می‌داند و آنها را به‌خاطر حفاظت از افراد و منابع مالی خود و نه توزیع درست منابع و افراد مورد سرزنش قرار می‌دهد. به‌عنوان مثال، نویسنده از جنگجویی ایتالیایی نام می‌برد که روابطی قوی با جنگجویان خارج از عراق داشت و ماه‌ها پس از بیکاری و هنگامی‌که تصمیم گرفت به‌خاطر ناامیدی به فتح‌الاسلام لبنان بپیوندد، کشته شد. او کشته شد چون در انتظار ترک عراق بود.(۵۰)

۵. تنش بین جنگجویان خارجی و اعضای بومی القاعده عراق: بسیاری از جنگجویان خارجی انتظارات واهی از جهاد در عراق داشتند و خود را از همرزمان عراقی که ازنظر اعتقادی انگیزه کمتری داشتند، اخلاقاً برتر می‌دانستند. این تفاوت‌ها تنش‌های عمیقی را بین آنها و جنگجویان محلی به‌وجود آورد که از مبارزان خارجی مغرور ناامید بودند. به گفته نویسنده گزارش «درس‌های آموخته‌شده»، مبارزان محلی به‌خاطر اینکه هرگز از ایدئولوژی القاعده مطلع نشده بودند و بنابراین انگیزه‌های مبارزان خارجی را درک نمی‌کردند، از دست آنها به‌شدت عصبانی بودند. ناتوانی القاعده در آموزش ایدئولوژی خود به جنگجویان محلی، سبب شد تا انگیزه‌های آنان قبیله‌ای، ملی‌گرایانه و مالی باقی بماند و شکاف بین آنها و مبارزان خارجی عمیق‌تر شود. در این بین برخی از جنگجویان محلی معتقد بودند که جهاد یک وظیفه اضافی است و اصل هدف زندگی نیست حال آنکه همرزمان خارجی آنها تنها به عراق آمده بودند که در راه جهاد کشته شوند. مبارزان عراقی از ناتوانی خارجی‌ها برای انجام وظایف خویش بیزار بودند. علاوه‌براین، خارجی‌ها زبان و فرهنگ عراقی را نمی‌فهمیدند و خطرات امنیتی برای جنگجویان عراقی همراه خود به‌وجود می‌آوردند.

۶. بمب‌گذاران انتحاری تصمیمشان عوض می‌شد: بسیاری از افرادی که با آرزوی بمب‌گذاری انتحاری وارد عراق می‌شدند به‌سرعت مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند و دچار یأس می‌شدند. علاوه‌براین، چون بمب‌گذاران از مردم محلی نبودند، جدا نگه داشته می‌شدند؛ روندی که بعد از چند ماه تحمل آن بسیار سخت می‌شد. به اعتقاد نویسنده، بسیاری از

بمب‌گذاران اطلاعات عمیق دینی نداشتند و بنابراین تعهد آنان با گذشت زمان و به‌خصوص وقتی از غیرحرفه‌ای بودن و خلافکار بودن همرزمان محلی خود آگاه می‌شدند، ازبین می‌رفت؛ لذا بسیاری از آنان به مبارزان معمولی، بدون آموزش یا با کمی آموزش، تبدیل می‌شدند یا عراق را ترک می‌کردند.

۷. شمار زیاد رهبران، ساختار فرماندهی را تضعیف می‌کرد: وقتی هسته‌های القاعده در عراق پراکنده شدند، کادر رهبری باتجربه آن تضعیف شد و ارتباط به‌حدی دشوار گردید که هسته‌های محلی از قصد استراتژیک فرماندهی کل مطلع نمی‌شدند. مسئله وقتی حاد شد که افراد بی‌تجربه جایگزین امرای محلی‌ای شدند که کشته یا دستگیر شده بودند. بسیاری از این رهبران با بزرگنمایی قدرت و اقتدار نیروهای آمریکایی برای هسته‌های خود باعث تضعیف تعهد جنگجویان خود می‌شدند. علاوه‌براین، در نبود فرمان‌های مستقیم از فرماندهی کل، برخی اوقات رهبران محلی از اقدام علیه نیروهای آمریکایی و عراقی ناتوان بودند و با ایجاد وضعیت پادگانی سعی می‌کردند تا نیروهای خود را حفظ کنند و مطمئن شوند که قدرت آنها به خطر نمی‌افتد. در برخی موارد امرا حتی زمانی که می‌خواستند نمی‌توانستند اقتدار خود را به نمایش گذارند؛ چراکه نفوذ آنها ازبین رفته بود و جنگجویان برای خود مفرهای سازمانی ایجاد کرده بودند. طبق گزارش «مذکور»:

> «شمار امرا افزایش یافت به‌نحوی‌که هرکسی برای خود امیری داشت؛ امیر آشپزخانه، امیر بنزین، امیر پشتیبانی و غیره. این کار باعث شد تا احترام جنگجویان به یکدیگر به‌عنوان برادر دینی جای خود را به اطاعت محض از امرایشان بدهد».

۸. موانع اداری: صرف‌نظر از عناوینی که رهبران القاعده عراق برای خود خلق می‌کردند هر هسته القاعده چهار بخش و به‌تبع آن چهار فرمانده داشت: افسر نظامی، افسر امنیتی، افسر عقیدتی و افسر اجرایی. نویسنده گزارش فوق معتقد است که مقامات مذکور همکاری مؤثری با یکدیگر نداشتند:

«افسر عقیدتی، درصورت وجود، به‌همراه کتاب‌ها و رایانه خود از افراد و دنیای واقعی جنگجویان مجزاست و از مردم عراق و قبایل آن و مزایا و معایب فتوای خود آگاه نیست. درسوی‌دیگر افسر نظامی بدون داشتن اطلاعات امنیتی قادر نیست تا بمبی را جاسازی کند. وجود چهار افسر مذکور به‌خوبی دلیل تأخیر در عملیات‌های نظامی و امنیتی را توضیح می‌دهد؛ چراکه همکاری مطلوبی بین آنها چه در سطح پایه و چه در سطح عملیاتی وجود ندارد. افسر نظامی بدون اطلاعات امنیتی قادر به بمب‌گذاری نیست، افسر عقیدتی بدون ارتباط با مبارزان و مردم و داشتن اطلاعات خوب از محیط از قضاوت درباره آنها عاجز است. افسر اجرایی قادر به تأمین همه نیازها نیست؛ چراکه درخواست‌های دیروز، امروز و فردا بر روی هم انباشته شده است. افسر نظامی خود را منزوی احساس می‌کند و بدون اطلاعات کاری از دست آنها برنمی‌آید؛ چراکه شمار جاسوس‌ها و خائنین و منابع اطلاعاتی بسیار است. افسر عقیدتی به‌واسطه عدم درک درست، فتواهای غلط می‌دهد و این فتواها تأثیری منفی بر روی جماعت اسلامی می‌گذارد».

۹. استفاده ضعیف از منابع مالی: حکومت اسلامی عراق منابع مالی خود را به‌شکل مؤثر توزیع نمی‌کرد و به برخی هسته‌ها نسبت به هسته‌های دیگر بیشتر می‌رسید بدون آنکه تحلیل درستی از نیازهای آنها داشته باشد. نویسنده گزارش خاطرنشان می‌کند که حکومت اسلامی عراق منابع مالی پیوسته‌ای نداشت و مانند ارتش اسلامی عراق از قدرت‌های خارجی کمک‌های مالی دریافت نمی‌کرد.

اهداف القاعده

معضلات القاعده بسیار قابل توجه و مهم هستند که این امر به ماهیت حکومت اسلامی عراق و اهداف اعلامی آن بازمی‌گردد. اغلب ایدئولوژی القاعده پوچ‌انگارانه یا آنارشیستی توصیف می‌شود. حال آنکه در عراق، القاعده قصد خود را برای تبدیل شدن به گروهی که

قادر به حکومت ـ که لازمه‌اش مقداری کارایی سازمانی و اداری است ـ است، نشان داد.[۵۱] همانند بسیاری از اهداف کلی القاعده، حاکمیت ناب دست‌نیافتنی بود؛ اما اعلام این هدف به‌خوبی اهمیت درک اهداف واقعی آن را نشان می‌دهد. درسی که باید آموخت این است که استراتژیست‌های آمریکایی نباید ناتوانی آمریکا در دستیابی به اهداف خود را دلیل موفقیت القاعده در رسیدن به اهدافش اعلام کنند. رهبران ارشد القاعده نمی‌خواهند که همواره یک جنبش مخالف باقی بمانند. هدف آنها کشتن آمریکایی‌ها نیست بلکه کشتن آمریکایی‌ها وسیله‌ای است برای رسیدن به یک هدف. تروریست‌های القاعده با تأسیس حکومت اسلامی عراق تنها به‌دنبال نابودی آمریکا در عراق نبودند بلکه بیشتر می‌خواستند تا خود را از یک سازمان تروریستی به یک تشکیلات سیاسی ارتقا دهند. القاعده برنامه‌ای برای آینده دارد هرچندکه مردم کمی خواستار رسیدن آنها به هدفشان هستند. این یک مفهوم هستی‌شناختی مهم است. ناتوانی در شناخت اهداف اصلی القاعده به ناتوانی در درک اشتباهات آن و بهره‌مندی از آنها می‌انجامد. نیروهای شورشی در عراق ازجمله القاعده، به‌عنوان کسانی شناخته می‌شدند که به‌دنبال مرگ هستند و اغلب به‌عنوان نیروهای مخرب ترسیم می‌شدند تا گروه‌هایی که به‌دنبال اجرای دیدگاه خود از حاکمیت هستند. بدون شک خشونت وحشیانه القاعده عراق باعث جدایی رهبران قبیله‌ای از آن شد اما این امر زمانی اتفاق افتاد که آنها پی بردند شکست آمریکا در عراق و عقب‌نشینی آن یعنی حاکمیت القاعده. فرماندهان آمریکا باید به‌دقت هدف استراتژیک نیروهای شورشی سنی در عراق را ارزیابی کنند تا بفهمند که همه آنها علی‌رغم حملاتشان به نیروهای آمریکایی، همانند القاعده سازش‌ناپذیر نیستند.

درک اهداف القاعده براساس مفاهیم خود آنها مهم است؛ چراکه چنین درکی برای اینکه بتوان گفت چه کسی جزو القاعده نیست حیاتی است. تعداد زیادی مردم خطرناک در دنیا وجود دارند که با کشتن به‌دنبال دستیابی به اهداف خود هستند اما همه آنها جزء القاعده نیستند و دشمنی سازش‌ناپذیر به‌حساب نمی‌آیند.

بخش سوم: میراث و آینده القاعده عراق

القاعده عراق منطقه‌ای را تحت کنترل خود ندارد و نمی‌تواند انسجام بنیادین دولت عراق را تهدید کند. توانایی القاعده برای اعمال خشونت به‌شکل چشم‌گیری کاهش یافته و به‌نظر نمی‌رسد که بار دیگر احیا شود. بااین‌حال، همچنان القاعده یک بازیگر تروریستی مهم در داخل عراق است و به‌عنوان بخش مهمی از شبکه سیاسی و لجستیکی القاعده جهانی باقی خواهد ماند. تحت شرایط مناسب، القاعده عراق می‌تواند بازگشت محدودی به عرصه سیاسی عراق داشته باشد هرچندکه توانایی آن برای ایجاد چنین ظرفیتی بدون کمک دیگران محدود است. القاعده عراق امیدوار است که شرایط سیاسی این کشور به‌نحوی شود که ناامیدی و انزوای اهل سنت را درپی داشته باشد و این گروه بتواند با استفاده از این شرایط فضایی اجتماعی برای افراط‌گری فراهم آورد. القاعده عراق دیگر حاکم بر سرنوشت خود هم نیست. این سازمان تروریستی تبدیل به یک گروه کوچک خطرناک شده که تهدیدی برای وضعیت سیاسی کنونی عراق ایجاد نمی‌کند و یا نمی‌تواند به‌عنوان کاتالیزور تغییرات اجتماعی گسترده ایفای نقش نماید. جنگجویان خارجی در خدمت القاعده عراق به‌احتمال زیاد به عملیات‌های خارج از عراق معطوف خواهند شد؛ باوجوداین القاعده عراق از توانایی عملیاتی کافی برای پشتیبانی از جنگ رسانه‌ای خود برخوردار خواهد بود.

شبکه‌های جنگجویان خارجی القاعده عراق

جنگجویان خارجی اگرچه همچنان از عملیات‌های القاعده در عراق پشتیبانی خواهند کرد اما بخش عمده‌ای از شبکه لجستیک القاعده جهانی در خدمت جابه‌جایی پول، کالا و نیرو به دیگر مناطق است.

شهر شمالی موصل آخرین پایگاه مهم القاعده در عراق است و این گروه دلخوش به تنش بین اعراب سنی و کردها می‌باشد.[۵۲] از اوت ۲۰۰۶ جنگجویان خارجی از غرب موصل یعنی از سنجر وارد این شهر شده و پراکنده شده‌اند.[۵۳] القاعده عراق از نزدیکی موصل به سوریه بهره برده و منابع مورد نیاز خود را از آنجا وارد کرده است و از تنش جدی بین اعراب سنی و

کردهای ساکنان موصل، حمایت اجتماعی اندکی برای خود دست‌وپا نموده است. جنگ سیاسی بین کردها و اعراب بر سر کنترل موصل و استان نینوا باعث شده که شهروندان موصل نتوانند از منافع اقتصادی همگرایی با اقتصاد مرکزی عراق یا اقتصاد منطقه‌ای کردستان بهره گیرند و این امر فرصت‌های بیشتری را برای القاعده عراق به‌وجود می‌آورد.(۵۴)

در خارج از عراق، شبکه‌های لجستیک القاعده درحال گسترش خشونت در مناطق جهادی هستند. منابع القاعده عراق بیشتر براساس سهولت جابه‌جایی توزیع می‌شوند تا براساس نیازهای استراتژیک رهبران ارشد آن. احتمالات بالقوه لبنان، یمن و سومالی را دربرمی‌گیرد که به نسبت، دسترسی به آنها از خاورمیانه و شمال آفریقا راحت‌تر است و اغلب جنگجویان خارجی نیز اهل آنجا هستند. سفر به پاکستان به نسبت سخت‌تر است و نیازمند شبکه‌هایی است که از شبکه‌های توزیعی عراق کاملاً متفاوت هستند. باوجوداین جنگ القاعده در پاکستان آنقدر برای اهداف درازمدت القاعده حیاتی است که بدون شک بخشی از نیروهای خارجی‌ای که باید به عراق می‌رفتند را به پاکستان انتقال دهد.

القاعده عراق و رسانه

هرچند القاعده شکست‌های جدی‌ای ازسوی شورشیان قبیله‌ای، ارتش عراق و نیروهای آمریکایی متحمل شده، باز توانایی این را دارد که پیام خود را ازطریق اینترنت مخابره کند. بااین‌حال با تضعیف القاعده عراق، قدرت رسانه‌ای آن نیز تضعیف شده و با رقابت جدی‌ای ازسوی دیگر گروه‌های شورشی دراین‌زمینه روبه‌رو می‌باشد. چالش ایجادشده ازسوی دیگر گروه‌های شورشی برای القاعده، جنگ عراق را از دیگر تجربه‌های جهادی ـ وقتی که جهادگران نیازی نمی‌دیدند که داستان خود را برای دنیا تعریف کنند ـ متمایز ساخته است. این امر به‌خصوص درباره جهاد دهه ۱۹۸۰ در افغانستان صدق می‌کرد. در این دوره به‌جای داستان‌نویسان، جهادگرانی چون اسامه بن‌لادن و عبدالله عظام افسانه‌هایی از جهاد در افغانستان خلق می‌کردند که در آن بر اصول ایدئولوژیک القاعده تأکید و نقش افغان‌ها نادیده گرفته می‌شد؛ اما گروه‌های شورشی محلی عراق از فناوری مدرن ارتباطی ـ که سال‌ها ابزار اصلی

القاعده بود ـ علیه القاعده این کشور بهره گرفتند. این کار فرصت‌ها و خطراتی برای القاعده ایجاد می‌کند. اینکه گروه‌های محلی از اینترنت به‌شکل مؤثر بهره گیرند به آنها فرصت می‌دهد تا بر شمار متحدان خود بیفزایند؛ اما ازسوی‌دیگر به‌این‌معنی است که القاعده عراق دیگر تنها گروه شورشی‌ای نیست که جهان را مخاطب خود قرار می‌دهد. این امر از آن جهت مهم است که جهادگران مدت‌ها قادر بودند حتی وقتی جنگی نبود به داستان‌سرایی درباره جهاد بپردازند. این تکثر تبلیغاتی توانایی داستان‌سرایی القاعده را تضعیف می‌کند و پیام کلی آن درباره جنگی فراملی را کم‌رنگ می‌سازد.

بخش چهارم: نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

هرچند القاعده عراق به‌شدت تضعیف شده اما باز می‌تواند بر روی آینده عراق تأثیر گذارد و نقشی را در مبارزه جهانی القاعده ایفا نماید. درس‌های فراوانی از افول القاعده عراق می‌توان آموخت که قابل تعمیم هم به جنگ علیه القاعده در عراق و هم به جنگ علیه القاعده در هر کجای دیگر هستند. توصیه‌های ارائه‌شده تنها به‌دنبال ایجاد فرصت برای تضعیف القاعده عراق نیست و تضعیف دیگر عناصر القاعده را نیز مدنظر دارد. القاعده درس‌هایی از عراق آموخته که آنها را در جاهای دیگر به کار خواهد بست؛ آمریکا نیز باید همین کار را انجام دهد. بااین‌حال خطرناک خواهد بود که درس‌های آموخته‌شده از عراق علیه القاعده در جاهای دیگر بدون درنظر گرفتن بافت و پویایی‌های سازمان محلی، به‌کار گرفته شود. شرایط سیاسی و فرهنگی، شاخص‌های اهداف آمریکا و ابزارهای رسیدن به آنها را مشخص می‌کنند. علاوه‌براین، القاعده عراق را نمی‌توان یک شاخه نمونه القاعده به‌حساب آورد؛ چراکه جاه‌طلبی‌های آن به‌مراتب بیشتر از دیگر هسته‌های القاعده بوده است؛ درحالی‌که القاعده عراق تلاش کرده تا نظام سیاسی جدیدی را به‌وجود آورد و بر آن حاکم شود، اغلب شاخ‌های القاعده به‌دنبال شکل‌دهی به جامعه و آموختن نحوه کار با نظام‌های سیاسی و قبیله‌ای حاکم هستند.

به‌کارگیری درس‌های درست آموخته‌شده و انتظارات بجا در افغانستان و پاکستان

بسیاری از پویایی‌های مؤثر بر افول القاعده در عراق، تأثیر کمتری در افغانستان دارند که باعث می‌شود القاعده در آنجا دوام به‌مراتب بیشتری داشته باشد. نخست و از همه مهم‌تر اینکه، القاعده جایگاه امنی در پاکستان دارد و خود را در ساختار اجتماعی آنجا از بیست سال پیش تا به امروز جا انداخته است. دوم اینکه القاعده در افغانستان و پاکستان به شرکای خود یعنی طالبان و قبایل اجازه داده تا نقش رهبری داشته باشند. و سوم اینکه القاعده از آسیب رساندن به غیرنظامیان در منطقه خودداری کرده است.

۱. پایگاه امن در پاکستان: بدون تردید توانایی محدود نیروهای امنیتی پاکستان و دسترسی حداقلی آمریکا به تأسیسات و افراد در پاکستان، توانایی آنها را برای تضعیف القاعده با استفاده از نیروهای نظامی کاهش داده است؛ اما همین فضای عملیاتی باقیمانده، برای القاعده بسیار حیاتی است و به آن اجازه می‌دهد تا به آموزش‌وپرورش نیروهایش بپردازد و سیستم‌های ارتباطی گسترده‌ای به‌وجود آورد. این بدان‌معناست که القاعده در پاکستان نسبت به القاعده عراق توانایی بیشتری در جایگزین کردن فرماندهان دارد. حمله به فرماندهان القاعده در عراق، نقش مؤثری در تضعیف آن داشت و حمله به رهبران القاعده پاکستان سبب خواهد شد تا محیط عملیاتی آن به‌واسطه تحت فشار قرار گرفتن، محدود گردد. به‌هرحال حملات علیه القاعده پاکستان همانند حملات علیه القاعده عراق تأثیر استراتژیک نداشته است.

کاهش سرعت عملیاتی، فرصت‌های آموزشی بهتری را برای القاعده پاکستان به‌وجود آورده و باعث شده تا رهبران محلی کمتر ناچار به اتخاذ تصمیم‌های عملیاتی کلیدی تحت فشار شوند و درنتیجه اشتباهات کمتری را مرتکب گردند. علاوه‌براین، درحالی‌که القاعده عراق به‌خاطر بلندپروازی‌هایش از تمام قدرت خود استفاده می‌کرد، القاعده پاکستان و افغانستان دقت بیشتری در استفاده از منابع و ذخایر استراتژیک خود دارد. القاعده عراق همیشه درگیر جنگی تمام‌عیار بود که تمام قدرت آن را می‌گرفت و اجازه نمی‌داد تا در مواقع فشار، انعطاف از خود نشان دهد. القاعده افغانستان و پاکستان توانایی بیشتری در استفاده و گردآوری منابع

خود دارد و توانسته است نسبت به افزایش نیروهای آمریکایی در افغانستان یا فشار نیروهای پاکستانی واکنش نشان دهد.

۲. حکومت اسلامی عراق دربرابر کسب قدرت هوشمندانه: درحالی‌که القاعده عراق از مراکز قدرت رقیب، از نیروهای شورشی گرفته تا نیروهای قبیله‌ای، خواست تا حکومت اسلامی عراق را به‌رسمیت شناخته و از آن تبعیت کنند، القاعده پاکستان و افغانستان به طالبان و رهبران قبیله‌ای به‌خاطر استفاده از ابزارهای سنتی احترام گذاشته است. درحالی‌که القاعده عراق تلاش کرد تا ساختاری خارجی را به مردم عراق تحمیل کند، تمایل القاعده پاکستان و افغانستان برای احترام گذاشتن به متحدان محلی‌شان حیاتی است. به‌جای زور، القاعده پاکستان و افغانستان بیشتر از ایدئولوژی، ازدواج‌های درون گروهی، قانع‌سازی و بهره‌مندی از ابزارهای منحصربه‌فرد نظامی، مالی و فنی برای نفوذ در شبکه‌های قبیله‌ای و فامیلی استفاده کرده است. برخلاف القاعده عراق، القاعده پاکستان و افغانستان وابستگی‌های مردم را به‌خوبی درک کرده است. این بدان‌معنا نیست که آمریکا و متحدانش نمی‌توانند بر روی چنین شبکه‌هایی تأثیر گذارند و بدون تردید رهبران محلی برای کنترل راه‌های قاچاق و حفظ اقتصادهای محلی حاضر به سازش می‌شوند.

۳. حملات کمتر اما هوشمندانه‌تر علیه غیرنظامیان: حملات گسترده علیه غیرنظامیان باعث دوری آنها از القاعده عراق شد. القاعده و متحدان آن در پاکستان ابایی از کشتن غیرنظامیان ندارند؛ چه در ترور هدفمند مخالفان سیاسی یا در حملات گسترده نظیر بمب‌گذاری هتل ماریوت. باوجوداین حملات علیه غیرنظامیان در افغانستان و پاکستان در مقایسه با عراق هدفمندتر بوده و واکنش عمومی محدودی را برانگیخته است. شایان ذکر است که این مسئله ممکن است تغییر کند به‌خصوص اگر القاعده و متحدان آن تلاش هماهنگی را برای تحت فشار قرار دادن دولت پاکستان انجام دهند.

افول القاعده عراق به آوازه القاعده لطمه زده نه توانایی عملیاتی آن

شکست القاعده عراق، معضلی استراتژیک برای جنبش جهانی القاعده به‌وجود آورده؛

چراکه اغلب مسلمانان وقتی افکار جهادی در میدان جنگ به آزمایش گذاشته شد و به‌عنوان اصول حکومتی پیشنهاد گردید به مخالفت با آن برخواستند. علاوه‌براین، افکار مذکور موقعی طرد شد که دنیا نظاره‌گر آن بود. تلاش القاعده برای ایجاد یا پذیرش نمایندگی، اگرچه گسترش جهانی آن را ممکن می‌کند اما کل سیستم را در معرض اشتباهات فرماندهان محلی قرار می‌دهد که آنچه در عراق از اواخر ۲۰۰۶ رخ داد دقیقاً نمونه این وضعیت است.[۵۵]

به‌جز شکست مذکور، جنبش القاعده از جنگ خود با آمریکا در عراق بسیار منتفع شده است. این درگیری به القاعده فرصت داد تا حضوری همیشگی در رسانه‌ها داشته باشد، توجه آمریکا را از افغانستان به عراق معطوف نماید، تجربه‌های تاکتیکی ارزشمندی به‌دست آورد و در یک جنگ پرسروصدا شرکت جوید. علاوه‌براین، سازمان مرکزی القاعده در پاکستان هزینه کمی برای این منافع پرداخته و سرمایه‌گذاری کمی بر روی روابط خود با ابومصعب الزرقاوی و دیگر جهادگرانی که خواستار تأسیس القاعده عراق بودند، کرده، شاید جز اعطای نام و شهرت خود به آنها کار دیگری انجام نداده بود.

هدف قرار دادن روند القاعده توسط القاعده عراق

تلاش القاعده برای ایجاد سازوکارهای بادوام فرماندهی و کنترل، اهمیت آموزش استراتژیک و ایدئولوژیک برای کسب موفقیت ازسوی آن را نشان می‌دهد. فرماندهان القاعده عراق به‌خاطر نداشتن آموزش‌های ایدئولوژیک شفاف و متمرکز خطاهایی انجام دادند که خشونت کور را گسترش داد و باعث بیزاری مردم از آنها گردید. تردیدی نیست که اصول بنیادین القاعده توجیه‌گر خشونت بی‌حدوحصر است اما همین اصول اگر به‌صورت سطحی درک شوند، خشن‌تر نیز می‌شوند. رهبران ممتاز القاعده در پاکستان به‌خوبی ارزش صبر را می‌دانند و بر اهمیت سازش‌های کوتاه مدت و لزوم آنها واقف هستند؛ درحالی‌که فرماندهان کم آموزش‌دیده اغلب چنین درکی ندارند و خشونت شدید را نشان خلوص ایدئولوژیک می‌دانند. حمله به مراکز آموزشی القاعده همیشه ارزشمند است؛ اما در محیط‌های عملیاتی سخت که در آنها اغلب خطاهای القاعده بیشتر می‌شود، چنین حملاتی ارزشمندتر هستند.

بهره‌برداری از منابع دولتی برای تحت فشار گذاشتن شبکه‌های القاعده

ازآنجاکه سیستم‌های داخلی القاعده به‌شکل چندجانبه خود را تقویت می‌کنند، مهم است که به شکل‌های غیرمنتظره و گاهی اوقات، به‌شکل همزمان تمام آنها مورد حمله قرار گیرند. به‌عنوان مثال، حمله به رهبران االقاعده، اگر این گروه بتواند به‌شکل مؤثر رهبران جدید تربیت کند و دستورات را پیوسته از فرماندهان ارشد به رهبران عملیاتی جدید منتقل کند، ارزش زیادی ندارد. حملات منفرد علیه سیستم‌ها یا کارکردهای خاص در شبکه القاعده حتی اگر مؤثر باشند نمی‌توانند نتایج استراتژیک به‌بار آورند. ازاین‌رو حملات هماهنگ‌شده حیاتی هستند.

القاعده علی‌رغم توانایی‌های گسترده و چشمگیر یک بازیگر زیرحکومتی با منابع محدود است. شایان ذکر است که القاعده عراق زمانی موفق بود که جنگی تمام‌عیار علیه نیروهای آمریکایی به راه انداخته بود و در مقابل، آمریکا جنگی محدود علیه آن را در دستور کار خود داشت. آمریکا توان این را داشت که تمام منابع خود ـ از نیرو و تمرکز گرفته تا خلاقیت استراتژیک ـ را در عراق افزایش دهد و وقتی این کار را کرد، القاعده عراق نتوانست بر آن غلبه یابد. استفاده از تمام منابع بدین‌معنا بود که آمریکا و متحدانش توانستند القاعده عراق را به‌طور مرتب و دائمی در بسیاری از حوزه‌ها به‌شکل همزمان تحت فشار قرار دهند با ازبین بردن پشتیبانی اجتماعی از آنها، با حمله به رهبران، با تخریب عملیات‌های رسانه‌ای، با جلوگیری از تأمین منابع مالی و غیره. چنین رویکردی تلفات بیشتری به نمایندگی‌های القاعده وارد می‌سازد تا استراتژی‌هایی که به‌شکل متوالی به سیستم‌های خاصی از یک عملیات القاعده اولویت می‌دهند.

بازگویی داستان القاعده عراق به‌شکل کامل و باصداقت

ادعای القاعده برای رهبری سیاسی خطرناک‌ترین دشمن آن است. به‌جای کوچک‌نمایی بلندپروازی‌های القاعده یا تعریف آن براساس اهداف آمریکا، آمریکا باید باصداقت و تا حد ممکن بلاواسطه با القاعده برخورد کند. آمریکا به‌جای توصیف مطول آنچه القاعده به‌دنبال

چیزی نیست جز یک دیکتاتوری دینی‌ای که خواهان سرکوب رسوم و ساختارهای قدرت محلی است، هیچ مخالفتی را تحمل نمی‌کند و از کشتن وحشیانه مخالفانه خود دریغ نمی‌ورزد. هرچند در کوتاه مدت آنچه القاعده به‌دنبال ایجاد آن است منافع آمریکا را تهدید می‌کند اما هدف غایی القاعده کشنده‌ترین دشمن آن است.

فرماندهان آمریکایی عادت دارند که نقش نیروهای خود را در نابودی القاعده عراق بزرگ‌نمایی کنند. این کار اشتباه است. نیروهای آمریکایی نقش مهمی در نابودی القاعده عراق ایفا کرده‌اند؛ اما داستان افول القاعده چیز ساده‌تری است و آن چیزی نیست جز داستان دشمنی قبایل محلی با بیگانگانی که به‌دنبال تحمیل عقاید خود به آنها بودند. نیروهای آمریکایی دقیقاً کاری را کردند که باید در چنین شرایطی انجام می‌دادند: آنها با کشتن و دستگیری رهبران کلیدی القاعده عراق، مختل ساختن فرایندهای لجستیک و ارتباطی این گروه و ایجاد امکان برای قبایل سنی برای مشارکت سیاسی، افول القاعده عراق را تسهیل کردند و سرعت بخشیدند؛ اما این روی‌گردانی مردم سنی از القاعده بود که باعث بی‌اعتباری و بی‌احترامی آن شد. نگرانی‌های آنها هم جدی و هم پیش‌پاافتاده بود و از خشم از افراط‌گری ایدئولوژیک القاعده تا ناخرسندی از به انحصار درآمدن شبکه‌های قاچاق محلی توسط آن را دربرمی‌گرفت. از همه مهم‌تر اینکه بیان واقعی داستان روی‌گردانی مردم عراق از القاعده ارزش بیشتری برای جنگ درازمدت آمریکا علیه افراطیون دارد تا منافع زودگذر آن به‌واسطه ادعای پیروزی آمریکایی‌ها بر القاعده عراق.

توانمندسازی گروه‌های شورشی ضدالقاعده برای رقابت با عملیات‌های رسانه‌ای این گروه

حضور اهل سنت عراق در دنیای اینترنت نه‌تنها به القاعده عراق بلکه در گستره‌ای وسیع‌تر به شبکه القاعده آسیب رساند. با بیان خطاهای عملی و ایدئولوژیک القاعده عراق، گروه‌های شورشی توانستند این ادعای آن را که حامی و محافظ منافع تمام مسلمانان در هر کجایی است، بی‌اعتبار سازند. آمریکا باید قبول کند که شورشیان حتی آنهایی که علیه آمریکا در نبردند، به‌شکل بالقوه در یک جنگ بزرگ‌تر علیه القاعده مفید هستند؛ چراکه منافع آنها با منافع

جهادگران القاعده تفاوت فاحشی دارد. در مناطقی که آمریکا نمی‌تواند القاعده را به‌شکل کامل ازبین ببرد ضروری است که توانایی گروه‌های رقیب با آن را در تمام سطوح و نه‌تنها سطح فیزیکی میدان جنگ افزایش دهد.

درک دلایل جنگ دشمنان آمریکا با آن

در مناطق شورشی، آمریکا به‌جای قضاوت درباره دشمنانش براساس تاکتیک‌های آنان باید به‌دنبال درک انگیزه‌های آنان باشد. القاعده عراق و گروه‌های شورشی از تاکتیک‌های بسیار مشابهی علیه نیروهای آمریکایی استفاده می‌کردند و سال‌ها این شباهت‌ها مانع درک این امر توسط آمریکا شده بود که منافع نیروهای شورشی از منافع القاعده عراق بسیار متفاوت است. فرماندهان و سیاستمداران آمریکایی باید به‌دنبال درک اهداف غایی دشمنانشان باشند و براین‌اساس به قضاوت درباره آنها بپردازند و نه براساس تاکتیک‌هایی که برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

1. Sabrina Tavernise and Dexter Filkins, "Local Insurgents Tell of Clashes with Al Qaeda's Forces in Iraq,"*New York Times*, Jan. 12, 2006.
2. Ibid.
3. Harmony Document: NMEC-2007-637951, *CTC Harmony Collection.*
4. Al-Habib al-Ghurayb, "Interview With Ibrahim Al-Shammari, *Al Jazeera*, June 6, 2008.
5. "Smuggling, Syria, and Spending," in Brian Fishman ed., *Bombers, Bank Accounts and Bleedout: al-Qàida's Road In and Out of Iraq,* West Point, N.Y.: Combating Terrorism Center at West Point, Harmony Project, July 22, 2008.
6. David Kilcullen, "Field Notes on Iraq's Tribal Revolt Against al-Qa`ida," *CTC Sentinel* 1, No. 11, Oct. 2008; Lin Todd, *Iraqi Tribal Study: Anbar*, study Conducted Under Contract with the U.S. Department of Defense, June 18, 2006, <http://www.comw.org/warreport/fulltext/0709todd.pdf>
7. Harmony Document: 100607-Jaysh al-Muj, 100607-Sheikh Ltr.
8. *Al-Iraqiyah Television*, Sep. 18, 2006.
9. Statement by Islamic State of Iraq Information Minister (released 15 October 2006).
10. Brian Fishman, *Fourth Generation Governance: Sheikh Tamimi Defends the Islamic State of Iraq,* West Point, N.Y.: Combating Terrorism Center at West Point, March 23, 2007; Uthman bin abd al-Rahman al-Tamimi, "Informing the People About the Birth of the Islamic State of Iraq," *World News Netwrok,* Jan. 7, 2007.
11. Ayman Al-Zawahiri, "Letter to Zarqawi," July 12, 2005, <http://ctc.usma.edu/harmony/harmony_docs.asp>
12. Ibid.
13. Abu Umar al-Baghdadi, "The Harvests of the Years in the Land of the Monotheists," *Al-Furqan Media Center,* Apr. 17, 2007.
14. Brian Fishman, *Fourth Generation Governance,* Op.Cit.
15. Ironically, a Central Feature of Jihadist Ideology is the Religious justification for *Takfir*—Excommunicating a Muslim Ruler Believed to Fail in his Duties to Impose Sharia.
16. "Interview with Dr. Ibrahim al-Shammari," *Al-Boraq Islamic Network* (Online), Oct. 5, 2006.
17. Ibid.
18. Abu Umar al-Baghdadi, *A Word of Truth-A Message to the Lion Leader Usamah bin Ladin, May God Protect Him*, 12 October 2006.
19. Shaykh Abd-al-Wahab Ibn Muhammad al-Sultan, *Ansar al-Sunnah Group and All Who Are Afilliated with it Announce Their Resignation From the Group,* Apr. 9, 2007.
20. Harmony Documents:

2007-636888, NMEC-2007-636892, MNFT-2007-636898.

21. Harmony Document: NMEC-2007-636885. Some of these Correspondences are Dated; Others are not. Thefinal letter from the Ansar al-Sunnah Legal Commission to Abu Hamzah al-Muhajir Describes the Scope of the Private Correspondence that Took Place Previously so it is Possible to Recreate the Order of Events.
Nevertheless, the timeline is not completely clear.
22. Harmony Documents: NMEC-2007-636880, NMEC-2007-636888, NMEC-2007-636892.
23. Ansar al-Sunnah letter to Abu Hamzah al-Masri, <http://ctc.usma.edu/publications/aas_aqi.asp>
24. Harmony Document: NMEC-2007-636898. The Translation Included in the Text of This Analysis is Slightly Different From the Translation Released with This Report. The Text Used Herein is More Literal on the Critical Point of Abu Hamza Carrying and kissing al-Shafi'i's Shoes.
25. Islamic Army of Iraq, "Reply of the Islamic Army in Iraq to the Speeches of Brother Abu Umar al-Baghdadi," *Al-Boraq Media Center,* Apr. 5, 2007.
26. Ibid.
27. Abu Umar al-Baghdadi, "The Harvests of Years in the Land of the Monotheists," Op.Cit.
28. "BBC Monitoring: Counterterrorism Digest 13-14 May 2007."
29. Harmony Document: 100607-Jaysh al-Muj, 100607-Sheikh Ltr.
30. Ibid.
31. Ibid.
32. Uthman Al-Mukhtar, "What is going on in Algeria is stupid and the Al-Qaida Organization in the Arab Maghreb is Controlled by Teenagers," *Al-Arab* (Posted on the Al-Hanein Website, Feb. 12, 2008).
33. Ibid.
34. Richard Oppel, "Number of Unidentified Bodies Found in Baghdad Rose Sharply in May," *New York Times*, June 1, 2007.
35. Harmony Document: NMEC-2007-637011. This Document Contains Three Separate Notes, Only the Last of Which is Signed, by Abu-al-Hasan Safir. It is Likely That he Was Responsible for Coordinating the Amiriyah Cells' Activities With the ISI's Higher Commanders, but it is not Conclusive that he Wrote all Three Letters.
36. Ibid.
37. Ibid.
38. Ibid.
39. Richard Oppel, Op.Cit.
40. "Al-Baghdadi Orders His Soldiers to Stay in their Strongholds, Issues Fatwa Calling Islamic Army Elements 'Inviolable'," *Quds Press,* 2 June 2007;

41. Harmony Document: NMEC-2007-637011.
42. Harmony Document: NMEC-2007-639155.
43. Ibrahim Al-Shammari, "Interview with Abd-al-Samad Nasir," *Al-Jazeera,* June 1, 2007.
44. Harmony Document: NMEC-2007-637927.
45. *Harmony and Disharmony,* West Point, N.Y.: Combating Terrorism Center at West Point, Dec. 2005; Jake Shapiro, "Smuggling, Syria, and Spending,", in ed. Brian Fishman, ed., *Bombers, Bank Accounts and Bleedout,* Op.Cit.
46. Harmony Document: NMEC-2008-612449.
47. Abu Mus'ab al-Suri's rehashing of the Syrian Muslim Brotherhood's Uprising in the early 1980s for Comparison. Harmony Document: AFGP-2002-600080.
48. Harmony Document: NMEC-2008-612449.
49. For a Discussion of the Impact of Smugglers See Harmony Document: NMEC-2008-658086.
50. For More of Foreign Fighters' Frustration, See Harmony Documents: NMEC-2007-657700, NMEC-2007-657739, NMEC-657959, etc.; <http://ctc.usma.edu/harmony/Sinjar2.asp>
51. Brian Fishman, *Fourth Generation Governance,* Op.Cit.
52. "Al Qaeda a Threat to Iraq Vote: General," *Agence France Press,* Jan. 28, 2009.
53. "Smuggling, Syria, and Spending", Op.Cit.
54. Sam Dagher, "U.S. Sees Long Fight to Oust al Qaeda in Mosul," *Christian Science Monitor*, March 12, 2008.
55. Brian Fishman, "Using the Mistakes of al Qaeda's Franchises to Undermine its Strategies," *The Annals of the American Academy of Political and Social Science* 618, July 2008: 46-54.

۵. القاعده در کشورهای مغرب اسلامی[1]

غافلگیرکننده نبود که «جمعیت سلفی تبلیغ و مبارزه» در ۲۴ ژانویه ۲۰۰۷ اعلام کرد نام خود را به «القاعده در کشورهای مغرب اسلامی» تغییر داده است.

این جمعیت پیش از آن هم در موضع‌گیری‌هایش القاعده را ستوده و عملیات آن را تبریک گفته بود و حتی در ژوئن ۲۰۰۵؛ هنگامی‌که علی بلعروسی، کاردار الجزایر و معاونش در بغداد کشته شدند، پیام تبریک ویژه‌ای به ابومصعب الزرقاوی ارسال کرد.

بااین‌حال تغییر نام، معانی ضمنی‌ای دارد که شایان توجه، تأمل و تحلیل است. برخی تحلیل‌گران فکر می‌کردند که این تغییر اثر مهمی در اقدامات مسلحانه در الجزایر و سایر کشورهای شمال آفریقا ندارد که دلیل آن درواقع ثبات نسبی الجزایر پس از پروژه آشتی ملی است. ازسوی‌دیگر به نظر این گروه، این اقدام تنها تغییری در نام بود که تأثیری در وضعیت امنیتی نداشت.

---

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از «القاعده فی بلاد المغرب الاسلامی»، الطیب بوعزه، الجزیره، ۲۰۰۷/۸/۱۹.

الطیب بوعزه: تحلیل‌گر مراکشی و دارای دکترای فلسفه از دانشگاه محمد پنجم در رباط است. وی که در آثار خود به اندیشه‌های سیاسی اسلامی می‌پردازد، کتاب‌هایی همچون مسئله فرهنگ، نکاتی درباره اندیشه اسلامی معاصر و نقد لیبرالیسم و همچنین نزدیک به ۳۰۰ مقاله و پژوهش منتشرشده را در کارنامه خود دارد.

مترجم: الهام شوشتری‌زاده.

تبدیل شدن به سازمانی جغرافیایی

با عملیاتی که پس از اعلام این تغییر نام با هدف‌گیری کاخ دولت الجزایر در روز ۱۱ آوریل ۲۰۰۷ صورت گرفت، مشخص شد که القاعده پایگاه متمرکزی را درون منطقه مغرب عربی برای خود ایجاد کرده و به‌این‌وسیله موفقیت خود را در تبدیل شدن به سازمانی ازنظر جغرافیایی به‌دقت توزیع‌شده نشان داد که در مهم‌ترین ورودی‌های جهان عرب و مهم‌ترین مناطق استراتژیک آن حضور دارد.

در شبه‌جزیره عربستان شاخه‌های این گروه ـ علی‌رغم پیگرد امنیتی موفق نیروهای امنیتی عربستان سعودی ـ هنوز هم قدرت دارند و می‌توانند در هر زمانی وضعیت امنیتی را بحرانی کنند؛ هرچند که شاید ازنظر اقدامات و فعالیت‌ها در وضعیت سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ نباشند.

در عراق می‌بینیم که سازمان القاعده قدرت و نفوذ زیادی دارد و حتی نیروهای اطلاعاتی آمریکا هم امروز دراین‌باره صحبت می‌کنند که القاعده به این توانایی رسیده که «نیروهای خود را که در عراق آموزش‌های جنگی دیده‌اند، برای اجرای حمله‌هایی در داخل ایالات متحده به‌کار گیرد.»

تاونسند، مشاور امنیت داخلی رئیس‌جمهور آمریکا دراین‌باره می‌گوید «این تهدید آشکار است و دولت آمریکا آن را جدی می‌گیرد». این بدان‌معناست که عراق دیگر تنها میدانی برای فعالیت القاعده نیست؛ بلکه مدرسه‌ای برای تربیت نیروی انسانی به‌منظور بازتوزیع آنها در خارج از این کشور است.

در شمال آفریقا تبدیل القاعده از سلول‌های جداگانه‌ای که هریک چنان‌که خود می‌خواهند، اقدام می‌کنند به سازمانی با ساختاری محکم، به لطف پیوستن «جمعیت سلفی» به آن، تغییر چشمگیری را در توسعه سازمانی القاعده نشان می‌دهد.

نمونه الجزایر ـ به‌دلیل ماهیت جغرافیایی و شرایط سیاسی‌اش ـ بستر مناسبی برای موفقیت این سازمان در منطقه و حتی ایجاد پایگاهی برای فعالیت در منطقه پیرامونی آن ازجمله اروپاست.

ازآنجاکه ماهیت سازمانی جدید القاعده، از صفر شروع نشده بلکه محصول تغییری در سازمانی ازپیش‌موجود؛ یعنی جمعیت سلفی برای تبلیغ و مبارزه است، تحلیل رشد القاعده در مغرب عربی باید از مطالعه شکل‌گیری اقدامات مسلحانه اسلام‌گرایان در منطقه، نحوه رشد و ماهیت اندیشه‌های آنها شروع شود.

از تبلیغ تا مبارزه

برای تحلیل باید بر نمونه الجزایر متمرکز شویم، نحوه توسعه اسلام سیاسی در مغرب عربی (به‌ویژه الجزایر) از تبلیغ تا مبارزه چگونه بوده است؟ آینده اقدامات مسلحانه در چهارچوب القاعده چگونه خواهد بود؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها ـ که باید در همین آغاز کار اعتراف کنیم اطلاعات دقیقی برای به‌تصویر کشیدن چشم‌اندازی واضح از برخی از آنها در دسترس نیست ـ لازم است از تحلیل وضعیت جنبش‌های اسلام‌گرایانه در منطقه مغرب عربی و بررسی رشد آگاهی سیاسی آن تا رسیدن به استراتژی فعالیت مسلحانه آغاز کرد.

در آغاز دهه ۱۹۷۰ دولت‌های مغرب عربی شاهد تغییری کیفی در آگاهی سیاسی بودند و سازمان‌ها و جنبش‌های اسلامی متأثر از اخوان‌المسلمین متولد شدند.

در مراکش جنبش اسلامی جوانان (حرکه الشبیبه الاسلامیه) به رهبری عبدالکریم مطیع و در تونس جنبش جمعیت اسلامی (الجماعه الاسلامیه) در سال ۱۹۶۹ و در الجزایر جریان اخوان‌المسلمین به رهبری محفوظ نحناح شکل گرفتند. جریان «الجزأره» در سال ۱۹۸۲ به‌عنوان جریانی اسلامی و مخالف با هرگونه تبعیت از بیگانگان و منادی استقلال در اعتراض به تصمیم نحناح برای پیوستن به یک تشکیلات جهانی شکل گرفت. در میان بنیان‌گذاران این جریان به نام‌هایی چون عبدالقادر حشانی (که بعدها به جبهه نجات پیوست) و محمد السعید برمی‌خوریم. این جریان نفوذ قابل توجهی در دانشگاه‌ها داشت و اعضای آن، شیخ احمد سحنون را رهبر خود می‌دانستند و خود را هم وارثان میراث جمعیت علماءالمسلمین الجزایر و

اندیشه‌های مالک بن نبی تلقی می‌کردند و در تمام موارد هم بر داخلی بودن سازمان و رابطه نداشتن با گروه‌های خارجی تأکید داشتند.

علاوه‌براین دو جریان (الاخوان و الجزأره)، جریان اسلامی مسلحانه‌ای هم به رهبری مصطفی بویعلی وجود داشت که فعالیت خود را در دهه ۱۹۷۰ در قالب زنجیره‌ای از عملیاتی که بارها مراکز تفریحی را در باب‌الواد هدف قرار می‌دادند، آغاز کرد. فعالیت این جریان پس از آن به رویارویی‌های مسلحانه با نیروهای امنیتی در سال ۱۹۷۹ گسترش یافت. تشکیلات بویعلی پس از کشته شدن بنیان‌گذارش در ۳ فوریه ۱۹۸۷ فروپاشید؛ اما الگویی برای جریان جهادی الجزایر شد که در دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت.

علاوه‌براین جریان‌های سه‌گانه، فقها و علمایی هم وجود داشتند که گروه‌هایی از جوانان گرد آنان جمع می‌شدند که بعدها هسته اصلی جبهه اسلامی نجات را به رهبری عباس مدنی و علی بن حاج در سال ۱۹۸۹ تشکیل دادند.

پایان دهه ۱۹۷۰ شاهد رویداد مهمی بود که بر این منطقه هم تأثیر گذاشت. این رویداد، انقلاب ایران بود که به‌رغم رویکرد شیعی‌اش، مغرب عربی آن را به‌عنوان نمونه‌ای تلقی کرد که نشان‌دهنده امکان‌پذیری پیروزی اندیشه سیاسی اسلامی به‌مثابه تفکری انقلابی و تغییرگرا بود.

بااین‌همه و به‌رغم همه این تحولات، مغرب اسلامی در مرحله اندیشه و تبلیغ برای تغییر مسالمت‌آمیز یا کودتای نظامی‌ای که خشونتش محدود به تغییر نظام شود، باقی ماند (مصطفی بویعلی در الجزایر و عبدالکریم مطیع در مراکش) و گزینه خشونت مادی تبدیل به گزینه‌ای استراتژیک در قالب فعالیت مسلحانه نشد و حدود ده سال طول کشید تا فعالیت مسلحانه به این شکلِ فراگیر ظهور یابد.

در دهه ۱۹۸۰ چه اتفاقی افتاد؟

مهم‌ترین رویداد دهه ۱۹۸۰ اشغال افغانستان توسط شوروی بود. افغانستان بسیاری از جوانان که قصد جهاد برای آزادسازی کشوری اسلامی را داشتند به خود جذب کرد. پشتیبانی از جهاد

افغانی‌ها سیاست بسیاری از دولت‌های خلیج فارس و به‌ویژه عربستان سعودی بود و این پشتیبانی نه‌تنها مادی، بلکه انسانی هم بود. منطقه مغرب عربی هم از این تمایل مستثنی نبود و الجزایری‌ها ازنظر تعداد، در پشتیبانی از جهاد سهم بزرگی داشتند.

در ماجرای افغانستان، نسل جدیدی از جوانان مغرب عربی، یعنی الجزایر، لیبی و مراکش، تربیت یافتند که مذهب اسلامی‌شان، مذهب سلفی وهابی‌ای بود که از عربستان می‌آمد. با پایان جهاد و خروج شوروی و درگیر شدن مجاهدان با یکدیگر، جریان مهاجرت برعکس شد. بسیاری از این جوانان به کشورهای خود بازگشتند و خود را بیکار و بی‌برنامه یافتند؛ چراکه توجهی به بازجذب اجتماعی و اقتصادی آنان نشد و به‌این‌ترتیب این گروه به‌شکل منبعی از سوخت قابل اشتعال با هر شعله‌ای در حاشیه ماندند.

بازگشت این گروه با وقوع یک تحول سیاسی بین‌المللی مهم هم‌زمان شد. این تحول، فروپاشی نظام کمونیستی و تغییر شیوه اداره امور سیاسی بود که نظام‌هایی را در مجموعه پیروان اتحاد جماهیر شوروی ـ ازجمله رژیم الجزایر ـ به تکثرگرایی سیاسی و اقتصاد بازار سوق داد. شاذلی بن‌جدید، رئیس‌جمهور الجزایر، تصمیم به طی مسیر دموکراتیک به‌معنای تکثرگرایی سیاسی و انتخابات گرفت که در قانون اساسی ۱۹۸۹ این کشور منعکس شد. در همان سال، جبهه اسلامی نجات شکل گرفت که به‌لطف نفوذ و اثرگذاری‌اش در شبکه خطیبان و ائمه جماعات مساجد، همراهی ده‌ها تشکیلات نهادی کوچک‌تر با آن و سازماندهی داخلی خود، تغییری بزرگ را در واقعیت سیاسی الجزایر به‌وجود آورد که این جبهه را به قدرت اول در این کشور تبدیل کرد. انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱ فرصتی برای نشان دادن اندازه نفوذ ملی این جبهه و شعار اسلام سیاسی بود که به مبارزه‌ای فرساینده میان دو گروه انجامید: جبهه نجات ازیک‌سو و جبهه آزادی ملی (حزب حاکم) ازسوی‌دیگر. جبهه نجات (که نام اختصاری‌اش «فیس» متداول‌تر بود)، مبارزه انتخاباتی را چنان به تصویر کشید که گویی جنگ بین اسلام و کفر است، نه مبارزه بین دو گفتمان یا جبهه سیاسی؛ به‌شکلی که یکی از شعارهایی که جبهه نجات در تبلیغات انتخاباتی خود مطرح کرد این بود که «رأی به فیس، رأی

علیه ابلیس». مرم الجزایر هم درواقع به فیس رأی دادند؛ اما پاسخ ابلیس، شرارت بود و کشور در دریای خون غرق شد.

جبهه نجات حدود ۳/۲ میلیون رأی را در دور نخست انتخابات ۲۶ دسامبر ۱۹۹۱ به خود اختصاص داد و ۱۸۸ کرسی از ۴۳۰ کرسی پارلمانی را از آنِ خود کرد. برای همه مسلم بود که این جبهه در دور دوم دوسوم کرسی‌های پارلمان (مجلس ملی) را تصاحب خواهد کرد. اینجا بود که کودتا رخ داد، بن‌جدید در روز ۴ ژانویه ۱۹۹۲ وادار به انحلال پارلمان و در ۱۱ ژانویه وادار به استعفا شد. ارتش، رهبری سیاسی جامعه را برعهده گرفت و موج بزرگی از دستگیری‌ها رخ داد که باعث شد عقیده‌ای که پیش از آن هم در برخی جریان‌های تشکیل‌دهنده جبهه نجات رواج داشت، تقویت شود. این عقیده به سودمندی مردم‌سالاری و مشروعیت آن شک داشت و روش صحیح را استفاده از زور برای تغییر حاکمیت یا همان روش مسلحانه می‌دانست. پس از کودتای نظامی علیه نتایج انتخابات، تعقیب اسلام‌گرایان آغاز شد و در واکنش به آن، تشکیلات مسلحی مانند «سپاه محمد[ص]»، «جنبش جهاد اسلامی الجزایر»، «سازمان افسران مسلمان» و «وفاداران به عهد» شکل گرفتند؛ اما فعالیت مسلحانه به‌سرعت در قالب دو گروه تقسیم‌بندی شد:

۱. «سپاه اسلامی نجات» به‌عنوان نیرویی تابع جبهه نجات به فرماندهی مدنی مزراق، عبدالقادر شبوطی و محمد سعید مخلوفی.

۲. «جمعیت مسلح اسلامی» که در سال ۱۹۹۲ به رهبری عبدالرحمان امین اعلام موجودیت کرد.

تلاش‌هایی برای اتحاد این دو تشکیلات مسلحانه صورت گرفتند که در نخستین نشستی که در ژوئیه ۱۹۹۱ برگزار شد، با شکست روبه‌رو شدند؛ اما در نشست آوریل ۱۹۹۲ موفق به اتحاد در قالب مدیریت هیئت مدیره ملی‌ای شدند که عبدالقادر شبوطی (که در این نشست درجه سرتیپی گرفت)، منصور ملیانی، عبدالقادر بلویس و چند تن دیگر در آن عضویت داشتند.

اما در سطح عملیات میدانی تضادها و ناهماهنگی‌ها ادامه یافتند و اختلافات آشکاری به‌ویژه میان شبوطی و ملیانی شکل گرفت که به برگزاری نشست جدیدی برای هماهنگی امور

در ژوئیه ۱۹۹۲ منجر شد. بااین‌حال اتفاقات بعدی باعث شد شکاف بین سپاه اسلامی نجات و جمعیت مسلح وسیع‌تر شود. مؤسس جمعیت مسلح منصور ملیانی بود که چند سازمان و تشکیلات کوچک را با هم یکی کرد که افغان‌های عرب تازه از افغانستان بازگشته از بارزترین اعضای آن بودند. ملیانی که سابقاً از اعضای سازمان مصطفی بویعلی و از مهم‌ترین نزدیکان او بود، از این شخصیت متأثر شده بود.

پس از دستگیری ملیانی در ژوئیه ۱۹۹۲ و اعدام او، جانشینش محمد علال رهبری جنبش را به‌عهده گرفت و پس از کشته شدن او، عبدالحق العیایده رهبر این تشکیلات شد، که مجموعه‌ای از بیانیه‌ها و ازجمله حکم اعدام رهبران جریان اسلامی مخالف خود را صادر کرد. پس از دستگیری العیایده در مراکش و استرداد او به الجزایر و محکوم شدنش به اعدام، رهبری به سید احمد مراد ملقب به جعفر افغانی رسید. در دوره افغانی این گروه اجرای عملیات ترور فرهیختگان و اهالی رسانه و خارجی‌ها را آغاز کرد و پس از کشته شدن افغانی در سال ۱۹۹۴ تعدادی از اعضا مانند جمال زیتونی رهبری را در اختیار گرفتند که مجموعه‌ای از فتواهای عجیب را درباره مباح دانستن کشتن زنان و کودکان و اهالی رسانه و فرهنگ و فراتر از آن قتل علما و شیوخ مخالف با نظرات خود مانند شیخ محمد السعید محمد بوسلیمانی، عبدالرزاق رجام، عبدالوهاب العماره و سایرین صادر کرد. این جمعیت در دوره رهبری زیتونی ۱۱۷ امام جماعت را کشت و حدود سی مسجد را به آتش کشید. «جمعیت کوه‌های چهارگانه» به‌عنوان انتقام قتل شیخ محمد سعید، زیتونی را کشت و به‌این‌ترتیب جمعیت مسلح اسلامی رهبر خونریز دیگری به نام عنتر الزوابری پیدا کرد.

فکر ایجاد تشکیلات انشعابی جدیدی با نام «جمعیت سلفی تبلیغ و مبارزه» که امروز به سازمان القاعده تبدیل شده است در این گروه جنایتکار جان گرفت. ریشه‌های این انشعاب به اواسط دهه ۱۹۹۰ و آغاز اختلافات میان عبدالقادر حطاب و برادرش حسن با رهبران تشکیلات جمعیت مسلح برمی‌گردد که در نهایت به اعلام انشعاب و تأسیس جمعیت سلفی به رهبری حسن حطاب انجامید. دراین‌زمان عبدالمالک درودکال ملقب به مصعب عبدالودود ـ

فرمانده کنونی سازمان القاعده در کشورهای مغرب اسلامی ـ به حطاب بسیار نزدیک بود و حتی گفته می‌شود که او بیانیه اعلام انشعاب را نوشته است.

به‌نظر می‌رسد این گروه منشعب‌شده از «جمعیت مسلح اسلامی» در اصل استفاده از خشونت برای تغییر با گروه مادر خود اختلافی نداشته باشد و تنها اختلاف این دو گروه، این است که گروه انشعابی مخالف خشونت خون‌بار کورکورانه است. همچنین به‌نظر می‌رسد برخی اعضای این گروه امکان حرکت به‌سوی پروژه صلح را رد نمی‌کنند، چنان‌که گزارش‌هایی وجود دارند که می‌گویند در سپتامبر ۲۰۰۳ نشستی به دعوت حطاب برای مشورت درباره طرح هماهنگی و آشتی پیشنهادی بوتفلیقه برگزار شده؛ اما در نهایت به اختلاف کشیده شده است.

پس از آن حسن حطاب کناره‌گیری خود را از این سازمان اعلام کرد و نبیل الصحراوی رهبری را برعهده گرفت و فرماندهی شاخه به اصطلاح تولید به‌دلیل تخصص دانشگاهی مصعب عبدالودود در رشته شیمی و مهندسی الکترونیک، برعهده او گذاشته شد.

پس از کشته شدن الصحراوی، رهبری گروه به مصعب عبدالودود رسید که در روز ۲۴ ژانویه ۲۰۰۷ پیوستن «جمعیت سلفی تبلیغ و مبارزه» را به سازمان القاعده اعلام کرد و گفت: «پس از مشورت و استخاره تصمیم گرفتیم با شیخ ابوعبدالله اسامه بن‌لادن بیعت کنیم، دست و قلب خود را به او بدهیم و جهاد خود را در الجزایر به‌عنوان سربازانی تحت فرماندهی او ادامه دهیم تا هر تصمیمی که می‌خواهد درباره ما بگیرد و پاسخ ما چیزی جز اطاعت و شادمانی او نخواهد بود.»

این اعلامیه نشان‌دهنده پیروی مطلق از برنامه‌های سازمان القاعده و بنیان‌گذارش، اسامه بن‌لادن است که پس از انفجارهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در اندیشه جهادی بسیاری از سرزمین‌های اسلامی از رباط تا جاکارتا، با تحسین مواجه شده است.

این خلاصه‌ای از مسیر شکل‌گیری فعالیت‌های سیاسی اسلامی در مغرب عربی (به‌ویژه الجزایر) بود که به تولد سازمان القاعده منجر شد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آینده این سازمان در منطقه چگونه خواهد بود؟

آینده سازمان القاعده در منطقه

اتفاق جدیدی که این اعلامیه حاکی از آن بود؛ پیروی ساختار تشکیلاتی آماده «جمعیت سلفی تبلیغ و مبارزه» از برنامه‌های القاعده است و خطر اصلی هم در همین نهفته است، با این تغییر القاعده دیگر تنها یک اندیشه الکترونیک نیست که جوانان ازطریق اینترنت دریافتش کنند و با ایجاد سلول‌های مستقل جداگانه‌ای که اینجا و آنجا دست به عملیات انتحاری می‌زنند، از آن تبعیت کنند. بلکه الجزایر می‌تواند تبدیل به مدرسه‌ای برای تربیت تروریست‌هایی از دولت‌های منطقه و بازتوزیع آنها شود؛ این دقیقاً همان چیزی است که در نواری ویدئویی از القاعده الجزایر دیده شد که در آن جوانانی مراکشی، رژیم مراکش را تهدید به عملیات تروریستی می‌کنند. علاوه‌براین نباید فراموش کنیم که القاعده پایگاه دیگری هم در جنوب و مشخصاً در منطقه اَدرار در شمال موریتانی دارد، چیزی که تأیید می‌کند حضور القاعده در مغرب عربی مطالعه‌شده و هدفمند بوده است.

در اینجا می‌توان به گفته‌های رابرت مولر، رئیس دفتر تحقیقات فدرال آمریکا، در جریان دیدار اخیر خود از رباط اشاره کرد؛ زمانی‌که مسئولین امنیتی مراکش از گفته‌های نیروهای امنیتی آمریکا مبنی‌بر سلطه گروه عراقی‌تباری به نام انصارالاسلام در منطقه ادرار در شمال موریتانی متعجب شدند. نام این گروه به‌وضوح از سازمانی که سابقاً ابومصعب الزرقاوی رهبری‌اش را برعهده داشت، گرفته شده که آن سازمان هم پیش از بیعت با القاعده و تغییر نام به «القاعده در سرزمین‌های رافدین» انصارالاسلام نام داشت، هرچند که سازمان انصارالاسلام در شمال موریتانی تاکنون اسماً به القاعده مغرب اسلامی نپیوسته؛ اما همان اصول و اهداف را دارد. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که این منطقه از منظر امنیتی با چالش‌ها و مسائل جدی‌ای روبه‌روست.

۶. القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا[1]

چکیده

القاعده بیش از هر بخش دیگری از آفریقای زیرصحرا در آفریقـای شـرقی و شـاخ آفریقـا بـا موفقیت همراه بوده است.[2] مجاورت نسبی با خاورمیانه و مجموعه‌ای از عوامل محلی ازجملـه دلایل چنین موفقیتی می‌باشد. انفجار سفارتخانه‌های ایالات متحده در کنیـا و تانزانیـا در سـال ۱۹۹۸ و یک هتل اسرائیلی در شمال مومباسا (بندری در جنوب‌شرقی کنیـا) در سـال ۲۰۰۲ را می‌توان از بارزترین اقدامات این گروه در آفریقا دانست. همچنین دولت‌های محلی و نهادهای بین‌المللی شماری دیگر از نقشه‌های آنها در منطقه را خنثی ساخته‌اند. از اواخر سـال ۱۹۹۱ تـا اواسط سال ۱۹۹۶؛ یعنی زمانی‌که اسامه بن‌لادن مجبور به ترک سـودان شـد، ایـن کـشور مقـر اصلی وی محسوب می‌گردید. پس از آن، تلاش‌های القاعده که پیش‌ازایـن در کنیـا و سـومالی

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

David H. Shinn, Al-Qaeda in East Africa and the Horn, Journal of Conflict Studies, Summer 2007.

دیوید اچ. شین با فعالیت در هفت سفارتخانه آمریکا در آفریقا و یک سفارتخانه در خاورمیانه به مدت ۳۷ سال در اداره سرویس خارجی ایالات متحده خدمت کرده است که از آنجمله سفارت آمریکا در اتیوپی و بورکینافاسو می‌باشد. وی همچنین مسئول امور آفریقای شرقی و شاخ آفریقا در وزارت امور خارجه بوده و هم‌اکنون استاد دانشکده روابط بین‌الملل الیوت در دانشگاه جورج واشنگتن است.

مترجمان: مهسا ماه‌پیشانیان و عباس کاردان، مدیر گزارش‌های پژوهشی مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

۲. این دو منطقه به همراه آفریقای غربی، مرکزی و جنوبی «آفریقای زیرصحرا» را تشکیل می‌دهند.

به‌خوبی برنامه‌ریزی شده بودند، به این دو کشور منتقل گردید. بااین‌حال، هرچند باید به واقعی بودن مشکل القاعده در منطقه اذعان داشت، ولی ایالات متحده، شماری از کشورهای منطقه و خود القاعده به‌دنبال بزرگنمایی فعالیت‌ها و تأثیرات این سازمان تروریستی هستند. این امر تنها به‌نفع القاعده بود و موجب تمرکز منابع اندک ایالات متحده در وهله نخست بر هدف کوتاه مدت رهگیری القاعده و درهمان‌حال کاهش بلند مدت توجه و بسیج منابع برای حذف ریشه‌های توانایی عملیاتی القاعده در منطقه خواهد شد. حذف القاعده مهم است؛ ولی این کار را نمی‌توان صرفاً با اقدام نظامی علیه عاملان این سازمان به سرانجام رساند. اکنون زمان توجه به این چالش بلند مدت و رسیدگی کارآمدتر به علل ریشه‌ای این مسئله می‌باشد.

آغاز تهدید القاعده و استراتژی کنونی

در دهه‌های اخیر، گروه‌های مخالف محلی دست به اقدامات بیشمار تروریستی در آفریقای شرقی (کنیا، اوگاندا و تانزانیا) و شاخ آفریقا (سومالی، اتیوپی، سودان، اریتره و جیبوتی) زده‌اند. از میان این گروه‌ها می‌توان به «جنجوید»[1]، «ارتش آزادی‌بخش سودان» (اِس‌اِل‌اِی)[2] و «جنبش عدالت و برابری» (جِم)[3] در منطقه دارفور سودان، «ارتش مقاومت خدا»[4] در شمال اوگاندا و چندین گروه دیگر که برضد دولت اتیوپی فعالیت دارند، اشاره کرد. با توجه به تمرکز مطالعاتی این مقاله، فرض بر آن است که تروریسم برخواسته از القاعده مهم‌ترین تهدید تروریستی در این منطقه می‌باشد. هرچند، باید اذعان داشت که گروه‌های شورشی داخلی مسئول شمار بسیار زیادی از اقدامات تروریستی بوده و بیش از القاعده تهدید بزرگ‌تری را متوجه ثبات منطقه‌ای می‌سازند. در اینجا هدف ارائه تحلیلی بی‌طرفانه از فعالیت القاعده در

---

۱. Janjaweed: به‌معنای «جنی سوار بر اسب»

۲. حرکه تحریر السودان ((Sudan Liberation Army (SLA))

۳. حرکه العدل والمساواه ((Justice and Equality Movement (JEM))

۴. جیش الرب للمقاومه ((The Lord's Resistance Army (LRA))

منطقه و نه پی‌ریزی سیاستی مرتبط با چالش این گروه تروریستی می‌باشد. باوجوداین، حملات تروریستی بزرگ در سطح بین‌المللی (و تلاش‌های نافرجام تروریستی) ازسوی القاعده و سازمان‌های وابسته به آن دلیلی برای نگرانی می‌باشند، حتی اگر این تهدید توسط خود القاعده یا مواقعی ازسوی کشورهای منطقه یا کشورهای خارجی مورد مبالغه قرار گرفته باشد.

بنابراین باید میان تروریسم بین‌المللی[1] و تروریسم داخلی[2] تمایز قائل شد. فصل ۲۲ از قانون اساسی ایالات متحده «تروریسم بین‌المللی» را اقدامات تروریستی صورت‌گرفته علیه شهروندان یا خاک بیش از یک کشور تعریف می‌کند. قانون اساسی ایالات متحده همچنین «تروریسم» را خشونتی از پیش برنامه‌ریزی‌شده و با انگیزه سیاسی برضد اهداف غیرنظامی ازسوی گروه‌های زیرملی یا عوامل پنهانی تعریف می‌کند.(1) اگرچه هیچ نوع توافق کلی و جهانی از تعریف تروریسم وجود ندارد، ولی تعاریف مذکور میان تروریسم بین‌المللی و تروریسم داخلی تمایز قائل می‌شوند. ایالات متحده ذاتاً علاقه‌مند به تعریف نخست، به‌خصوص درمورد تروریسم صورت‌گرفته توسط القاعده و سازمان‌های وابسته به آن بوده و توجه چندانی به تعریف دوم ندارد. رهبران آفریقای شرقی و شاخ آفریقا نیز هرچند به تروریسم بین‌المللی توجه داشته و به‌دنبال آن هستند که با بزرگنمایی چنین مسئله‌ای کمک‌های مالی و حمایت سیاسی خارجی را برای خود کسب کنند، ولی بیشتر نگران تروریسم داخلی هستند.

با علم به گذشته می‌دانیم که عبدالله عَزام، رهبر معنوی اسلام‌گرایان بین‌المللی و رئیس «جبهه اداره سرویس‌های افغانی»[3]، القاعده را در سال ۱۹۸۷ بنیان‌گذاری کرد و اساسنامه آن را در سال ۱۹۸۸ تدوین نمود. اسامه بن‌لادن درآن‌زمان معاون عزام بود.(2) برای اینکه درک بهتری از سیاست ضدتروریسم ایالات متحده داشته باشیم، باید گفت که واشنگتن تا پنج سال بعد از این تاریخ از وجود القاعده آگاهی نداشت. در سال ۱۹۹۲، حمله‌ای به هتلی در یمن صورت

1. International Terrorism
2. Domestic Terrorism
3. Afghan Service Bureau Front

گرفت که القاعده تصور می‌کرد مورد استفاده سربازان آمریکایی اعزامی به سومالی قرار دارد. بااین‌حال هیچ پرسنل آمریکایی در آنجا وجود نداشت. در آن موقع، واشنگتن نمی‌دانست بانی این حمله القاعده بوده و بعدها به چنین چیزی پی برد.[۳]

به گفته ریچارد کلارک[1]، هماهنگ‌کننده ملی در امور امنیتی، حفاظت زیرساخت‌ها و ضدتروریسم در دولت‌های کلینتون و بوش، همچنین در تحقیقات اولیه صورت‌گرفته درمورد بمب‌گذاری مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ هیچ توجهی به بن‌لادن و القاعده صورت نگرفته و پس از آن بود که ایالات متحده به دست داشتن القاعده دراین‌رابطه پی برد. آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) نیز در سال ۱۹۹۳ تنها متوجه شده بود که بن‌لادن درحال انتقال پول به افراط‌گرایان مصری می‌باشد. در برآورد سال ۱۹۹۵ از اطلاعات ملی درزمینه تروریسم نیز از بن‌لادن به‌عنوان بازیگری کلیدی در تروریسم ذکری به میان نیامده بود. درواقع وی به‌عنوان یکی از حامیان مالی گروه‌های تروریستی اسلام‌گرا و نه کسی که به‌طور مستقیم در سازماندهی و برنامه‌ریزی عملیات‌ها دخالت داشته باشد، مورد توجه بود. ایالات متحده تا سال ۱۹۹۷ همین شناخت را از بن‌لادن داشت.[۴]

ارتباط القاعده با برنامه‌ریزی و سازماندهی حملات تروریستی درخلال این سال‌های اولیه در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا نیز تنها پس از وقوع حملات تروریستی در این منطقه مورد شناسایی قرار گرفت. زمان پی بردن ایالات متحده به فعالیت‌های القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا با توجه به واکنش سیاسی ایالات متحده مهم می‌باشد. در زمان حملات تروریستی سال ۱۹۹۳ ضدنیروهای آمریکایی در سومالی، ایالات متحده از وجود هرگونه مشارکت القاعده بی‌خبر بود.[۵] حتی امروز هم مباحث و تردیدهایی درمورد اهمیت نقش القاعده در سومالی در اوایل دهه ۱۹۹۰ وجود دارد.

1. Richard Clarke

اسناد به‌تازگی منتشرشده ازسوی «پروژه هارمونی»[1] وابسته به «مرکز مبارزه با تروریسم»[2] در وست‌پوینت[3] به‌وضوح مداخله و حضور القاعده را در سومالی تأیید می‌کند، ولی درعین‌حال این احتمال را نیز مطرح می‌کند که القاعده در ادعاهای خود مبالغه می‌کند.(۶) تهدید واقعی پیش‌روی نیروهای آمریکایی و سازمان ملل؛ شبه‌نظامیان قبیله‌ای سومالی، به‌ویژه قبیله تحت رهبری محمد فرح عیدید بودند. همچنین هم‌اکنون می‌دانیم که القاعده برنامه‌ریزی برای بمب‌گذاری سال ۱۹۹۸ در سفارتخانه‌های آمریکا در نایروبی (کنیا) و دارالسلام (تانزانیا) را از سال ۱۹۹۴ آغاز کرده بود. بااین‌حال، ایالات متحده تا وقوع این حملات، متوجه فعالیت‌های القاعده نشده بود.

در آفریقای زیرصحرا، بدون شک القاعده توجه خود را بر آفریقای شرقی و شاخ آفریقا متمرکز ساخته است؛ منطقه‌ای که تمامی حملات آن به‌استثنای شمار اندکی با موفقیت انجام شده‌اند. ابوالبراء حسن سلمان، یکی از رهبران «جنبش جهاد اسلامی اریتره»[4] (از سازمان‌های وابسته به القاعده) در سال ۱۹۹۸ دلیل توجه القاعده به این بخش از آفریقا را این‌گونه توضیح داد:

«به‌لحاظ سیاسی، شاخ آفریقا اشاره به تمامی کشورهای آفریقای شرقی داشته و شامل سومالی، جیبوتی، اریتره، اتیوپی و کنیا می‌شود. این منطقه به‌دلیل پیوندی که میان شرق و غرب ازطریق دریای سرخ ایجاد می‌کند (یعنی میان جوامع کشاورزی و صنعتی)، از اهمیت خاص استراتژیکی برخوردار است. این منطقه همچنین دارای ذخایر نفت بوده و از ذخایر معدنی فراوانی در دریای سرخ برخوردار می‌باشد. اهمیت امنیت استراتژیکی شاخ آفریقا از زمان ایجاد کشور یهودی در فلسطین افزایش یافته است. این عوامل در کنار عوامل دیگر، منطقه را به مکانی مورد طمع استعمارگران و امپریالیست‌ها در گذشته و حال تبدیل ساخته است.»(۷)

کشورهای آفریقای شرقی و شاخ آفریقا محیطی را ایجاد کرده‌اند که مورد توجه القاعده

---

1. Harmony Project

2. Combating Terrorism Center

۳. West Point: قرارگاهی نظامی در نیویورک.

۴. حرکه الجهاد الإسلامی الإریتری (Eritrean Islamic Jihad Movement (EIJM))

می‌باشد. فقر گسترده، نابرابری اجتماعی و اقتصادی، حذف سیاسی اقلیت‌ها، فساد و نفوذپذیری مرزهای خشکی و آبی ازجمله شرایط نابسامان این کشورها محسوب می‌شود. مسلمانان این کشورها نیز یا دارای اکثریت هستند و یا اینکه اقلیتی مهم را تشکیل می‌دهند. تمامی کشورهای منطقه نیز نزدیکی نسبی با خاستگاه قدرت القاعده در خاورمیانه و آسیای جنوبی دارند. بااین‌اوصاف می‌توان پرسید که چرا القاعده از موفقیتی بیش از آنچه تاکنون نشان داده برخوردار نبوده است.

بروس ریدل[1]، کارشناس ضدتروریسم و پژوهشگر ارشد در «مرکز سیاست خاورمیانه‌ای سابان»[2] در مؤسسه بروکینگز[3]، هرچند اشاره‌ای صریح به آفریقای شرقی و شاخ آفریقا ندارد، ولی استراتژی کنونی القاعده را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«اهداف بن‌لادن همچون استراتژی آن، همان اهداف سابق است. همان‌طور که خود بن‌لادن می‌گوید، او به‌دنبال «حمله و تحریک» ایالات متحده برای کشاندن آن به «جنگ‌های خونین» در سرتاسر جهان اسلام است؛ وی می‌خواهد آمریکا را نیز همچون شوروی (به ادعای خودش) در افغانستان دهه ۱۹۸۰ به ورشکستگی کامل برساند. سپس «دشمن دور»[4] خسته به خانه خود رفته و به القاعده اجازه می‌دهد تا بر نابودی «دشمنان نزدیک»[5]، یعنی اسرائیل و رژیم‌های «فاسد» مصر، اردن، پاکستان و عربستان سعودی متمرکز شود.»[(8)]

سودان: زمانی مرکز فعالیت‌های القاعده، هم‌اکنون در کنار ایالات متحده

با تاریخی طولانی از میزبانی سازمان‌های درگیر در تروریسم، پذیرش پیشنهاد سودان ازسوی القاعده برای استقرار در آنجا جای تعجبی ندارد. دولت سودان که در سال ۱۹۸۹ قدرت را در

---

1. Bruce Riedel
2. Saban Center for Middle East Policy
3. Brooking Institution
4. Far Enemy
5. Near Enemies

خارطوم به‌دست گرفت، حمایت قابل توجهی را از «جبهه اسلامی ملی»[1] به رهبری حسن الترابی کسب کرد. این جبهه بلافاصله هیئتی را برای دیدار با بن‌لادن اعزام و از القاعده خواست در سودان پایگاهی داشته باشد. بن‌لادن نیز گروهی را برای دیدار با سران جبهه اسلامی ملی به خارطوم فرستاد تا شرایط حضور القاعده در این کشور را بررسی کنند. بین سال‌های ۱۹۸۹ و اواخر ۱۹۹۱، القاعده اکثر مبارزان آموزش‌دیده و باتجربه خود به تعداد هزار تا ۱۵۰۰ نفر را به سودان اعزام کرد. بااین‌حال، بن‌لادن زیرساخت‌های آموزشی و عملیاتی القاعده در افغانستان و پاکستان را همچنان حفظ کرد. وی سپس در اواخر سال ۱۹۹۱ به پیروانش در سودان پیوست.(۹)

بن‌لادن در حدود سی نوع فعالیت را در طیفی از کشاورزی تا ساختمان‌سازی در سودان اجرا کرد. مهم‌ترین شرکت مرکزی[2] متعلق به القاعده «وادی العقیق»[3] بود که برطبق دستور عمر البشیر، رئیس‌جمهور سودان تا وقتی این شرکت در سودان فعالیت می‌کرد، به القاعده اجازه فعالیت در این کشور داده می‌شد. القاعده دو شرکت بزرگ را خریداری کرد و کمپانی راهسازی آن مبادرت به ساخت جاده‌ها و پل‌هایی در سودان می‌کرد. در مقابل، بخشی از کشور سودان را برای آموزش‌های بیشتر درزمینه تسلیحات و مواد انفجاری مورد استفاده قرار می‌داد. بن‌لادن همچنین مبادرت به آموزش مقامات ارشد دولتی و نظامی کرده و برطبق گزارشات پنجاه میلیون دلار در بانکی مرتبط با رهبران سودان سرمایه‌گذاری کرد. سرویس اطلاعاتی سودان واسطه‌ای میان القاعده و دولت محسوب می‌شد. بن‌لادن نیز به‌سادگی و تنها با تعداد کمی محافظ در سودان زندگی می‌کرد. درنهایت، اعضای غیرنظامی القاعده در سودان

---

۱. الجبهه الإسلامیه القومیه (National Islamic Front (NIF))

۲. Holding Company: شرکت مرکزی هم گفته می‌شود. شرکت بزرگی با سرمایه بسیار زیاد که در یک زمینه به‌خصوص سرمایه‌گذاری کرده و یک‌سری شرکت دیگر از سرمایه این شرکت استفاده می‌کنند ولی عملکرد آنها کاملاً مستقل از شرکت مادر است. شرکت مادر به‌هیچ‌وجه در عملیات آن شرکت‌ها دخالت نمی‌کند و فقط در چند مورد بر آنها نظارت دارد. (مترجم)

۳. به‌معنی «دره عقیق» (مترجم)

به حدود یک هزار نفر و اعضای آموزش‌دیده تا دو هزار نفر افزایش یافتند.(۱۰)

بن‌لادن مجمعی از سازمان‌های ستیزه‌جو را از سرتاسر جهان اسلام تشکیل داد. دیدگاه وی شبیه دیدگاه الترابی بود؛ کسی‌که سلسله نشست‌هایی را تحت عنوان «کنفرانس مردمی عربی و اسلامی»[1] برگزار می‌کرد.(۱۱) در سال ۱۹۹۴ ترور نافرجامی علیه بن‌لادن صورت گرفت که وی آن را به عربستان سعودی نسبت داد. او سپس مبارزه خود علیه سعودی‌ها را شدت بخشید ولی به‌طور کلی رویه‌ای غیرتروریستی را دنبال کرد.(۱۲) القاعده چند صد نفر از مبارزان «جنبش جهاد اسلامی اریتره» را در اردوگاه‌های سودان و افغانستان آموزش داد و ارتباطاتی را با احزاب سیاسی اسلام‌گرا و گروه‌های مسلح در آفریقا به‌خصوص درخلال سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ برقرار ساخت.(۱۳)

در اوایل سال ۱۹۹۶، سودان نگران وضعیت ضعیف روابط خود با ایالات متحده شده و از این کشور خواست تا مشخص سازد که برای بهبود روابط با این کشور چه اقداماتی را باید انجام دهد. درنتیجه، مقامات اطلاعاتی ایالات متحده در تاریخ ۸ مارس ۱۹۹۶، درخواستی دو صفحه‌ای را در هتلی در روسلین[2] در ایالات ویرجینیا در اختیار الفاتح عِروه، ژنرال سودانی قرار دادند. این دو صفحه شامل لیستی از اقداماتی می‌شد که دولت سودان باید اتخاذ می‌کرد. در میان آنها، ایالات متحده از سودان خواسته بود اسامی، تاریخ ورود، خروج و مقصد و نیز اطلاعات گذرنامه‌ای مجاهدینی که بن‌لادن به سودان آورده بود را به آنها تحویل دهد.(۱۴) عربستان سعودی نیز فشار مضاعفی را برای اتخاذ اقداماتی علیه بن‌لادن بر سودان وارد می‌ساخت. سودان نیز در واکنش به این موضوع فراتر از درخواست‌ها رفته و در اواسط ماه مه ۱۹۹۶ بن‌لادن را اخراج کرد. بن‌لادن نیز به‌همراه برخی از اعضای خانواده و محافظان خود این کشور را سوار بر هواپیما به مقصد افغانستان ترک کرد. شمار دیگری از اعضای القاعده نیز با پروازهای بعدی سودان را ترک کردند. هرچند سودان بن‌لادن را مجبور به خروج از این کشور

1. Popular Arab and Islamic Conference
2. Rosslyn

ساخته بود، ولی در تبلیغات خود عنوان می‌داشت که وی به دلخواه این کشور را ترک کرده و رهبران سودان او را مجبور به چنین کاری نکرده‌اند. به‌هرحال، بن‌لادن در سال ۱۹۹۸ تأیید کرد که وی سودان را بدان دلیل ترک کرد که خارطوم دیگر نمی‌توانست فشارهای ایالات متحده را تحمل کند.(۱۵)

جمال الفضل، از اعضای القاعده در سودان، پس از خروج بن‌لادن از این کشور به ایالات متحده نزدیک شده و زمانی‌که هنوز در سودان بود، اطلاعات مهمی را درزمینه فعالیت‌های القاعده در اختیار آنان قرار داد. براساس اطلاعات الفضل، ایالات متحده به‌این‌نتیجه رسید که بن‌لادن تأمین‌کننده مالی و مغز متفکر القاعده می‌باشد. به‌هرحال، اطلاعات مرتبط با میزان گستردگی ساختارهای باقی‌مانده القاعده در سودان پس از خروج بن‌لادن مورد تردید است. درعین‌حال، گزارشات تأییدنشده‌ای وجود داشت که بن‌لادن هرازچندگاهی به سودان می‌رفته است. برطبق یکی از همین گزارشات، وی در اواخر سال ۱۹۹۸ در خارطوم دیده شده بود. بن‌لادن برخی از کمپانی‌های خود را بلافاصله پس از خروج تعطیل کرد و برطبق گزارشات زیان‌های مالی زیادی را نیز متحمل گردید. به گزارش کمیسیون یازده سپتامبر، دولت سودان تمامی اموال بن‌لادن را مصادره کرد و او بدون هیچ چیزی سودان را ترک کرد.(۱۶)

مایکل شوئر[1]، کارشناس آمریکایی ضدتروریسم، ادعا می‌کرد که بن‌لادن براساس توافقات خوبی با حسن الترابی، رهبر جبهه اسلامی ملی سودان را ترک کرد؛ به‌گونه‌ای‌که شماری از کمپانی‌های او همچنان به فعالیت خود ادامه داده و بن‌لادن همچنان از شرکای بانک الشمال متعلق به جبهه اسلامی ملی باقی ماند.(۱۷) روهان گوناراتنا[2]، کارشناس دیگری درهمین‌زمینه عنوان می‌داشت که بن‌لادن روابط با دولت سودان را تا زمان وخامت روابط میان الترابی و البشیر که در اوایل سال ۲۰۰۱ روی داد، حفظ کرده بود.(۱۸) درواقع، رابطه میان این دو در اواخر دهه ۱۹۹۰ روبه وخامت گذاشت. در پاسخ به حمله القاعده به سفارتخانه‌های آمریکا در

---

1. Michael Scheuer
2. Rohan Gunaratna

کنیا و تانزانیا در اوت ۱۹۹۸، واشنگتن مبادرت به حمله‌ای موشکی به کارخانه داروسازی الشفا، متعلق به بن‌لادن کرد. ایالات متحده اصرار داشت که براساس نمونه‌های به‌دست‌آمده از خاک اطراف این کارخانه، الشفا درگیر تولید عامل‌های شیمیایی بوده است. کسانی‌که دستور این حمله را صادر کرده بودند، همچنان بر دقت شواهد تأکید داشته، حال آنکه ناظران مستقل دراین‌مورد ابراز تردید می‌کردند. به‌علاوه، درآن‌زمان، بن‌لادن دیگر مالک آن کارخانه نبود.[۱۹]

به‌دنبال اخراج القاعده از سودان و متعاقب آن بدتر شدن روابط میان الترابی و البشیر، رئیس‌جمهور دلیل چندانی برای پناه دادن به تروریست‌ها نداشت. وی درنهایت الترابی را زندانی کرده و این پیام را به ایالات متحده داد که آماده همکاری با این کشور درزمینه مبارزه با تروریسم می‌باشد. همکاری سودان و ایالات متحده دراین‌زمینه تقریباً در اواخر دولت کلینتون آغاز و پس از یازده سپتامبر به اوج خود رسید. شاید بتوان دلیل این همکاری را ترس سودان از واکنش نظامی ایالات متحده علیه این کشور همچون مورد افغانستان دانست. درهرحال، سودان در سال‌های اخیر اطلاعات سودمندی را درمورد القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی در اختیار آمریکا قرار داده است.[۲۰] گزارش کشوری وزارت امور خارجه ایالات متحده درزمینه مبارزه با تروریسم در سال ۲۰۰۶ عنوان می‌داشت که «دولت سودان عضوی قوی در جنگ علیه تروریسم بوده و به‌طور فعال عاملان عملیات‌های تروریستی علیه منافع و پرسنل ایالات متحده در سودان را مورد تعقیب و مجازات قرار داده است.»[۲۱] با توجه به رابطه خصمانه میان ایالات متحده و سودان، به‌خصوص اختلافات آنها درمورد بحران دارفور، این گزارش را می‌توان بیانیه‌ای صریح ازسوی واشنگتن درزمینه همکاری سودان علیه تروریسم دانست.

تازمانی‌که بن‌لادن پایگاه‌هایی را در سودان داشت و از همکاری و حمایت دولت سودان برخوردار بود، القاعده تهدیدی برای این کشور محسوب نمی‌شد. به‌دنبال اخراج القاعده و همکاری دولت سودان با ایالات متحده، رابطه میان سودان و القاعده از وضعیتی نامشخص برخوردار گردید. برطبق یکی از گزارشات، سودان یکی از منابع انسانی برای ایدئولوژی جهادی القاعده می‌باشد. ازطرف‌دیگر، القاعده در کسب مزیت از بحران دارفور موفقیت

چندانی نداشته است.(۲۲) در سال ۲۰۰۶، بن‌لادن نواری صوتی را منتشر ساخت که از مجاهدین و حامیان آنها می‌خواست آماده نبردی طولانی علیه «غارتگران صلیبی»[1] در غرب سودان شوند. وی گفت که هدف نه دفاع از دولت خارطوم، بلکه دفاع از اسلام می‌باشد. ایمن الظواهری، معاون بن‌لادن نیز پس از آن سیاست سودان در دارفور را «فریبکارانه و ریاکارانه» خواند.(۲۳) سایت‌های اینترنتی جهادی نیز از پیروان خود می‌خواستند به دارفور بروند؛ جایی‌که مورد حمایت زیرساخت‌های سلفی در سودان قرار خواهند گرفت. سایت‌های مذکور دراین‌رابطه نام چهار سازمان سودانی که اطلاعی درمورد آنها وجود ندارد را نیز به‌عنوان تشکیلات سلفی در سودان بیان می‌داشتند. به‌نظر می‌رسد که جهادیون پاسخی به این درخواست نداده‌اند. هر دو گروه «ارتش آزادی‌بخش سودان» و «جنبش عدالت و برابری» درخواست بن‌لادن را رد کرده و دولت سودان نیز اعلام کرد که میزبان تروریست‌ها نخواهد شد.(۲۴)

سایت‌های جهادی بیانیه‌ای کوتاه را در ۴ ژوئیه ۲۰۰۶ منتشر ساختند که تأسیس سازمان القاعده در سودان را اعلام می‌داشت. در ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۶؛ زمانی‌که گروهی به‌نام القاعده در سودان و آفریقا مسئولیت ربودن و گردن زدن سردبیر روزنامه سودانی و مستقل «الوفاق» در هشت روز پیش از این تاریخ را برعهده گرفتند، اوضاع کمی متفاوت شد. سازمان مذکور اعلام داشت که محمد طه به‌دلیل توهین به پیامبر(ص) کشته شده است. به‌هرحال، مشخص نیست که آیا این گروه وابسته به القاعده تحت رهبری بن‌لادن می‌باشد یا اینکه سازمانی اسلام‌گراست که از شیوه‌های القاعده استفاده می‌کند.(۲۵) دولت ایالات متحده تلاش بن‌لادن برای گسترش عملیات‌های خود به سودان (به‌طور کلی) و دارفور (به‌طور خاص) را تأیید کرده، ولی براین‌نظر است که هم‌اکنون نشانه‌ای از وجود فعالیت افراط‌گرایان وابسته به القاعده در آنجا وجود ندارد.(۲۶)

---

1. Crusader Plunders

اتیوپی: دستخوش حملات مقطعی گروه‌های وابسته به القاعده

اتیوپی تا حد بسیار زیادی در مقابل اسلام سیاسی مقاوم بوده و حملات نسبتاً کمی را ازسوی گروه‌های مرتبط با القاعده تجربه کرده است.[۲۷] اکثر حملات مرتبط با القاعده در اتیوپی توسط «اتحاد اسلامی»[۱] (سازمانی در سومالی) و در اوایل و اواسط دهه ۱۹۹۰ صورت پذیرفته است. اگرچه این سازمان تحت کنترل القاعده نمی‌باشد، ولی شواهد فزاینده حکایت از آن دارد که نیروهای آن ازسوی القاعده آموزش دیده و حمایت‌هایی را از آن دریافت کرده است. ابوحفص المصری، معروف به محمد عاطف، در ژانویه ۱۹۹۳، تیمی از نیروهای القاعده را به منطقه اُگادِن[۲] اتیوپی برای کمک به «اتحاد اسلامی» اعزام کرد. ابوحفص خود نیز پس از چندی به این گروه ملحق شد و سیف‌الاسلام را به‌عنوان نماینده القاعده در این تشکیلات منصوب ساخت و برخی از کمک‌های مالی اعطاشده به این گروه را در سال ۱۹۹۳ به‌طور دقیق در سندی داخلی در سازمان القاعده آورد. ابوحفص که متولد مصر می‌باشد، یکی از باهوش‌ترین، قابل اعتمادترین و ستیزه‌جوترین اعضای القاعده بود که سابقه عملیاتی زیادی در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا داشت. وی در نوامبر ۲۰۰۱، طی بمباران هوایی نیروهای ائتلاف در یکی از مقرهای القاعده در کابل کشته شد. ده ماه قبل از کشته شدنش، بن‌لادن شخصاً او را به‌عنوان جانشین خود منصوب ساخت و پس از مرگش نیز «گردان‌های ابوحفص المصری» را به افتخارش تشکیل داد.[۲۸]

«اتحاد اسلامی» شماری حملات را در اتیوپی انجام داد و طی تروری نافرجام، وزیر حمل‌ونقل این کشور را در سال ۱۹۹۶ در آدیس آبابا به‌شدت مجروح کرد. سرسخت‌ترین شاخه این سازمان در اگادن فعالیت دارد. در سال ۱۹۹۶، حملات فرامرزی اتیوپی علیه مقرهای

---

۱. الاتحاد الاسلامی ((Al-Ittihad al-Islami (AIAI)

۲. Ogaden: نام منطقه‌ای در شرق اتیوپی که ساکنان آن از قومیت سومالیایی بوده و مسلمان هستند. (مترجم)

اتحاد اسلامی در لوق و بولو حاوا[1] این سازمان را به‌شدت تضعیف کرد. حملات منتسب به اتحاد اسلامی به‌طور واقعی در اواخر دهه ۱۹۹۰ خاتمه یافت و تردیدهایی را میان کارشناسان درمورد تداوم وجودی آن مطرح ساخت. «گروه بحران بین‌المللی»[2] عنوان می‌داشت که تا سال ۲۰۰۵، این سازمان موجودیت خود را به‌طور کامل از دست داد. ازسوی‌دیگر، چندین پرسنل کلیدی سابق کنترل مناصب بالا در «اتحادیه محاکم اسلامی»[3] در سومالی را به‌دست گرفتند که اکثر بخش‌های این کشور را تا اواخر سال ۲۰۰۶ در دست داشتند. این تحول کمک مهمی به تصمیم اتیوپی در دسامبر سال ۲۰۰۶ برای نابودی ساختار محاکم اسلامی در سومالی نمود.(۲۹)

به‌دنبال مداخله اتیوپی در سومالی، القاعده یا حداقل سازمان‌های مدعی ارتباط با القاعده، تهدید کردند که حملات خود علیه اتیوپی را افزایش خواهند داد. دراین‌زمان، یک گروه اسلامی ناشناخته در اتیوپی که خود را «جنبش مقاومت ملی در سرزمین دو هجرت»[4] می‌خواند، در اواخر سال ۲۰۰۶ شکل‌گیری خود را در یکی از وب‌سایت‌های عربی‌زبان اعلام نمود. این گروه به اسامه بن‌لادن اعلان وفاداری کرده و خواستار اجرای قانون شریعت در اتیوپی گردید و تهدید نمود که منافع ایالات متحده در آفریقا را مورد حمله قرار خواهد داد. بااین‌حال، تاکنون هیچ شواهدی از ارتباط عملی این گروه با القاعده وجود ندارد. ازاین‌زمان به بعد، شماری از گروه‌ها با استفاده از اینترنت، اتیوپی و دیگر حامیان دولت فدرال انتقالی در سومالی را تهدید به حمله می‌کردند که ازجمله آنها می‌توان به «جنبش مجاهدین جوان»[5] و «گردان‌های توحید و جهاد»[6] در سرزمین سومالی اشاره داشت. ابویحیی اللیبی، از مبارزان القاعده که از زندان ایالات متحده در افغانستان فرار کرده بود، طی بیانیه‌ای در وب‌سایت رسمی القاعده در مارس ۲۰۰۷،

---

1. Luuq and Buulo Haawa

2. International Crisis Group

۳. اتحاد المحاکم الإسلامیه (Union of Islamic Courts)

۴. حرکه المقاومه الشعبیه فی بلاد الهجرتین (Mujahedin of the Land of Two Migrations)

۵. حرکه الشباب المجاهدین (Youth Mujahedin Movement)

۶. جماعه التوحید والجهاد (Brigades of Tawhid Wal Jihad)

خواستار یک جنگ چریکی مشابه عراق برضد اتیوپی شد. هرچند یک یا چند گروه از این گروه‌ها ممکن است مسئول حملات تروریستی در موگادیشو علیه نیروهای اتیوپی بوده باشند، ولی شواهدی از توان آنها برای حمله به داخل اتیوپی وجود ندارد.(۳۰)

در ژوئن ۱۹۹۵، تروری نافرجام علیه حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر که برای شرکت در نشست «سازمان اتحادیه آفریقا»[۱] به اتیوپی رفته بود، در فرودگاه آدیس آبابا صورت گرفت. تحقیقات نشان داد که این اقدام کار «جماعت اسلامی»[۲] که مورد حمایت دولت سودان بود، می‌باشد. القاعده ارتباط بسیار نزدیکی با این گروه تروریستی مصری داشت. در مصاحبه‌ای که حسن الترابی در سال ۲۰۰۶ داشت، دست داشتن برخی مقامات سودانی در ترور نافرجام صورت‌گرفته توسط شهروندان مصری را تأیید کرد، ولی اصرار داشت که البشیر از این توطئه اطلاعی نداشت و اینکه بن‌لادن نیز هیچ ارتباطی با این قضیه نداشته است. بااین‌حال، در این ترور از بی‌سیم‌های خریداری‌شده توسط القاعده در ژاپن استفاده شده بود و ایالات متحده براین‌باور است که خریدار این دستگاه‌های بی‌سیم مسئول مالی القاعده و از افراد نزدیک به بن‌لادن بوده است.(۳۱)

اریتره: کشوری پرخطر ولی فارغ از فعالیت القاعده

به‌نظر می‌رسد اریتره، کشوری هم‌مرز با دریای سرخ، دارای رهبری مسیحی و جمعیتی با تقریباً پنجاه درصد مسلمان، جای خوبی برای فعالیت‌های القاعده باشد؛ ولی به‌استثنای حملاتی که در دهه ۱۹۹۰ و در وهله نخست ازسوی «جنبش جهاد اسلامی اریتره» صورت گرفت، این کشور از فعالیت‌های مرتبط با القاعده آزاد بوده است. جالب اینکه، عبدالله عزام، از بانیان اولیه القاعده، در سال ۱۹۹۸ اریتره را یکی از کشورهای مناسب برای توسعه فعالیت‌های جهادی

---

۱. منظمه الوحده الأفریقیه (Organization of African Unity)

۲. الجماعه الإسلامیه (Gama'at al-Islamiya)

اعلام کرده بود.(۳۲) اخیراً اریتره با حمایت فعال از «اتحادیه محاکم اسلامی» در سومالی، روابط خوبی را با نیروهای اسلام‌گرا برقرار کرده است.

زمان شکل‌گیری «جنبش جهاد اسلامی اریتره» به کنفرانسی در سال ۱۹۸۸ در خارطوم برمی‌گردد که «سازمان پیشگامان مسلمان اریتره»[۱] و «جبهه آزادی‌بخش اسلامی ملی اریتره»[۲] با چندین سازمان کوچک‌تر ادغام شدند. هرچند نخستین مبارزان «جنبش جهاد اسلامی اریتره» در سال ۱۹۸۹ وارد این کشور شدند، ولی تا مدت‌ها بعد عملیات‌هایی نظامی را از آنها شاهد نبودیم. با روی کار آمدن جناح افراطی‌تر در «جنبش جهاد اسلامی اریتره»، شاهد شکاف‌هایی در این سازمان و افزایش روابط آن با القاعده سودان بودیم. در اواسط دهه ۱۹۹۰، شمار مبارزان این جنبش به پانصد نفر برآورد می‌شد. بن‌لادن نیز تسلیحات و آموزش لازم را در اختیار آنها قرار می‌داد. این سازمان حتی در «مجلس فتوا»[۳]، شورای هماهنگی شبکه بین‌المللی القاعده نیز دارای نماینده بود. تا سال ۱۹۹۳، «جنبش جهاد اسلامی اریتره» حملاتی مقطعی را در اریتره انجام می‌داد. به‌دنبال دومین کنفرانس این جنبش در خارطوم در سال ۱۹۹۴، حملات آن نیز افزایش پیدا کرد. این افزایش حملات تأکیدی بودند بر ارتباط جنبش با شبکه تروریستی بن‌لادن که در اوایل ۱۹۹۵ نیز به قطع روابط میان اریتره و سودان منجر شد. اَسمَره[۴] سپس خواستار سرنگونی دولت خارطوم گردید.(۳۳)

با شروع جنگ میان اریتره و اتیوپی در سال ۱۹۹۸، اریتره همچون اتیوپی تصمیم به بهبود روابط با سودان گرفت. هرچند دستیابی به چنین هدفی برای اریتره بیش از اتیوپی زمان برد، ولی روابط سودان و اریتره هم‌اکنون بهتر از روابط آنها بوده و به‌نظر می‌رسد که سودان «جنبش جهاد اسلامی اریتره» را مهار کرده است. آخرین فعالیت این جنبش به سال ۲۰۰۳ بازمی‌گردد؛

---

۱. منظمه الرواد المسلمین الاریتریین (Eritrean Muslim Pioneers Organization)

۲. جبهه التحریر الإسلامیه الوطنیه الاریتریه (Eritrean National Islamic Liberation Front)

۳. مجلس الفتوی (Majlis al Fatwa)

۴. أسمره (Asmara): پایتخت اریتره

زمانی‌که اریتره آن را متهم به قتل یک زمین‌شناس انگلیسی در استان بحر الاحمر[1] کرد. «جنبش جهاد اسلامی اریتره» با رد این اتهام اعلام داشت که تنها دولت را هدف قرار می‌دهد. چند ماه بعد، «دبیرخانه نظامی»[2] «جنبش اصلاحات اسلامی اریتره»[3] مسئولیت شماری از حملات علیه اهداف نظامی اریتره را برعهده گرفته و ادعا کرد که جایگزین «جنبش جهاد اسلامی اریتره» شده است. این وضعیت در اواخر سال ۲۰۰۳ و زمانی‌که دولت اریتره ادعا کرد «جنبش جهاد اسلامی اریتره» به خودرویی حمله و دو کارمند اریتره‌ای شرکت «مرسی کوریز»[4]، یک سازمان غیردولتی ایالات متحده را کشته است، مبهم‌تر گردید. در مقابل، ایالات متحده این حمله را به القاعده نسبت داد. به‌هرحال، گزارشات بیشتری از حملات «جنبش جهاد اسلامی اریتره» در این کشور گزارش نشده است، ولی «پروژه هارمونی» به این امر اشاره دارد که جنبش‌های جهادی اریتره وب‌سایت‌های فعالی همچون www.islaher.org دارند.[۳۴]

جیبوتی: تلاش برای خارج ماندن از مسیر پرخطر

به‌نظر می‌رسد جیبوتی، کشوری با اکثریت مسلمان، از هر نوع فعالیت مهم القاعده در امان بوده است. این کشور مدت‌های طولانی میزبان نیروهای نظامی فرانسه بوده و از سال ۲۰۰۲ نیز میزبان ستاد نیروهای ویژه آمریکا در شاخ آفریقا می‌باشد که شامل حدود ۱۷۰۰ پرسنل نظامی و غیرنظامی برای نبرد علیه تروریسم و افراط‌گرایی در منطقه می‌شود. جیبوتی یکی از حامیان قوی تلاش‌های ضدتروریسم ایالات متحده بوده است. به‌هرحال، چنین چیزی می‌تواند به توجه القاعده به جیبوتی در آینده منجر گردد.

ابوحفص المصری، در یکی از اعلامیه‌های القاعده در اوایل دهه ۱۹۹۰، بیان داشته بود که

---

۱. محافظه البحر الأحمر (Red Sea State): دریای سرخ

2. Military Secretariat

۳. حرکه الإصلاح الإسلامی الإریتری (Eritrean Islamic Reform Movement)

۴. Mercy Corps: سپاهیان رحمت

نماینده القاعده در جیبوتی باید بلافاصله تغییر کند «زیرا وی به‌عنوان فردی مجرد مستعد [آلوده شدن] به فساد [شایع] در جیبوتی می‌باشد و به‌جای آن ابواحمد الرجی، فردی متأهل، می‌نشیند.»[۳۵] سرویس جاسوسی عراق در جیبوتی در سال ۲۰۰۱ گزارش داد که القاعده پیام‌هایی را به زبان‌های عربی و فرانسوی و به امضای بن‌لادن پخش کرده بود که در آنها تهدید به انفجار برخی کمپانی‌های خارجی در جیبوتی می‌کرد، مگر آنکه همکاری خود را با ایالات متحده متوقف سازند. این تهدید به بیشتر شدن اقدامات امنیتی در پایگاه نظامی فرانسه و سفارت ایالات متحده منجر شد؛ ولی هیچ حمله‌ای ازسوی القاعده را شاهد نبودیم.[۳۶]

جنبش «اتحاد اسلامی» سومالی در اوایل دهه ۱۹۹۰ دارای هسته‌هایی در جیبوتی بود. گروه بحران بین‌المللی به نقل از یک منبع نظامی فرانسوی در سال ۲۰۰۵ گزارش داد که «اتحاد اسلامی» حضوری آرام در جیبوتی داشته است. یکی از مقامات دولت جیبوتی نیز به گروه بحران گفته بود که دولت تلاش دارد برای آرام ماندن این گروه با آنها تعامل داشته باشد.[۳۷] اکثر ناظران براین‌باورند که «اتحاد اسلامی» هم‌اکنون گروهی از رده خارج می‌باشد و اظهارات اخیر جیبوتی ممکن است بازتابی از دیدگاه اعضای سابق این جنبش باشد که هنوز تحت نام «اتحاد اسلامی» دست به فعالیت می‌زنند.

سومالی: در تیررس القاعده

شواهد فعلی نشان از آن دارد که القاعده در حملات علیه نیروهای آمریکایی و سازمان ملل در سومالی در زمان مداخله آنها در دسامبر ۱۹۹۲ و پس از آن (درمورد نیروهای سازمان ملل تا بهار سال ۱۹۹۵)، نقش داشته‌اند. هرچند تلاش‌های امدادرسانی بین‌المللی، کریدورهایی را برای ارسال غذا به گرسنگان سومالی باز کرد و به قحطی خاتمه بخشید، ولی در بهار سال ۱۹۹۳ و با اشغال موگادیشو توسط محمد فرح عیدید، این راه‌ها دوباره مسدود شد. این امر تلاش‌های بین‌المللی را از ملت‌سازی منحرف ساخته و بر مناقشه دائمی میان نیروهای سازمان ملل و برخی گروه‌های قبیله‌ای متمرکز ساخت. تصمیم برای پایان دادن به مشارکت آمریکا در عملیات

نیروهای سازمان ملل پس از افشای جزئیات درگیری‌های ۳ و ۴ اکتبر ۱۹۹۳ میان شبه‌نظامیان عیدید و نیروهای ویژه آمریکا در کتاب «سقوط باز سیاه»[1] از مارک بودن[2] گرفته شد.

به‌هرحال، حتی با وجود دسترسی به اطلاعات و تحلیل‌های از طبقه‌بندی خارج‌شده، هنوز اختلافاتی جدی دررابطه با اهمیت نقش القاعده در حمایت از شبه‌نظامیان سومالی در مقابل مداخله اولیه به رهبری آمریکا و سپس عملیات سازمان ملل وجود دارد. پروژه هارمونی که تا حد زیادی براساس اسناد از طبقه‌بندی خارج‌شده جامعه اطلاعاتی آمریکا دررابطه القاعده قرار دارد، به‌این‌نتیجه می‌رسد که ابوحفص، رهبر منطقه‌ای القاعده در آفریقا از سال ۱۹۹۲، سفرهای متعددی از پایگاه القاعده در خارطوم به سومالی داشته است. وی با شبه‌نظامیان دیدار داشته، توانایی آنها را ارزیابی کرده بود و ترتیباتی را برای آموزش و ارسال سلاح به مبارزان صورت داده بود. در اواخر ژانویه ۱۹۹۳، ابوحفص تیمی از اعضای باتجربه القاعده را برای هدایت عملیات‌ها در سومالی تعیین کرد. القاعده براین‌اعتقاد بود که سومالی مکانی امن برای عملیات‌های آن بوده و امکان هدف قرار دادن ایالات متحده در سومالی و شبه‌جزیره عربستان را به آنها می‌دهد. نخستین عوامل القاعده در اوایل فوریه ۱۹۹۳ با ترک پیشاور در پاکستان و ازطریق کنیا به سومالی وارد شدند. این گروه همچون یک گروه نیروهای ویژه سنتی و در همکاری نزدیک با «اتحاد اسلامی» فعالیت کرده و سه اردوگاه آموزشی را راه‌اندازی کردند. گروه مذکور دستورات را از ستاد القاعده در خارطوم دریافت می‌کرد.[۳۸]

روهان گوناراتنا آغاز تلاش‌های القاعده در سومالی را اوایل سال ۱۹۹۲ و به‌دنبال دیدارهای ابوحفص از سومالی در همان سال می‌داند. علی محمد، از مربیان ارشد القاعده، آموزش پرسنل «اتحاد اسلامی» را در اوایل ۱۹۹۳ شروع کرد. گوناراتنا عنوان می‌دارد که اعضای آموزش‌دیده «اتحاد اسلامی» ازسوی القاعده مسئول ساقط کردن دو هلی‌کوپتر ایالات متحده در ۳ و ۴ اکتبر

1. Black Hawk Down
2. Mark Bowden

و کشته شدن هیجده آمریکایی بودند. این برخلاف باوری می‌باشد که درآن‌زمان شبه‌نظامیان عیدید را مسئول این اقدام می‌دانست. گوناراتنا می‌گوید که القاعده همچنین عوامل کشتار صلح‌بانان بلژیکی و پاکستانی را آموزش داده، درحدود چهارصد مبارز را در سال ۱۹۹۳ به سومالی اعزام کرده بود.[۳۹] گزارش کمیسیون یازده سپتامبر نیز تأییدکننده این نظر می‌باشد، ولی درعین‌حال می‌پذیرد که چنین چیزی شاید ناشی از بزرگنمایی و لاف‌زنی خود القاعده باشد.[۴۰] مایکل شوئر نیز هرچند از قضاوت نهایی درمورد نقش القاعده در کمک به شبه‌نظامیان سومالی خودداری می‌ورزد، ولی به‌نظر می‌رسد که با این دید درمورد حضو پررنگ القاعده در سومالی موافق باشد.[۴۱] گزارش سال ۱۹۹۷ ازسوی هسته القاعده در آفریقای شرقی نشان می‌دهد القاعده در همکاری با «اتحاد اسلامی» در نبرد ۳ و ۴ اکتبر حضور داشته، ولی ذکری از نحوه کمک آن به میان نمی‌آورد.[۴۲]

در یکی از جدیدترین تحلیل‌ها، لارنس رایت[۱] توضیحی ملایم‌تر از نقش القاعده در نبرد سال ۱۹۹۳ ارائه می‌دهد. وی عنوان می‌دارد که بن‌لادن ادعای اعزام ۲۵۰ مبارز به سومالی برای حمله به نیروهای ایالات متحده را داشته بود. رایت سپس خاطرنشان می‌کند که گزارشات سازمان اطلاعاتی سودان می‌گوید که این تعداد انگشت‌شمار بوده است. براین‌اساس، القاعده مبادرت به آموزش آنها می‌کرد؛ ولی متوجه شد که شبه‌نظامیان سومالی چندان سپاسگزار نبوده و روابط با پرسنل القاعده با تنش همراه بود. رایت تصدیق می‌کند که بن‌لادن سقوط دو هلی‌کوپتر آمریکایی و کشتار نظامیان آمریکایی را به القاعده نسبت داده است. به‌هرحال، او نتیجه می‌گیرد که بن‌لادن به‌سادگی مسئولیت پیروزی‌هایی را به‌عهده می‌گرفت که القاعده هیچ نقشی در آن نداشت. وی همچنین می‌گوید که ایالات متحده نیز در پرونده‌ای در یکی از دادگاه‌های نیویورک، اتهامات وارده به القاعده درزمینه کشتار آمریکایی‌ها در سومالی را وارد ندانست. هیچ مدرکی در هیچ پرونده‌ای علیه القاعده ثابت نمی‌کرد که بن‌لادن یا القاعده مسئول

1. Lawrence Wright

مرگ نظامیان آمریکایی در سومالی بوده‌اند.[۴۳]

خاطرات مقامات ارشد آمریکا نیز کمکی به حل این موضوع نمی‌کند. جورج تنت[۱]، مدیرکل سابق آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، عنوان می‌دارد که بن‌لادن برخی اعضای القاعده را برای مشاوره به عیدید (کسی‌که درآن‌زمان به نیروهای آمریکایی حمله می‌کرد) به سومالی اعزام کرده بود. بااین‌حال، تنت حرفی از اهمیت کمک القاعده به‌میان نمی‌آورد. به‌نظر می‌رسد ریچارد کلارک بیش از دیگران براین‌باور است که القاعده نقش مهمی در سومالی داشته است؛ ولی نظر وی براساس اتهامات وارده به بن‌لادن که بعدها درستی آن ثابت نشد، قرار دارد. به‌هرحال، تنت و کلارک هر دو براین‌نظرند که بن‌لادن خروج ایالات متحده از سومالی را به‌عنوان نشانه‌ای از ضعف این کشور قلمداد کرده و این کار آنها را تشویق به تشدید فشارها علیه ایالات متحده در دیگر بخش‌های جهان ساخت.[۴۴] بن‌لادن طی مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۴ عنوان داشت که القاعده با «سقوط روحیه آمریکا» در سومالی متعجب شده بود و «متقاعد گردید که آمریکایی‌ها ببری کاغذی هستند.»[۴۵]

پروژه هارمونی تحلیلی عالی از اوایل حضور القاعده در سومالی و مشکلات پیش‌روی این سازمان را انجام داده است. القاعده آشکارا به‌دنبال ایجاد یک پایگاه در سومالی بود و رهبرانی نظیر ابوحفص انتظار داشتند سومالی (با مردمانی سرخورده در کشوری ورشکسته) مکانی کم‌هزینه برای عضوگیری باشد. القاعده بر این اعتقاد بود که مردمان سومالی با اشتیاق تمام برای نبرد جهت بیرون کردن نیروهای بین‌المللی حافظ صلح به آنها ملحق خواهند شد. بنابراین، از نگاه القاعده، سومالی به‌مثابه افغانستان دیگر بود. پروژه هارمونی اینگونه نتیجه می‌گیرد که واقعیت کاملاً متفاوت بود. القاعده هزینه عملیات در سومالی را کم‌اهمیت و ناچیز پنداشته بود، حال آنکه ورود و خروج از این کشور بسیار پرهزینه بود. مبالغ به‌دست‌آمده از فساد در کشورهای همسایه بالا بود، ولی امنیت ضعیف در سومالی هزینه‌های آن را افزایش

1. George Tenet

می‌داد. القاعده پیوسته با اخاذی قبایل سومالی و خسارات پیش‌بینی‌نشده به‌واسطه حملات گروه‌های تبهکاری به کاروان‌های آن مواجه بود. این سازمان همچنین میزان پیوستن مردمان سومالی به آنها را بیش از حد برآورد کرده بود؛ به‌خصوص اگر انگیزه‌های مالی وجود نمی‌داشت، کسی به آنها نمی‌پیوست. بسیاری از رهبران قبیله‌ای در سومالی خواستار ترک نیروهای آمریکایی و سازمان ملل از این کشور بودند، ولی هدف نخست آنها امنیت قبیله خود در برابر قبایل دیگر بود. دراین‌رابطه، ابوحفص زمان و منابع قابل توجهی را برای ایجاد اتفاق‌نظر میان رهبران سومالی جهت تمرکز بر اخراج بیگانگان به‌جای مبارزه با یکدیگر صرف کرد.(۴۶)

به گزارش پروژه هارمونی، القاعده از درک اهمیت آموزه سنتی صوفی در اسلام سومالی عاجز بود. القاعده سعی داشت مردمان سومالی را به پذیرش باورهای سلفی بدون ارائه انگیزه‌های مالی ترغیب سازد. در برخی موارد عوامل القاعده از عمق مقاومت روحانیون صوفی دچار حیرت می‌شدند. القاعده همچنین وابستگی سومالیایی‌ها به قبایل را درک نمی‌کردند. پروژه هارمونی عنوان می‌دارد که تلاش‌های القاعده به‌همان دلایلی شکست خورد که مداخلات غربی در گذشته شکست خورده بودند؛ عدم درک صحیح تحولات و شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سومالی. برخلاف نواحی قبیله‌نشین پاکستان، القاعده در سومالی با سرزمینی بی‌قانون و اتحادهای مذهبی ناپایدار مواجه شد. درواقع، القاعده نتوانست به وفاداری محلی دست یابد؛ هرچند با رشوه و صرف پول توانست در برخی قبایل برای خود حامیانی کسب کند. همچنین فرایند تصمیم‌گیری فراگیر و مبتنی‌بر اجماع‌نظر در سومالی با نیاز القاعده به تصمیمات سریع برخورد پیدا کرد. القاعده همچنین از عدم رازداری در سومالی شکایت داشت. درنهایت، برتری قبیله تلاش‌های القاعده برای عضوگیری و توسعه ائتلافی یکپارچه را با شکست مواجه ساخت.(۴۷)

بااین‌حال، القاعده موفقیت‌های اولیه‌ای نیز داشت؛ به‌گونه‌ای که توانست شماری از جوانان سومالی که جهاد را با تمایلات ماجراجویانه خود سازگار می‌دیدند، به عضویت در این سازمان

درآورد. همچنین در مناطقی همچون ناحیه «رأس کامبونی»[1] (شهری بندری در اقیانوس هند و نزدیک مرز کنیا) که توانست نظم و امنیت را برقرار سازد، مورد پذیرش مردمی واقع شد. حتی امروزه نیز رأس کامبونی از مناطق اصلی رشد اسلام افراطی و پایگاه جنبش محاکم اسلامی محسوب می‌شود. طی سال‌های گذشته، گزارشات بی‌شماری وجود داشته مبنی‌براینکه این شهر به‌عنوان یکی از اردوگاه‌های آموزشی تروریستی و مکانی برای حضور جهادیون خارج از سومالی عمل می‌کند. باوجوداین، براساس اسناد از طبقه‌بندی خارج‌شده درمورد هیجده ماه نخست تجربه القاعده در سومالی، پروژه هارمونی به این نتیجه می‌رسد که خارجیان جهادی بیش از آنکه موفقیتی به‌دست آورده باشند، با شکست روبه‌رو بوده‌اند.[۴۸]

به‌هرحال، همزمان با ناتوانی دولت در سومالی و حضور القاعده در این کشور، شاهد احیای اسلام‌گرایی نیز بودیم. اکثر این سازمان‌های اسلام‌گرا نسبتاً میانه‌رو بوده و هیچ پیوند آشکاری با تروریسم ندارند که ازجمله آنها می‌توان به «اصلاح» و «جنبش تبلیغ» اشاره داشت. شماری از گروه‌های اسلامی همچون «اتحاد اسلامی» از فلسفه جهادی پیروی می‌کردند.[۴۹] علی‌رغم تلاش‌های بی‌شمار از سال ۱۹۹۱، مردمان سومالی نتوانستند یک دولت ملی قابل قبول برای همه تشکیل دهند. جامعه بین‌المللی نیز به‌استثنای ارائه کمک‌های اضطراری، تا حد زیادی پس از خروج ایالات متحده از این کشور در مارس ۱۹۹۴ و خاتمه حضور سازمان ملل در سال ۱۹۹۵، سومالی را به حال خود رها کرده است. ازآن‌زمان به بعد، گروه‌های اسلامی که غالباً مورد حمایت تجار سومالی هستند، ایفای برخی کارکردهای دولتی را به‌دست گرفتند. محاکم اسلامی نیز با ایجاد جزیره‌های امن در موگادیشو از اهمیت خاصی برخوردار گردیدند.

تحولات یازده سپتامبر و به‌خصوص تهاجم ایالات متحده به افغانستان تا حدودی توجه واشنگتن به سومالی را دوباره موجب شد و برخی از دولتمردان متوجه شدند که شکست طالبان به حرکت بازمانده‌های سازمان القاعده به سومالی منجر خواهد شد. به‌دلایلی که ازسوی

1. Ras Kamboni

پروژه هارمونی مورد شناسایی قرار گرفت، چنین چیزی روی نداد؛ ولی نگرانی بیشتر ایالات متحده درمورد ارتباطات سومالی با تروریسم را درپی داشت. ایالات متحده سال‌ها براین‌باور بود که عناصر افراطی در «اتحاد اسلامی» سه عضو کلیدی القاعده ـ فاضل عبدالله محمد (معروف به هارون فاضل) از جزایر کومور، ابوطلحه السودانی از سودان و صالح علی صالح نبهان از کنیا ـ که در بمب‌گذاری سفارتخانه‌های ایالات متحده در کنیا و تانزانیا دست داشتند را مورد حمایت خود داشته‌اند. ایالات متحده همچنین شواهدی دارد که «اتحاد اسلامی» وجوهاتی را از «الحرمین»، بنیاد خیریه اسلامی سعودی که دفتری نیز در موگادیشو داشت، دریافت کرده بود. به‌همین‌دلیل، ایالات متحده دولت عربستان را برای بستن بنیاد الحرمین که پیوندهایی با القاعده داشت، تحت فشار قرار داد. در اقدامی دیگر، ایالات متحده دارایی‌های شرکت «البرکت» یک کمپانی انتقال پول به سومالی را به اتهام حمایت مالی از القاعده مسدود کرد. البرکت هرگونه ارتباط با القاعده را تکذیب کرد، ولی نتوانست فعالیت‌های خود را از سر گیرد.(۵۰)

نخستین محاکم اسلامی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و در سومالی ظاهر شدند. اقدامات آنها در وهله نخست براساس تلاش‌های محلی جهت ایجاد میزانی از امنیت در وضعیتی هرج‌ومرج‌گونه بود. درنتیجه، اکثر مردمان سومالی حضور آنها را پذیرفتند. شیخ حسن ضاهر عویس، معاون سابق و فرمانده نظامی «اتحاد اسلامی» نوع جدیدی از محاکم را در سال ۱۹۹۸ در شهر بندری مِرکا[1] ایجاد کرد که بسط منافع سیاسی و اقتصادی قبیله کوچک آیر[2] را به‌همراه داشت. این محکمه همچنین به‌عنوان برنامه‌ای کاری برای اسلام‌گرایی جهادی ظاهر شد. در اواخر سال ۲۰۰۵، یازده محکمه قبیله‌محور در موگادیشو وجود داشت که برخی از آنها ارتباط نزدیکی با شاخه افراط‌گرای عویس داشته و برخی دیگر نیز سنتی‌تر عملی می‌کردند. عویس در نقش رهبری «اتحاد اسلامی»، ارتباطاتی با حملات تروریستی علیه اتیوپی در اواسط دهه ۱۹۹۰ داشت. وی همچنین پیوندهای نزدیکی با چندین جوان سومالیایی داشت که برخی از آنها در افغانستان

1. Merka 2. Ayr

آموزش دیده و برنامه‌های جهادی را دنبال می‌کردند که ازجمله آنها می‌توان به ابراهیم الافغانی، مختار ابراهیم روبو و هاشی آیرو اشاره داشت. هاشی آیرو در بی‌احترامی به قبرستان ایتالیایی دوره استعمار در موگادیشو، قتل چهار امدادرسان خارجی، یک خبرنگار انگلیسی و یک فعال معروف صلح سومالی دست داشته بود. باور کلی آن است که شبه‌نظامیان آیرو که به «جوانان»[۱] معروف می‌باشند، از این سه عامل تحت تعقیب القاعده حفاظت می‌کردند.[(۵۱)]

ایالات متحده که نگرانی فزاینده‌ای از قدرت روبه رشد محاکم اسلامی داشت، در فوریه ۲۰۰۶ به ایجاد «اتحاد برای احیای صلح و مقابله با تروریسم»[۲] ـ ائتلافی از جنگ‌سالاران موگادیشو و مخالف محاکم ـ کمک کرد. آمریکا پیش از این درخواست ترتیباتی را برای بازداشت دو مظنون القاعده در سومالی صورت داده بود، ولی متوجه شده بود که چنین اقدامی ممکن است واکنش جدی‌تری از تهدید را به‌دنبال داشته باشد. به‌نظر می‌رسد که هدف ایالات متحده در کمک مالی به «اتحاد برای احیای صلح و مقابله با تروریسم» عبارت از ربودن چند نفر از اعضای القاعده در سومالی بوده باشد. به‌هرحال، این سازمان جدید جنگ‌سالاران، مبادرت به جنگ علیه محاکم کردند ولی با چنین کاری حمایت اکثریت مردمان سومالی که خواهان خاتمه درگیری‌ها بودند را از دست دادند. تلاش نظامی اتحاد مذکور نیز با وضعیت بدی مواجه گشته و محاکم اسلامی توانستند «اتحاد برای احیای صلح و مقابله با تروریسم» را قاطعانه شکست دهند.[(۵۲)]

در اواسط دسامبر ۲۰۰۶، محاکم اسلامی کنترل حدود پنجاه درصد از خاک جمهوری سابق سومالی را در دست داشتند. بااین‌حال کنترلی بر سومالی‌لند[۳]، پونت‌لند[۴] و ناحیه اطراف بیدو[۵]

---

۱. شباب

۲. التحالف من أجل استعاده السلام ومكافحه الإرهاب

The Alliance for the Restoration of Peace and Counter-Terrorism (ARPCT)

3. Somaliland

۴. أرض البنط (Puntland): سرزمین چشمه

5. Baidoa

در جنوب مرکزی سومالی نداشتند. دولت انتقالی فدرال[1] عبدالله یوسف که ازسوی جامعه بین‌المللی به‌رسمیت شناخته شده بود، به‌طور کلی محدود به بیدو می‌شد؛ جایی‌که نیروهای اتیوپی از آن در برابر شبه‌نظامیان محاکم اسلامی محافظت می‌کردند. با گسترش نفوذ محاکم اسلامی، دولت انتقالی سومالی، اتیوپی و ایالات متحده به‌شدت نگران شدند. محاکم پیش از این علیه اتیوپی به‌دلیل اعزام نیروهای خود به سومالی و حمایت از دولت انتقالی این کشور، اعلام جهاد کرده بودند. شیخ حسن ضاهر، یکی از دو رهبر ارشد محاکم، شروع به تکرار ادعاهای (طولانی مدت ولی خاموش) سرزمینی علیه ناحیه اوگادن در اتیوپی کرد. شیخ شریف شیخ احمد، دیگر رهبر ارشد در محاکم اسلامی حرفی از ادعاهای سرزمینی نمی‌زد و به‌نظر می‌رسید که تمایل دارد خود را از تروریست‌ها و ارتباط با القاعده دور نگه دارد.

با تحکیم قدرت محاکم اسلامی در سال ۲۰۰۶، القاعده خود را به حمایت منفعل و زبانی از اسلام‌گراها و هشدار به غرب برای عدم مداخله در این کشور محدود ساخت. دراین‌رابطه پیامی با نام بن‌لادن در اینترنت گذاشته شد که طی آن از مردمان سومالی می‌خواست دولتی اسلامی برپا کرده و از محاکم اسلامی در نبردشان علیه دولت انتقالی این کشور حمایت کنند. بن‌لادن مخالف مداخله نیروهای نظامی کشورهای دیگر (کشورهای مخالف محاکم) در سومالی بود و عنوان داشت که درصورت چنین کاری، شبکه القاعده به مقابله با آنها خواهد پرداخت. ایمن الظواهری، مرد شماره دو القاعده نیز طی مصاحبه‌ای در ماه سپتامبر خواستار مخالفت مردمان سومالی با دولت انتقالی و اخراج صهیونیست‌های صلیبی از شاخ آفریقا شد.(۵۳)

دولت انتقالی سومالی مدت‌ها ادعا می‌کرد که محاکم اسلامی روابط نزدیکی با القاعده دارند و اتیوپی و ایالات متحده نیز از همین نگرش پیروی می‌کردند. ملس زناوی[2]، نخست‌وزیر اتیوپی در اوایل نوامبر ۲۰۰۶ عنوان داشت که القاعده با شبه‌نظامیانی که اکثر سومالی را در کنترل خود دارند، ارتباط دارد. علاوه‌براین، برطبق گزارشات، محاکم از «جبهه

1. Transitional Federal Government (TFG)
2. Meles Zenawi

آزادی‌بخش ملی اگادن»[1] و سازمان نه‌چندان شناخته‌شده «جبهه متحد آزادی‌بخش سومالی غربی»[2] حمایت نظامی می‌کرده است و هر دوی آنها دارای دفاتری در موگادیشو بودند. دراین‌میان، کشور اریتره به‌عنوان عامل شکست و ناتوانی اتیوپی در مقابله با محاکم، مبادرت به ارسال سلاح و آموزش به شبه‌نظامیان محاکم اسلامی و «جبهه آزادی‌بخش ملی اگادن» می‌کرد. گزارشات قابل اعتماد دیگری نیز وجود داشت که تعداد اندکی از پرسنل «جبهه آزادی‌بخش اورومو»[3] که مقر آن در اسمره بود، در سومالی دیده شده بودند. بااین‌حال، جبهه مذکور حضور مبارزان خود در سومالی را تأیید یا رد نکرد.[۵۴] هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که ارتباط «جبهه آزادی‌بخش ملی اگادن» و «جبهه آزادی‌بخش اورومو» با القاعده را نشان دهد؛ ولی هدف آنها عبارت از شکست دولت در آدیس آبابا بود.

گزارش کشوری وزارت امور خارجه ایالات متحده درزمینه تروریسم در سال ۲۰۰۶ بیان می‌داشت که شورای محاکم اسلامی در دست گروه «جوانان» است که آنان را به‌عنوان «یک گروه کوچک افراط‌گرای وابسته به القاعده که شامل مردان جوان میان سنین بیست تا سی سال می‌شود و اعتقاد بر این است که بسیاری از رهبران ارشد آن در افغانستان آموزش دیده و در این کشور جنگیده‌اند»، توصیف می‌کرد.[۵۵] جندایی فریزر[4]، معاون وزیر امور خارجه آمریکا در امور آفریقا در اواسط دسامبر به خبرنگاران گفت که «شورای محاکم اسلامی هم‌اکنون در کنترل افراد وابسته به القاعده بوده و لایه بالایی محاکم از افراطیون و تروریست‌ها تشکیل می‌شود.»[۵۶]

گروه بحران بین‌المللی این‌گونه نتیجه می‌گیرد که توصیف فریزر از محاکم در کنترل القاعده مبالغه بوده، ولی تأیید می‌کند که شماری از رهبران آن با القاعده مرتبط بوده‌اند. حداقل اعتقاد بر این است که یکی از چهره‌های ارشد القاعده ـ ابوطلحه السودانی ـ نفوذ قابل توجهی

---

۱. الجبهه الوطنیه لتحریر أوغادین ((Ogaden National Liberation Front (ONLF))

۲. الجبهه الإسلامیه لتحریر الصومال الغربی فی أوغادین ((United Western Somali Liberation Front (UWSLF))

۳. جبهه تحریر أورومو ((Oromo Liberation Front (OLF))

4. Jendayi Frazer

بر رهبری محاکم دارد. به‌هرحال، جریان پیوسته‌ای از داوطلبان جهادی سراسر جهان، حضور القاعده را در سومالی در اواخر سال ۲۰۰۶ تقویت نمود. هرچند برآوردها از تعداد آنها متفاوت می‌باشد، ولی اکثر ناظران از چند صد نفر سخن می‌گویند. اکثر این افراد تجربه مبارزه در میدان نبرد را نداشته و سربازانی بی‌تجربه می‌باشند که نیازمند نظارت زیادی ازسوی محاکم هستند. اگرچه محاکم به‌طور مکرر هرنوع ارتباطی را با تروریسم رد می‌کنند، ولی به‌طور رسمی از هیچ کشور یا سازمانی بین‌المللی برای دیدار از موگادیشو و اثبات یا عدم اثبات حضور تروریست‌های بین‌المللی در این منطقه دعوت نمی‌کنند. درعین‌حال، پاسخ مبهم دیپلمات‌های اروپایی و آمریکایی نیز این نظر را که محاکم به افراط‌گرایان پناه می‌دهند، تقویت می‌کند.(۵۷)

محاکم اسلامی در اواسط ماه دسامبر اشتباه بزرگی را مرتکب شدند؛ زیرا شبه‌نظامیان نه‌چندان آموزش‌دیده و غالباً متشکل از سربازان اجباری را به نزدیکی بیدو برای حمله به شبه‌نظامیان دولت انتقالی فدرال و ارتش حرفه‌ای اتیوپی که از آنها حمایت می‌کردند، گسیل داشتند. پس از این حمله، نیروهای اتیوپی به‌آسانی شبه‌نظامیان محاکم اسلامی را درهم کوبیده و به‌سرعت به‌طرف موگادیشو پیشروی کردند. در اقدامی که تعجب همگان را به‌دنبال داشت، شبه‌نظامیان محاکم اسلامی به‌جای مقابله با نیروهای اتیوپی در جنگ شهری، موگادیشو را ترک کردند. با نگاهی به گذشته، به‌نظر می‌رسد که حمایت مردمی از آنها در موگادیشو هرچند گسترده بود، ولی عمقی نداشت. مردم سومالی اقدامات محاکم درزمینه ایجاد شهری امن، مبارزه با فساد و احیای خدمات در بندر و فرودگاه را درک می‌کردند، ولی درعین‌حال با برخی از احکام و عملکرد محاکم افراطی‌تر مخالف بودند. پس از آن، اکثر رهبران محاکم اسلامی و شبه‌نظامیان به‌سمت جنوب و شهر بندری کیسمائو[1] رفته و مدت کوتاهی آنجا را در اشغال خود داشتند. سپس آنجا را نیز ترک کرده و تحت تعقیب نیروهای اتیوپی در امتداد با مرز کنیا پراکنده شدند. نیروهای اتیوپی آنها را تا مرز کنیا تعقیب کردند و شمار کمی از نیروهای ویژه

---

1. Kismayo

آمریکا نیز از سمت کنیا به آنها ملحق شدند.

در سرتاسر نیمه نخست سال ۲۰۰۷، دولت انتقالی فدرال که ازسوی نیروهای اتیوپی حمایت می‌شد، تلاش سختی برای کنترل بر موگادیشو داشت. بقیه مناطق سومالی همچنان جو آرامی داشتند. دولت انتقالی سومالی مشکلاتی جدی با برخی از قبایل کوچک، به‌خصوص آیر داشت؛ زیرا بر این باور بودند که از قدرت کنار گذاشته شده‌اند. تبهکاران و بقایای جناح شبه‌نظامی محاکم (شباب) نیز با دولت انتقالی فدرال و حضور نیروهای اتیوپی در موگادیشو مخالف بودند. نیروی حافظ صلح اتحادیه آفریقا نیز که باید هشت هزار نیرو را آماده می‌ساخت، تنها توانست ۱۶۰ اوگاندایی را جذب خود کند که آنها نیز به‌طور کلی تلاش می‌کردند از درگیری با نیروهای مخالف دولت انتقالی در سومالی اجتناب ورزند. به‌هرحال، به‌نظر می‌رسید که تنها بخشی از مخالفین مرتبط با القاعده از رهبری جهادی شباب و برخی از جهادیون غیرسومالی که به آنها پیوسته بودند، برخوردار بود. این گروه به‌احتمال‌زیاد مسئول حملات انتحاری، ترور سیاسی و کاشت مین‌ها بوده است. این تاکتیک‌ها تا حد زیادی برای سومالی جدید بوده و در میان مبارزان سومالی شناخته‌شده نبودند.(۵۸)

زمانی‌که افراطیون محاکم اسلامی، به‌ویژه اعضای شباب، کیسمائو را به‌سمت مرز کنیا ترک کردند، ایالات متحده دو حمله علیه آنها توسط هواپیماهای ای‌سی-۱۳۰[1] انجام داد. حمله نخست در ۷ ژانویه ۲۰۰۷ و نزدیک رأس کامبونی صورت گرفت که طی آن هشت شبه‌نظامی کشته شدند؛ ولی در میان آنها هیچ‌یک از سه شخص بمب‌گذار در انفجار سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا نبودند. طبق گزارشات، هدف از این حمله هاشی آیرو، رهبر شباب بود. پس از این حمله، نیروهای اتیوپی و عضوی از نیروی ۸۸ ـ واحد عملیات‌های ویژه آمریکا ـ گذرنامه‌ای خونی و اقلامی دیگر را پیدا کردند که نشان می‌داد آیرو احتمالاً زخمی شده است.(۵۹) دومین حمله در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۷ انجام شد که هدف شیخ احمد مدوب، از رهبران ارشد محاکم اسلامی

1. AC-130

بود. مدوب از این حمله جان سالم به‌در برد ولی برطبق گزارشات مختلف، بعداً ازسوی نیروهای اتیوپی دستگیر شد. هواپیماهای ای‌سی-۱۳۰ از پایگاه هوایی کوچکی در شرق اتیوپی دست به عملیات می‌زدند؛ هرچند این خبر توسط اتیوپی تکذیب شد.(۶۰)

اعضای نیروی ۸۸ آمریکا نیز در جنوب سومالی به‌دنبال عاملان القاعده، به‌خصوص فاضل عبدالله محمد که احتمال می‌رفت رهبر القاعده در شرق آفریقا باشد، می‌گشتند. فاضل مورد حمایت برخی اعضای محاکم اسلامی بود. پلیس کنیا حلیمه بدرالدین، همسر فاضل و سه فرزند آنها را در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۷ و هنگام فرار از سومالی به کنیا بازداشت کرد. وی در زمان دستگیری، یک کامپیوتر دستی، ۱۶۰۰ یورو و پنج هزار دلار پول نقد به‌همراه داشت. ظاهراً وی از پاکستان و تنها نوزده روز قبل از آنکه مجبور به فرار از کنیا به جنوب سومالی شود، به شوهرش پیوسته بود. برطبق گزارشات مختلف، فاضل، استاد پنهان شدن و مردی با هویت‌های بسیار، توانسته بود حتی برخی اعضای محاکم اسلامی را فریب دهد.(۶۱)

پس از آن، مقامات کنیایی حلیمه بدرالدین و فرزندانش را اخراج کرده و به سومالی فرستادند؛ جایی‌که نیروهای اتیوپی قبل از انتقال آنها به اتیوپی آنها را به اسارت گرفتند. کنیایی‌ها همچنین شماری از دیگر مبارزان و حامیان شبه‌نظامیان محاکم اسلامی را اخراج و به سومالی انتقال دادند که در میان آنها شهروندانی از یمن، اردن، امارات متحده عربی، عربستان سعودی، سوریه، سوئد، جزایر کومور و مراکش وجود داشتند.(۶۲) مقامات کنیا عنوان داشتند که تعداد ۲۲ نفر از بازداشت‌شدگان هنگام فرار از سومالی را آزاد کرده‌اند.(۶۳) دراین‌میان، امیر محمد مشعل، یکی از افراد بازداشت‌شده در جنوب سومالی که درنهایت نیز آزاد شد، از شهروندان ایالات متحده و از ایالت نیوجرسی بود. وی به بازجویان گفته بود که در غرب موگادیشو در اردوگاه القاعده به‌سر می‌برده ولی مبارز بودن یا طی دوره آموزش نظامی را انکار می‌کرد.(۶۴)

در اوایل ژوئیه ۲۰۰۷، یک کشتی جنگی آمریکایی، گروه کوچکی از مظنونین القاعده که در منطقه‌ای کوهستانی نزدیک ساحل در منطقه نیمه‌خودمختار پونتلند در شمال شرقی سومالی پنهان شده بودند را مورد حمله قرار داد. ظاهراً ایالات متحده در زمان هماهنگی حمله با

مقامات پونتلند، نیروهای ویژه‌ای در زمین و یک هواپیمای بدون سرنشین در هوا داشته است. از میان شش کشته این حمله، یک نفر دارای گذرنامه آمریکایی بود. بقیه نیز دارای گذرنامه‌های انگلیسی، سوئدی، مراکشی، پاکستانی و یمنی بودند. به‌هرحال هیچ نوع تأیید رسمی مبنی‌براینکه افراد کشته‌شده در حمله با القاعده مرتبط بوده باشند، وجود نداشت. گزارشاتی از منطقه مخابره می‌شد که پس از این حمله، هواپیمای آمریکایی به مدت چند روز همچنان به جستجوی منطقه برای شناسایی عناصر جهادی ادامه می‌داده است.[۶۵]

به‌هرحال، القاعده به مبارزه تبلیغی خود و درخواست از مردمان سومالی برای جهاد ادامه می‌دهد. ایمن الظواهری در اوایل سال ۲۰۰۷ با انتشار یک نوار صوتی از اسلام‌گرایان سومالی می‌خواست مبارزه‌ای از حملات انتحاری شبیه عراق را علیه نیروهای اتیوپی تا آزادی کشورشان ادامه دهند.[۶۶] ابویحیی اللیبی، رهبر برجسته القاعده نیز طی یک نوار ویدئویی در مارس همین سال از مبارزان مسلمان می‌خواست «آتشفشان (سومالی) را روشن کنند» و علیه «اشغالگران اتیوپی و نوکران مرتد آنها» وارد جنگ شوند.[۶۷] شمار دیگری از سازمان‌ها نیز به جنگ اینترنتی علیه دولت انتقالی فدرال و اتیوپی و در حمایت از جهاد در سومالی پیوستند. بااین‌حال، ارتباط آنها با القاعده مشخص نیست، هرچند آشکارا تلاش دارند به عضوگیری از عناصر افراطی برای جنگ در سومالی بپردازند. یکی از گروه‌های فعال «جنبش مجاهدین جوان» می‌باشد که مسئولیت حمله انتحاری در موگادیشو را برعهده گرفت.[۶۸] شورشیان اسلام‌گرا در سومالی با تقلید تاکتیک‌ها در عراق و جاهای دیگر ویدئویی را تهیه کردند که در آن مردی قبل از انجام حمله انتحاری مبادرت به خواندن نماز می‌کند. آسوشیتدپرس این ویدئو را از شخصی مرتبط با شباب به‌دست آورده بود.[۶۹]

ایالات متحده در سال ۲۰۰۷ به‌خوبی مطمئن شده بود که القاعده همچنان در سومالی فعال می‌باشد. مایکل رانبرگر[1]، سفیر ایالات متحده در کنیا، طی اظهارنظری در ماه آوریل عنوان

1. Michael Ranneberger

داشت که شباب اعضای القاعده که مسئول انفجار سفارتخانه‌های این کشور در کنیا و تانزانیا بودند را پناه داده بود. وی همچنین بیان داشت که عربستان سعودی براین‌باور است که سومالی به پایگاه آموزشی مهمی برای سعودی‌های وابسته به القاعده تبدیل شده است. به‌علاوه، وزارت امور خارجه آمریکا نیز اعلام داشت که ده عامل القاعده همچنان در سومالی فعال هستند که تا حدودی مسئول افزایش خشونت‌ها در موگادیشو می‌باشند. برطبق همین گزارش، شش تن از آنها از رهبران سرشناس سومالی در محاکم اسلامی هستند و چهار نفر دیگر از اعضای بین‌المللی القاعده با سال‌ها تجربه در آفریقا می‌باشند.[۷۰] جان یِتس[1]، پس از انتصابش به‌عنوان نماینده ویژه ایالات متحده در سومالی، ادعا کرد که انفجار بمبی در کنار جاده که منجربه کشته شدن چهار نیروی حافظ صلح اوگاندایی گردید، مدرکی از فعالیت القاعده در موگادیشو می‌باشد.[۷۱] سفیر ایالات متحده در کنیا نیز در اواخر ماه مه بیان داشت که القاعده سال‌ها از جایگاه سومالی به‌عنوان کشوری ورشکسته برای ایجاد پناهگاه و پایگاه عملیاتی استفاده کرده است.[۷۲]

در اوایل ماه ژوئیه، حمله انتحاری ناموفقی علیه علی محمد جِیدی، نخست‌وزیر دولت انتقالی فدرال صورت گرفت که وی القاعده را پشت این حادثه معرفی کرد. جنبش مجاهدین جوان که بیانیه‌ای در یکی از وب‌سایت‌های القاعده و دیگر شبیه‌نظامیان اسلام‌گرا منتشر ساخت، مسئولیت این حمله را برعهده گرفت. هفت سومالیایی، ازجمله پنج محافظ نخست‌وزیر در این انفجار کشته شدند. جنبش مجاهدین جوان همچنین در همان بیانیه مسئولیت شماری از بمب‌گذاری‌های کنار جاده و حملات به نیروهای پلیس سومالی را متقبل شدند.[۷۳]

پنتاگون در اوایل ماه ژوئیه ۲۰۰۷ بازداشت و انتقال عبدالله سودی آرالی، یکی از مظنونین القاعده در سومالی را به زندان گوانتانامو اعلام کرد. یکی از سخنگویان وزارت دفاع وی را «عضوی بی‌نهایت خطرناک از شبکه القاعده» توصیف کرد و افزود که او به‌عنوان رابط میان القاعده در آفریقای شرقی و شبکه القاعده در پاکستان عمل می‌کرده است.[۷۴] پنتاگون همچنین

---

1. John Yates

ادعا کرد که ارالی از نقش رهبری در ساختار محاکم اسلامی سومالی برخوردار بوده و اسارت وی تأییدی بر تهدید پیش‌روی ایالات متحده از جانب افراط‌گرایان خطرناک می‌باشد.[۷۵] ارالی ممکن است با القاعده مرتبط بوده باشد، ولی نام وی برای کسانی که در خارج از دولت ایالات متحده به‌دنبال افراطیون در سومالی هستند، شناخته‌شده نیست.

پس از بررسی میزان قابل توجهی از اطلاعات دررابطه با تروریسم و القاعده در منطقه، پروژه هارمونی به این نتیجه رسید که تهدید تروریسم از جانب کشور سومالی هنوز به واقعیت تبدیل نشده است. در ادامه می‌آید که در کنار عوامل محلی مشکلات فعالیت در کشوری ورشکسته، در کنار عوامل محلی، سومالی را به مکانی نامناسب برای فعالیت تروریست‌های خارجی تبدیل ساخته است.[۷۶] هرچند باید پذیرفت که چالش‌های بسیاری ممکن است پیش‌روی عملکرد هر فرد خارجی با برنامه‌ای غیرسومالیایی در این کشور وجود داشته باشد، ولی به‌نظر می‌رسد که پروژه هارمونی تاکنون دستاوردهای القاعده را کم‌اهمیت پنداشته است. اگرچه حملات چشمگیر القاعده در همسایه سومالی یعنی کنیا روی داده، ولی باید به این نکته توجه داشت که در کنیا بیش از سومالی اهداف مناسب برای القاعده وجود دارد. این حقیقت که عاملان القاعده به‌آسانی قادر به ورود و خروج از سومالی بوده‌اند، بیانگر آن است که سومالیایی‌ها یا نمی‌دانند که این افراد چه کسانی هستند یا اینکه اهمیتی به این موضوع نمی‌دادند.

درنهایت، هرچند القاعده توانسته شمار اندکی از سومالیایی‌ها را به عضویت خود درآورد، ولی برای سازمانی همچون القاعده تنها به چند نفر برای اجرای عملیات‌های پنهانی در محیط آفریقای شرقی و شاخ آفریقا نیاز است. به‌هرحال، ایالات متحده علی‌رغم مبالغه در تهدید تروریسم و القاعده در سومالی هیچ کار جدی انجام نمی‌دهد. همچنین، القاعده که خود نیز به لاف‌زنی می‌پردازد، از انعکاس موفقیت‌هایش توسط ایالات متحده ابراز رضایت و شادمانی می‌کند.

کنیا: قربانی اصلی حملات مهم القاعده

از میان کشورهای منطقه، کنیا با شدیدترین حملات القاعده مواجه بوده است. پروژه هارمونی

دلایل اصلی چنین وضعیتی را وجود اهداف بسیار مناسب برای تروریست‌ها، امنیت و نظام قضایی ضعیف و حضور اقلیتی از مسلمانان ناامید، به‌خصوص در امتداد ساحل منطقه سواحیلی می‌داند. این عوامل محیط عملیاتی جذابی را در اختیار القاعده قرار می‌دهد که از فشار امنیتی کمتری به‌نسبت دیگر کشورهای منطقه (البته به‌استثنای سومالی) برخوردار می‌باشد.(۷۷)

ودیع الحاج، کسی‌که پیش از این منشی شخصی بن‌لادن بود، در لبنان متولد و به‌واسطه ازدواج با زنی آمریکایی تابعیت آمریکا را کسب کرد. وی در سال ۱۹۹۴ برای اداره واحد عملیات القاعده به نایروبی رفته و تا سپتامبر ۱۹۹۷ که درنتیجه فشار مقامات کنیایی و آمریکایی به ایالات متحده بازگشت، در آنجا ماند. اف‌بی‌آی نیز پس از انفجار سفارتخانه‌های آمریکا در آفریقا او را در اکتبر ۱۹۹۸ بازداشت کرد. وی در سال ۲۰۰۱ به اتهام فعالیت‌های تروریستی محاکمه گردید.(۷۸) سازمان سیا از وجود تیمی از القاعده در کنیا آگاه بود ولی تصور می‌کرد که با همکاری پلیس کنیا آنها را متلاشی ساخته است. مقامات کنیا پنج نفر را در سال ۱۹۹۷ به ظن ارتباط با بن‌لادن بازداشت کرد.(۷۹) در سال ۲۰۰۵، جانی کارسون[1]، سفیر سابق ایالات متحده در کنیا نوشت که هرچند کنیا سازمان تروریستی بومی ندارد، ولی دست‌کم یک یا شاید دو تیم از القاعده به مدت بیش از یک دهه در آنجا فعال بوده‌اند. وی افزود که بیش از شش نفر از شهروندان کنیایی و خانواده‌هایشان در حملات القاعده درگیر بوده‌اند و سه تن از رهبران ارشد القاعده در آفریقای شرقی به‌طور مکرر به کنیا رفت‌وآمد داشته‌اند.(۸۰)

القاعده برنامه‌ریزی برای انفجار سفارتخانه‌های ایالات متحده در نایروبی و دارالسلام در سال ۱۹۹۸ را از سال ۱۹۹۴ آغاز کرده بود. ابوعبیده البنشیر و پس از مرگ وی در دریاچه ویکتوریا، ابوحفص، معاون و جانشینش به‌همراه علی محمد؛ کسی‌که سفارت ایالات متحده را در نایروبی به‌عنوان هدفی احتمالی مورد بررسی قرار داده بود، این حملات را برنامه‌ریزی کرده

---

1. Johnnie Carson

بودند. وی با دوربین تصاویری را از این سفارتخانه‌ها گرفته و طرح‌های شناسایی را ترسیم کرده بود. سپس بن‌لادن در خارطوم از دانش مهندسی خود برای شناخت بهترین راه برای عبور خودروی حامل مواد منفجره به سفارتخانه آمریکا بهره گرفت. القاعده برای کسب درآمد و پولشویی همچنین به تجارت الماس در کنیا نیز روی آورده بود. انفجار سفارتخانه آمریکا در نایروبی که برای سال ۱۹۹۶ برنامه‌ریزی شده بود به‌دلیل مشکلاتی در سودان پس از ترور نافرجام حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر، مرگ البنشیر و اخراج بن‌لادن از سودان به تعویق افتاد. عملیات علیه سفارتخانه‌های آمریکا به‌عنوان حمله‌ای انتحاری برنامه‌ریزی شده بود. در انفجار سفارت آمریکا در کنیا، دو شهروند سعودی به‌همراه کامیونی حامل مواد منفجره وارد محوطه سفارت شدند. یکی از آنها در نتیجه انفجار جان داد، ولی دیگری قبل از انفجار بیرون پریده و فرار کرد. این حمله ۲۱۳ کشته و در حدود ۴۵۰۰ مجروح بر جای گذاشت که اکثر آنها را شهروندان کنیایی تشکیل می‌دادند. مقامات کنیایی سپس محمد راشد داود عواهلی (از عاملان حمله که فرار کرده بود) را بازداشت و به ایالات متحده فرستادند؛ جایی‌که دادگاه نیویورک وی را در سال ۲۰۰۱ به حبس ابد محکوم ساخت. مقامات کنیا و اف‌بی‌آی همچنین دفاتر محلی چهار بنیاد خیریه، ازجمله «سازمان بین‌المللی امداد اسلامی»[۱] و «بنیاد الحرمین» متعلق به عربستان را به مشارکت در این حملات متهم ساختند.(۸۱)

در نوامبر ۲۰۰۲، القاعده هتل اسرائیلی پارادایس[۲] در کیکامبالا[۳]، کنار ساحل شمالی مومباسا را منفجر ساختند که طی آن پانزده نفر کشته و ۳۵ نفر زخمی شدند. در حمله‌ای هماهنگ، تیمی از القاعده دو موشک اِس‌اِی-۷[۴] را به یک هواپیمای مسافربری اسرائیلی (پرواز ۵۸۲ آرکیا[۵]) که از فرودگاه بین‌المللی مُی[۶] در مومباسا برخاسته بود، شلیک کرد که یکی از آنها به

---

۱. هیئه الإغاثه الإسلامیه العالمیه ((International Islamic Relief Organization (IIRO))

2. Paradise Hotel
3. Kikambala
4. SA-7
5. Arkia
6. Moi International Airport

هواپیما اصابت کرده ولی عمل نکرد. مأموران تحقیق دو پرتاب‌کننده موشک و دو موشک دیگر اس‌ای-۷ را در کنار آنها یافتند. این موشک‌ها از همان موشک‌های مورد استفاده القاعده علیه یک هواپیمای نظامی آمریکا در اوایل همان سال در عربستان بود. مغز متفکر این حملات فاضل عبدالله محمد بود که همچنین در حمله به سفارت ایالات متحده در نایروبی نیز مشارکت داشت. یکی از سخنگویان القاعده در نواری صوتی که توسط کانال تلویزیونی الجزیره پخش شد مسئولیت این حمله را برعهده گرفت.(۸۲)

در مارس ۲۰۰۳، دولت بریتانیا نسبت به وقوع حمله تروریستی قریب‌الوقوعی در آفریقای شرقی هشدار داده و اعلام کرد که هدف تروریست‌ها، منافع کشورهای غربی در کنیا می‌باشد. درهمین‌راستا ایالات متحده از شهروندان خود خواست از سفر غیرضروری به کنیا اجتناب ورزند. بریتانیا نیز پروازهای بین‌المللی به کنیا و از آنجا را از اواسط مه تا ژوئن ۲۰۰۳ به‌دلیل ترس از حمله موشکی لغو کرد. جورج بوش هم که دیدارهایی از آفریقا در اوایل ۲۰۰۳ را برنامه‌ریزی کرده بود و قصد داشت برای تحسین انتخابات موفقیت‌آمیز کنیا در اواخر ۲۰۰۲ و تشویق مذاکرات صلح شمال ـ جنوب دررابطه با سودان، توقف کوتاهی هم در آنجا داشته باشد، این دیدار را لغو و به‌جای آن به اوگاندا رفت. مهم‌ترین دلیل برای تغییر برنامه این دیدار ترس از حمله موشکی القاعده به هواپیمای جورج بوش بود. بااین‌حال، سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس توطئه‌ای ازسوی القاعده در ژوئیه ۲۰۰۳ برای هدف قرار دادن یک هواپیما و انفجار کامیونی حامل مواد منفجره در سفارت جدید آمریکا در نایروبی را خنثی کردند. این برنامه در سومالی ریخته شده بود و شامل افرادی از سومالی و کنیا می‌شد. کنیا هم فضای خود را به‌روی پروازها از سومالی بست و پرواز هواپیماهای کوچک از فرودگاه‌ها در کنیا را نیز ممنوع ساخت. سفارت ایالات متحده هم به مدت پنج روز تعطیل بود.(۸۳)

به‌هرحال، ایالات متحده از تلاش‌های کنیا برای تعقیب و محاکمه عاملان القاعده در این کشور راضی نبود. در ژوئیه ۲۰۰۵، دادگاهی در کنیا هفت مظنون بازداشتی را در ارتباط با بمب‌گذاری هتل کیکامبالا، تلاش برای سرنگونی هواپیمای اسرائیلی در نوامبر ۲۰۰۲، حمله به

سفارتخانه آمریکا در نایروبی و توطئه برای حمله به سفارت جدید ایالات متحده در کنیا تبرئه کرد.[۸۴] باوجوداین، ایالات متحده همکاری کنیا را هنگام استقرار نیروهایش در امتداد مرز با سومالی در دسامبر ۲۰۰۶ جهت جلوگیری از فرار شبه‌نظامیان محاکم اسلامی سومالی و ورود آنها به کنیا مورد ستایش قرار داد.[۸۵]

بااین‌حال، القاعده همچنان هسته‌های خود در کنیا (کشوری دچار فساد و برخوردار از اقلیتی در حاشیه از مسلمانان در امتداد ساحل منطقه سواحیلی و هم‌مرز با سومالی) را حفظ کرده است. در حقیقت، پروژه هارمونی تروریسم القاعده در کنیا را تهدیدی بزرگ‌تر از تروریسم این گروه در سومالی می‌بیند. به نوشته این پروژه، عاملان القاعده همچنان به فعالیت آزادانه خود در این کشور ادامه می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که در امتداد ساحل و در نایروبی به تجارت مشغولند، به اداره بنگاه‌های خیریه می‌پردازند، با زنان محلی ازدواج می‌کنند، هواپیماهای کوچک را برای رفت‌وآمد به سومالی اجاره می‌کنند، نشست برگزار می‌کنند، با القاعده در خارج از این کشور ارتباط برقرار می‌کنند، پول انتقال می‌دهند، تسلیحات انبار می‌کنند و به شناسایی اهداف احتمالی می‌پردازند.[۸۶] چندین عامل دیگر جذابیت کنیا را به‌عنوان هدفی برای القاعده افزایش می‌دهد. این کشور دارای تاریخی طولانی از روابط نزدیک با ایالات متحده، بریتانیا و اسرائیل می‌باشد. به‌لحاظ جغرافیایی نیز به مناقشات بلندمدت در شمال اوگاندا، سودان، اتیوپی، سومالی و رواندا نزدیک می‌باشد. مرزهای نفوذپذیر آن هم به القاعده اجازه سفر به سومالی ازطریق دریا و خشکی را می‌دهد. کنیا دارای اقلیت‌های کوچک ولی تأثیرگذاری از اعراب، اعراب سواحیلی و سومالیایی در سواحل این کشور، نایروبی، چندین مرکز شهری دیگر و هم‌مرز با سومالی می‌باشد. درعین‌حال، پیوندها و ارتباطات بسیاری از ساکنین مومباسای ساحلی، مَلیندی[1] و لَمو[2] با شبه‌جزیره عربستان بیش از مناطق داخلی کنیا می‌باشد. کنیا دچار مشکل جدی فساد می‌باشد که همین امر استفاده از فرودگاه‌ها، عبور از مرزها و کسب مدارک

1. Malindi 2. Lamu

جعلی و اسناد مسافرتی را برای تروریست‌ها آسان می‌سازد. پروژه هارمونی به این نتیجه می‌رسد که در این منطقه کنیا میدان نبردی جدی میان القاعده و غرب می‌باشد.(۸۷)

بسیاری از مسلمانان ساکن در ساحل کنیا از احساس نارضایتی عمیقی نسبت به دولت این کشور برخوردارند. رهبران عرب و عرب ـ سواحیلی این کشور نیز که در دوران سلطه بریتانیا از جایگاه بالایی برخوردار بودند، به تابعان نخبگان مناطق درونی و غیرمسلمان تبدیل شدند. فقر در امتداد ساحل نیز این اختلافات را تشدید می‌کند.(۸۸) بااین‌حال، هیچ‌کس با این نظر پروژه هارمونی که مسلمانان کنیا مستعد پیوستن به گروه‌های تروریستی هستند، موافق نیست. یکی از صاحب‌نظرانی که مدت مدیدی را در امتداد سواحل کنیا گذرانده بیان می‌دارد که هرچند ممکن است مردمان آنجا بن‌لادن را تحسین کنند، ولی هیچ احساس همبستگی با وی ندارند. از نگاه آنان وی سمبل مقاومت در برابر هژمونی جهانی ایالات متحده درزمینه‌های سیاسی و اقتصادی بوده و جرأت کرده در برابر تنها ابرقدرت جهان بایستد. مردمان کنیا شجاعت وی و نه اقداماتش را می‌ستایند.(۸۹) به‌همین‌صورت، ویلیام روزنا[1] از مؤسسه پژوهشی رَند[2] عنوان می‌دارد که هرچند شرایط در کنیا برای اجرای عملیات‌های تروریستی ایده‌آل است؛ ولی تا حد زیادی فاقد عوامل ضروری دیگر برای فرایند عضوگیری تروریستی می‌باشد. وی این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که افراطیون اسلامی پیشرفت اندکی در کنیا داشته و نسبت به جذب تعدادی فراتر از انگشتان دست ازسوی القاعده در این کشور تردید دارد.(۹۰) بااین‌حال، همان‌طور که در جایی دیگر از این نوشته عنوان شد، القاعده تنها به تعداد انگشت‌شماری از عاملان خود و محیطی مستعد برای اجرای فعالیت‌های تروریستی موفق نیاز دارد.

تانزانیا: قربانی یکی از حملات مهم القاعده

انفجار سفارت ایالات متحده در دارالسلام در اوت ۱۹۹۸ مقامات آمریکایی و تانزانیایی را به

---

1. William Rosenau
2. RAND

اتخاذ نگاهی دقیق‌تر نسبت به حضور القاعده در این کشور واداشت. در یکی از مطالعات صورت‌گرفته ازسوی سازمان غیردولتی «شاهد جهانی»[۱] آمده است که عاملان القاعده در نایروبی یعنی ودیع الحاج و ابوعبیده البنشیری، از سال ۱۹۹۳ تجارت الماس، تانزانیت[۲] و یاقوت را برای تأمین مالی اقدامات تروریستی آغاز کردند. القاعده برای یافتن الماس و طلا زمین‌هایی را نیز خریداری کرده و کمپانی‌هایی تجاری را برای انجام فروش الماس‌های غیرقانونی که شاید از جمهوری دموکراتیک کنگو آورده می‌شدند را ایجاد کرده بود. به‌همین‌دلیل، شرکت‌های «طاهر»[۳] و «سلطان تانزانیت»[۴] را در تانزانیا تأسیس کردند.(۹۱)

همچنین شواهد موجود نشان می‌دهد که القاعده در سطح گسترده‌ای درگیر تجارت تانزانیت در تانزانیا و فروش آن در نیویورک بوده است. در واکنش به این نگرانی، ایالات متحده خریداران تانزانیت را تشویق به امضای پروتکل تانزانیت تاکسون[۵] کرد تا تروریست‌ها نتوانند از مزیت این تجارت سوءاستفاده کنند. بااین‌حال، ایالات متحده پس از چندی اعلام کرد که هیچ ارتباطی میان تجارت تانزانیت و القاعده وجود نداشته است. علاوه‌براین، هرچند یکی از خریداران مهم تانزانیت در ایالات متحده نیز در بررسی این مسئله اعتقاد داشت که این تجارت هیچ ارتباطی به القاعده ندارد، ولی دیگران، به‌خصوص سازمان «شاهد جهانی» متقاعد نشده بودند.(۹۲)

انفجار سفارت ایالات متحده در دارالسلام به کشته شدن یازده نفر و زخمی شدن ۸۵ نفر دیگر منجر شد که اکثر آنها نیز تانزانیایی بودند. عاملان القاعده در این حمله شامل دو تبعه تانزانیایی از زنگبار ـ احمد خلفان الغیلانی و خلفان خمیس محمد ـ بودند. مقامات آفریقای جنوبی محمد را بازداشت کرده و دادگاهی در آمریکا وی را در سال ۲۰۰۱ محاکمه و به حبس

---

۱. Global Witness: فعال درزمینه مقابله با سوءاستفاده از منابع طبیعی، مبارزه با فقر، فساد و مناقشات و همچنین نقض حقوق بشر.

۲. Tanzanite: از سنگ‌های گرانبها که تنها در تانزانیا یافت می شود و به‌همین‌خاطر بدین نام مشهور شده است.

3. Taheer Ltd

4. Tanzanite King

5. Tucson Tanzanite Protocol

ابد محکوم کرد. الغیلانی هم در حمله‌ای مشترک ازسوی نیروهای آمریکایی و پاکستانی در گوجرات پاکستان در سال ۲۰۰۴ به اسارت درآمد. الغیلانی به افسران نظامی در خلیج گوانتانامو گفت که وی مواد انفجاری به‌کاررفته در انفجار سفارت ایالات متحده را برای یکی از دوستانش خریداری کرده بود و نمی‌دانست که قرار است برای انفجار سفارت آمریکا استفاده شود و اینکه از آنچه روی داده ناراحت و پشیمان است. او ادعا کرد که مشارکت آگاهانه‌ای در هیچ نوع اقدام تروریستی نداشته، ولی پذیرفت که پس از این انفجار به نیروهای القاعده پیوسته و در افغانستان آموزش نظامی دیده است. وی همچنین گفت که بن‌لادن را نیز ملاقات کرده است.(۹۳)

تحقیقات بعدی دست داشتن بنیاد الحرمین (بنیادی سعودی) در تانزانیا را در تأمین مالی فعالیت‌های القاعده نشان می‌داد. ایالات متحده رئیس سابق این نهاد را به تأمین وجوه لازم برای برنامه‌ریزی حملات به سفارتخانه‌های ایالات متحده در دارالسلام و نایروبی متهم کرد. عربستان سعودی نیز پس از چندی شعبات الحرمین در سرتاسر جهان را تعطیل کرد.(۹۴)

زنگبار و ساحل سواحیلی در تانزانیا از مناطق بالقوه مستعد برای فعالیت افراد رادیکال بوده و زنگبار خود چند عامل القاعده را نیز پرورش داده است. برخی گزارشات از دست داشتن القاعده در توطئه حمله به هتل‌های توریستی در زنگبار در سال ۲۰۰۳ خبر می‌دهند، ولی تاکنون حمله مهمی را از سال ۱۹۹۸ شاهد نبوده‌ایم.(۹۵)

اوگاندا: فارغ از حملات القاعده، ولی حرکت در لبه پرتگاه

در سال ۱۹۹۴، القاعده به «بنیاد سلفی اوگاندا»[1] که بعدها به «مبارزان آزادی‌بخش مجاهدین اوگاندا»[2] تبدیل شد، کمک می‌کرد. درنهایت، این سازمان به یک گروه مخالف دولت اوگاندا با

1. Salafi Foundation of Uganda
2. Ugandan Mujahidin Freedom Fighters (UMFF)

نام «نیروهای متحد دموکراتیک»[1] تکامل یافت. ازجمله کمک‌های القاعده به این گروه تأسیس اردوگاه‌های آموزشی بود که در شرق کنگو فعالیت می‌کردند. اززمانی‌که نیروهای مذکور در سال ۱۹۹۱ به اوگاندا حمله کردند، اطلاعات چندانی درمورد سازمان آنها وجود نداشته است؛ به‌گونه‌ای که ناپدید و سپس ظاهر شده و از تاکتیک‌های متفاوتی برای سرنگونی دولت اوگاندا و ایجاد دولتی براساس قانون شریعت بهره گرفته است. رئیس سابق ستاد نیروهای متحد دموکراتیک زمانی گفته بود که جمیل ماکولو[2]، رهبر این نیروها تروریسم شهری را در افغانستان و توسط القاعده آموزش دیده بود. درهمین‌رابطه، وزیر کشور اوگاندا در سال ۲۰۰۲ به پارلمان این کشور گفت که نیروهای مذکور با القاعده در ارتباط هستند. دولت اوگاندا در همین سال بیان داشت که القاعده رهبران نیروهای متحد دموکراتیک را در افغانستان آموزش می‌دهد.(۹۶)

در سال ۱۹۹۸، مقامات اوگاندا بیست مظنون مرتبط با القاعده را بازداشت کرده و اعتقادبراین بود که درحال برنامه‌ریزی حمله‌ای به سفارت ایالات متحده در کامپالا می‌باشند. برطبق برخی گزارشات، القاعده برای ترور یووری موسیونی[3]، رئیس‌جمهور اوگاندا و یکی دیگر از رهبران آفریقایی که در سال ۱۹۹۹ از کامپالا دیدار می‌کرد، برنامه‌ریزی کرده بود. موسیونی در سال ۲۰۰۱ و به مناسبت پایان ماه رمضان، به گروهی از مسلمانان اوگاندا گفت که براساس اسناد به‌دست‌آمده ازسوی ایالات متحده، تروریست‌های القاعده به‌دنبال هدف قرار دادن اوگاندا بوده‌اند. احتمالاً وی به اطلاعات سازمان جاسوسی مصر در سال ۲۰۰۱ که در کتاب جورج تنت آمده، اشاره داشته است. براین‌اساس، یکی از عاملان ارشد سازمان «جماعت اسلامی»، از سازمان‌های تروریستی متحد القاعده در آسیا، درحال برنامه‌ریزی برای حمله به منافع آمریکا و اسرائیل بوده است. دراین‌رابطه چهار کامیون حامل مواد انفجاری به کامپالا آورده شده بود تا در انفجار سفارت آمریکا مورد استفاده قرار گیرند. بااین‌حال، اوگاندا

---

۱. القوات الديمقراطيه المتحالفه (Allied Democratic Forces (ADF))

2. Jamil Mukulu

3. Yoweri Museveni

... از چنین حمله مهمی جلوگیری کند.(۹۷)

ورود نیروهای حافظ صلح اوگاندا در سومالی در سال ۲۰۰۷ ممکن است تهدید القاعده علیه اوگاندا را افزایش دهد. چندین رهبر القاعده آشکارا نیروهای اوگاندایی را در سومالی تهدید کرده‌اند. یک گروه جدید شورشی در سومالی نیز که خود را «جنبش مقاومت ملی در سرزمین دو هجرت» می‌خواند نیز در ماه فوریه همین سال هشدار داد که علیه نیروهای اوگاندا از حملات انتحاری استفاده خواهد کرد. سازمان دیگری به نام «گردان‌های توحید و جهاد» در سرزمین سومالی نیز تهدید مشابهی در ماه مارس ۲۰۰۷ داشت. در اواسط ماه مه نیز طی انفجاری بمبی در کنار جاده چهار سرباز اوگاندایی کشته شدند؛ ولی هیچ گروهی مسئولیت آن را برعهده نگرفت.(۹۸)

نتیجه‌گیری

فعالیت‌های القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا بیش از هر منطقه دیگری در آفریقای زیرصحرا بوده است. این امر، نتیجه قرابت ایدئولوژیک میان بنیادگرایان اسلامی و القاعده در سرتاسر منطقه؛ این حقیقت که اکثر کشورها دارای مرزهای خاکی و آبی نفوذپذیر هستند؛ مشکلات جدی حکومتی و فساد؛ نابرابری اجتماعی و اقتصادی؛ اختلافات مذهبی شایع؛ و در حاشیه بودن جوامع مسلمان در شماری از این کشورها می‌باشد.

به‌طورقطع می‌توان گفت که امروزه القاعده در تمامی کشورهای آفریقای شرقی و شاخ آفریقا حضور داشته و ممکن است تهدید آن روبه افزایش نیز باشد. هرچند نباید اهداف ظاهری القاعده را نیز قبول کرده یا نسبت به تهدید آن بزرگنمایی کنیم. سیاست ایالات متحده در منطقه آنچنان بر مقابله با تروریسم در کوتاه مدت متمرکز می‌باشد که نمی‌تواند به مسائل ریشه‌ای و تهدید بلندمدت بپردازد. به‌دنبال حمایت آمریکا در اوایل سال ۲۰۰۶ از ائتلاف جنگ‌سالاران موسوم به «اتحاد برای احیای صلح و مقابله با تروریسم» در موگادیشو ... ایالات متحده در مبارزه با تروریسم

مهار عاملان القاعده برنامه‌ریزی شده بود، گسترش نیروهای جهادی را تسریع کرده و بزرگ‌ترین پناهگاه را برای القاعده در آفریقا ایجاد کرده است.(۹۹) شکست اخیر محاکم اسلامی در سومالی ممکن است برنامه‌های جهادیون را مختل کرده باشد؛ ولی در این بخش از جهان بی‌ثباتی سیاسی فراگیر بوده و دشمنان آمریکا به آینده چشم دوخته‌اند. درنهایت آنکه، هم‌اکنون زمان تعقیب راه‌حل‌های بلندمدت برای ریشه‌های تروریسم و نه اصرار بر پیروزی‌های تاکتیکی کوتاه مدت می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. برای تعریف واژه‌های کلیدی نک به: «گزارشات کشوری از تروریسم» ازسوی وزارت امو…
خارجه ایالات متحده،
…http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82726.htm>
…Rohan Gunaratna, *Inside Al Qaeda: Global Network of Terror* (New York:
…Berkley Books, 2002), pp. 4-6.
…Richard A. Clarke, *Against All Enemies: Inside America's War on Terror* (New
…York: Free Press, 2004), p. 88.
…Ibid. pp. 78-79 and 134; The 9/11 Commission Report (New York: W.W. Norton,
…2004) pp. 108-09.

5. پی‌نوشت شماره ۴۵ در صفحه ۴۶۸ از «گزارش کمیسیون یازده سپتامبر» عنوان می…
نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده تا سال ۱۹۹۶ از حضور القاعده در سومالی اطلاع ند…
از نوامبر ۱۹۹۲ تا آوریل ۱۹۹۳ معاون وزیر امور خارجه در نیروی کاری سومالی بو…
آن تا آخر سال در نقش هماهنگ‌کننده وزارت امور خارجه در امور سومالی ان…
می‌کردم. در هیچ مقطعی از این دوره کسی به وجود القاعده اشاره نمی‌کرد.

6. کامل‌ترین تحقیق صورت‌گرفته از نقش القاعده در این منطقه در وب‌سایت پ…
(Harmony Project) در مرکز مبارزه با تروریسم در وست‌پوینت قرار دارد. …
عنوان «ماجراجویی‌های القاعده در شاخ آفریقا»، شامل اسناد دست اولی از فعال…
می‌باشد. پژوهش مذکور تمرکز زیادی بر کنیا و سومالی داشته و اطلاعات…
دیگر کشورهای منطقه ارائه نمی‌دهد. باوجوداین، مطالعه این تحقیق به م…
شمالی و شاخ آفریقا توصیه می‌گردد. نک به:
…du/aq/Al-
…20MisAdventures%20in%20the%20Horn%20of%20Africa.pdf>

7. برگرفته از:
…p.Cit, pp. 201-02.
…Al Qaeda Strikes Back," *Foreign Affairs* 86, no. 3 (May/June
…1; Lawrence Wright, *The Looming Tower: Al-Qaeda and the*
…v York: Alfred A. Knopf, 2007), pp. 164-65.
…Op.Cit. pp. 41-45, 209; Donald Petterson, *Inside Sudan* (Boulder,
…9), pp. 95-96; The 9/11 Commission Report, pp. 57-58…

برای اطلاعات بیشتر درمورد فعالیت نیروهای القاعده در داخل و خارج از سودان، نک به:
Through our Enemies' Eyes (Washington: Brassey's, 2002), pp. 94-95; Harmon
Project, p. 94 and 108-09; Timothy Carney, "The Sudan: Political Islam a
Terrorism, " in Robert I. Rotberg, ed., *Battling Terrorism in the Horn of Afr*
(Cambridge: World Peace Foundation, 2005), p. 122-23; Ann M. Lesch, "Os
bin Laden's 'Business' in Sudan," *Current History* 101, no. 655 (May 2002)
204-05; Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 166-69.

11. The 9/11 Commission Report, pp. 60-61.
12. Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 45-47.
13. Ibid., pp. 202-03.

شنگتن‌پست در ۱۳ اکتبر ۲۰۰۱، متن این درخواست دو صفحه‌ای را تحت عنوان «یادداشت
۱۹۹۶ سیا به مقام سودانی» در سایت خود قرار داده بود. بااین‌حال متن مذکور بعداً از روی
سایت برداشته شد.

Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 5

15. The 9/11 Commission Report, p. 63; Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 143-47; George Tenet, *At th*
Through our Enemies' Eyes, Op.Cit. pp. 143-47; George Tenet, *At the* (New York: HarperCollins, 200
the Storm: My Years at the CIA (New York: HarperCollins, 200
Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 220-23.
16. The 9/11 Commission Report, pp. 109, 170; Richard A. Clarke, Op
Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 221-22.
17. *Through our Enemies' Eyes*, Op.Cit. p. 183.
18. Rohan Gunaratna, p. 208.
19. George Tenet, *At the Center of the Storm*, (London: Harperpress, 2
Through our Enemies' Eyes, Op.Cit. pp. 212-13; Rohan Gunara
63-64; The 9/11 Investigations: Staff Reports of the 9/11 Co
Statement No. 6: The Military, (New York: Public Affairs, 20
Jules Lobel, "The Use of Force to Respond to Terrorist Attacks
Sudan and Afghanistan," *Yale Journal of International Law* 2
1999), pp. 537-57; Eric Croddy, "Dealing with Al Shifa: Intelli
Proliferation," *International Journal of Intelligence and Cou*
no. 1 (Spring 2002), pp 52-60; Lawrence Wright, Op.Cit. pp.
20. Ann M. Lesch, "bin Laden's 'Business' in Sudan," *Current*
209; Matthew Lee, "US Moves to Ease Arms Embargo
Libya May Be Next," *Agence France Presse*, 18 May 2004
Eyes Gains for Terror Talks," *BBC News*, 22 Sep. 2005.
21. Country Reports on Terrorism 2006,
<http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82736.htm>
22. Andrew McGregor, "Terrorism and Violence in the
Manipulation of Darfur," *Terrorism Monitor* 3, no. 10
Christopher Heffelfinger, ed., *Unmasking*

of *Terrorist Activities* (Washington: The Jamestown Foundation, 2005), p. 101.
23. Reuven Paz, "Special Issue: Al-Qaeda in Africa," *Islam in Africa Newsletter* 2, No. 1 (January 2007), pp. 3-4.
4. Ibid., pp. 4-7.
۲۵. توصیف دیگر از این حادثه بیانگر ارتباط آن با سیاست داخلی سودان در دارفور پس از انت
مقاله‌ای در روزنامه الوفاق می‌باشد که در آن به‌شدت از زنان قبیله فور انتقاد شده بود. نک
al Nkrumah, "Hit and Run," *al-Ahram*, 24-30 May 2007.
Country Reports on Terrorism 2006,
http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82736.htm>
bdul Mohamed, "Ethiopia's Strategic Dilemma in the Horn of Africa,"
blished 20 February 2007 on-line by the Social Science Research Council,
tp://hornofafrica.ssrc.org/Abdul_Mohammed/printable.html>
mony Project, pp. 107-10, 189-90, 208-10; Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 203-
p. 192; International Crisis Group, "Somalia's Islamists," *Africa Report*, no.
2 Dec. 2005), pp. 3-11; International Crisis Group, "Somalia: The Tough
Ahead," *Africa Briefing*, no. 45 (26 Jan. 2007), p. 9; Erich Marquardt, "Al-
Threat to Ethiopia," *Terrorism Monitor* 3, no. 3 (10 February 2005),
d in *Unmasking Terror: a Global Review of Terrorist Activities*, edited by
s, Mahan Abedin, and Christopher Heffelfinger, Washington, D.C.:
n Foundation, 2004. pp. 88-90; David Shinn, "Ethiopia: Governance
ism," in Robert I. Rotberg, ed., Op.Cit., pp. 109-10.
, *Islam in Africa Newsletter* 2, no. 2 (Apr. 2007), pp. 4-5; Alisha Ryu,
ys Somalia a Handicap for Ethiopia," <VOA News.com>, 28 March
Waterman, "Al-Qaida Urges Jihadis To Go To Somalia," *UPI*, 26
The Search for International Terrorist Entities, "The Brigades of
had in the Land of Somalia," (16 March 2007).
Op.Cit., pp. 207-8; *Through our Enemies' Eyes*, Op.Cit., p. 140;
Foreign *Relations* Backgrounder (Oct. 2005), at
org/publications/9156/>; "Sudan Islamist Leader Denies Links to
rak Assassination Plot," *BBC Worldwide Monitoring*, 24 March
rt by Dubai-based al-Arabiya TV on 17 March 2006; "Al-Qaeda
s in Japan for Mubarak Assassination Bid," *Agence France*
03; Lawrence Wright, Op.Cit., p. 214; Shaul Shay, *The Red*
, (New Brunswick, NJ: Transaction, 2005), pp. 47-51.
p.Cit., p. 130.
ea: On a Slow Fuse," in *Battling Terrorism in the Horn of*
8-79.
83-85; "Muslim Rebels Deny Murdering British Geol
al Information Networks (2 May 200

Movement Reportedly Claims Military Success against State Army," *BB*
Worldwide Monitoring (19 Aug. 2003), taken from www.awate.com website
18 Aug. 2003; "US Told Suspected Al-Qaeda Affiliate Killed Aid Workers
Eritrea," *Agence France Presse*, 6 Oct. 2003.
35. Harmony Project, pp. 210-11.
36. Ibid., p. 221.
37. International Crisis Group, "Somalia's Islamists," p. 8.
38. Harmony Project, pp. 5-6 and 79. For a good, early analysis of AIAI, see Le Sage, "Prospects for Al Itihad & Islamist Radicalism in Somalia," *Re* *African Political Economy* 28, no. 89 (September 2001), pp. 472-77.
39. Rohan Gunaratna, Op.Cit., pp. 206-08.
40. The 9/11 Commission Report, p. 60.
41. *Through our Enemies' Eyes*, Op.Cit., pp. 136-37.
42. Harmony Project, pp. 93-94.
43. Lawrence Wright, Op.Cit., pp. 188-89, 266.
44. George Tenet, Op.Cit., pp. 102-03; Richard A. Clarke, Op.Cit., pp. 87
45. Shaul Shay, *The Red Sea Terror Triangle: Sudan, Somalia, Yemen,* *Terror,* Translated by Rachel Liberman, New Brunswick, N Transaction, 2007., p. 80, Contains 1 March 1994 Bin Laden Quot Independent.
46. Harmony Project, pp. 14 and 19-21.
47. Ibid., pp. 22, 42-43.
48. Ibid., pp. 6, 23.
بحران بین‌المللی تحت عنوان «اسلام‌گرایان سومالی»، گروه‌های اسلامی را به سه
ی جهادی»، «اسلام سیاسی» و «فعالیت تبلیغی (دینی)» تقسیم‌بندی می کند. آنـدره
Andre تحلیل کاملی را از جنبش «اصلاح» در مقاله‌ای منتشرنشده تحت عنوان
د سومالی: تحلیل از اسلام سیاسی مدرنیستی» (اوت ۲۰۰۴) ارائه می‌دهد.
50. Kenneth J. Menkhaus, "Somalia and Somaliland: Terrorism State Collapse" in Robert I. Rotberg, ed., Op.Cit., pp. 38 Quick Fixes: Coming to Terms with Terrorism, Islam Somalia," *The Journal of Conflict Studies* 23, no. 2 (Fall Shay, Op.Cit., p. 94; Harmony Project, p. 42; "Combatin Financing," Joint Hearing before the Subcommitt International Monetary Policy, Trade and Technology Oversight and Investigations of the Committee on Fin *of Representatives* (30 Sep. 2004), p. 54; Kevin J. K Target' after Taliban," *The East African*, 19 Nov. 2001 International Crisis Group, "Can the Somali Crisis Be (... Aug. 2006), pp. 9-10.

برای مشاهده لیستی متفاوت از اقدامات گروه «جوانان» نک به:

Country Reports on Terrorism 2006,
<http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82730.htm>
2. Ibid., pp. 11-13.

آنلی بوتا Anneli Botha، کارشناس ضدتروریسم آفریقای جنوبی در «برنامه تحلیل امنیت آفر
این‌گونه نتیجه می‌گیرد: «جای تعجب است که پیامدهای استراتژی نظامی ضدتروریسم نه
افزایش تهدید تروریسم، بلکه همچنین به‌نفع افراط‌گرایان در جنبش محاکم اسلامی و
القاعده تمام شد.» نک به:

//www.issafrica.org/static/templates/tmpl_html.php?node_id=2083&link_id=32>
m in Africa Newsletter (January 2007), p. 16.
s Tomlinson, "Ethiopian Premier: Qaeda-Linked Somali Terrorists a Threat,"
ciated Press, 2 Nov. 2006; International Crisis Group, "Somalia: The Tough
s Ahead," Op.Cit., pp. 5-6.
y Reports on Terrorism 2006,
www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82730.htm.>
Cawthorne, "U.S. Says Al-Qaeda Behind Somali Islamists," *Reuters*, 14
6.
nal Crisis Group, Op.Cit., pp. 4-5.

۵۸. دررابطه با تحلیلی خوب از محاکم و نقش شباب نک به:

nes and Harun Hassan, "The Rise and Fall of Mogadishu's Islamic
atham House document AFP BP 07/02 (Apr. 2007), pp. 1-8.
Gordon and Mark Mazzetti, "U.S. Used Base in Ethiopia to Hunt Al-
ca," *New York Times*, 23 Feb. 2007; Comments by Theresa Whelan,
ant Secretary of Defense for African Affairs, at the Center for
nternational Studies in Washington, DC on 17 January 2007; Guled
Strikes at Al-Qaeda in Somalia, 'Many Dead'," *Reuters*, 9 Jan.
. M. Barnett, "The Americans Have Landed," Esquire, 11 June
w.esquire.com/print-this/africacommand0707>
on and Mark Mazzetti, "Ethiopia Denies U.S. Troops Staged
om Its Territory," *Associated Press*, 23 Feb. 2007.
May Hold Clue on Terror Suspect," *The Nation (Nairobi)*, 24
Project, pp. 99-100.
acked Al-Qaida Laptop," *UPI*, 30 Jan. 2007.
of Top African Al-Qaeda Suspect," *Reuters*, 26 May 2007.
prisoned U.S. Citizen Says He Was in an Al-Qaida Camp in
er a Fighter," *McClatchy Newspapers*, 24 March 2007.
ad U.S. Passport," *Dallas Morning N*
. Navy Attacks al-Qaeda

June 2007; "US Attacks Somali Militant Base," *BBC News*, 2 June 200
"Somalis Say Foreign Fighters Killed," *Aljazeera.net*, 2 June 2007; Abdiqa
Hassan, "Somali Region Says U.S. Planes Hunting Islamists," *Reuters*, 12 Ju
2007.

66. *Islam in Africa Newsletter* (Jan. 2007), p. 17.
67. Shaun Waterman, "Al-Qaida Urges Jihadis To Go To Somalia," *UPI*, 26 M
2007; Alisha Ryu, "Analyst Says Somalia A Handicap for Ethio
<*VOA news.com*>, 28 March 2007.
68. *Islam in Africa Newsletter* (Apr. 2007), pp. 5-8.

ه جستجو برای سازمان‌های تروریستی بین‌المللی» هرچند یک‌بار گزارشاتی را درزمینه
ت‌هـای افـراط‌گرایـان در سـومالی منتشر مـی‌سـازد کـه مـی‌تـوان در آدرس
<http://www.siteinstitu آنها را مشاهده کرد.

"Islamists Claim Attack on Ethiopians in Somalia," *Reuters*, 20 Apr. 2007.

از این گروه‌های نوظهور جدید را می‌توان در مقالات زیر مشاهده کرد:

"The Leading Factions behind the Somali Insurgency," *Terrorism Monit*
Apr. 2007); and Osman Yusuf, "Successor Factions to the Islamic Co
April 2007), <http://www.ww4report.com/node/3492>.

با گروه‌های اسلامی جدید و افراطی در سومالی، نک به:

Andrew Black, "Recruitment Drive: Can Somalia Attract Foreign F
Intelligence Review, 19, no. 6 (June 2007), pp. 13-17; also "Soma
Youth Movement" *the Jamestown Foundation's Terrorism Focus*
2007).

69. Elizabeth A. Kennedy, "'Martyr Video' Influence Spr
Associated Press, 25 May 2007.
70. Chris Tomlinson, "Islamic Militants Rebound in Somalia,"
April 2007.
71. Andrew McGregor, "Situation in Somalia Remains Precari
4, no. 15 (22 May 2007).
72. US Department of State, USINFO webchat transcript (23
73. "Youth Islamic Movement Issues Tally of Martyrdom A
Other Attacks" *Jihad Unspun* (6 June 2007); Shabelle
2007); Guled Mohamed, "Somali Premier Blames
Bombing," *Reuters*, 3 June 2007; "Islamist Group beh
June 2007.
74. "Terrorism Suspect Captured in Somalia," *Associated*
sh White, "Pentagon Says Terror Suspect Has Be
7 June 2007; Carol Rosenberg,
Herald, 7 June 2007

ابد محکوم کرد. الغیلانی هم در حمله‌ای مشترک ازسوی نیروهای آمریکایی و پاکستانی در گوجرات پاکستان در سال ۲۰۰۴ به اسارت درآمد. الغیلانی به افسران نظامی در خلیج گوانتانامو گفت که وی مواد انفجاری به‌کاررفته در انفجار سفارت ایالات متحده را برای یکی از دوستانش خریداری کرده بود و نمی‌دانست که قرار است برای انفجار سفارت آمریکا استفاده شود و اینکه از آنچه روی داده ناراحت و پشیمان است. او ادعا کرد که مشارکت آگاهانه‌ای در هیچ نوع اقدام تروریستی نداشته، ولی پذیرفت که پس از این انفجار به نیروهای القاعده پیوسته و در افغانستان آموزش نظامی دیده است. وی همچنین گفت که بن‌لادن را نیز ملاقات کرده است.[۹۳]

تحقیقات بعدی دست داشتن بنیاد الحرمین (بنیادی سعودی) در تانزانیا را در تأمین مالی فعالیت‌های القاعده نشان می‌داد. ایالات متحده رئیس سابق این نهاد را به تأمین وجوه لازم برای برنامه‌ریزی حملات به سفارتخانه‌های ایالات متحده در دارالسلام و نایروبی متهم کرد. عربستان سعودی نیز پس از چندی شعبات الحرمین در سرتاسر جهان را تعطیل کرد.[۹۴]

زنگبار و ساحل سواحیلی در تانزانیا از مناطق بالقوه مستعد برای فعالیت افراد رادیکال بوده و زنگبار خود چند عامل القاعده را نیز پرورش داده است. برخی گزارشات از دست داشتن القاعده در توطئه حمله به هتل‌های توریستی در زنگبار در سال ۲۰۰۳ خبر می‌دهند، ولی تاکنون حمله مهمی را از سال ۱۹۹۸ شاهد نبوده‌ایم.[۹۵]

اوگاندا: فارغ از حملات القاعده، ولی حرکت در لبه پرتگاه

در سال ۱۹۹۴، القاعده به «بنیاد سلفی اوگاندا»[1] که بعدها به «مبارزان آزادی‌بخش مجاهدین اوگاندا»[2] تبدیل شد، کمک می‌کرد. درنهایت، این سازمان به یک گروه مخالف دولت اوگاندا با

1. Salafi Foundation of Uganda
2. Ugandan Mujahidin Freedom Fighters (UMFF)

نام «نیروهای متحد دموکراتیک»[1] تکامل یافت. ازجمله کمک‌های القاعده به این گروه تأسیس اردوگاه‌های آموزشی بود که در شرق کنگو فعالیت می‌کردند. اززمانی‌که نیروهای مذکور در سال ۱۹۹۱ به اوگاندا حمله کردند، اطلاعات چندانی درمورد سازمان آنها وجود نداشته است؛ به‌گونه‌ای که ناپدید و سپس ظاهر شده و از تاکتیک‌های متفاوتی برای سرنگونی دولت اوگاندا و ایجاد دولتی براساس قانون شریعت بهره گرفته است. رئیس سابق ستاد نیروهای متحد دموکراتیک زمانی گفته بود که جمیل ماکولو[2]، رهبر این نیروها تروریسم شهری را در افغانستان و توسط القاعده آموزش دیده بود. درهمین‌رابطه، وزیر کشور اوگاندا در سال ۲۰۰۲ به پارلمان این کشور گفت که نیروهای مذکور با القاعده در ارتباط هستند. دولت اوگاندا در همین سال بیان داشت که القاعده رهبران نیروهای متحد دموکراتیک را در افغانستان آموزش می‌دهد.(۹۶)

در سال ۱۹۹۸، مقامات اوگاندا بیست مظنون مرتبط با القاعده را بازداشت کرده و اعتقادبراین بود که درحال برنامه‌ریزی حمله‌ای به سفارت ایالات متحده در کامپالا می‌باشند. برطبق برخی گزارشات، القاعده برای ترور یووری موسیونی[3]، رئیس‌جمهور اوگاندا و یکی دیگر از رهبران آفریقایی که در سال ۱۹۹۹ از کامپالا دیدار می‌کرد، برنامه‌ریزی کرده بود. موسیونی در سال ۲۰۰۱ و به مناسبت پایان ماه رمضان، به گروهی از مسلمانان اوگاندا گفت که براساس اسناد به‌دست‌آمده ازسوی ایالات متحده، تروریست‌های القاعده به‌دنبال هدف قرار دادن اوگاندا بوده‌اند. احتمالاً وی به اطلاعات سازمان جاسوسی مصر در سال ۲۰۰۱ که در کتاب جورج تنت آمده، اشاره داشته است. براین‌اساس، یکی از عاملان ارشد سازمان «جماعت اسلامی»، از سازمان‌های تروریستی متحد القاعده در آسیا، درحال برنامه‌ریزی برای حمله به منافع آمریکا و اسرائیل بوده است. دراین‌رابطه چهار کامیون حامل مواد انفجاری به کامپالا آورده شده بود تا در انفجار سفارت آمریکا مورد استفاده قرار گیرند. بااین‌حال، اوگاندا

---

۱. القوات الدیمقراطیه المتحالفه ((Allied Democratic Forces (ADF))

2. Jamil Mukulu

3. Yoweri Museveni

توانست از چنین حمله مهمی جلوگیری کند.(۹۷)

ورود نیروهای حافظ صلح اوگاندا در سومالی در سال ۲۰۰۷ ممکن است تهدید القاعده علیه اوگاندا را افزایش دهد. چندین رهبر القاعده آشکارا نیروهای اوگاندایی را در سومالی تهدید کرده‌اند. یک گروه جدید شورشی در سومالی نیز که خود را «جنبش مقاومت ملی در سرزمین دو هجرت» می‌خواند نیز در ماه فوریه همین سال هشدار داد که علیه نیروهای اوگاندا از حملات انتحاری استفاده خواهد کرد. سازمان دیگری به نام «گردان‌های توحید و جهاد» در سرزمین سومالی نیز تهدید مشابهی در ماه مارس ۲۰۰۷ داشت. در اواسط ماه مه نیز طی انفجاری بمبی در کنار جاده چهار سرباز اوگاندایی کشته شدند؛ ولی هیچ گروهی مسئولیت آن را برعهده نگرفت.(۹۸)

نتیجه‌گیری

فعالیت‌های القاعده در آفریقای شرقی و شاخ آفریقا بیش از هر منطقه دیگری در آفریقای زیرصحرا بوده است. این امر، نتیجه قرابت ایدئولوژیک میان بنیادگرایان اسلامی و القاعده؛ مرزهای خاکی و آبی نفوذپذیر در سرتاسر منطقه؛ این حقیقت که اکثر کشورها دارای اختلافات مذهبی هستند؛ مشکلات جدی حکومتی و فساد؛ نابرابری اجتماعی و اقتصادی؛ فقر شایع؛ و در حاشیه بودن جوامع مسلمان در شماری از این کشورها می‌باشد.

به‌طورقطع می‌توان گفت که امروزه القاعده در تمامی کشورهای آفریقای شرقی و شاخ آفریقا حضور داشته و ممکن است تهدید آن روبه افزایش نیز باشد. هرچند نباید ادعاهای ظاهری القاعده را نیز قبول کرده یا نسبت به تهدید آن بزرگنمایی کنیم. سیاست ایالات متحده در منطقه آنچنان بر مقابله با تروریسم در کوتاه مدت متمرکز می‌باشد که نمی‌تواند به‌علل ریشه‌ای و تهدید بلندمدت بپردازد. به‌دنبال حمایت آمریکا در اوایل سال ۲۰۰۶ از ائتلاف جنگ‌سالاران موسوم به «اتحاد برای احیای صلح و مقابله با تروریسم» در موگادیشو، گروه بحران بین‌المللی به‌این‌نتیجه رسید که تلاش‌های ایالات متحده در مبارزه با تروریسم که برای

مهار عاملان القاعده برنامه‌ریزی شده بود، گسترش نیروهای جهادی را تسریع کرده و بزرگ‌ترین پناهگاه را برای القاعده در آفریقا ایجاد کرده است.[۹۹] شکست اخیر محاکم اسلامی در سومالی ممکن است برنامه‌های جهادیون را مختل کرده باشد؛ ولی در این بخش از جهان بی‌ثباتی سیاسی فراگیر بوده و دشمنان آمریکا به آینده چشم دوخته‌اند. درنهایت آنکه، هم‌اکنون زمان تعقیب راه‌حل‌های بلندمدت برای ریشه‌های تروریسم و نه اصرار بر پیروزی‌های تاکتیکی کوتاه مدت می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای تعریف واژه‌های کلیدی نک به: «گزارشات کشوری از تروریسم» ازسوی وزارت امور خارجه ایالات متحده،

<http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82726.htm>

2. Rohan Gunaratna, *Inside Al Qaeda: Global Network of Terror* (New York: Berkley Books, 2002), pp. 4-6.
3. Richard A. Clarke, *Against All Enemies: Inside America's War on Terror* (New York: Free Press, 2004), p. 88.
4. Ibid. pp. 78-79 and 134; The 9/11 Commission Report (New York: W.W. Norton, 2004) pp. 108-09.

۵. پی‌نوشت شماره ۴۵ در صفحه ۴۶۸ از «گزارش کمیسیون یازده سپتامبر» عنوان می‌دارد که نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده تا سال ۱۹۹۶ از حضور القاعده در سومالی اطلاع نداشتند. من از نوامبر ۱۹۹۲ تا آوریل ۱۹۹۳ معاون وزیر امور خارجه در نیروی کاری سومالی بودم و پس از آن تا آخر سال در نقش هماهنگ‌کننده وزارت امور خارجه در امور سومالی انجام وظیفه می‌کردم. در هیچ مقطعی از این دوره کسی به وجود القاعده اشاره نمی‌کرد.

۶. کامل‌ترین تحقیق صورت‌گرفته از نقش القاعده در این منطقه در وب‌سایت پروژه هارمونی (Harmony Project) در مرکز مبارزه با تروریسم در وست‌پوینت قرار دارد. این تحقیق با عنوان «ماجراجویی‌های القاعده در شاخ آفریقا»، شامل اسناد دست اولی از فعالیت‌های القاعده می‌باشد. پژوهش مذکور تمرکز زیادی بر کنیا و سومالی داشته و اطلاعات زیادی را درمورد دیگر کشورهای منطقه ارائه نمی‌دهد. باوجوداین، مطالعه این تحقیق به متخصصان آفریقای شمالی و شاخ آفریقا توصیه می‌گردد. نک به:

<http://ctc.usma.edu/aq/Al-Qa%27ida%27s%20MisAdventures%20in%20the%20Horn%20of%20Africa.pdf>

۷. برگرفته از:

Rohan Gunaratna, Op.Cit, pp. 201-02.

8. Bruce Riedel, "Al Qaeda Strikes Back," *Foreign Affairs* 86, no. 3 (May/June 2007), pp. 24-25.
9. Op.Cit. pp. 39-41; Lawrence Wright, *The Looming Tower: Al-Qaeda and the Road to 9/11* (New York: Alfred A. Knopf, 2007), pp. 164-65.
10. Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 41-45, 209; Donald Petterson, *Inside Sudan* (Boulder, CO: Westview, 1999), pp. 95-96; The 9/11 Commission Report, pp. 57-58.

برای اطلاعات بیشتر درمورد فعالیت نیروهای القاعده در داخل و خارج از سودان، نک به:

Through our Enemies' Eyes (Washington: Brassey's, 2002), pp. 94-95; Harmony Project, p. 94 and 108-09; Timothy Carney, "The Sudan: Political Islam and Terrorism, " in Robert I. Rotberg, ed., *Battling Terrorism in the Horn of Africa* (Cambridge: World Peace Foundation, 2005), p. 122-23; Ann M. Lesch, "Osama bin Laden's 'Business' in Sudan," *Current History* 101, no. 655 (May 2002), pp. 204-05; Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 166-69.

11. The 9/11 Commission Report, pp. 60-61.
12. Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 45-47.
13. Ibid., pp. 202-03.

۱۴. واشنگتن‌پست در ۱۳ اکتبر ۲۰۰۱، متن این درخواست دو صفحه‌ای را تحت عنوان «یادداشت سال ۱۹۹۶ سیا به مقام سودانی» در سایت خود قرار داده بود. بااین‌حال متن مذکور بعداً از روی این سایت برداشته شد.

15. The 9/11 Commission Report, p. 63; Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 51-52, 208; *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit. pp. 143-47; George Tenet, *At the Center of the Storm: My Years at the CIA* (New York: HarperCollins, 2007), p. 103; Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 220-23.
16. The 9/11 Commission Report, pp. 109, 170; Richard A. Clarke, Op.Cit. p. 148; Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 221-22.
17. *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit. p. 183.
18. Rohan Gunaratna, p. 208.
19. George Tenet, *At the Center of the Storm,* (London: Harperpress, 2007) p. 116-17; *Through our Enemies' Eyes*, Op.Cit. pp. 212-13; Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 63-64; The 9/11 Investigations: Staff Reports of the 9/11 Commission, *Staff Statement No. 6: The Military,* (New York: Public Affairs, 2004), pp. 99-101; Jules Lobel, "The Use of Force to Respond to Terrorist Attacks: The Bombing of Sudan and Afghanistan," *Yale Journal of International Law* 24, no. 2 (Summer 1999), pp. 537-57; Eric Croddy, "Dealing with Al Shifa: Intelligence and Counter Proliferation," *International Journal of Intelligence and Counterintelligence* 15, no. 1 (Spring 2002), pp 52-60; Lawrence Wright, Op.Cit. pp. 281-82.
20. Ann M. Lesch, "bin Laden's 'Business' in Sudan," *Current History* 655, 2002, p. 209; Matthew Lee, "US Moves to Ease Arms Embargo against Sudan, Hints Libya May Be Next," *Agence France Presse,* 18 May 2004; David Loyn, "Sudan Eyes Gains for Terror Talks," *BBC News,* 22 Sep. 2005.
21. Country Reports on Terrorism 2006, <http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82736.htm>
22. Andrew McGregor, "Terrorism and Violence in the Sudan: The Islamist Manipulation of Darfur," *Terrorism Monitor* 3, no. 10 (17 June, 1 July 2005), Reprinted in Christopher Heffelfinger, ed., *Unmasking Terror: A Global Review*

of Terrorist Activities (Washington: The Jamestown Foundation, 2005), p. 101.

23. Reuven Paz, "Special Issue: Al-Qaeda in Africa," *Islam in Africa Newsletter* 2, No. 1 (January 2007), pp. 3-4.
24. Ibid., pp. 4-7.
25. توصیف دیگر از این حادثه بیانگر ارتباط آن با سیاست داخلی سودان در دارفور پس از انتشار مقاله‌ای در روزنامه الوفاق می‌باشد که در آن به‌شدت از زنان قبیله فور انتقاد شده بود. نک به:

Gamal Nkrumah, "Hit and Run," *al-Ahram*, 24-30 May 2007.

26. Country Reports on Terrorism 2006, <http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82736.htm>
27. Abdul Mohamed, "Ethiopia's Strategic Dilemma in the Horn of Africa," published 20 February 2007 on-line by the Social Science Research Council, <http://hornofafrica.ssrc.org/Abdul_Mohammed/printable.html>
28. Harmony Project, pp. 107-10, 189-90, 208-10; Rohan Gunaratna, Op.Cit. pp. 203-05.
29. Ibid., p. 192; International Crisis Group, "Somalia's Islamists," *Africa Report*, no. 100 (12 Dec. 2005), pp. 3-11; International Crisis Group, "Somalia: The Tough Part Is Ahead," *Africa Briefing*, no. 45 (26 Jan. 2007), p. 9; Erich Marquardt, "Al-Qaeda's Threat to Ethiopia," *Terrorism Monitor* 3, no. 3 (10 February 2005), Reprinted in *Unmasking Terror: a Global Review of Terrorist Activities,* edited by julie Sirrs, Mahan Abedin, and Christopher Heffelfinger, Washington, D.C.: Jamestown Foundation, 2004. pp. 88-90; David Shinn, "Ethiopia: Governance and Terrorism," in Robert I. Rotberg, ed., Op.Cit., pp. 109-10.
30. Reuven Paz, *Islam in Africa Newsletter* 2, no. 2 (Apr. 2007), pp. 4-5; Alisha Ryu, "Analyst Says Somalia a Handicap for Ethiopia," <VOA News.com>, 28 March 2007; Shaun Waterman, "Al-Qaida Urges Jihadis To Go To Somalia," *UPI*, 26 March 2007; The Search for International Terrorist Entities, "The Brigades of Tawhid Wal Jihad in the Land of Somalia," (16 March 2007).
31. Ann M. Lesch, Op.Cit., pp. 207-8; *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit., p. 140; Council on Foreign Relations Backgrounder (Oct. 2005), at <http://www.cfr.org/publications/9156/>; "Sudan Islamist Leader Denies Links to Bin Ladin, Mubarak Assassination Plot," *BBC Worldwide Monitoring,* 24 March 2006, text of report by Dubai-based al-Arabiya TV on 17 March 2006; "Al-Qaeda Bought Radio Sets in Japan for Mubarak Assassination Bid," *Agence France Presse,* 17 June 2003; Lawrence Wright, Op.Cit., p. 214; Shaul Shay, *The Red Sea Terror Triangle,* (New Brunswick, NJ: Transaction, 2005), pp. 47-51.
32. Lawrence Wright, Op.Cit., p. 130.
33. Dan Connell, "Eritrea: On a Slow Fuse," in *Battling Terrorism in the Horn of Africa*, Op.Cit., pp. 78-79.
34. Harmony Project, pp. 83-85; "Muslim Rebels Deny Murdering British Geologist," *UN Integrated Regional Information Networks* (2 May 2003); "Eritrea: Islamic

Movement Reportedly Claims Military Success against State Army," *BBC Worldwide Monitoring* (19 Aug. 2003), taken from www.awate.com website on 18 Aug. 2003; "US Told Suspected Al-Qaeda Affiliate Killed Aid Workers in Eritrea," *Agence France Presse,* 6 Oct. 2003.

35. Harmony Project, pp. 210-11.
36. Ibid., p. 221.
37. International Crisis Group, "Somalia's Islamists," p. 8.
38. Harmony Project, pp. 5-6 and 79. For a good, early analysis of AIAI, see Andre Le Sage, "Prospects for Al Itihad & Islamist Radicalism in Somalia," *Review of African Political Economy* 28, no. 89 (September 2001), pp. 472-77.
39. Rohan Gunaratna, Op.Cit., pp. 206-08.
40. The 9/11 Commission Report, p. 60.
41. *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit., pp. 136-37.
42. Harmony Project, pp. 93-94.
43. Lawrence Wright, Op.Cit., pp. 188-89, 266.
44. George Tenet, Op.Cit., pp. 102-03; Richard A. Clarke, Op.Cit., pp. 87-9.
45. Shaul Shay, *The Red Sea Terror Triangle: Sudan, Somalia, Yemen, and Islamic Terror,* Translated by Rachel Liberman, New Brunswick, N.J.; London: Transaction, 2007., p. 80, Contains 1 March 1994 Bin Laden Quotation from the Independent.
46. Harmony Project, pp. 14 and 19-21.
47. Ibid., pp. 22, 42-43.
48. Ibid., pp. 6, 23.

۴۹. گزارش گروه بحران بین‌المللی تحت عنوان «اسلام‌گرایان سومالی»، گروه‌های اسلامی را به سه دسته «اسلام‌گرایی جهادی»، «اسلام سیاسی» و «فعالیت تبلیغی (دینی)» تقسیم‌بندی می‌کند. آندره لوساژ Andre Le Sage تحلیل کاملی را از جنبش «اصلاح» در مقاله‌ای منتشرنشده تحت عنوان «[جنبش] اصلاح در سومالی: تحلیل از اسلام سیاسی مدرنیستی» (اوت ۲۰۰۴) ارائه می‌دهد.

50. Kenneth J. Menkhaus, "Somalia and Somaliland: Terrorism, Political Islam, and State Collapse" in Robert I. Rotberg, ed., Op.Cit., pp. 38-44; Matt Bryden, "No Quick Fixes: Coming to Terms with Terrorism, Islam, and Statelessness in Somalia," *The Journal of Conflict Studies* 23, no. 2 (Fall 2003), pp. 33-35; Shaul Shay, Op.Cit., p. 94; Harmony Project, p. 42; "Combating International Terrorist Financing," Joint Hearing before the Subcommittee on Domestic and International Monetary Policy, Trade and Technology and the Subcommittee on Oversight and Investigations of the Committee on Financial Services, *US House of Representatives* (30 Sep. 2004), p. 54; Kevin J. Kelley, "Somalia 'Next US Target' after Taliban," *The East African,* 19 Nov. 2001.
51. International Crisis Group, "Can the Somali Crisis Be Contained?" *Africa Report* no. 116 (10 Aug. 2006), pp. 9-10.

برای مشاهده لیستی متفاوت از اقدامات گروه «جوانان» نک به:

Country Reports on Terrorism 2006,
<http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82730.htm>

52. Ibid., pp. 11-13.

آنلی بوتا Anneli Botha، کارشناس ضدتروریسم آفریقای جنوبی در «برنامه تحلیل امنیت آفریقا» این‌گونه نتیجه می‌گیرد: «جای تعجب است که پیامدهای استراتژی نظامی ضدتروریسم نه‌تنها به افزایش تهدید تروریسم، بلکه همچنین به‌نفع افراط‌گرایان در جنبش محاکم اسلامی و رهبری القاعده تمام شد.» نک به:

<http://www.issafrica.org/static/templates/tmpl_html.php?node_id=2083&link_id=32>

53. Islam in Africa Newsletter (January 2007), p. 16.
54. Chris Tomlinson, "Ethiopian Premier: Qaeda-Linked Somali Terrorists a Threat," *Associated Press,* 2 Nov. 2006; International Crisis Group, "Somalia: The Tough Part Is Ahead," Op.Cit., pp. 5-6.
55. Country Reports on Terrorism 2006, <http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82730.htm.>
56. Andrew Cawthorne, "U.S. Says Al-Qaeda Behind Somali Islamists," *Reuters,* 14 Dec. 2006.
57. International Crisis Group, Op.Cit., pp. 4-5.

۵۸. درارابطه با تحلیلی خوب از محاکم و نقش شباب نک به:

Cedric Barnes and Harun Hassan, "The Rise and Fall of Mogadishu's Islamic Courts," *Chatham House document AFP BP 07/02* (Apr. 2007), pp. 1-8.

59. Michael R. Gordon and Mark Mazzetti, "U.S. Used Base in Ethiopia to Hunt Al-Qaeda in Africa," *New York Times,* 23 Feb. 2007; Comments by Theresa Whelan, Deputy Assistant Secretary of Defense for African Affairs, at the Center for Strategic and International Studies in Washington, DC on 17 January 2007; Guled Mohamed, "US Strikes at Al-Qaeda in Somalia, 'Many Dead'," *Reuters,* 9 Jan. 2007; Thomas P. M. Barnett, "The Americans Have Landed," Esquire, 11 June 2007, <http://www.esquire.com/print-this/africacommand0707>
60. Michael R. Gordon and Mark Mazzetti, "Ethiopia Denies U.S. Troops Staged Somalia Attacks from Its Territory," *Associated Press,* 23 Feb. 2007.
61. "Kenya: Computer May Hold Clue on Terror Suspect," *The Nation (Nairobi),* 24 Jan. 2007; Harmony Project, pp. 99-100.
62. "Kenya: We Have Hacked Al-Qaida Laptop," *UPI,* 30 Jan. 2007.
63. "Ethiopia Frees Wife of Top African Al-Qaeda Suspect," *Reuters,* 26 May 2007.
64. Jonathan Landay, "Imprisoned U.S. Citizen Says He Was in an Al-Qaida Camp in Somalia, But Was Never a Fighter," *McClatchy Newspapers,* 24 March 2007.
65. "Radical in Somalia had U.S. Passport," *Dallas Morning News,* 4 June 2007; Abdiqani Hassan, "U.S. Navy Attacks al-Qaeda Suspect in Somalia," *Reuters,* 2

June 2007; "US Attacks Somali Militant Base," *BBC News,* 2 June 2007; "Somalis Say Foreign Fighters Killed," *Aljazeera.net,* 2 June 2007; Abdiqani Hassan, "Somali Region Says U.S. Planes Hunting Islamists," *Reuters,* 12 June 2007.
66. *Islam in Africa Newsletter* (Jan. 2007), p. 17.
67. Shaun Waterman, "Al-Qaida Urges Jihadis To Go To Somalia," *UPI,* 26 March 2007; Alisha Ryu, "Analyst Says Somalia A Handicap for Ethiopia," <*VOA news.com*>, 28 March 2007.
68. *Islam in Africa Newsletter* (Apr. 2007), pp. 5-8.

«مؤسسه جستجو برای سازمان‌های تروریستی بین‌المللی» هرچند یک‌بار گزارشاتی را درزمینه فعالیت‌های افراط‌گرایان در سومالی منتشر می‌سازد که می‌توان در آدرس <http://www.siteinstitute.org> آنها را مشاهده کرد.

"Islamists Claim Attack on Ethiopians in Somalia," *Reuters,* 20 Apr. 2007.

تحلیل خوب از این گروه‌های نوظهور جدید را می‌توان در مقالات زیر مشاهده کرد:

"The Leading Factions behind the Somali Insurgency," *Terrorism Monitor* 5, no. 8 (26 Apr. 2007); and Osman Yusuf, "Successor Factions to the Islamic Courts Union" (1 April 2007), <http://www.ww4report.com/node/3492>.

همچنین، درارابطه با گروه‌های اسلامی جدید و افراطی در سومالی، نک به:

Andrew Black, "Recruitment Drive: Can Somalia Attract Foreign Fighters?" *Jane's Intelligence Review,* 19, no. 6 (June 2007), pp. 13-17; also "Somalia's Mujahideen Youth Movement" *the Jamestown Foundation's Terrorism Focus* 4, no. 19 (19 June 2007).
69. Elizabeth A. Kennedy, "'Martyr Video' Influence Spreads to Somalia," *Associated Press,* 25 May 2007.
70. Chris Tomlinson, "Islamic Militants Rebound in Somalia," *Associated Press,* 27 April 2007.
71. Andrew McGregor, "Situation in Somalia Remains Precarious," *Terrorism Focus* 4, no. 15 (22 May 2007).
72. US Department of State, USINFO webchat transcript (23 May 2007).
73. "Youth Islamic Movement Issues Tally of Martyrdom Attack on Somalia's PM; Other Attacks" *Jihad Unspun* (6 June 2007); Shabelle Media Network (5 June 2007); Guled Mohamed, "Somali Premier Blames Al-Qaeda for Suicide Bombing," *Reuters,* 3 June 2007; "Islamist Group behind Bombing," *Reuters,* 4 June 2007.
74. "Terrorism Suspect Captured in Somalia," *Associated Press,* 6 June 2007.
75. Josh White, "Pentagon Says Terror Suspect Has Been Moved to Guantanamo," *Washington Post,* 7 June 2007; Carol Rosenberg, "Terror Suspect Sent from

76. Harmony Project, p. 67.
77. Ibid., p. 48.
78. *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit., pp. 94, 214.
79. Richard A. Clarke, Op.Cit., p. 183; Georgetown University, "The 1998 Terrorist Bombings of U.S. Embassies in Kenya and Tanzania: Failures of Intelligence or of Policy Priorities?" *Working Group Report,* no. 11 (14 March 2005), pp. 8-10.
80. Johnnie Carson, pp. 174 and 185.
81. Rohan Gunaratna, Op.Cit., pp. 212-14; Lawrence Wright, Op.Cit., pp. 270-2; *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit., p. 218; George Tenet, Op.Cit., pp. 114-15; Reuben Kyama, "The Threat of Terrorism to Kenya," *Terrorism Monitor* 4, no. 19 (5 Oct. 2006); Harmony Project, p. 94; "For a Few Dollars More: How Al-Qaeda Moved into the Diamond Trade, A Report by Global Witness," (Apr. 2003), pp. 28-34.
82. Shaul Shay, Op.Cit., pp. 148-52; Harmony Project, pp. 48, 98-99; "Kenya: Al-Qaeda Claims Role in Hotel Blast; Other Developments," *Facts on File World News Digest* (8 Dec. 2002); "Kenya Hotel Bombing Suspects Linked to Alleged Al-Qaeda Operative," *Agence France Presse,* 20 Jan. 2005; Carson, pp. 180-82.
83. Kenneth J. Menkhaus, Op.Cit., p. 42; Shaul Shay, Op.Cit., pp. 152-3; Reuben Kyama, Op.Cit.; Carson, pp. 188-89.
84. US Department of State, Country Reports on Terrorism 2005, p. 50.
85. Country Reports on Terrorism 2006, <http://www.state.gov/s/ct/rls/crt/2006/82730.htm>.
86. Harmony Project, p. 49.
87. Ibid., pp. 50-53, 61-62, 70.
88. Ibid., pp. 54-55;

تحقیقی تحت عنوان «تأثیرات بحران سومالی بر مسلمانان کنیا» در بولتن خبری آفریقا (آوریل ۲۰۰۷)

تأثیری بر دیدگاه پروژه هارمونی در رابطه با نارضایتی مسلمانان در کنیا می‌باشد، صص ۸ـ۱۱.

89. Rudiger Seesemann, "East African Muslims after 9/11," *Bayreuth African Studies Working Papers* (July 2005), p. 5.
90. William Rosenau, "Al Qaida Recruitment Trends in Kenya and Tanzania," *Studies in Conflict and Terrorism* 28, no. 1 (2005), pp. 1-2.
91. "For a Few Dollars More", Op.Cit., pp. 28-38.
92. Ibid., pp. 17-19; Michael Avram, "Tanzanite Sleuth," *PJM,* (May 2002), <http://www.professionaljeweler.com/archives/articles/2002/may02/0502gn.html>
93. Rohan Gunaratna, Op.Cit., pp. 214-5; *Through our Enemies' Eyes,* Op.Cit., p. 215; Lawrance Wright, Op.Cit., p. 272; Faustine Rwambali, "Dar Freezes Bank Accounts of Suspected Terror Financiers," *The East African,* Sep. 1, 2003; "The Roots of Political Islam in Tanzania," <http://News.Asmarino.com>, (2 January 2005); Josh White and Julie Tate, "Detainee Says He Didn't Know About Bombing Plot," *Washington Post,* 24 March 2007, p. A-9.

۹۴. شهادت خوان زارات Juan Zarate معاون وزیر خزانه‌داری در امور تـأمین مـالی فعالیـت‌هـای تروریستی و جرایم مالی نزد کمیته فرعی خاورمیانه و آسیای مرکزی در کمیته روابط بین‌الملـل مجلس نمایندگان (۲۴ مارس ۲۰۰۴)، نک به:

"Kenyan Group Linked to Bin Laden, US Says," *The Nation,* 27 Jan. 2004.

95. Oxford Analytica, "Tanzania: Radicalism and Separatism Endanger Stability," *Oxford Analytica,* (4 June 2004).
96. Rohan Gunaratna, Op.Cit., p. 218; "Government Troops Capture Allied Forces Top Aide," *New Vision (Kampala),* 8 Jan. 2002; "Kampala Blacklists Al-Qaeda Terrorists," *New Vision,* 20 March 2002; "Uganda Threatens to Enter DRC," *New Vision,* 1 Apr. 2007; "ADF Rebellion – Guerilla to Urban Terrorism," *New Vision,* 21 May 2007.
97. Alfred Wasike, "AAGM: Kampala on Bin Laden Hit-list," *New Vision,* 17 Dec. 2001; Richard A. Clarke, Op.Cit., p. 183; George Tenet, Op.Cit., p. 155.
98. "Militant Group Threatens Violence in Somalia," *Terrorism Focus* 4, no. 3 (27 Febr. 2007); SITE Institute document, <http://www.siteinstitute.org/bin/printerfriendly/pf.cgi>; Mohamed Olad Hassan, "4 Peacekeepers Killed in Somalia," *Associated Press,* 16 May 2007.
99. International Crisis Group, "Can the Somali Crisis Be Contained?" p. i.

فهرست محصولات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران

کتاب‌های تخصصی

عناوین	سال انتشار
مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی	۸۸
مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیای جنوب غربی (سند چشم‌انداز)	۸۸
بررسی تطبیقی نظام‌های انتخاباتی	۸۸
نفوذ اسرائیل در آمریکا	۸۸
کتاب آبی (۲) مرز ایران و روسیه	۸۸
اوراسیاگرایی روسی	۸۸
امریکای لاتین (سیاست، حکومت و توسعه)	۸۷
ترکیه: حال و آینده	۸۷
کتاب آبی (۱) (راهنمای حقوق بشر در مجامع بین‌المللی)	۸۷
سیاست و اطلاعات (مطالعه موردی ایالات متحده)	۸۷
رهبری و قدرت هوشمند	۸۷
حقایق ناگفته از گوانتانامو	۸۷
کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۷
لابی و لابی‌گر در آمریکا	۸۷
ناتو در قرن بیست‌ویکم	۸۷
جنگ نرم ۴ (عملیات روانی و فریب استراتژیک)	۸۷
پرونده هسته‌ای ایران (۴-۱) (روندها و نظرها)	۸۴-۸۷
جنگ نرم ۵ (براندازی نرم در کشورهای مدل)	۸۶
جنگ نرم ۳ (نبرد در عصر اطلاعات)	۸۶
جنگ نرم ۲ ویژه جنگ رسانه‌ای (چاپ دوم)	۸۶
جنگ نرم ۱ ویژه جنگ رایانه‌ای (چاپ دوم)	۸۶
شیعیان عربستان	۸۶
ایجاد شبکه‌هایی از مسلمانان میانه‌رو	۸۶
تهدیدات امنیت ملی (شناخت و روش)	۸۶
فرهنگ استراتژیک	۸۶
همه چیز درباره نظرسنجی	۸۶
تروریسم‌شناسی	۸۶
مرزهای ایران	۸۶
اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی (تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان سعودی)	۸۶
مقدمه‌ای بر سیاست و حکومت در آفریقا	۸۶
جنگ، رسانه‌ها و تبلیغات	۸۶
امنیت بین‌الملل (۳-۱)	۸۴-۸۶
رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران	۸۵
پان‌ترکیسم و پان‌آذریسم (مبانی، اهداف و نتایج)	۸۶
تجدید حیات امپراتوری (ردپای غرب و مسیر مخاطره‌آمیز آمریکا در خاورمیانه)	۸۵
ساختار دولت رژیم صهیونیستی (دوجلدی)	۸۵
امنیت در قفقاز جنوبی	۸۴
هیدروپلیتیک رودهای مرزی	۸۴
افسانهٔ انقلاب‌های رنگی	۸۴
دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۳)	۸۴
سیاست و توسعه در جهان سوم	۸۴
روابط ایران و انگلستان	۸۴
آلمان و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
سیاست خارجی روسیه	۸۴
چالش‌های هویت در آمریکا	۸۴
مصائب امپراتوری (امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۴
حقوق و امنیت در فضای سایبر	۸۴
تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۳
سازمان‌های امنیتی در کشورهای مدل (انگلستان، فرانسه، ایتالیا و کانادا)	۸۳
دموکراسی، قانون، امنیت (بررسی سرویس‌های اطلاعاتی در غرب)	۸۳
سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی	۸۳
طرح خاورمیانه بزرگ‌تر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)	۸۳
آشنایی با معاهده منع گسترش سلاح هسته‌ای و پروتکل الحاقی	۸۳
روزهای سرنوشت‌ساز آلمان (تاریخ معاصر آلمان ۱۹۱۴ تا ۱۹۸۹)	۸۳
تظاهرات ضدجنگ	۸۳

دعاوی ایران (بررسی کمک و حمایت‌های غرب به‌ویژه آمریکا از صدام حسین در جنگ تحمیلی)	۸۳
نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۱)	۸۳
حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟	۸۳
رژیم‌های بین‌المللی	۸۳
مناقشه قره‌باغ (آرمان‌ها و واقعیت‌ها)	۸۳
روابط ایران و امریکا (بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی)	۸۲
گسل‌های منازعه در اسیای مرکزی و قفقاز جنوبی	۸۲
سیاست خارجی آمریکا در آسیا	۸۲
مسائل ایران و عراق	۸۲
استراتژی در جهان معاصر (مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک)	۸۲
استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ (چاپ دوم)	۸۲
عملیات آژاکس (بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد)	۸۲
جنگ آمریکا و عراق	۸۱
دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱	۸۱
کتاب کشمیر	۸۰
اصلاحات در چین و شوروی	۸۰

کتاب‌های مرجع

عناوین	سال انتشار
ژئوپلیتیک نظام جهانی	۸۷
راهنمای سازمان‌های غیردولتی (چاپ ۲ با اصلاحات و اضافات)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات اروپا، آمریکا و آفریقا (جلد سوم)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیا و اروپای شرقی (جلد دوم)	۸۴
جهانی شدن سیاست (دوجلدی)	۸۴
دانشنامه نخبگان (۱)	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خزر	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج‌فارس	۸۳
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات استراتژیک و علوم سیاسی (جلد اول)	۸۲

کتاب‌های منطقه‌ای

عناوین	سال انتشار
کتاب اروپا (۹ ـ ۱)	۸۲ ـ ۸۸
کتاب آمریکا (۸ ـ ۱)	۸۲ ـ ۸۸
کتاب خاورمیانه (۶ ـ ۱)	۸۴ ـ ۸۸
کتاب آسیا (۴ ـ ۱)	۸۲ ـ ۸۴
کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (۲ ـ ۱)	۸۳ ـ ۸۴
کتاب آفریقا (ویژه منازعات مسلحانه)	۸۲

کتاب‌های برآورد استراتژیک

عناوین	سال انتشار
آشنایی با کشورهای اسلامی (جمهوری اسلامی ایران)	۸۵
برآورد استراتژیک آذربایجان (اقتصادی ـ نظامی)	۸۵
برآورد استراتژیک ترکیه	۸۵
آشنایی با کشورهای اسلامی (پاکستان)	۸۵
برآورد استراتژیک عربستان	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (تـرکیـه)	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (مالزی)	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی عربی (مصر)	۸۴
براورد استراتژیک امریکا (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک آذربایجان (سرزمینی ـ سیاسی ـ فرهنگی)	۸۲
براورد استراتژیک پاکستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک ژاپن (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
برآورد استراتژیک مصر(سرزمینی ـ سیاسی)	۸۱

ایران ریویو

عناوین	سال انتشار
ایران ریویو (۳ ـ ۱)	۸۲ ـ ۸۳

گزیده پژوهش‌های جهان

عناوین	سال انتشار

گزیده پژوهش‌های جهان (۵ ـ ۱)	۸۱-۸۲

پژوهش و تحقیق

عناوین	سال انتشار
جنگ نرم: رویدادها و تحلیل‌ها (۲-۱)	۸۸
تحریم (۲-۱)	۸۸
در باب دیپلماسی انرژی ایران	۸۸
اسرائیل: ارزیابی وضعیت راهبردی و مسئله حمله نظامی به ایران (۱۳۸۷ ـ ۱۳۸۸)	۸۸
تحولات هسته‌ای (۲-۱)	۸۸
تحولات نظامی (۳-۱)	۸۸
تحولات افغانستان (۹-۱)	۸۷-۸۸
تحولات انرژی (۵-۱)	۸۸
تحولات مسائل داخلی آمریکا (۸-۱)	۸۷-۸۸
تحولات قدس (۱۴-۱)	۸۷-۸۸
تحولات قفقاز (۱۲-۱)	۸۷-۸۸
تحولات عراق (۱۸-۱)	۸۷-۸۸
تحولات روسیه (۶-۱)	۸۸
تحولات اتحادیه اروپا (۵-۱)	۸۸
تحولات حقوق بشر (۱۰-۱)	۸۷-۸۸
تحولات شبه‌قاره (۵-۱)	۸۷-۸۸
تحولات آسیای مرکزی (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۱ (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۲ (۵-۱)	۸۸
تحولات ترکیه (۵-۱)	۸۸
تحولات چین (۴-۱)	۸۸
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (۳۴-۱۴)	۸۷-۸۸
ادبیات کاخ سفید (۱۳-۱)	۸۲-۸۶
آمریکاستیزی در خاورمیانه	۸۷
بحران اقتصادی امریکا (ریشه‌ها و پیامدها)	۸۷
روابط روسیه و امریکا در جهان پس از جنگ سرد	۸۶
هندوستان و منافع آسیای مرکزی	۸۶
صهیونیسم در انگلیس	۸۶
مسلمانان در انگلیس	۸۶
انگلستان و اتحادیه اروپا (تقابل یا همکاری)	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به احزاب عمده و مؤثر در سیستم حکومتی انگلستان	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی لتونی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری شیلی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری گرجستان)	۸۶
براورد استراتژیک انگلستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۵
بررسی پروژه احداث جزایر مصنوعی امارات عربی متحده در خلیج فارس	۸۵
گزارش بیکر ـ همیلتون: نگاهی عمیق به وضعیت آمریکا در عراق	۸۵
بررسی اختلافات سرزمینی در دیوان بین‌المللی دادگستری: مطالعه موردی ادعای امارات بر جزایر سه‌گانه	۸۵
جورج سورس و انقلاب‌های مخملین	۸۵
تصاویر ماهواره‌ای گوگل و پیامدهای آن	۸۵
مدیریت تصاویر ذهنی در ادبیات کاخ سفید در مورد جمهوری اسلامی ایران	۸۴
مراکز فکری تأثیرگذار در سیاست خارجی و امنیتی انگلیس	۸۴
آسیب‌شناسی دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
نگاهی به پدیده دولت‌های ورشکسته	۸۴
اینترنت در ایران (بررسی کارکردهای مثبت و منفی اینترنت و وبلاگ در ایران)	۸۴
نگاهی به پژوهش‌های مؤسسات تحقیقاتی (سیاست و روابط خارجی، مسائل منطقه‌ای، امنیتی و استراتژیک)	۸۴
تروریسم در پرتو تکوین نظام حقوقی بین‌المللی: خاستگاه مبهم سیاسی، استلزامات حقوقی کیفری	۸۴
بررسی وضعیت مرز ایران و افغانستان	۸۳
نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی فلسطین	۸۳
قانون و امنیت در کشورهای مدل	۸۳
نقش شیعیان در فرایند دولت‌سازی عراق نوین و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۳

بولتن ویژه

عناوین	سال انتشار
حضور اسرائیل در کشورهای آسیای میانه و	۸۸

بازتاب‌های آن در روابط این کشورها با کشورهای عربی	
پس از ملک عبدالله؛ جانشینی در عربستان سعودی	۸۸
درآمدی بر امنیت طبیعی	۸۸
جنگ امریکا علیه عراق؛ پیروزی نظامی و سریع و دلایل آن	۸۸
سازمان همکاری شانگهای: فرصت‌ها و تهدیدها برای ترکیه	۸۷
فساد در طبقه سیاسی اسرائیل	۸۷
روابط ایالات متحده ـ پاکستان: وضعیت حال و چشم‌انداز آتی	۸۷
روسیه و ناتو: مدیریت بحران‌ها یا افزایش تنش‌ها	۸۷
ملی‌گرایی بلوچ و ژئوپلیتیک منابع انرژی	۸۷
شوک نفتی قریب‌الوقوع	۸۷
نظرسنجی درباره افکار عمومی ایران و آمریکا	۸۷
افکار عمومی جهان عرب در سال ۲۰۰۸	۸۷
جوامع شرقی اسرائیل	۸۶
دیپلماسی عمومی: گذشته، حال و آینده	۸۶
تصوف در آسیای مرکزی	۸۶
سلفی‌گری در جهان اسلام	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به گروه‌های مسلح در عراق	۸۶
تحریم‌ها علیه ایران: مسائل اساسی	۸۶
بازدارندگی (کلید حل مسئله هسته‌ای ایران)	۸۶
لابی و لابی‌گری در ایالات متحده	۸۶
حضور نومحافظه‌کاران در بریتانیا	۸۵
ترکیه: مسیری برای ترانزیت انرژی	۸۵
منابع آمریکایی حامی اسرائیل	۸۵
مجاهدین خلق: چپ‌های دیوصفت	۸۵
حق بازگشت (از قطعنامه ۱۹۴ تا قرارداد ژنو)	۸۵
ایران راه‌های خروج از بن‌بست هسته‌ای	۸۵
تحلیل نقش جنگ‌سالاران به‌ویژه اسماعیل‌خان در افغانستان و ارتباط آن با ایران و آمریکا	۸۴
دیدگاه ترکیه درباره اوراسیا	۸۴
بررسی تحلیلی و تاریخی سیاست بریتانیا در قبال اسرائیل	۸۴

دیپلماسی عمومی بریتانیا در عصر دودستگی‌ها	۸۴
انرژی و نانوتکنولوژی: استراتژی برای آینده	۸۴
سازمان همکاری شانگهای: شکل‌گیری و دورنمای توسعه	۸۴
راه‌حل‌های واقعی برای حل بحران هسته‌ای ایران	۸۴
بازی بزرگ نامعلوم؛ روسیه و مسئله هسته‌ای ایران	۸۴
روابط پاکستان ـ ایالات‌متحده: گام‌های بعدی	۸۴
گفت‌وگوی استراتژیک آمریکا و هندوستان	۸۴
ثبات سیاسی در کشورهای عربی: معضلات اقتصادی	۸۴
جابه‌جایی شن‌ها: پایان همکاری ایالات‌متحدهٔ آمریکا ـ عربستان سعودی	۸۴
روابط ایران ـ ایالات‌متحده: تحلیلی بر سیاست‌ها، قوانین و مقررات	۸۴
روابط ایران و ایالات‌متحده از دیدگاه شورای روابط خارجی آمریکا	۸۴
روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی؛ چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی	۸۴
فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا	۸۴
ایالات متحده، ایران و روابط فراآتلانتیک؛ به سوی بحران؟	۸۴
محافظت از تسلیحات و مواد هسته‌ای	۸۳
دروازه ترکیه (ترانزیت انرژی و مسائل امنیتی)	۸۳
پیامدهای جهانی دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای	۸۳
اسرائیل و موشک ضد موشک آرو	۸۳
عملگرایی در اوضاع سیاسی ایران	۸۳
روابط هسته‌ای ایران و روسیه و گزینه‌های سیاسی آمریکا	۸۳
بازگشت یهودستیزی	۸۳
نگاهی تحلیلی به روابط هند و اسرائیل	۸۳
بمب اتمی ایران: دیدگاه‌های ایران و آمریکا	۸۳
تحولات سیاسی و امنیتی اسرائیل	۸۳
پایان دادن به شرارت (چگونه می‌توان در جنگ علیه ترور پیروز شد)	۸۳
نگاهی تحلیلی به اعطای وضعیت تحت‌الحفظ از سوی آمریکا به اعضای گروهک رجوی	۸۳
خلاصه اجرایی گزارش کمیسیون ۱۱	۸۳

سپتامبر	
نگاهی تحلیلی به مهم‌ترین مصوبات کنگره امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران	۸۳
شکل‌گیری ولکان‌ها (تاریخچه کابینه جنگ بوش)	۸۳
گفتگوهایی درباره عراق	۸۳
پایان دادن به شرارت	۸۳
افکار عمومی امریکا و سیاست خارجی در سال ۲۰۰۴	۸۳
سیاست خارجی دولت جدید ایالات متحده (نحوه تأثیر نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده بر ژئوپلیتیک و ادراکات جهانی)	۸۳
اروپا و طرح خاورمیانه بزرگ‌تر امریکا: مسائلی اساسی برای گفت‌وگو	۸۳
پشت صحنه یک رابطه جنجال‌امیز: ایالات متحده و ایران	۸۳
دیدگاه‌های مردم عراق درباره اشغال این کشور و آینده آن	۸۳
راهنمای مراکز ایران‌شناسی	۸۲
گزینه‌های پیش‌رو: سیاست ایالات متحده در برابر برنامه هسته‌ای ایران	۸۲
کنترل سلاح‌های کشتار جمعی (یافته‌های ۱۱ پروژه پژوهشی)	۸۲
افکار عمومی اسرائیل در خصوص امنیت ملی (۲۰۰۳)	۸۲
نگاهی به تحولات جهان (شش ماهه نخست سال ۱۳۸۲)	۸۲

تک‌پژوهی

عناوین	سال انتشار
صهیونیسم در فرانسه	۸۷
تحول روابط ترکیه ـ امریکا در بافت فراآتلانتیک	۸۷
برنامه‌های هسته‌ای خاورمیانه	۸۷

تلفن: ۷ ـ ۸۸۷۵۶۲۰۳

نمابر: ۸۸۵۰۰۲۵۰

marketing@tisri.org